

تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی

ناتقرن دو ازده

تالیف: پروفسر بارتولد

ترجمه: علی مجتهدزها





از نشرات پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل
شماره ۱۸۰

تاریخ سیاسی و اجتماعی

آسیای مرکزی

تا قرن دوازده

تألیف : پروفیسر بارتولد
ترجمه: علی محمد زهما

باهتمام: اسدالله حبیب

کابل - د پوهنی مطبعه

سرطان ۱۳۴۴



AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY



3 ACKU 00009761 7

اساسی ترین و پیگیر ترین
اختلافات بین انسانها همان است
که در رشد و انکشاف ذهنی
و اخلاقی و در درجات مختلف
سویۀ مادی آنها دیده میشود .
تاریخ بشرح و بیان همین
سرگذشت و ماجری آدمیان
پرداخته می آید .



В. С. Писарев

24

تذکر

کشور ما از نگاه ترجمه آثار هنر بسیار تهیدست است. از اینرو هر قدمی که برای پر ساختن این خلایق برداریم، ارزنده و مفید است. مدیریت نشرات خوشنود است که با همکاری یکن از استادان و نویسندگان توانای پوهنهی ادبیات باز با نشریک چنین اثری گرامی گام تازه‌یی در راه خدمت به فرهنگ کشور عزیز بر میدارد. میگویند: تاریخ علم الاجتماع دیروز است با آگاهی از کوشش‌های ارزنده محققین بزرگ به نیکویی میسر است که از این باغ هم‌بری برداشت و این راه را هم به دانش‌جویان و دانش‌دوستان هموار ساخت؛ که اگر این اندیشه را در قالب پرسشی بریزیم دو گونه پاسخ میشود برای آن سراغ کرد: نخست، آشنایی به زبان محققین ملل. ددیگر، گزارش از زبانهای نا آشنا به زبان خود. پیدا است که دومین آسانتر و زودتر میسر است و از اینرا هم میشود تند تر و به اندک زمانی رخت به دیار مقصود کشانید.

دست داشتن به تحقیقات استاد بار تولد که عمر گرامیش را بدینگونه زحمت‌های ثمر بخش علمی گزارده است، برای اهل دانش خوش

اقبالی و نعمت حساب میشود. چه این دانشمند بزرگ با نقادی و پشتکار
شگفتی آوری، گوشه، گوشه زندگی ملت‌هایی را که خواسته در آینه
ورق‌های تاریخ آنچنان دیده است که سایه روشنی، شبی، در هیچ‌جا،
هیچ‌جا آن باقی نگذاشته و دید روشنش آفریدگار اندیشه روشن و بیان
روشن اوست. شایسته سپاسگذاری است اینکه پوهنوال زهما، استاد
پوهنچی ادبیات به چنین خدمت خطیری دست یازیده اند و ما را بدین
آرزو- آرزوی خدمت‌های علمی و ادبی به پیشبرد فرهنگ و ثقافت
کشور عزیز- یکبار دیگر یاری کرده اند.

امیدواریم در آینده به همکاری استادان ورزیده پوهنچی ادبیات
بتوانیم جنبش ترجمه آثار علمی را بیشتر از آنچه هست نیرومندتر سازیم.

محمد حسین راضی

مدیر نشرات پوهنچی ادبیات

مقدمه مقررجم

پروفیسر بار تولد (۱۸۶۹-۱۹۳۰) مورخ و مستشرق بزرگ روسی است که در رشته تحقیقات جهان اسلام بخش زیاد عمر گرانمایه خود را ایثار کرده است. استاد بار تولد برای چندین سال در رشته مطالعات جهان اسلام در پوهنخی تاریخ و فلسفه پوهنتون سنت پترسبورگ سرگرم تحقیق و تتبع بود و هم اندرین رشته، بعقیده اکثر دانشمندان، همردیف و همپایه نداشت. روزنامه تایمز لندن (۲۶ اگست/۱۹۳۰) استاد بار تولد را «گبین ترکستان» معرفی کرده است. این نکته از تبعات و تحقیقات وسیع و دامنه دار بار تولد حکایت میکند. ساحه تتبع استاد بار تولد از کسپین تا مغولستان و چین و حتی بخش بیشتری این حوزه وسیع را در بر میگیرد. آری تأثیر عرق ریزیهای این شخصیت نامدار علمی در چندین رشته تاریخ اسلام بصورت بارز عطف توجه مینماید.

زحمات کوشیهای پیگیر، و تبحر سرشار، کرسی عضویت اکادمی ساینس روسیه را برای استاد ارزانی داشت و عضویت در این سازمان علمی و فرهنگی، البته، یکی از آن بلندترین امتیازات معنویست که در آن سامان

بشخصی داده میشود.

فهرست آثار بار تولد چهار صد موضوع را در بر
میگیرد و بعقیدهٔ پروفیسر مینورسکی (Minorsky) هیچ يك
از این آثار زیر پر توی تحقیقات و تتبعات جدید و بعدی
ارزش علمی و تحقیقی خود را از دست نداده است .

استاد بار تولد در سال ۱۸۶۹ میلادی در
سنت پترسبورگ در يك خانوادۀ متمول که
اصلاً جرمن بود ، چشم بجهان کشود . اسم (مسیحی) وی
ویلهاّم (Welhelm) بوده که بصورت روسی شده ویسلی
ویلا دیمیر و — ویچ میباشد . زبان مادری استاد روسی
بود و نخستین مقالتهای خود را که برای شنوندگان
خارجی بزبان جرمنی نوشت با یاری و کمک بعضی از
رفقاییش تصحیح شد . بار تولد همانطوریکه در پوهنتون
سنت پترسبورگ تحصیل کرده بود ، بعد از فراغ از
تحصیل در همان پوهنتون (طوریکه قبلاً اشاره کردیم) در
سال ۱۸۹۶ بتدریس آغاز کرد . رابطهٔ بسیار نزدیک بار تولد
با پوهنتون و اکادمی در بستگی و پیوند رشتهٔ
خانوادگی وی منعکس گردیده زیرا استاد خواهر يك
دانشمند زبان دری ژوکوفسکی (V. A. Zhukovsky) را
بزنی گرفت (۱۸۵۸ — ۱۹۱۸) و خواهر خاتم بار تولد
پروفیسر مار (N. Y. Marr) را به شوهری پذیرفت .

استاد بار تولد قیافۀ درشت و سقراطمانندی دارد
و محصلان از طنز گویوی وی بهراس بودند ، اما بیرون از

کلاس درس و تالار لکچر آیین دوستی را سخت مراعات
میکرد و نخستین مردی بود که بر شعله‌های ذکاوت صمیمانه
دامن میزد و دوماغهای مستعد را برای فرا گرفتن دانش
و معرفت تشویق میکرد.

بارتولد در برابر آنانی که نظریات سبکسرانه و پا در
هوای خود را در لباس حقایق جلوه میدادند، بادگیری
عالمانه ایستادگی میکرد و تظاهرات نا بخردانه را بیرحمانه
میکوبید. استاد از چنان يك موقف علمی برخوردار بود
که بسیاری از مستشرقین بعد از آنکه مقالاتی را تهیه
میدیدند با خود میگفتند: «آیا بارتولد درباره این
موضوع چه نظر خواهد داشت؟»

بارتولد دانشمند سخت گیری بوده و دیده قضاوت
علمی وی پهلوی منفی را خوب میدید، گویند وی مقالتی
در باره استادش ان. ای. ویسیاوفسکی (N. I. Vesselovsky)
نوشت و بگفته خودش سعی کرد تا چیزهای مطبوع
و خوشمزه درباره استاد بنویسد اما بعد ها معلوم شد
که خوانندگان عکس مطلوب و مرام بارتولد را از آن
مقاله فهمیده بودند.

عطش تتبع و تلاش برای کشف حقایق
بارتولد را به سیمیر یچی (۱۸۹۳) کشانید و در آنجا
پایش شکست و برای معالجه و تداوی به تاشکند برگشت.
بعد از معالجه دوباره برای تکمیل تحقیقات رهسپار آنولا
گردید. بارتولد برای مدتهای مدیدی در کتابخانه های

اروپا، استانبول و قاهره سرگرم تحقیق و تدریس و در هر سفر مطالعات و کشفیات خودش را با دقت تمام یادداشت میکرد.

بارتولد هر سال به ترکستان سفر میکرد و تقریباً برای مدت (۳۵) سال با ترکستان سروکار داشت و در آنجا هر دانشمندی را می‌شناخت و با هر مجموعه‌ی نسخ خطی کتابخانه‌های شخصی‌اش داشت و حتی از هر کتاب منحصر بفرد مطلع بود. یکی از کارنامه‌های بسیار بارز و درخشان استاد بارتولد این بود که علاقه‌مندی روس‌ها، علمای و دانشمندان مسلمان، افسرها، معلمان، دکتورها و انجنیرها را نسبت به تاریخ محلی و آثار عتیقه زنده کند. آری، بارتولد را میتوان حلقه‌ی اتصال و سازمان دهنده‌ی این سپه‌کشافان و اهل تتبع و تحقیق پنداشت.

بارتولد با تمام کسانی که در رشته‌ی تاریخ و آثار عتیقه محلی تحقیق میکرد مکتوبه‌اش داشت و در روزنامه‌های محلی راجع به همان مسائلی مینوشت که برای دانشمندان همان محل و ولا اهمیت و ارزش بخصوصی داشت. مقدمه‌ی تاریخ سیمیریچی عالی‌ترین نمونه و مثال است برای تایید این گفته‌ها.

استاد بارتولد هر سه «زبان مسلمانان» عربی، دری و ترکی را می‌فهمید و هم‌متون درسی در هر سه لسان طبع و نشر کرده است. بارتولد مستشرق زبان‌شناس نبود که در دژ تاریخ رخنه‌کنند بلکه مؤرخ بود که

زبان فرهنگ و آله افاده احتیاجات جهان شرق را می فهمید. بارتولد با یاری زبان دری، عربی (قدیم و جدید) و چینی از فرهنگ هر سه مملکتی که زیر اثر مغول ها رفته بود، پارچه های تحقیقی دست اول را مورد دسترس جهانیان میگذارد. از مقالات روزهای پسینش برمی آید که وی در ادبیات تاریخ عمومی نیک وارد بوده است. و با کمک این رشته دانش، مسایل مهاجرتها، اوضاع فیودالیت و مکاتبات بین شارلمان و خلیفه را با سهولت و بدون کمترین احساس مشکلات می فهمید و در آن موضوع بحث و گفتگو میکرد.

آثار بارتولد، تحقیق و تدبیر دست اول (Original) بحساب می آید؛ وی در گریه در انقلاب روسیه همان لغت نامه قطور کاشغری را که مال سده های میانه بوده و عربی بسیار مشکل نوشته شده، با دقت از سر تا پا مطالعه کرد و مواد تاریخی را از روی آن بیرون نویسی نمود. بارتولد از هر کشف جدید جغرافیایی، از هر کشف تازه ارضی و از هر مأخذ تازه بدست آورده، به نفع تحقیقات و تبعات علمی استفاده میکرد.

بارتولد تنها به تحقیق منابع و مأخذ کتبی جهان شرق اکتفا نمیکرد بلکه نفوذ عوامل اقتصادی روینده، مؤسسات جامد و جاندار، راههای بازرگانی، هنر و دیگر عناصر بیکه برای تحقیقات تاریخی ارزنده و مفید بود، نیز با دیده جوینده و انتقادی دنبال مینمود. آری، همان «تیزهای

پانزده گانه « ایراکه بارتولد در سال ۱۹۰۰ میلادی پیش
 کشیده بود، بهترین نمونه و عالی ترین شاهد این مقال است .
 بارتولد در تمام دوره زندگی خودش حریت رای
 و استقلال اندیشه اش را از دست نداد. در روزهای پیش
 از انقلاب هیاهوی را در روسیه راه انداخت و اصرار
 میورزید که مطالعات و تحقیقات درباره جهان شرق در
 روسیه خیلی ها ناگرا نمایه است . بعد از انقلاب، بارتولد
 با اظهار نظر درباره فیودالیتة انتقادات جدی و پرزوری
 زامتوجه خودش نمود اما در برابر تمام این انتقادها
 متین و پابرجا باقیماند. حتی در زمانیکه اوضاع اجتماعی
 در روسیه مغشوش و درهم و برهم بود، بارتولد به حیث
 یک مرد دورانندیش، مؤرخ و فیلسوف موقف خود را حفظ
 کرد؛ و این موقف در همان مونیوگراف مبسوطی که
 درباره میرعلیشیرنوایی نوشته، به خوبی منعکس است .
 پایه علمی بارتولد خلل ناپذیر است . بعد از انقلاب
 ۱۹۱۷ یکدوره ملیت خواهی شدیدی در ترکستان شروع
 شد و حتی مردمان آنسامان در صدد اصلاح و ریفرم
 سیستم الفبای خودشان برآمدند. لیکن با وجود همان
 احساسات ملیت خواهی مردمان ترکمان و قرغیز رسماً از
 بارتولد دعوت کردند که تاریخ جمعیت های ایشان را
 بنویسد؛ همچنان بدعوت حکومت جدید مصطفی کمال
 بارتولد یک سلسله لکچرهای راجع بتاریخ ترکها در استانبول
 ایراد نمود و متن آن برای نخستین مرتبه بزبان ترکی طبع و نشر شد.

وفات همسر استاد، آنهم در فرصتی که برای نوشته‌ها و تدریس وی احتیاج مبرم احساس میشد، موءلف نامدار را با مشکلات زیادی روبرو کرد زیرا خانمش بهترین رفیق کاری بود و صمیمانه با او کمک میکرد. در یکی از نامه‌های خویش بار تولد مینویسد: بعد از مراسم دفن و کفن همسرم بدون کدام وقفه بکار شروع نمودم. استاد در آن نامه علاوه نموده خاطر نشان میکند که وی بعد از فوت خانمش از هر وقت بیشتر کار میکرد.

بعد از انقلاب اکتوبر، نسخه خطی جغرافیای دری حدود العالم (در سال ۹۸۲ میلادی نوشته شده) از روسیه بیرون کشیده شد. اما پروفیسر مینورسکی دوباره آن اثر را پتروگراد فرستاد و استاد بار تولد بران مقدمه با ارزشی نوشت. در این مقدمه از جغرافیه دانهای جهان اسلام صحبت میکند؛ این مقدمه بعقیده پروفیسر مینورسکی، محصول يك عمر تتبع این دانشمند میباشد.

ویسلی ویلادیمیر وویچ بار تولد در حالیکه روی این نسخه خطی جغرافیه دان نامعلوم سده دهم کار میکند پدرود جهان گفت (ماه آگست سال ۱۹۳۰ میلادی). این اثر را اکادمی اتحاد جماهیر شوروی در اخیر سال ۱۹۳۰ بطبع رسانید و مقدمه انگلیسی بار تولد را مینورسکی با نگلیسی ترجمه کرده است و پوهنوال میر حسین شاه این مقدمه را در ضمن ترجمه تحشیه و تعلیق کتاب حدود العالم از انگلیسی بزبان دری در آورده است.

نخستین کار استاد بارتولد دربارهٔ ترکستان با «راپوری
دربارهٔ سیاحت در آسیای مرکزی از سال ۱۸۹۳ - ۱۸۹۴»
شروع میشود؛ این اثر در سال ۱۸۹۷ طبع شد.
آخرین اثر او دربارهٔ ترکستان همان «تاریخ فرهنگی
ترکستان» است. این اثر را در سال ۱۹۲۷ در
سنت پترزبورگ بزیور طبع آراستند. اثر دیگر استاد همان
تاریخ قرغیزها میباشد که بنا بر خواهش خود مردمان قرغیز
نوشته شده و در سال ۱۹۲۷ در فروزی (Frunze) نشر
گردید. و همچنان در سال ۱۹۱۴ در سنت پترزبورگ
«تاریخ آبیاری در ترکستان» را برشتهٔ تحریر سفت و در
سال ۱۹۱۸ یک پارچهٔ تحقیقی دیگری را جمع به ترکمنها
را طبع و نشر کرد. نیز در سال ۱۹۲۹ در باکو یک اثر
بی‌بهای دیگر را با یک بیاوگرافی سخت ارزنده و مفید
دربارهٔ مردمان ترک دست اشاعت سپردند.

بارتولد در رشتهٔ مغول شناسی و ترک شناسی تحقیقات
دامنه دار و با ارزشی نموده و علت آن شاید همان احتیاجی
بوده باشد که هم میهنان استاد بدان موضوع بخصوص داشتند.
بارتولد از عهدۀ مسئولیت علمی و تحقیقی مغول شناسی
و ترک شناسی بخوبی برآمده است، زیرا این دانشمند
زبانهای مغولی، ترکی و چینی را خوب میدانست
اما از این نکته نباید چنان نتیجه گرفت که گویا ساحت
تحقیقات و کاوشهای علمی استاد تنها در همان بخش جهان
اسلام محدود بوده است.

تا جایکه برشته ترکشناسی تعلق دارد پیش از استاد بارتولد، روسیه دانشمندان زیادی داشت اما بارتولد در رشته عرب شناسی و ایران شناسی ید طولای دارد و زبان های قفقازی را نیز میدانستند.

چون دانشمندان جهان غرب، بگفته شهید سهروردی، زبانهای قفقازی را نمی فهمیدند لذا نتوانسته اند در تحقیقات و تتبعات شان از این وسیله فرهنگی استفاده کنند استاد بارتولد یگانه شخصیت علمی بود که از این زبانها در تحقیقات تاریخی خویش استفاده کرده است.

استاد بارتولد در سال ۱۹۰۳ در سنت پترزبورگ اثر بسیار مهم خودش را زیر عنوان «جغرافیای تاریخی ایران» طبع کرد. این اثر از نگاه معلومات درباره یادگارهای تاریخی و فعالیت های ایلخانیان در آن سامان یکتا اثر روزگار خودش بحساب می آید.

استاد بارتولد در سال ۱۹۲۵ در سنت پترزبورگ اثر معروف خود را بنام «تاریخ تحقیقات در اروپا و روسیه» برای بار دوم طبع کرد. (این اثر يك لاحقۀ مفیدی دارد و راجع بشرق شناسان چینی معلومات مبسوطی میدهد.) در این اثر تمام آن مشاهدات و یادداشتها یکه درباره ممالک اسلامی تا امروز نوشته شده، ثبت گردیده است. این اثر بنا بر قانون تداعی ما را ییاد آن ببلوگرافی های مشرح، مطول و مفصلی که در سده های میانه در جهان اسلام تألیف و تدوین آن رواج داشت، می اندازد.

۹۱۵

پروفیسر بارتولڈ در سال ۱۹۲۶ یک مجموعه دیگری
 از تتبعات خودش را تہ عنوان « قفقاز، ترکستان و ولگا »
 در تفسیر بطبع رسانید. در این اثر استادا از بستگی ها و
 پیوندهای مذہبی، دیپلوماسی و فرهنگی کہ در میان بخش های
 مختلف مسلمانهای روسیہ وجود داشت، سخن میان
 میگذارد. همچنان یک اثر دیگر را بنام « فرهنگ مسلمان »
 در سال ۱۹۱۸ در سنت پترسبورگ دست طبع و نشر سپرد.
 در این اثر استاد زاجع بہ دکتورین های مذہبی اسلام
 صحبت میکند. روان جویندہ وی تلاش میکرد تا در بارہ
 تمام ساحت فرهنگ جهان اسلام سخن گوید. این اثر را
 ہم اکنون پوهنوال دکتور سید محمد یوسف علمی استاد رشتہ
 تاریخ در پوهنچی ادبیات پوهنتون کابل از انگلیسی بزبان
 دری ترجمہ مینماید و نویسنده این مقدمہ یک بخش ترجمہ
 شدہ آن را در مجلہ ادب پوهنچی ادبیات مطالعہ کرده است.
 استاد بارتولڈ « تاریخ مختصر ترکستان » را نیز تألیف نموده
 اند. این اثر در سال ۱۹۲۲ در تاشکند طبع شد و بارتولڈ آن را
 بصورت لکچر در پوهنتون جدید لئا سیس تاشکند (۱۹۲۰-۱۹۲۱)
 ایراد کرد. چون این اثر برای لکچر تهیه شدہ لذا نمیتوان توقع
 داشت کہ در آن پاورقی های زیادی داده شود. این اثر از
 لحاظ خصوصیت تألیف از اثر دیگر بارتولڈ (در آن بارہ
 صحبت خواهیم کرد) کہ بنام ترکستان تاحملہ مغول نوشته
 شدہ، فرق دارد. تاریخ مختصر ترکستان یک پهنہ دراز
 تاریخ را در بر میگیرد، یعنی از ازمئہ بسیار قدیم تا زمان

فتوحات روس‌ها را توضیح می‌دهد. این اثر از نگاه خصوصیت دایرة المعارفی میتواند يك مقدمه بسیار مفیدی برای تمام آثاریکه بار تولد در بارهٔ ترکستان نوشته، شود. اثر دیگر استاد تاریخ سیمیریچی است که در سال ۱۸۹۳ در ویرنی (Verny) یعنی المه-اتای امروز طبع شده است. این تاریخ نیم قرن پیش نوشته شده و یکقا اثریست در موضوع بویژه خودش، زیرا بار تولد در این اثر رویداد های تاریخی خورد و ریزیک حوزہ ایراکه بین ترکستان و سایر یای غربی واقع است، در چوکات يك سیستم تحقیقی گنجا نیده است. سیمیریچی ترجمهٔ روسی کلمهٔ ترکی محلی جیتی-سو (Jiti - Su) که بمعنی «هفت دریا» میباشد، است. حوزة سابق سیمیریچی بدو بخش بین جمهوریت های شوروی قزاقستان و قرغیزستان تقسیم شده است. بار تولد در «ترکستان» باین اثر (سیمیریچی) بسیار حواله می‌دهد. این کتاب تا همین تازگی ها بسیار کمیاب بود اما در این اواخر اثر مزبور را در جمهوریت قرغیزستان (فرونزی / ۱۹۴۳) تحت نظر دکتورای. ان برنستم (A. N. Bernstam) که به تحقیقات و کشفیات آثار عتیقهٔ محلی مصروف است، طبع کردند.

اولف بیگک اثر دیگر است که استاد در سال ۱۹۱۵ نوشته و در سال ۱۹۱۸ طبع گردیده است. این تحقیق نمونهٔ بارز روش های پر مشقت تتبعات تاریخی را نشان می‌دهد. این مونوگراف، بعقیدهٔ پروفیسر مینورسکی، با وجود تمام

منابع و مأخذ فراوان و دست اول و با وجود تمام وقت و
صحت روش تدبیر و تحقیق جهان معاصر بشا بستگی توانسته
است بر یک دوره تاریخ تیموریها «۱۴۰۰-۱۴۵۰» در
آسیای مرکزی که در لحاف هر گونه مغشوشیت‌ها پیچده و
گردسم ستوران فضای اجتماعی آن سامان را تیره و تار
نموده بود، بپاکیزگی روشنی تازه اندازد.

میرعلی شیرنوازی اثر تحلیلی و گسرا نمایی دیگر است
که در سال ۱۹۲۸ توسط اکادمی اتحاد جماهیر شوروی
به مناسبت جشن پنجاهمین سالگرد تولد سیاستمدار
معروف شاعر شهیر و نویسنده مبرز در بار آخرین فرمانروای
تیموری در آسیای مرکزی در یک جلد به طبع رسانیده شد.
همانطوریکه سرگذشت اولغ بیگ در فقه ای سمرقند طنزین
انداخته بود بهمان نهج قصه میرعلیشیرنوازی در آسمان
ادبیات هرات چون ستاره درخشان میدرخشید. این
مؤنوگراف شرح و مبسوط از سرنوشت و مقدرات احفاد
تیمورلنگ بین سالهای ۱۴۵۰-۱۵۰۰ صحبت میکند.

وقتی بارتولد در جهان غرب شهرت
یافت که اثر نامدار و کلاسیک وی در سال ۱۹۰۰ میلادی
زیر عنوان «ترکستان تا حمله مغول» در سلسله یادگار
گیب در لندن بزبان انگلیسی طبع و نشر شد.

این اثر بعقیده اکثر محققان یکی از ارزنده ترین و

۱- سرد بیمن روز این اثر را (Barthold's Epochmaking Work) میداند.

گرا نمایه ترین اثریست که تا امروز درباره گسترش
و انکشاف فرهنگ اسلامی آنهم در یک حوزه ایکه بسیار
کم پر توی تحقیقات تاریخی رادیده بحساب می آید. این
اثر را پروفیسر با رتولد بزبان انگلیسی از سر تا پا زیر اشعه
مواد تازه ایکه در ربع اخیر قرن مورد دسترس داشته
تجدید نظر فرموده اند. از اینکه در این اثر با وجود مواد
بدست آورده جدید، تعدیلات جزئی وارد آورده اند
بهترین گواهِ و نشانه آنست که موء لف تا چه اندازه در مرحله
نخست تألیف این اثر با دقت و احتیاط عالمانه و نظر انتقادی
موادش سرد، تصنیف و تألیف نموده اند. بعقیده
سر دینسن روز^۱ این اثر را تنها بار تولد میتوانست
به جهان دانش و معرفت اهدا کند.

از مقدمه ایکه استاد با رتولد بر طبع نخست این کتاب
نوشته بر می آید که موء لف آرزو داشته تا آسیای مرکزی را
در دوره فرمانفرمایی مغولها بررسی و تحقیق کند. در وهله
نخست استاد عزم داشت تا بر زوایای تاریک تاریخ پیش
از دوره مغول در آسیای مرکزی با در نظر داشتن پیوندهای
که بین گذشته و حال وجود دارد، پرتوافکنند.

بنأسی از همین اندیشه استاد سرگرم مطالعه منابع و مواخذ
اصلی گردیده و در جریان مطالعه اندر یافت که راجع

۱- Sir. D. Ross در ایام شباب در سنت پترزبورگ از لکچرهای استاد
با رتولد استفاده کرده است. (چهار تحقیق درباره آسیای مرکزی،

پروفیسر مینورسکی، صفحه ۱۰)

بظهور و انکشاف دوره فرما نروایی مغول در آسیای مرکزی تحقیقات مستند، مستدل و پابرجایی وجود ندارد. پس بر اساس همین کشف و روی همین ملحوظ است که مجبور شد پلان خودش را تجدید نظر کند و بخش زیاد این اثر را وقف دوره پیش از فرما نروایی مغولها نماید. در اثر تغییر پلان تحقیقی نخست «آسیای مرکزی تا قرن دوازده» را بوجود آوردند. در این کتاب پروفیسر بارتو لدهمان خط سیر تاریخچه مقدرات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آسیای مرکزی را تعیین کرده بود با موشکافی دانشمندانه ثنی دنبال کرده است و نیز از همان شرایطی صحبت میکند که دروازه «باغ امیرالموء منین» را بروی مغولها باز کرد.

اینک این سرگذشت سیاسی و اجتماعی را ترجمه کرده و به خوانندگان گرامی بخصوص محصولات و محصولات رشته تاریخ پوهنتون کابل تقدیم میکنم و آرزو مندم این اثر کمترین خدمتی در راه انکشاف اذهان هم میهنان عزیز بنماید. استاد بارتو لده ر تمام آثار گرانمایه خویش تماس های بین دول و شهرهای بازرگانی را با دیده اهمیت مینگرد - عوامل اجتماعی و اقتصادی را ارزنده مینداند و در اول نقاط مواصل جغرافیایی و تاریخی را برای تحقیق و تتبع در تاریخ مهم می انگارد.

استاد بروش نگارش خود التماسات زیادی مبذول

* اعراب سمرقند را باغ امیرالموء منین میگفتند و ما آنرا بنا بر قانون صنایع لفظی اشاره از جزء به کل استعمال کردیم.

نمی فرماید و کمتر سعی میکند غذای روحی سهل الهضمی برای خواننده تهیه کند. بارتولد در او امیدارد وضاحت در نویسندگی قربانی اصالت ریالسم در تحقیق و احتیاط های عالمانه گردد. این امر وظیفه محصلان تاریخ را سنگین و مشکل ساخته، ایشانرا و امیدارد بصورت پیگیر حواس خودشان از هر طرف فراچیده و برای فرا گرفتن و درك مطالب تاریخی خوب تمرکز دهند.

بنا بران ترجمه آثار بارتولد از آنهم مشکل تر است. مترجم این اثر (آسیای مرکزی تا قرن دوازده) سعی بلیغ بخرچ داده است تا جملات دراز و ثقیل را کوتاه و ساده سازد اما در جاییکه بسیط ساختن و کوتاه نمودن جملات بخرچ از بین رفتن مطالب اصلی موءلف تمام میشود، مترجم جرأت نکرده است دست ساده نویسی را از آستین بیرون نماید.

بارتولد رول طبقات اقتصادی را در تعیین خط سیر جهان سیاست و اجتماع بصورت مشخص در نظر نمیگیرد و بتأسی از همین روش فکری است که وی در «آسیای مرکزی تا قرن دوازده» از زو بندگان آل عباس با ارستو کراسی های محلی بر علیه مردمان ولایات و قلمرو های مختلف امپراطوری بغداد، با تأیید مواد یکه از منابع مطبوع و غیر مطبوع در دست داشته، با صراحت و لحن روشن صحبت میکند اما راجع با اینکه چرا آن زو بندگان با بین بغداد، پوشنگ بخارا و حتی سیستان آل صفار علیه مردمان آن سرزمین ها

صورت گرفته ، سخنی در میان نمی گذارد .

استاد بشرح و بسط «معلول» با پشتیبانی مواد زیادی
قلم فرسایی مینماید اما «علت» را در جریان ایضاح
رویداد های تاریخی بصورت ضمنی و مستتر ، نه
بصورت بارز و مشخص ذهن نشین می سازد .
آری ، این بزرگمرد جهان تحقیق و تتبع به
اندازه در پدیده های تاریخ و رویداد های زوینائی
خیره میگردد که دیگر مر و را فرصت پیروی از
مدرسه مشخص فلسفی برای پیرایه بندیهای علل
و حقایق تاریخی میسر نمی آید ؟ !!

رو بهمرفته استاد بار تو لدرامیتوان دایرة المعارف
متحرك و جنبنده و مرد واقع بین (ریالست) بمفهوم
عام این اصطلاح پنداشت . این گفته ، البته ، در
بارة استاد با تمام زیبایی صدق میکند :

تلک آثار ناتدل علینا

فانظر و ابعده نالی الاثار

باغ بالامینه / کابل

۱۱ جدی ۱۳۴۳

علی محمد زهما

۹۲۲

آسیای مرگزی ناقرن دوازده

در دوران فقط پیش از فتوحات عرب پرچم اقتدار و قدرت در ماوراءالنهر در دست طبقه زمیندار - دهقان - بود. این دهقانها در کاخهای برج و بارو دار زندگی میکردند و در زمان جنگ سلاحشوران سواره نظام را برای دفاع خودشان استخدام می نمودند. در پهلوی ارستو کراسی موروثی ارستو کراسی پول [دار] عطف توجه میکند، روش حیات و زندگی اخیرالذکر از طرز زندگی دهقانها چندان فرق نداشت. اصطلاح دهقان را برای آن فرمانروایان محلی که در صنف شرفادر صف اول قرار داشت، استعمال میکردند. بنی امیه (۶۶۱-۷۵۰ میلادی) و حکام آنها آرزو نداشتند سیستم اداری خودهارا توسعه بخشند، آنها در تلاش بودند تا بر اعراب قدرت و سیطره شانرا تأمین نمایند و از مردمان سرزمینهای مفتوحه مالیه بگیرند و از فرمانروایان تحت اثر خویش خراج اندر یابند. حکام اموی به تندی و سرعت یکی جانشین آند دیگری میگرددند و در مدت مختصر دوره فرمانروایی خویش دارایی و جایداد زیادی را برای خود تهیه می نمودند این همه ثروت و دارایی برای

اولادشان بمیراث باقی میماند.

برعکس امویها آل عباس (بعد از ۷۵ میلادی) در پی آن افتادند تا ولایاتی را که در آن مردمان پارسی زندگی میکردند با ولایاتیکه اعراب در آنجا زندگی و امرار معاش می نمودند، در چوکات یک سویه گنجانیده و در بین آن دو نوع ولایات مساوات را تأمین کنند. تشکیلات دولت شاهی ساسانی را بحیث نمونه و مثال برای سیستم اداری خود پذیرفتند. خلیفه بتدریج اداره و کنترل آن ولایات را در دست اعضای طبقه ارسطو کراسی محلی گذاشت و از بین همین طبقه ارسطو کراسی محلی خاندانهای سلطنتی طاهریها و سامانیها ظهور کردند.

دوره فرمانروایی طاهریان (۸۲۱-۸۷۳) و سامانیها (۸۷۴-۹۹۹) را دوره مطلق العنانی منور نامیده اند. پادشاهان به اصلاحات و ریفارم های اجتماعی پرزوری اقدام نکردند، لیکن سعی و مجاهدت میکردند تا در داخل قلمرو و حیطه های نفوذ خودشان حکومت پایدار را برقرار دارند و صلح را تأمین کنند و در عین زمان طبقات پایین را از ظلم و استبداد نگاهدارند، صنعت، تجارت و تعلیم و تربیه را انکشاف دهند.

انعکاس آرزوهای بسیا را فراطی خصوصت آمیز بر علیه نظام تاسیس شده را می توان در فرقه های خارجی شیعه و طبقه غازیان نگریست. خاندان سلطنتی صفاریها

(۸۶۸-۹۰۳) در اثر متحد نمودن این عناصر مختلف
دموکراتیک و اینکه خود را در رأس آن قرار دادند، توانستند
سلطنتی را برای خود کمایی کنند.

در برابر تمایلات سیستم اداری سامانیها، دهقانها
و گارد ترکی مقاومت میکردند. در مجادله بین ارستو کراسی
نظامی و تاج و تخت طبقه روحانیون از اول الذکر
پشتیبانی میکردند و مخالفت بین این دو طبقه راه را برای
ترك هاهموار کرد تا مملکت را فتح نمایند.

به مفکوره دولت در عهد غزنویها مخصوصاً در دوره
محمود (۹۹۸-۱۰۳۰) با تمام معنی کلمه جامعه عمل پوشانیده
شد. در این دوره مردم به نیروهای نظامی و رعایا تقسیم شده
بودند، قوای نظامی (از چند علت تشکیل شده بود) از شاه
معاش میگرفتند و پادشاه در بدل معاش از آنها خدمت برآستی
میخواست و رعایا را که شاه از دست دشمنان خارجی
حمایت و حراست میکرد مجبور بودند پادشاه بدون کدام
مرارت و اندوه مالیه بدهند. مردم اندرین عهد و دوره هیچ
حق نداشتند کدام اندیشه ملی و یا وطن پرستی را در دل و یا
دماغ پیوروراندند، حتی رعایا اجازه نداشتند در برابر
دشمنان خارجی مقاومت و ایستادگی کنند.

چنان مینماید که در دوره آل سلجوق (۱۰۳۸-۱۱۵۷) و قراخانیها
(۹۳۲-۱۱۶۵) پرنسپ مالکیت قبیله (که یک عملیه طبیعی
در بین چادر نشینان میباشد) بر پرنسپ وحدت نیرو و قدرت

غلبه است. نخستین خانهای ترکی اساساً از فرمانروایان مطلق‌العنان پارسی فرق داشتند. تحولات بسیار روشن و آفتابی که در این دوره دیده میشود همانا الغای سیستم نظارت بر فرمانروایان و حکام محلی و از رواج براقادان کرسی جلاد در بار مییابد. با وجود ارادت نیک شاهان، غلبه و تسلط چا در نشینان بر آن ولایا تیکه زیرا اثر آنها بود خیلی خطرناک تمام میشود. چرا؟ بعلمت اینکه آنها سیستم تیول (شهرادگان) و مجادلات سیستم نظامی را خیلیها توسعه دادند. پایان افتادن ارزش زمین، زمینداران را یک قلم تباه کرد و حتی در زمان تجاوز و حمله مغول از طبقه دهقان (زمیندار) بحيث يك طبقه جداگانه سخنی در میان نبود. تحول تدریجی خانهای ترکی بصورت فرمانروایان مطلقه پارسی باعث ایجاد خصومت بین فرمانروایان مزبور و مردمان قبیله آنها گردید و این امر بنوبه خود آتش مجادله بین تاج و تخت و طبقه نظامیان را روشن تر و برافروخته تر ساخت. طبقه روحانیون با زهم بظرفداری قوای نظامی قیام کردند. در دوره قراخانیها مجادله بین نیروهای دینوی و روحانیون باعث اعدام چندین تن از مشایخ بانفوذ گردید و در عین زمان يك خان در اثر قضاوت روحانی بقتل رسید...^۱

۱- يك بخش باقیمانده این خلاصه را ترجمه نکردیم زیرا این موضوع به خوازم شاهیان و مغولها تعلق داشت و با متن ترجمه شده ما هیچ ارتباط ندارد. (مترجم)

۱

در جای دیگر سعی نمودیم تا یک نظریه عمومی را در باره حیات و زندگی مردمان ماوراءالنهر پیش از حمله عرب مورد دسترس خوانندگان بگذاریم. خصوصیت بارز این حیات را همانا در غلبه و تسلط ارستو کراسی ارضی (با اصطلاح دهقان) میتوان سراغ داد. این ارستو کراسی ارضی در ماوراءالنهر مانند پارس که در اثر اتحاد و همدستی منبر و تاج یعنی در نتیجه نیروی پایدار رژیم شاهی و نفوذ روحانیون از مزایای توازن برخوردار بود، بهره مند نبود^۱. فرمانروایان محلی را شریف زادگان صف اول (درجه اول) تشکیل میداد و حتی مقتدرترین آنها مانند سایر رعایای خویش بنام دهقان معروف بودند. گاهی اوقات در منابع و مآخذ عربی با پاسبان شخصی فرمانروایان برمیخوریم که آنها را بنام شاگرها و چاکرها^۲ (از نگاه لغوی نوکر) ثبت میکنند. لیکن وقتیکه نرشخی^۳ درباره دربار ملکه بخارا چیز نویسی میکند پاسبانهای شخصی فرمانروایان را، پاسبان افتخاری قید مینماید.

۱- حتی در پارس دهقانها موقف بالا بلندتری نسبت به سایر باشندگان و افراد دهکده ها داشتند. طبری در شرح پادشاه افسانوی منوچهر مینویسد: او بر هر قریه دهقانی را مقرر داشت و باشندگان و مردم آن دهات را نوکرو غلام او ساخت و لباس انقیاد و اطاعت را بر تن آنها آراست و امر داد تا از وی (دهقان) اطاعت کنند... (طبری، جزء اول، صفحه ۴۳۴)

۲- طبری (E. G.) جزء دوم، صفحه ۱۱۵۹

۳- نرشخی، صفحات ۷ و ۸

بعقیده نرشنخی این پاسبانها از بین اعضای طبقه جوان ارستو کراسی انتخاب میشد و وظیفه خود را بنوبت در دربار فرمانروایان انجام میدادند. این رسم باشعائر دربار دیوکها و شاهان اروپا شباهت داشت زیرا در دربار آنها نایتها^۱ (knights) و وظیفه خود را بنوبت انجام میدادند.

تحت این چنین تشکیلات سیاسی، مذهب رسمی بمنهوم واقعی و حقیقی نمیتواند وجود داشته باشد، در ماوراءالنهر مانند پارس مذهب طبقه حاکمه آیین زردشتی بود اما پیروان آیین دوتا پرستی در پارس خیلی زجر و اذیت میدیدند و به ماوراءالنهر پناه میبردند.

نسطوریهها و پیروان بودان نیز از این نعمت آزادی در ماوراءالنهر برخوردار بودند. وقتیکه هون تسانگ^۲ (Hiuen Tsiang) راجع به سمرقند صحبت میکند و از مجادله بین بوداییها و زردشتیها سخن در میان میگذارد، از اشارات و کنایه های زوار (چینی) و فعالیت های پیروزمندان وی چنان بر می آید که مجادله بین آندو فرقه (زردشتی و بودایی) شدید نبوده است^۳ در جنگ مهاجمین عرب طبقه روحانیون

۱- دیوک (از نگاه تاریخ) فرمانده نظامی ولایت امپراطوری های متأخر روم، در انجیل سرکرده قبیله راگ-ویند. در بعض قسمت های یورپ شهزاده بی راگ-ویند که بر قلدر و کوچکی فرمانروایی کند. در برطانیه و بعض ممالک دیگر نایب کسی را گویند که بلندترین لقب موروثی نجابت را گرفته باشد. (مترجم)

۲- کسیکه در خانواده نجیب و یا شریف زاده تولد شده و بحیث خادم در دربار خدمت کرده و سپس بدور تبه افتخاری از طرف پادشاه داده میشود.... (مترجم)

۳- ز پسکی (From Histoire de la vie de Hiouen Thsang, trad. par tan. Julian, p. 59 sq.)

تاجا اینکه معلومات اجازه میدهد، هیچگونه رولی را بازی نکرده است .
 در فتح پیکند^۱ در دست قتیبه در سال ۷۰۶/۸۷ گفته میشود که مرد دارای يك
 چشم تركها را بر علیه مسلمانها تحريك ميكرد. وجود این مرد برای اعراب
 از قهرمانهای نظامی خطرناك تر ثابت گردیده بود. اما وقتیکه مسلمانها این ردیک
 چشم را اسیر گرفتند، وی برای نجات خویش يك ملیون (درهم) تادیه ميكرد.
 مسلمانها آن مبلغ هنگفت را رد کردند و ترجیح دادند تا گریبان خود را از خطر
 آینده این مرد نجات دهند.^۲

از گفته‌های مورخین نمیتوانیم چنان استنتاج کنیم که مرد يك چشم مردم را از
 طریق مذهب تحت تاثیر خود قرار داده و سپس آنها را بجان مسلمانها انداخته باشد.
 نیز بایاری و کمک مواد نمیتوانیم ثابت کنیم که طبقات متمایز در بین طبقه
 ارستوکراسی ماوراءالنهر مثل اینکه در پارس موجود بود^۳، وجود داشته باشد.
 در بعض فقرات خویش طبری^۴ همان اصطلاحاتی را در باره شریف زادگان
 مردمان آسیای مرکزی استعمال میکند که در مورد بلذد پایه ترین ارستوکراسی
 مردمان پارس به کار بسته است؛ لیکن در عین زمان، طوریکه می بینیم، کلمه
 دهقان هما نظوریکه برای زمین دارها استعمال میشود برای شهزادگان فرمانروا

^۵ فقط در فتح شهر خوارزمیه طبقه روحانیون به طرنداری دهقانها قیام کرده اند (طبری،

II، صفحه ۱۲۳۷)

۱- پیکند (تاریخ بخارا) شهر... شهری بزرگ است... نرشخی، چاپ تهران، مدرس رضوی

ص ۵۳ (مترجم)

۲- طبری، ص ۱۱۸۸

۳- Le prairies d'or, II, 240, Macoudi-

۴- طبری، II، ۱۲۳۷، ۱۲۴۳

نیز استعمال میگردد^۱. ارستو کراسی پول (دار) یعنی تاجرها بیکه از رهگذر بازرگانی باچین و دیگر ممالک ممول شده بودند ظاهراً موقوف مخصوصی را اشغال کرده بودند. در شرح مهاجرت سغدیها طبری^۲ این تاجرها را همپایه و همردیف ملوک میداند. ایضاحات و تفصیلات نرشخی درباره تاجران^۳ بخارا ثابت میسازد که آنها جایداد و دارایی زیادی داشتند. در قصرها زندگی میکردند و ازین نقطه نظر بادهقمانها فرق نداشتند. پس مادراینجا با مردمان مستقل و ممولی سروکار داریم که مفادشان با ارستو کراسی در یک کفه ترازو قرار گرفته ولی با منافع اتحادیه های زیاد صناعتی (مانند دوره مسلمین) همسان نبوده است. از اینکه کدام ستیزه و مخالفت بین دهقانها و تاجرها وجود داشته، معلومات نداریم.

مأ سفازه موعرخین درباره تشکیلات پیکند (شهر تاجران) و روابط آن با بخارا - خدات (Bukhar- Khudat) و دهقانهای بخارا هیچ مواد مورد دسترس مانعی ندارد؛ لیکن طوریکه نرشخی^۴ میگوید اعراب در پیکند (paykand) اسلحه زیاد بدست آوردند^۵ و ازاین نکته انسان میتواند استنباط کند که روح سلحشوری بهمان نهجی که در سایر مناطق ماوراءالنهر موجود بوده، در پیکند نیز وجود داشته است.

۱- از جمله القاب مخصوص آسیای مرکزی، یعنی از ارستو کراسیهای بخارا جموک (Jamuk)

راشاید یاد کنیم (نرشخی، صفحه ۵) و این لقب را در بین ترکها نیز میتوان سراغ داد (طبری، II، ۱۶۱۳)

۲- طبری، II، ۱۴۴۰

۳- بارتولد، ترکستان تا حمله منول، انگلیسی، صفحه ۱۰۸

۴- تاریخ بخارا، نرشخی، صفحه ۴۳

۵- به تاریخ بخارا، نرشخی، ترجمه ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن

زفرین عمرو و تصحیح مدرس رضوی، صفحات ۵۲، ۵۳ و جوع نما بید. (تحشیه مترجم)

رسم و رواج مردمان سغدی را طوری که طبری^۱ ذکر میکند، میتوان از خصوصیات مخصوص رسوم و عادات مردم آن سامان بحساب آورد. هر سال در سمرقند برای دلیرترین قهرمان « [بهادر] سغدی میزطعام يك سبو شراب تهیه میکردند. اگر کدام شخص دیگر دست بسوی غذا دراز میکرد، بدان معنی بود که وی میخواهد با دلیرترین مرد سغدی پنجه نرم کند. هر یکی از این دون که بر طرف مقابل خود غلبه میزد و آنرا میکشت، تا زمانیکه شخص دیگر با وی مصاف نمیداد دلیرترین قهرمان آن سامان شناخته میشد.

پس اعراب با امارتها و قلمروهای کوچک و متعددی که پیهم باهمدیگر دست و گریبان بودند، با طبقهٔ سلاحشوران دلیر و جنگجو که با تمام معنی کلمه مشتت و پراکنده بودند، روبرو شدند. تحت این چنین شرایط نتیجهٔ مجادله روشن و معلوم است. با مقایسهٔ نزاع و نزاع محلی جنگهای داخلی بین اعراب و حتی خصومت بین قبایل شمال و جنوب عربها آنقدر مهم نبود. ما دیدیم که حتی در دورهٔ جنگهای خیلی سوزنده و خانه برانداز سلطه و اقتدار اعراب در خراسان متزلزل نگردید. پیروزی اعراب را حتماً خود مردمان بومی تأمین می کردند. بدان قانون معروف

۱- تاریخ طبری، بلعی، ج دوم، صفحه ۱۱۴۶

* سلحشوریکه در خدمت بانویسی بود و در حق وی دفاع و قهرمانی می نمود، سلحشور قهرمان، شوالیه (فرانسه) - نجیب زاده ای که پس از انجام خدمت در رتبه های پایین تر افتخارات نظامی از طرف پادشاه باو داده میشد - کسیکه بپادشاه خدمت گزاری بپادشاه یا کشور یا بواسطهٔ ابراز شایستگی لقب Knight در انگلستان بسوی داده میشد - در تاریخ روم سواریکه امتیازات مخصوص داشت و در اصل همان سواره بود - در تاریخ یونان شهری یا بویسی پایهٔ دوم آتن - در تاریخ انگلستان نما یندع يك کونتی در مجلس نیز رتبهٔ Knight را به سلحشوران میدهند. (مترجم)

عمر (رض) که گفته بود بدون از مسلمانها کسی دیگر نمیتواند اسلحه داشته باشد، در آسیای مرکزی جامه عقل نپوشانیدند^۱. قتیبه و دیگر فاتحان عرب از مردم يك منطقه علیه منطقه دیگر کار می گرفتند، یعنی مردمان يك منطقه را بوسیله مردمان منطقه دیگر سرکوب می کردند. به عات اینکه عراده فتوحات عرب با آهستگی حرکت میکرد، این بود که خود عربها تا يك حد و اندازه و برای مدت مدیدی با غنایم نظامی و خراج گرفتن قناعت داشتند، و آرزو نداشتند فتوحات دائمی آنسامان دست زنند. در این جا بایست علاوه نموده گفت که موانع طبیعی نیز سدراد پیشرفت آنها میگردید. با وجودیکه اعراب مردمان جنگی و مسلح و رنجور بی بودند اما باز هم نمیتوانستند زیر تأثیر شرایط طبیعی محیط و اقلیمی نباشند که در آن جا پرورده شده اند؛ جنگ در جلگه های پهن برای اعراب مشکل نبود اما جنگ در کوهستانها مشکلات زیادی را برای اعراب ایجاد میکرد؛ اعراب بعد از مدت مدیدی معنادگر دیدند با اینکه در کوهستانها با مشکلات زیادی به عملیات جنگی پردازند. و حتی در دره ها که برای نظامیان همان وقت جنگ دشوار نبود اعراب با پیروزی تمام نمیتوانستند داخل پیکار گردند^۲.

اطلاعات در باره پیشرفت فتوحات اعراب تحت پرچم امویها بشکل سرگذشت های نیمه افسانه به ما رسیده است^۳ این قصه های افسانه بی برای مدتهای

۱- طبری، بخش دوم، ص ۱۶۹۳

۲- راجع به مجادله و زد و خورد بین عربها و ترکها در کوهستانهای بین کش و سمرقند به طبری، بخش دوم، صفحات ۱۰۳۳-۴۴ مراجعه نماید.

۳- راجع به خصوصیت و ماهیت افسانه نوی این قصص به Wellhausen Das Arabische Reich, p. 257 و مقاله شرح من در Zapisky-XVII, O 140 sq. رجوع نماید.

درازی از زبان به زبان نقل میشد و نسلهای بعد آنرا نوشتند. و این خود نشانه نادرستی کرونولوجی در اکثر نوشته‌ها گردیده است. حتی راجع به اینکه چه وقت اعراب برای بار نخست از دریای آمو عبور کرده اند، ایضاحات متناقضی عطف توجه میکنند^۱.

با وجود ماهیت مشکوک بعضی حقایق، قصه‌های موءرخین بمان توانایی رامی بخشد که نبض و روح این دوره را بدانیم، از این قصه‌های موءرخین معلوم میشود که انگیزه و قوه محرکه فاتحان در درجه نخست بدست آوردن غنایم و کسب جاه و جلال بوده است و مذهب، بصورت کلی، در این زمینه رول درجه دوم را بازی میکرد و عین همین حقیقت در باره کسانیکه در مقابل این فاتحان از مرز و بوم خود دفاع میکردند، صدق مینماید.

مواردی وجود دارد که دوستی شخصی بین عربها و سلحشوران قهرمان بومی برقرار گردیده است^۲. ایده آل شوالیه بر فاتحان عرب بی تاثیر نبوده است؛ و قتیکه طور مثال، قتیبه می خواهد در جسم قهرمانهای خویش روح تازه دم آنها را بنام «دهقانهای عرب» مخاطب می نماید^۳. ثابت بن قطبه، که یکی از معاشران موسی بن عبدالله در ترمذ بود، در بین مردمان بومی به اندازه کسب رسوخ و اعتبار کرده بود که مردم آنسلمان در معاملات بین یکدیگر بجان ثابت

۱ - Beladorsi, p. 408، طبری، بخش دوم، ص ۱۵۶-۱۵۷، تاریخ، بخش دوم،

ص ۲۸۱، لطایف المعارف، با اهتمام Tong، صفحه ۱۱، راجعه فرمایید.

۲ - طبری، بخش دوم، صفحه ۱۵۲۲

۳ - طبری، بخش دوم، صفحه ۱۲۴۷

سوگند یاد می‌کردند^۱. ثابت مانند فرمانروایان محلی بدور خویش شاگرها (پاسبانان) را جمع کرده بود این شاگرها در نقطه مقابل اعراب ذکر می‌گردد^۲. بدون اینکه بر نخستین تهاجمات عربها در ماوراء النهر که بقصد بدست آوردن غنایم صورت می‌گرفت، توقف و مکث نماید، می‌خواهیم راجع به مهم ترین مراحل تاریخ فتوحات عرب توضیحات دهیم. بعد از سقوط امپراطوری کوشان هیچ يك حاکم و یا نایب السلطنه پادشاه خاریزمی در ماوراء النهر وجود نداشت و هم چنان، با وجود بعضی اطلاعات^۳ نمیتوان گفت که نایب السلطنه ساسانی‌ها در ماوراء النهر حکومت کرده باشد. حکام عرب در مرحله نخست فقط بر ماوراء النهر به حملاتی پرداخته می‌آمدند و سپس در زمستان بمرکز خویش

۱- طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۵۲

۲- طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۵۵

۳- ترکستان تا حمله مغول، بارتولد، ص ۹۶. مراجعه نماید (انگلیسی)

۳- باین گروپ دسته، بر علاوه قصه های طبری و ابوحنیفه (نودیک، طبری، صفحات ۱۵۹ و ۱۶۷) و اطلاعات بلاذری (Beladsoni p. 195) پادشاه قباد (یا کواد) (۴۸۸-۴۳۱ م) تعلق دارد. این پادشاه مهاجرین سغد را در قفقاز متوطن و مستقر داشت و شهر سغد بسیل را بنیاد گذاشت. خیلی احتمال می‌رود که این افسانه را (مارکوارت این افسانه دارد میکند - مارکوارت، ایران شهر ۱۰۸، ۲ n) مثل اینکه در موارد دیگر جعل کرده اند، تا اسم جغرافیایی شرح کنند، در این مورد نیز انتحالی نموده باشند. ابن خردادبه نیز در باره فرمانروای ساسانیها در ماوراء النهر صحبت میکند.

بمتیله ابن خردادبه یکی از چهار مرزبان خراسان در ماوراء النهر حکومت میکرد، ولیکن احتمال می‌رود که تقسیم خراسان به چهار مرزبان با تقسیمات دیگر مملکت که ما در دوره اعراب برای یکبار دیگر با آن برمیخوریم، که هم در آن فرصت نیشاپور جای ماوراء النهر را گرفته است سر می‌خورد (ایران شهر، صفحه ۷۰)

در خراسان برمیگشتند. سلم بن زیاد (۶۸۱ - ۶۸۳) نخستین مرد عرب بود که زمستان را در ورای دریا (دریای آمو) سپری کرد.^۱ اقرار گرفته طبری^۲ هم در همین فرصت شهزادگان محلی هر سال در یکی از شهرهای همجواری خوارزمیه^۳ اجتماع میکردند و قرار میدادند که قشای خود را از راه مسالمت حل و فصل کنند و دست به قبضه شمشیر و دیگر آلات قتاله نزنند تا بدان وسیله بتوانند با نیر و های متحد و همدل در مقابل اعراب استادگی نمایند. راجع باینکه شهزادگان مزبور تا چه حد بدان وعده و وعیدها پایبند و وفا دار ماندند، میتوانیم از روی تجدید مذاکرات سالانه و از روی تاریخ فتوحات قتیبه معلوم نماییم.

جنگ داخلی که بعد از مرگ خایفه یزید اول (۶۸۳) در گرنات، آتش آن تا خراسان زبانه کشید. نایب السلطنه، سلم بن زیاد، که مردم خراسان بنام وی تاروزانتخاب خلیفه جدید^۴ سوگند یاد میکردند، مجبور شد دست از کار

«آمو» را مترجم افزوده است.

۱- نامه ایرا که در سال ۷۱۸ غورک شهزاده سمرقند برای امپراطور چین نوشته بود توسط E. Chavannes از دایرة المعارف چینی، Tsh'e fu yuenkoei، ترجمه شده در این نامه گفته شده که سی و پنج سال از آغاز مجادله با اعراب سپری گردیده است (Chavannes, Document, 204 sq) از این نکته برمی آید که شهزاده سمرقند به اتمام سلم اشاره میکند و از تهاجمات قبل از آن چیزی نمی گوید. نیز مقاله مرا با رتولد - در زپسکی، O142, XVII، بنگرید.

۲- طبری، بخش دوم، صفحه ۳۹۴

۳- این شهر را فقط یعقوبی کندا کین، می نامد (Bibl. Geog. Arab., VII, 299). در آثار جغرافیه نویسان متأخر از اسم این شهر سخنی در میان نیست. البته این همان ده ایکه در سفد که در بالا ذکر شد، نیست. ترکستان - بار تولد - انگلیسی، صفحه ۱۲۵

۴- طبری، دوم، ۴۸۹

بکشد و باز نشیند. مجادلات خونینی بین نمایندگان قبایل مختلف عرب در گرفت
 تا اینکه مملکت بدست اهل قیس - عبدالله بن خازم - افتاد. این مرد تا
 سالهای ۷۲/۶۹۱-۶۹۲ یگانه فرمانروای خراسان بود و بنام خود بر سهک طلا ضرب زد.^۱
 عبدالله، در سال ۷۲هـ با مرخلیفه عبدالله بن مملک بقتل رسید، زیرا وی از امر خلیفه سرپیچیده
 بود. چند سال پیش عبدالله بن خازم پسرش موسی را به ماوراءالنهر فرستاده بود؛
 موسی بایک دسته محدودی ترنادر تصرف خود در آورد و حاکم محلی را مجبور
 ساخت که شهر را برای وی تخلیه کند. موسی برای مدت پانزده سال^۲ در ترمذ
 باقیماند (۶۸۹-۷۰۴). در دوره حکمرانی یزید بن مهلب (۷۰۱-۷۰۴)، ثابت
 بن قطبه الخزاعی به موسی پیوست. در این جالازم میدانیم خاطر نشان نمایم
 که الخزاعی در بین مردمان بومی آنسان خیای معروف بود. ثابت تمام
 شهزادگان محلی را بسوی خود جلب کرد و موسی مامورین مالیات
 یزید را از ماوراءالنهر بیرون راند و بعد از آن مردم به خود موسی مالیه میپرداختند.^۳
 بدین طریق شهزادگان محلی از اینکه زیر پرچم قانونی اعراب زندگی کنند،
 نجات یافتند. و در عوض به رهبران باغی عرب خراج میپرداختند. از آن بعد
 موسی بزودی ممکنه قوای نظامی ترکها، پارسیها، و یفتلیها را منهزم نموده
 از هم پاشید.^۴ بعد ازین پیروزیها با ثابت و طرفداران بومی وی راه ستیزه

۱- زیسکی، ششم، ۲۹۹ (سکه از مجموعه جنرال کو مارف)

۲- طبری، دوم، ۱۱۵۰

۳- طبری، دوم، ۱۱۵۳

۴- ذکر اخیر الذکر (طبری، Beladsori، صفحه ۴۱۸) در ایندوره وعصر يك گفته بی نظیری میباشد و شرح آن خیلی دشوار است.

و عداوت را در پیش گرفته و بر حریف خویش چیره شد. ثابت کشته شد، و رهبران بومی از قبیل ترخن (Tarkhun) اخشید (Ikhshidh) سغد یا نه مجبور گردید، در مقابل حمله دلیرانه موسی عقب نشینند^۱. بالاخره جنرال عثمان بن مسعود بنا بر هدایت حاکم مفضل بن مهلب شهر را با کمک و همدستی اخشید سغدی و شهزاده ختل در سال ۷۰۴ تسخیر کرد^۲. درین جا مینگریم که شهزاده های بومی با سیستم اداری عرب همدل و متحد میگردند.

در سال ۷۰۵ (مطابق بعض منابع دیگر در سال ۷۰۴)^۳ قتیبه بن مسلم که یکی از پیروان معروف حجاج بود، در خراسان بحیث نایب السلطنه (والی) مقرر شد. قتیبه بن مسلم مانند آموورنمای خویش در راه بدست آوردن مرام و مقصد خود از هیچگونه اقدام دریغ نمیکرد؛ در جایکه از زبردستی کار گرفته نمیشد بحیله و دستان دست میزد. وی نخستین کسی بود که پرچم اقتدار و سلطه عرب را در ماوراءالنهر برافراشت. قتیبه بن مسلم از نفاق بین بومی ها با تردستی و مهارت استفاده میکرد. در سال ۷۰۵ شهزاده صغانیان از قتیبه دعوت کرد تا از وی در برابر دشمنانش شهزاده شمن (Shuman) و شهزاده اخرن (Akharun) دفاع کند^۴؛ در خوارزمیه در سال ۷۱۲، قتیبه بطرفداری خوارزمشاه در مقابل برادر کوچکش

۱- طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۵۵ و ۱۱۶۰.

۲- طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۶۲، راجع به لقب یا اسم «السبل» به طبری، بخش دوم،

صفحات ۱۰۴۰-۴۱ و ما کوارت، ایران شهر، صفحه ۳۰۲ مراجعه نماید.

۳- طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۸.

۴- طبری، دوم، صفحه ۱۱۶۲.

خرزاذ (Kurrazadh) و دهقانهای باغی کمر بست^۱. هم در همین سال مردمان بخارا و اهل خوارزم باشوق و ذوق زیاد به قتیبه در برابر سر قند یاری و کمک میگرد و بهمین معنا سبت بود که غورك (Ghurak) و اخشید سغدی عربهارا بیاد تمسخر و استهزاء میگردفتند و میگفتند که عربهار از « برادران و خویشاوندان » دشمن خود استعانت می خواهند.^۲

در لشکر کشی سال ۷۱۳ قتیبه، اهل بخارا، کش، نسف و خوارزمیه را مجبور ساخت تا بیست هزار نفر برای او تهیه کنند.^۳

پیروزیهای شکوهمند قتیبه، آرزوهای زیادی را در دل رهبران عرب زنده کرد. چون در همان سال ۷۱۱ محمد بن قاسم بدهانه اندس رسید و سند را فتح کرد حجاج وعده داد که هر يك از این دو، زود تر به چین برسند، حکومت آن سامان از آن او خواهد بود^۴. باید عربها بهمین پیروزیها قانع می بودند، زیرا آنها فقط در بخش جنوب مملکت میتوانند از این پیروزیها بصورت دائمی ثمر بردارند.

۱- طبری، دوم، ص ۱۲۳۷-۳۹

۲- ایضاً، دوم، ۱۲۴۴

۳- طبری، دوم، ۱۲۵۶ قرار گرفته بلاذری [ed. de Geoeje, 423]، قتیبه در خراسان تحت فرمان خویش ۴۰۰۰۰ عرب از بصره ۷۰۰۰ از کوفه ۷۰۰۰ موالی داشت. همین تعداد سر بازار طبری با شرح و بست زیاد تر ذکر میکنند [طبری، دوم، ۱۲۹۰ sq.]

۴- یعقوبی، تاریخ، دوم، ۳۴۶. همین موهرخ عقیده دارد [یعقوبی، دوم، ۱۹۲] که در زمان خلیفه عثمان عیناً این اعلامیه به عبدالله بن عامر، حاکم بصره، و سعید بن عاص، حاکم کوفه در باره خراسان ابلاغ گردیده است.

قتیبه در بخارا، سمرقند و بعضی جاهای دیگر مساجد تعمیر کرد^۱ و باشندگان بخارا را مجبور ساخت که نیم مسکن بود و به شاش خورد. هر ادر شهرستان^۲ برای اعراب تخلیه کنند. (اعراب از همین رویه^۳ در مرو تحت فرمانروایی نخستین حکام خراسان کار گرفتند) بعقیده یکی از مذابع^۴ مردمان سمرقند را مجبور ساختند که منزل رهایش خود را کاملاً تخلیه نمایند زیرا آن ولار را با تمام معنی اعراب اشغال کرده بودند؛ وهم در همین فرصت بود که قتیبه آیات قرآن را که درباره تباهی قوم تاد و ثمود نازل شده بود، قرائت میکرد. از طرف دیگر نیروهای نظامی قتیبه تا شاش رسیده بود و از طرف جنوب شرق، طوریکه میگویند، به کاشغر که در آن زمان جزء امپراطوری چین بود، سرزیر گردیده بودند.^۵

۱ - تاریخ بخارا، نرشخی، به تصحیح مدرس رضوی، صفحه ۵۷، [قتیبه بن مسلم مسجد جامع بنا کرد اندر حصار بخارا بسال نود و چهار و آن موضع بتخانه بود مراهل بخارا را] (تحشیه مترجم)

۲ - نرشخی، صفحه ۵۱

۳ - (Beladsori, P. 410)؛ متن، صفحه اول، گردیزی

۴ - طبری، دوم، ۱۲۵۰. بنا بر عدم موافقت بین آخذ و مابیع، احتمال می رود که این اقدام، با وجود شهادت طبری، فقط در سال ۷۱۳ بعد از خپانت باشندگان و فتح دوم سغد، صورت گرفته باشد.

مقاله مرا - با رتولد - P. 11-12 (Die altturkischen Inschriften und die arabischen Quellen)

مطالعه نماید.

۵ - طبری، دوم، ۱۲۷۶. ایچ ۱۰. آر. گیب H. A. R Gibb (در مجله مدرسه

تحقیقات شرقی، II, 467) شایده در این گفته خویش که قتیبه از سرحد چین در نگذشته، حق بجانب باشد.

در بسیاری از ولایات، بشمول فرغانه، حکام عرب زمام امور را در دست گرفتند. طوریکه تحقیقات و تتبعات نشان میدهد، این حکام (عرب) رهبران نظامی و ماموران مالیات بودند [برعلاوه، گاهی اوقات ایندو وظیفه را که عبارت از وظیفه نظامی و ماموریت مالیه بود، بدوشخص جداگانه می سپردند] و در پهلوی این حکام عرب، بخاندانهای سلطنتی اجازه میدادند که کار و بار خود هارا ادامه دهند؛ باحتمال قوی این خاندانهای سلطنتی بومی امور اداره ملک را انجام میدادند. باوجود تمام پیروزیها و بدست آوردن غنائیم، قتیبه توانست با تمام معنی کلمه مورد اعتماد و اعتبار نیروهای نظامی قرار گیرد. وقتیکه، در سال ۷۱۵، قتیبه به نیروهای نظامی خویش امر داد تا بر علیه خلیفه جدید، سلیمان، قیام کنند، نظامیان وی نه تنها از اطاعت نکردند بلکه وی را ترک داده و در آن هنگامه و گیر و دار قتیبه کشته شد. آنانیکه بعد از وی بر سر اقتدار آمدند، نتوانستند بهمان شایستگی که قتیبه از عهده کار برمی آمد، بر آیند. بعد از مرگ قتیبه، ولایات سردریا در دست اعراب افتاد. در سال ۷۲۱/۱۰۳ - ۷۲۲ شهزاده فرغانه يك محله ایرا که در منطقه اسفاره (Isfara) که بنام «درة عصام بن عبدالله الباهلی» معروف بود، در اختیار مهاجرین سغدیان گذاشت. عصام بن عبدالله را قتیبه بحیث حاکم در این جا مقرر کرده بود. این نکته واضح و آفتاب بی است که بعد از عصام بن عبدالله مردمان بومی یا اعراب را از آنجا بیرون میکنند و یا محو و نابودشان می سازد، دارایی و جایداد مردمان همان سامان را دو باره بفرما نروای فرغانه مسترد میکنند. شایدهمان افسانه ایرا که در بالا ذکر

۱ - طبری، ج دوم، ص ۱۴۴۰. در يك فقره پیش (ج دوم، ۱۲۷۶) طبری موقعت این دره را در راهیکه از فرغانه به کاشغر می رود، تعیین میکند.

نمودیم * و گفتیم که يك فرقه (Division) 'قوای نظامی مسلمانها در جنگ با کفار تلف شد، بدین حادثه رابطه داشته باشد.

در بخش جنوب غربی ماوراءالنهر، یعنی در جاییکه بخارا، سمرقند و بعض شهرهای برج و بارو دار دیگر که تحت نفوذ و سلطه اعراب باقی مانده بود، اخیرالذکر (اعراب) مجبور گردیدند که در مقابل باغیان و شورشیان بومی مقاومت کنند؛ و در این زد و خورد ترک ها نیز مداخله نمودند و موضوع را بیشتر غنای و پیچیده ساختند. طوریکه میدانیده خانهای ترکی حتی در اوایل قرن ششم تمام آسیای مرکزی را در تصرف خود در آورده بودند که با همدستی بیزانس (امپراطوری روم شرقی) امپراطوری ساسانی را سرنگون سازند. اگر ضعف بیزانس در راه این پلان خار مغیلان نمی کاشت، خانههای ترک به پلان خویش جامه عمل می پوشانیدند.

امپراطوری ترک بدو بخش شرقی و غربی تقسیم شد؛ در تاریخ هر يك از این دو بخش بعد از طی دوره قدرت، دوره ضعف و بیچارگی پدید می آید چینی ها از این ضعف استفاده کرده چادر نشینان را مطیع خود می سازند و بدان وسیله امپراطوری خود را توسعه میدهند.

احیای سلطنت ترک شرقی در اواخر سده هشتم باعث احیا و اعاده وحدت امپراطوری ترک میگردد. در سال ۶۸۹ يك فرقه ترک های شرقی، بعد از آنکه بر فیروهای نظامی ترک غربی چیره گردیدند، بر سغد یا نه حمله کردند و حتی تا دروازه آهنی (دره بزگله) جلورفتند. این حمله در سال ۷۰۱ تکرار شد، تا اینکه

* ترکستان، بار تولید، چاپ انگلستان، صفحه ۱۶۰

1-Division فرقه ترجمه شده [مترجم] * (i. e. Buzgala pass)

Die altturkischen Inschriften und die arabischen Quellen, pp. 14-16. ۲

بالاخره در سال ۷۱۱ میچه او (Me-ch' ue) خان ترك های بخش شرقی خان ترك بخش غربی رازندانی میکند و تمام امپراطوری او را در تصرف خویش درمی آورد. در اواخر سال ۷۱۲ يك فرقه تركی تحت رهبری خواهر زادگان میچه او (Me-ch' ue) سغد یانه را اشغال کردند. باید در اینجا گفت که خواهر زادگان میچه او را مردمان سغدیانه، که بر علیه اعراب بعد از برگشت قتیبه به مرو قیام کرده بودند، دعوت نموده بود. تنها سمرقند در دست عرب باقی مانده بود لیکن در بهار سال ۷۱۳ قتیبه ترك ها را مجبور ساخت که مملکت را ترك دهند. ترك ها حتی آنقدر قدرت نداشتند که در راه حرکت اعراب بطرف شاش و فرغانه مانعی ایجاد نمایند.^۱

بعد از مرگ میچه او (Me-ch' ue) در سال ۷۱۶ ترك های بخش غربی برای یکبار دیگر از ترك های بخش شرقی جدا شدند. سولو (Sulu)، رئیس قبیله ترگش (Turgesh) يك سلطنت نیر و مندی را تأسیس کرد، این سلطنت قرار منابع عرب تا سال ۷۳۷ و بعقیده ما آخذ و مراجع چینی تا سال ۷۳۸ دوام کرد.^۲ در حالیکه سولو (Sulu) تمام بخش غربی آسیای مرکزی را در تصرف خویش در آورده بود پس به هیچ صورت نمیتوانست دست زیر الاشه نشسته و بگذارد که اعراب در ماوراءالنهر فرمانروایی کنند، همان طوریکه اعراب سغدر را «باغ امیرالموء منین»^۳

۱- ایضاً، صفحات ۱۱-۱۲

نیز به «فتوحات عرب در آسیای مرکزی»، اثر ایچ ارگیب، صفحه ۴۶، مراجعه کنید.

۲- Die altturkischen Inschriften und die arabischen Quellen, P. 27.

۳- طبری، دوم، ۱۴۲۸

میبنداشتند، ترك ها نیز بدان باغ اهمیت زیادی میدادند. سولودر تمام دوره فرمانروایی خود از دهقانهای باغی حمایت و پشتیبانی میکرد و صحنه کار و بار را با اندازه بی بر اعراب تنگ ساخته بود و چنان ضرر باقی حواله پیکر قدرت و اقتدار اعراب نموده بود که اعرابش بنام ابو مزاحم یاد میکردند.

شورش و بغی مردم معلول بعثت سیستم حکومت عرب در دوره امویها میباشد. امویها برخلاف عباسیها تاهنوز بمفکوره امپراطوری وسیع آشنا نبودند؛ لیکن امویها از ملیت عرب نمایندگی میکردند و یگانه آرزوی شان این بود که سلطه و اقتدار خود را بر عربها پا برجا نگهدارند و از رعایای خویش مالیه بگیرند و از فرمانروایان تحت اثر و حمایت خود خراج بستانند. توجه افسران امویها حتماً بهمان سوی معزوف میشد. در مناطق سرحدی که امید بدست آوردن پول و تمول زیاد بود عناصر آشوبگر و بیقرار را بسوی خود جلب میکرد^۲ هم در همین مناطق بود که مایه رنج و باعث درد سر حکام میگرددید. بعد از قتل عبدالله بن خازم سربر آوردگان و اشخاص بزرگ خراسان از خلیفه عبدالملک تقاضا کردند تا یک حاکم اموی را در رأس امور قرار دهند؛ زیرا بعقیده آنها فقط یک قریبی میتواند نظم و نسق را در خراسان بعد از آن شورش واضطراب برقرار نماید^۳. حکام علی الاکثر بخوبی وظیفه خودهارا انجام داده نمیتوانستند و بدان علت بود که برای مدت مدیدی بوظیفه ادامه نداده تبدیل میشدند. چون حکام اموی می فهمیدند که برای

۱- طبری، دوم، ۱۰۹۳، ۴

۲- طبری، دوم، ۱۷۸، ۴

۳- Beladsori، صفحه ۱۴۶

مدت طولانی نمیتواند کرسی خود را نگهدارند، پس با عجله تمام سعی میکردند تا در همان مدت کوتاه دوره حکومت خویش تحول زیاد بدست آرند و حتی کوشش میکردند تا دارایی غیر منقول مستغلاتی داشته باشند تا بعد از اینکه از وظیفه بر طرف میشوند خودشان و اولاد آنها از آن استفاده کرده، براحت زنگی کنند.^۱

مردم از سوء استفاده اعراب و حرص و آزوالمی های آنها بزرگت بودند. گاهی اوقات منافع خزانه و مقامات صالحه با مفاد مذهبی که زیر پرچم آن بفتوحات پرداخته می آمدند، در تضاد می آمد. در این جا و در سرتاسر امپراطوری عرب این مسأله موضوع بحث بود که آیا میتواند از ان بومی هاییکه اسلام را پذیرفته اند، خراج بگیرند.^۲

این مسأله را در ادوار مختلف، بصورت مختلف حل و فصل کردند؛ لیکن مردمان بومی در برابر این تعدیلات و تبدلات نمیتوانستند فقط بیننده محض بمانند و آن موضوع را با دیده تجاهل و اغماض بنگرند.

متقی ترین خلیفه اموی عمر ثانی (۷۱۷-۷۲۰)، نه تنها گرفتن مالیات را از کسانیکه اسلام را پذیرفته بودند، ممنوع قرار داد بلکه در عین زمان خننه آنانی را که

Beladkori, P. 406; Text, P. 2. -۱

گردیزی، ۸۴؛ f: نسخه خطی کبریج: «و به اسد آباد از روستای نیشاپور اسد بن عبدالله بنا کرد و تا روزگار عبدالله بن طاهر فرزندان او داشتند.»

۲ - این نکته روشن است که در آن زمان بین خراج [در روزگاران بعد «مألیه زمین»] و جزیه [بعدها «مالیات سرشماری»] فرق واضح و بارز ندیدگذاشتند. حتی مؤلف مفتاح العلوم (صفحه ۵۹) جزیه و خراج را هم ردیف و یک چیز میدانند.

بنازگی اسلام را قبول کرده بودند ناروا میپنداشت^۱. این خلیفه بحکام خود امر صادر کرده بود که پیش از همه چیز بایست در گسترش اسلام و تمیر مسافرخانه‌ها و دیگر عماراتی که برای بهبود همگان باشد سعی نمایند^۲. نخستین والی عمر، جراح بن عبدالله، تا آن دم توانست تفوق و سلطه عرب را پایدار نگهدارد، فرمانده نظامی وی عبدالله بن معمر (Ma'mar) الیشکری با پیروزی و موفقیت در بخش شمال شرقی ماوراءالنهر به عملیات خود ادامه میداد در عین زمان برای حمله بر قلمرو چین آماده میگردید. عبدالله در حالیکه برای حمله بر اراضی چین آماده میگردید در دست ترک‌ها اسیر شد و با تادیبه پول و مشکلات زیاد جان سلامت برد^۳.

این مفکوره جراح که خراسان را باید بزور شمشیر و تازیانه^۴ ره کرد مورد پسند خلیفه متقی واقع نگردیده و همان بود که بعوض وی عبدالرحمن بن نعیم الفاقدی را والی خراسان مقرر کرد. در دوران حکومت عبدالرحمن سغدیها بایاری و کمک ترک‌ها پرچم بغاوت و عصیان را برافراشتند^۵. این شورش و بغی تا دوره حکومت سعید بن عبدالعزیز که در سال ۷۲۰/۷۲۱ - بعد از عبدالرحمن مقرر شده بود، ادامه داشت. این واقعه در زمان فرومانروایی و سلطنت خلیفه یزید ثانی بوقوع پیوست. سعید سعی کرد تا دهقانهای خراسان را

۱ - طبری، دوم، ۱۳۵۴

۲ - طبری، دوم، ۱۳۶۴

۳ - Beladsori، صفحه ۲۶

۴ - طبری، دوم، ۱۳۵۵

۵ - طبری، دوم، ۴۱۸

از راه ملاحظت و مهربانی طرفدار خود سازد، همین اقدام سعید آتش عصبانیت اعراب را دامن زد و او را بنام مستعار خذنیه^۱ (از نگاه لغت بمعنی زن) یاد میگرداند.

سعید در عملیات نظامی در برابر دشمنان آنقدرها متانت از خود نشان نداد. در سال ۷۲۱/۱۰۳-۷۲۲ سعید بن عمر و الحارثی عوض سعید بن عبدالعزیز مقرر شد. در دوره فرماقروابی سعید بن عمر و الحارثی، سغدیهای باغی مخصوصاً دهقانها و تاجرها فیصله کردند که مرز بوم خود را ترک دهند. [غورک «Ghurak» شهزاده سغدی در این حرکت سهم نمیگیرد] شهزاده فرغانه با این سغدیهای باغی وعده داد که یک حوزه را در منطقه اسفهره در اختیار آنها میگذارد؛ اما بدین وعده خریش نه تنها وفا نمیکنند بلکه آنها را به اعراب تسلیم مینمایند. عربها دهقانها و تاجرهای باغی و فراری را در خجند به محاصره میگیرند و مجبورشان می سازند تا خراج پس افتاده را بپردازند. بعد از آنکه شهر تسلیم میشود اعراب بهانه بی برای نقض عهد پیدا کرده و سغدیها را در دست قتل عام می سپارند. سپس عربها تمام نقاط مستحکم و دارای استحکامات را در وادی زرافشان و کشکه دریا (Kashka-Darya) در تصرف خود در آورده و اقتدار و صلاحیت خود را با تمام معنی کلمه درین حوزه برقرار میگردانند^۲. در سال ۷۲۴/۱۰۶ مجادله خورنینی نزدیک بروقان بین قبایل اعراب بخش شمال و جنوب بوقوع می پیوندد، هم در همین سال مسلم بن سعید [حاکم] بر ماوراءالنهر لشکر کشی میکند، تا فرغانه میرسد اما در حال برگشت در دست

۱- Die alttürkischen Inschriften und die arabischen Queuen, PP. 22-23.

۲- طبری، دوم، ۴۳۹-۱۴۴۹؛ Beadsori، صفحه ۲۷

ترکها شکست می‌خورند و خسارات زیادی را متحمل میگردند.^۱ سال دیگر حاکم که اسد بن عبدالله القسری^۲ نام داشت، بلخ را (۷۲۵) در تصرف خود در آورده و نیز سعی بلیغ بخرچ داد تا مردان ولایاتی را که در غرب و شمال شرق واقع بودند مطیع و منقاد خود سازد اما این اقدام وی آنقدرها پیروز نگردید.^۳

جانشین اسد، اشرس بن عبدالله السلمی (۷۲۷-۷۲۹) بود، بعقیده طبری^۴ این مرد از تمام معاملات و قضایا چه بزرگ و چه کوچک شخصاً واری میگرد، اشرس نخستین شخصی بود که رباط را بنا کرد (رباط جایی بود که برای بخش عساکر سواره تخصیص داده شده بود تا سرحدا از حملات و تجاوز دشمن نگهدارند). اشرس موجد و بوجود آورنده مفکوره ضد غلبه عرب بود، این مفکوره در تمام ماوراء النهر گسترش یافت و اعراب بسیار زیاد ازین رهگذر متضرر گردیدند در سال ۷۲۸ اشرس پلانی را طرح ریخت تا تمام ماوراء النهر را مسلمان سازد. بتأسی از همین مفکوره، اشرس دو هیأت تبلیغاتی را، که یکی عرب و آند دیگری پارسی بود، سمرقند فرستاد و وعده داد که از کسانی که دین اسلام را بپذیرند مالیه گرفته نخواهد شد.

پیروزی و موفقیت این هیأتها فوق العاده زیاد بود و این امر حس عداوت و بدخواهی

۱- طبری، دوم، ۱۴۷۲-۱۴۸۱، راجع به اهمیت این مصیبت به فتوحات عرب در

آسیای مرکزی، اثر گیب Gibb، صفحه ۶۶ مراجعه نماید.

۲- درنرخشی و تاریخ بلخ القشیری ثبت شده اما طبری و بلاذری و ابن حزم (جهت انساب العرب)

آنرا القسری قید کرده اند.

۳- طبری، دوم، ۱۴۹-۹۴

۴- طبری، دوم، ۱۵۰۴

۵- سمعانی، S.U، الرباطی

۶- طبری، دوم، ۱۵۰۷

رادربین مامورهای خزانه و دهقانها زنده ساخت. دهقانها در نگهداری و حفاظت طبقه ارسنوی کراسی علاقمندی زیادی داشتند و بهمان علت پرگسترش و انتشار یک چنان آیینی که هنوز خصوصیت و روحیه دموکراسی خود را از دست نداده بود با دیده تحقیر میدیدند. شخص اشرس هم عقیده داشت که «قدرت اسلام بر خراج استوار است.» فقط کسانی را از تأدیه مالیه معاف کرد که تازه مسلمان شده اند. ختنه نمودن و دیگر واجبات اسلام را بجا آورده و یک سوره قرآن را قرائت بتوانند. در برابر این پرسش اشرس چنان پاسخ داده شد که مردمان بومی اسلام را از روی صفای خاطر پذیرفته اند و مساجد می سازند و تمام «مردم عرب میشوند»، لذا از هیچ کس نباید مالیه بگیرند. بدنبال آن چنین امر داده شد «از آنانیکه در سابق مشغول مالیات بودند باید مالیه گرفته شود.» در اثر این امر بغاوت و شورش همگانی شروع گردید. هیأت تبلیغات عرب که نمیتوانستند خیانت و ظلم حاکم را تایید کنند با شورشیان همداستان گردیده و در نتیجه زندانی میشدند. بالاخر تمام مردمان سغد علیه اعراب قیام کردند و از ترکها استعانت جستند. در سال ۷۲۸ فقط سمرقند و دسیه (Dabusiya) در دست اعراب باقیمانده بود. در سال ۷۲۹ برای یکبار دیگر اعراب پرچم صلاحیت و اقتدار خود را در بخارا برافراشتند. در سال ۷۳۰ و ۷۳۱ اعراب مجبور شدند که به مجادله شدید و خونینی در برابر قوای خاقان ترکی بپردازند. در این فرصت خاقان ترک با فرمانروای بومی این سامان که غورک (Ghurak) اخیزند سغد باشد، همداست و همدل گردیده بودند [ناگفته نماند که خاقان تا سال ۷۲۸ با اعراب دوست و متحد بود] حاکم عرب چندین بن عبدالرحمن قشون خود را بدشواری و تکلیف زیاد از ورطه هلاکت نجات داد و جمله ترکها را عقب زد، لیکن طوریکه می بینیم اخیرالذکر سلطه خود را بر این ولایت با استثنای سمرقند و بخارا

قایم و استوار کرد. اشغال وادی زرافشان توسط ترک‌ها شاید سبب و علت همان قحط و غلای بوده باشد که در سال ۱۱۵/۷۳۳ در خراسان واقع شده بود. از گفته‌های جنید می‌توان چنان استنباط کرد که در اثر بر سر اقتدار آمدن کفار دران ولایتیکه تا آن زمان مواد خوار و بار را به مرو می فرستاد، قحطی بوجود آمده بود.^۱

تحت اینچنین شرایط نهضتی که علیه سیستم اداری امویها شروع گردیده بود می‌توانست در بین خود اعراب پیروز گردد. طبری^۲ آغاز نهضت شیعه را در خراسان در دوره عمر ثانی ثبت میکند، در صورتیکه فقط در سال ۷۳۴ حارث بن سریج پرچم سپاه را بنام «کتاب خداوند و سنت پیامبر خدا»^۳ بلند کرد و وعده داد که از اهل ذمه طوریکه میثاق بسته‌اند، جانبداری کند.

از مسلمانها مالیات نگیرد و دو هیچکس را آزار و اذیت ننماید^۴ این چنین پروگرام مسلمانها و مخصراً آنها بی که تازه مسلمان شده بودند و نیز غیر مسلمانها را بسوی خود جلب کرد این نهضت در مرحله نخست یک نهضت ضد خاندان سلطنتی نبوده حارث حتی با پیشنهاد حاکم خراسان عاصم بن عبدالله الهلالی بدین موافقه رسیدند که باتفاق همدیگر قاصدانی نزد خلیفه هاشم بفرستند و از وی تقاضا نمایند که پابند شعائر و واجبات اسلام باشد.^۵ پاسخ خلیفه در جواب عاصم این بود که او را از وظیفه اش عزل کرد و عوض وی اسد بن عبدالله را برای مرتبه دوم مقرر نمود (۷۳۵-۸)

۱- طبری، دوم، ۱۰۶۳،

۲- طبری، دوم، ۱۳۵۸،

۳- ایضاً، دوم، ۱۰۶۷-۱۰۷۰،

۴- متن (گردیزی) صفحات ۱-۲

۵- طبری، دوم، ص ۱۰۷۷



اسد بعد از آنکه بر مسند حکمرانی نشست امر داد تا داعیان آل عباس را اسیر بگیرند و بقتل رسانند^۱. اسد باین اقدام اکتفا نکرده آتش جنگ را با حارث نیز در داد. در نزد یک ترمذ و ختل عملیات نظامی راه انداخته شد. اسد علی الاکثر در بلخ زندگی میکرد و پایتخت خود در ادرسال ۷۳۶ بدانجا نقل داد^۲. عناصر غیر مسلمان در این فرصت، فرصت را مغتنم شمرده و از نفاق بین اعراب استفاده کردند و در صدد اشغال سمرقند برآمدند.

اسد در سال ۷۳۵ یا ۷۳۶ بطرف ورغسر (Waraghisar) حرکت و عزم کرد تا بندی تعمیر کند و در اثر آن مجرای آب را از سمرقند منحرف سازد درین کار شخص اسد سهم گرفت اما موفقیت این کار خیلی مشکل بود^۳. در سال ۷۳۷ اسد مجبور گردید که به مجادله خونینی در طخارستان علیه خاقان ترکی و متحدین وی که در بین آنها حارث و فرمانروای ختل هم بود، بپردازد. شهزاده صغانیان [صغان - خدات] با اعراب همدل و متحد بود و این همدستی وی با اعراب شاید از آن رهگذر بوده باشد که شهزاده مزبور با همسایه خویش خصومت و عداوت داشت^۴. در وهله نخست، جنگ اعراب با سیه روزیهای زیاد سرد چار گردید و برای اولین بار آنهم بعد از مدت های مدیدی قشون ترکی از ساحل دست چپ دریای آمو عبور کرد^۵. بعدها بخت با اعراب

۱- گردیزی، نسخه خطی کمبریج: «اسد گروهی مردان را که داعیان آل عباس بودند بگیرفت و بکشت»

۲- ترکستان، بارتولد، ص ۷۷

۳- طبری، دوم، صفحات ۱۵۸۵ - ۶

۴- طبری، دوم، صفحه ۱۵۹۶

۵- ایضاً، دوم، صفحه ۱۶۰۴

یاری میکنند و تركها مجبور میشوند که بطرف اشروسنه (Ushrusana) عقب نشینند و هم در همین جا بود که تركها برای لشکرکشی بر سمرقند آمادگی میگرفتند^۱. [احتمال میرود که سمرقند را بعد از آنکه تركها عقب نشینی کردند اعراب بار دیگر اشغال نموده باشند.]

بعد از آنکه خاقان دردست شهزاده کورصول (Kursul) بقتل رسید و امپراطوری ترك غربی سقوط کرد، حارث مجبور شد که بطرف تركها عقب کشد، ختل که تا آن زمان دردست يك مهاجر بامیان بود، باستانی يك قلعه كوچك، در تصرف اعراب درآمد^۲. با وجود تمام این اقدامات نظامی اسد فرصت داشت که از روشهای صلح طلبانه استفاده کند. طبری^۳ از زبان يك دهقان هرات که درباره اسد اظهار نظر کرده بود چنین نقل قول میکند: « اسد يك كدهای خربی است زیرا وی در میدانهای استپ خانها (Khans) بنیاد گذاشته است. و قتیکه يك مسافر بطرف شرق و یا بطرف غرب سفر میکند با هیچگونه مشکلاتی بر نمیخورد که ازان شکایت کند. »

جاننشین اسد نصر بن سیار (۷۳۸ - ۷۴۸) فعالیت های اسد را پیش از پیش توسعه میداد. نصر بن سیار در لشکرکشی های قتیبه سهم گرفته بود و در سال ۷۰۵ فرمانده وی يك قریه را در اثر خدما تشدید و بخشیده بود. نصر در سال خوردگی زمام امور را در دست میگیرد و بهمان جهت او را شیخ

۱- ایضاً، دوم، صفحه ۱۶۱۳

۲- طبری، دوم، صفحه ۱۶۳۲

۳- طبری، دوم، صفحات ۱۶۳۶ - ۱۶۳۷

۴- ایضاً، دوم، صفحه ۱۱۸۰

خراسان میگفتند.^۱

پیروزیهای نصر دوران قتیبه رادر نظر اعراب مجسم میکرد. نصر از شکست و ریخت خاندان سلطنتی ترك غربی استفاده کرده و نفوذ اعراب رادر حوزه سردریا برای یکبار دیگر تأسیس کرد و هم چنان در سال ۷۳۹ م عاهداتی را با فرمان روایان اشروسنه^۲ (Ushrusana)، شاش و فرغانه منعقد کرد. شهزاده کورصول، قاتل خاقان، آنکه در سرزمین و قلمرو تركها پرچم اقتدار خود را برافراشته بود، در سواحل سردریا دستگیر شده زندانی گردید و متعاقباً بقتل رسانیده شد. بدینوسیله تمام خطر یکه از طرف چادر نشینان متوجه آنها بود بر طرف گردید، و بنا بر آن امکان دارد که حکام عرب به شاش و فرغانه فرستاده شده باشد.^۳ نصر در مرحله نخست بر تمام مشکلات داخلی پیروز گردید. نصر برای اینکه مسأله خراج را فیصله کند، سعی کرد تا مسلمانان را از تادیبه مالیه معاف کند و عناصر غیر مسلمان را وادار کرد که مالیه خود را بپردازند زیرا عناصر غیر مسلمان بصورت غیر قانونی از تادیبه مالیات معاف شده بودند. بعقیده طبری، سی هزار مسلمان بصورت غیر قانونی مالیه میدادند در حالیکه هشتاد هزار نفر غیر مسلمان از تادیبه مالیات معاف شده بودند. پس انتقال مالیات از ناحیه مسلمان بناحیه غیر مسلمان کار را سهل و آسان می ساخت. آن

۱- طبری، دوم، صفحه ۱۶۶۱

۲- قرار عقیده ابو عبیده که بلاذری از آن نقل میکند نصر در اشروسنه موفق نبود، لیکن بگفته طبری (دوم، صفحه ۱۶۹۴) دهقان اشروسنه به نصر خراج میداد و اهل اشروسنه در لشکر کشی علیه ترك سهم گرفتند (طبری، دوم، ص ۱۶۹۰)

۳- طبری، دوم، صفحات ۱۶۹۴-۱۶۹۵-۱۶۹۷

۴- طبری، دوم، ۱۶۸۹

سغدیهاییکه به ترک پناه برده بودند و بعد از قتل خاقان آرزو داشتند، بوطن خویش بر گردند با نصر در سال ۷۴۱ موافقت نمودند: آنها یکیکه مسلمان شده بودند و دو باره اسلام را ترک داده گردیده آیین نیاکان شان گردیدند، نبادید مجازات شوند کسانیکه دوباره بوطن بر میگرددند از قرض شخصی که قبل از مهاجرت بر آنها باقیمانده و نیز از قرض حکومت معاف استند. بالاخره اسیرانیکه در جنگ از مسلمانها گرفته اند به امر قاضی و شواهد قانونی مسترد شوند. در اثر این تعهد و میثاق که خلیفه آنرا دل ناخواه تایید کرد، نصر مورد تحقیر قرار گرفت و در پاسخ اینچنین اتهام و بدگویی ها میگفت: «اگر دشمنان و مخالفان من نشه دلیری مردمان سغد را میدند، آنها نیز از عقد چنین میثاقی ابا نمی ورزیدند.»

بعقیده طبری^۲، خراسان در دوره حکمفرمایی نصر از وفور نعمت بی سابقه برخوردار بود. با وجود اینهمه صفات خجسته و درایت و کفایت در امور مملکت داری و اداره، احیای نظم و نسق در آن سامان نا پذیر بود، نصر نتوانست بین دو حزب مخالف عرب آیین دوستی و مودت را برقرار نماید. از آنجا یکیکه نصر (Mudarite) بود با والی سابق که اسد نام داشت و رهبر حزب یمن بود، تصادم میکرد^۳، نصر برای چار سال اول حکومت خویش فقط Mudarite را بحیث فرمانده نیروهای نظامی مقرر میکرد و سپس برای اینکه دو حزب مخالف را با هم آشتی دهد یعنی هارا بدان وظیفه می گماشت. در هر صورت نتوانست از بغاوت و شورش یمنی ها که در سال ۷۴۴ بوقوع پیوست جلوگیری نماید. این

۱- ایضاً، دوم، صفحات ۱۷۱۷-۱۷۱۸

۲- طبری، دوم، ۱۶۶۴-۱۶۶۵

۳- ایضاً، دوم، ۱۴۹۳-۹۴-۹۸-۱۰۸۴-۸۵

بغاوت و شورش راجدیع بن علی کرمانی که در خراسان بعد از مرگ اسد برای مدت مختصر حکومت میکرد، رهبری میکرد^۱. درین جا باید علاوه نموده گفت که این دشمن مسلح برای نصر از حارثیکه به ترک پناه برده بود کمتر خطرناک نبود، در سال ۷۴۴ نصر برای حارث و پیروانش از خلیفه امان و عنو خواست و حارث را تشویق میکرد تا دوباره به خراسان برگردد^۲.

در بهار سال ۷۴۵ حارث به مرو برگشت و فوراً بدون کدام تعلل بحیث میا نجیگر و مصلح بین نصر و کرمانی به فعالیت شروع کرد. وهم در عین زمان اعلان کرد که وی فقط برای تأمین و پیروزی عدالت کار میکند، این اقدام بازم مانع آن نگردید که وی هزاران پیرو و دنبال کننده بدور خویش جمع نکند و برای یکبار دیگر پرچم سیاه را برافراشته نگاه ندارد^۳. اوضاع و شرایط حارث را مجبور ساخت که با کرمانی داخل پیکار گردد. درین جنگ (بهار سال ۷۴۶) حارث بقتل رسیده. و والی از جنگ دشمن بزرگ خویش نجات می یابد. در این جا باید این نکته را ناگفته نگذاشت که حارث در صورتیکه ابو مسلم روی صحنه نمی آمد بردشمنان خود پیروز میگردید. ابو مسلم اموی هارا از پای درمی آورد و مسند خلافت را برای آل عباس کمایی میکند.

طوریکه میدانید نهضت شیعه در وهله نخست فقط بنام عملی نمودن احکام پیامبر اسلام و بطرف داری خاندان پیامبر اسلام شروع گردید و از کدام شخص

۱- ایضاً، روم، ۱۶۶۴-۱۸۴۷

۲- ایضاً، دوم، ۱۸۶۷-۶۸

۳- طبری، دوم، ۱۸۸۹

۴- ایضاً، دوم، ۱۹۳۲-۳۳

معین و مشخصی که چنان يك مقام را اشغال کند، نام برده نشد. وارث طبیعی پیامبر اسلام علویها بود و یکی از آنها یحیی بن زید در خراسان آمده بود، که در سال ۷۴۳ کشته شد و جسد مرده او را در یکی از دروازه های گوزگان (یعنی یهو دیه یا ابنار) تا پیروزی ابو مسلم آویخته بودند^۱.

ابو مسلم (اسمی را که پذیرفته و بر سکه ضرب زده بود عبد الرحمن بن مسلم است) از اسپهان (Isfahan) آمد بود: این شخص یکی از داعیان بسیار فعال آل عباس بود و بتدریج جای علویها را گرفت و در سال ۷۴۷ با هیأت عباسی که ابراهیم بن محمد نام داشت، بخراسان آمد. ابو مسلم سعی و مجاهدت میکرد تا بین آیین اسلامی و عقاید مردمان بومی مصالحه کند^۲ (مخصوصاً در موضوع دکتورین تداسخ روح). وی از همین طریق دهقانها و مردمان روستا را بسوی خود جلب کرد، و در ظرف يك روز اهل شصت دهکده بدو پیوستند^۳. هم در همین فرصت نصر به مردمان یمن میگفت که هدف و مقصد این نهضت قتل عام اعراب میباشد و از این لحاظ باید عربها با يك پارچگی تمام در برابر دشمن مشترك ایستادگی نمایند^۴. ابو مسلم توانست تمام عناصر ضد امویها را بشمول یکدیسته از خارجی های سیستان^۵ و یمنی های که زیر پرچم کرمانی بودند بسوی خود جلب کند. يك فرقه نیروی نظامی را نصر تحت

۱ - ایضا، دوم، ۱۷۷۰-۱۷۷۴

۲ - زبکی، بخش سوم، صفحات ۱۵۵ - ۶ باطبری، جلد سوم، صفحه ۱۲۹ مقایسه کنید.

۳ - طبری، جلد دوم، صفحه ۱۹۵۲

۴ - ابو حنیفه الدیناوی، طبع گریگاس، صفحه ۳۶۰

- شهرستانی، بخش اول، صفحه ۱۴۹

رهبری پسر حارث تهیه دید و امر داد تا برای او کمین زنند؛ کرمانی بقتل میرسد^۱ لیکن پسرانش علی و عثمان در ردیف متحدین و یاران ابو مسلم باقی میمانند. در اوایل سال ۷۴۸ نصر مجبور میگردد خراسان را تخلیه کند و در خزان همان سال در پارس در میگذرد. در اواخر سال ۷۴۹ سلطه و اقتدار امویان در آسیای غربی به آل عباس انتقال می یابد.

ابو مسلم امویها را بیاری و کمک عناصر متنوع و مختلف شکست میدهد. پس، و قتیکه ابو مسلم دشمن مشترک را از بین بر میدارد و پیروزی وی بر امویها مسلم میگردد سعی میکند تا دیسپلین و نظم و نسق را در بین عناصر مختلف برقرار نماید و قبای زیر دست خویش را بنا بود سازد.

از طرفداران بزرگ ابو مسلم ابو داود خالد بن ابراهیم و زیاد بن صالح الخزاعی بودند. ابو مسلم در وهله نخست رهبران را بر طرف کرد؛ عثمان را با او درختل کشت و هم بهمان روز ابو مسلم علی را بقتل رسانید^۲. نتیجه پیروزی آل عباس نه مطابق میل و آرزوی اعراب بود و نه پارسیها را قناعت داد. بعد از آنکه ابو مسلم بر سیستم اداری امویها تسلط پیدا کرد، مجبور شد که در دو محاذ داخل پیکار گردد: یکی اینکه عربها را بر سر جای خودشان بنشانند و دیگر اینکه با نهضت های ملی پارسیها پنجه نرم نماید. در نیشاپور از بین آتش پرستان يك مصلح بنا م به افرید [در عوفی ماه افرید] ظهور کرد. این مصلح آرزو داشت آیین منزه و خالص زردشتی را احیا کند و در عین زمان از روحانیون پارسی (Parsi) به شدت انتقاد میکرد. مجوسیان از فعالیت های این

۱ - طبری، جلد دوم، صفحه ۱۹۷۵

۲ - طبری، جلد دوم، صفحات ۱۹۹۹ - ۲۰۰۰

مردشکایت میکردند و میگفتند که به آفرید برای اسلام و برای مجوسیان اسباب آزار و اذیت را تهیه کرده است. ابو مسلم به اهل مجوس یاری و کمک کرد تا بدان وسیله این نهضت جدید آتش پرستان را خفه نماید^۱. خطر بزرگتر از این همانا بغاوت و شورش اعراب بود که در سال ۱۳۳/۷۵۰ - ۵۱ در بخارا توسط اعراب راه انداخته شد. در رأس این شورش شریک بن شیخ المهری قرار گرفته بود، وی اعلان میکرد: «ما آرزو نداریم که بنام خاندان پیامبر خونها بریزد و عدم مساوات تأمین گردد.» پس دیده میشود که مردم در وهله نخست از عباسیها اظهار ناراضگیتی میکنند و این ناراضگیتی را بعد ها در نامه یی مطالعه میکنیم که به ابو مسلم نسبت داده شده است^۲.

شریک پرچم بنی را بنام آل علی بلند میکند و بیش از سی هزار نفر بد و روی جمع میشود. نمایندگان حکومت عرب در بخارا و خوارزمیه بطرفداری شریک قیام میکنند و بعقیده نرشخی مردمان شهر نشین بخارا نیز از وی طرفداری میکنند. ابو مسلم بر علیه شورشیان (شریک) زیاد بن صالح را که از طرف بخار - خدات قتیبه و مردمان ۷۰۰ قلعه یاری می شد میفرستد^۳. این بغاوت با زور دستی و استبداد زیاد پراکنده شد. شهر را آتش میزند و این آتش برای سه روز بانه میکشد و زندانیان را بدر وازه شهر می آویزند. سپس زیاد در هسپار سمرقند میگردود و در

۱ - عوفی، صفحه ۹۳-۹۴ شهرستانی، بخش اول، ۲۸۳-۲۸۴ نیز به پاورقی ترکستان بار تولد

انگلیسی صفحه ۱۹۴ نمره ۷۵ رجوع نماید.

Dozy, Essai Sur l' hhistoire de l' Islamisme Trad. par V. Chauvin, Leyde-paris, -۲

1879, pp. 240 - 241.

۳ ترکستان تا حمله مغول، بار تولد، صفحه ۱۰۸

آنجا باغی های باقیمانده را بقتل میرساند. بخار - خدات که درین شورش برای ابو مسلم خدمات قابل قدری را انجام داده بود، بآمر اخیر الذکر بقتل رسانیده میشود زیرا وی از دیانت منکر شده بود.^۲

در عین زمان که ماوراءالنهر بامشکلات داخلی گرفتار بود در معرض خطر بزرگت خارجی نیز قرار گرفته بود. بعد از سقوط امپراطوری ترک غربی هیچ نیروی جدید چادر نشین در مید انهای استپ ترکستان قد علم نمیکند. پس چینی ها از سقوط ترک ها استفا ده کرده و در صد آن افتادند تا سلطه خود را در ماوراءالنهر تاسیس کنند. وهم از دیر باز فرمانروایان ماوراءالنهر سفرای خود را به چین میفرستادند و حکومت چین به آنها القاب افتخاری میداد. در سال ۷۴۸ چینی ها سو یاب (Su-y-ab) را تسخیر کرده ویران کردند.^۳ در سال ۷۴۹ حکمفرمای شاش (Sh-a-Sh) را بقتل رسانیدند و علت آن این بود که فرمانروای مزبور وظیفه خود را بحیث یک حکمران تحت الحمايه بدرستی و پاکیزگی انجام نداده بود. قرار اطلاع منابع عربی^۴ چینی ها توسط اخشید فرغانه بر علیه این فرمانروا فرار کرده شده بودند از طرف دیگر پسر مقتول از عربها استعانت خواست.

۱ - طبری، جلد سوم، ۷۴، یعقوبی، تاریخ، دوم، ۴۲۵، نرشخی صفحات ۶۰ - ۶۳

۲ - نرشخی، صفحه ۸

Iakinth, Sobranie Svyedyenii, III, 244-45, F. Hirth, Nachworte z ur Inschriften^۳ des Tonjukuk (Die altturkischen Inschriften der Mongolie Zweite-), P. 71; Chavannes Document, P. 143.

۴ - ابن اثیر، پنجم، صفحه ۳۴۴

زیاد بن صالح که در این فرصت قیام و شورش شریک رادرهم کوبیده بود، نیروهای نظامی چینی ها را که در رأس آن کو-سین - چه (Kao-hsien-chih) قرار داشت، شکست داد (در ماه جولایی سال ۷۵۱). بعقیده مورخین عرب ۵۰/۰۰۰ چینی کشته شد و تقریباً ۲۰/۰۰۰ دیگر را اسیر گرفتند. این احصائیه مبالغه آمیز مینماید زیرا در منابع چینی تمام قوای چینی که در رأس آن کو-سین - چه (Kao-hsien-chih) واقع بود به ۳۰۰۰۰ بالغ میگردد. ۱

مورخین پیشین عرب بانگارش و قایمی که در آسیای غربی صورت گرفته بود، سرگرم بودند و راجع به این کارزار گاه سخن نمیگویند. ۲. لیکن، در حقیقت، این جنگ در تاریخ ترکستان اهمیت بس باری دارد. زیرا هم در همین نبرد این مسأله که تمدن چین و یا تمدن اسلام در این سامان غلبه نمیکند، فیصله میشود. چینی ها در ناحیه های دیگر نیز مردمان بومی را در برابر عربها تقویت و پشتیبانی میکردند، اما این پشتیبانی آنها به پنهانی صورت داده میشد نه بر ملا و علنی. در تاریخچه های چینی از پیروزیها بیکه نصیب چین در جنوب شرق ماوراءالنهر در سرحدات هند گردیده بود، صحبت میشود. ۳. لیکن این اطلاعات را منابع عربی نباید نمیکند. ابوداود خالد بن ابراهیم که از طرف ابو مسلم حاکم بلخ مقرر شده بود، بعملیات پیروز ماندان خویشتن در ختل و کش پرداخته می آید؛

Chavannor Document, P. 143. - ۱

۲ - در اثر ثعلبی (لطایف المعارف طبع ناشریونگی صفحه ۱۲۶) با این نکته برمی خوریم که چینی هایی را که زیاد بن صالح اسیر گرفته بود، باهل سرقت صنعت کاغذ مازی را یاد دادند.

Jākinth, III, 254 Chavannes, Document. . 297 - ۳

فرمانروای ختل به چین فرار کرد و دهقان کش کشته شد و برادرش برمسند اقتداروی بنشست^۱. در سال ۷۵۲ فرمانروای اشروسنه از چین علیه عربها استعانت جست؛ اما چینی ها این درخواست او را رد کردند^۲؛ لیکن ابو مسلم بردشمنان خارجی و داخلی خود پیروز گردید. این شهرت ابو مسلم خوف و هراس را در دل آل عباس ایجاد کرد و ابو مسلم با آنها یکه دست نشاندۀ وی بودند مجبور شد داخل پیکار گردد. در سال ۷۵۲/۱۳۵-۳ سنان بن النعمان و زیاد بن صالح که هر دو شخص را ابو مسلم حاکم ماوراءالنهر مقرر کرده بود، بنا به امر پنهانی خلیفه سفاح پرچم بغی و شورش را برافراشتند، لیکن این بغاوت عقیم ماند سنان بن النعمان در امل اعدام شد و زیاد را در انظار میان وعساکروى ترك دادند و در نزد دهقان بارکث پناه برد، دهقان مزبور را مقتل او را صادر کرد و سرش را نزد ابو مسلم فرستاد^۳ در این نبرد ابو داود به ابو مسلم کمک کرد، لیکن دسایس و توطئه های آل عباس ابوداود در ارتح تحت تاثیر آورد، در نتیجه ابو مسلم را در دام اغفال آنداخته و به قصر خلیفه بردند و در آنجا خائنانه بقتل رسانیدند (۷۵۵).

بعد از این واقعه هواداران و طرفداران ابو مسلم دشمن آل عباس شدند، بعد از مرگ ابو مسلم يك قیام پارسی ها در خراسان شروع شد و فرو نشانیدن این آتش دو ماه را در بر گرفت^۴. در این جا باید علاوه نموده گفت که این حزب مخالف

۱ - طبری، جلد سوم، صفحات ۷۴-۷۹-۸۰.

۲ - Iakinth, III, 242-3; Chavannes, Document, 151

۳ - طبری، جلد سوم، صفحات ۸۱-۸۲.

۴ - طبری، جلد سوم، صفحات ۱۱۹-۱۲۰.

بکلی محو نگردید. محرکان تمام نهضت های آل تشیع در پارس و ماوراءالنهر بیک صورت و یا یک صورت دیگر زیر نام ابو مسلم راه انداخته میشد. علامت و نشانه بارز حزب (البته فقط در دوران تحریک های علنی) لباس ها و پرچم های سپید بود. پس حزبی که بنا به ابو مسلم فعالیت میکرد و در سابق پرچم سیاه علامت پیروزی آنها محسوب میشد بنا به سپید جا مگان (بعربی المبیضه) یاد میشدند.

ماهیت سیاست آل عباس يك امر معلوم و هوید بود. نمایندگان نخست این خاندان سلطنتی مانند فرمانروایان اموی حکمفرمایان دنیوی بودند و بصورت آشکارا و واضح از ساینس یونان مخصوصاً در دوره مامون طرفداری میکردند. و در عین زمان از عقیده اصالت عقلی معتزله جانبداری می نمودند. آل عباس از امویها از نگاه هدف و مرام های سیاسی فرق داشتند. امویها در درجه اول از ملیت عرب نمایندگی میکردند؛ لیکن آل عباس در تلاش ایجاد یک نوع رژیم دولتی بودند که تحت پرچم آن اعراب و پارس علی السویه از حقوق خودشان تمتع نمایند. سیستم اداری متوازن ساسانی ها که اعراب آنرا بلندترین مثال مملکت داری می دانستند، بهترین نمونه برای آل عباس بود. وزیرای آل عباس [این اداره بمفهوم بوروکراسی^۲. توسط عباسیان بوجود آورده شد]

۱ - سیاست نامه، صفحات ۱۹۹-۲۰۴

۲ - جاحظ [d, 255-869] در یک اثر خویش که «مناقب الاتراک» نام دارد سخن میگوید: ساسانی ها از تمام ملل در فن مملکت داری گوی سبقت را رانده اند، چینی ها در مصنوعات دستی و یونانی ها در ساینس و ترک ها در فن جنگ از همه کس تفوق دارند.

(به ترکستان، بارتولد، پاورقی صفحه ۱۹۷ رجوع نمایند)

۳ - راجع به کلمه وزیر پیش از دوره عباسی ها و بعد از آن دوره در اثر یکی که من تحت عنوان

in Festschrift Goldziher, 1911 Die Persesche Su'ubija und olie moderne Wissenschaft, Zitsch. fur Assyriologie XXVI, 245-66. مراجعه نماید.

که از زمان خلیفه منصور بخاندان معروف پارسی بر مکی تعلق داشت، خود را از احفاد بزرگمهر و دیگر سیاستمداران نیمه اساطیری دوره ساسانی میدانستند.^۱

وظیفه حکام ولایات، مخصوصاً حاکم خراسان، که در عین زمان ماوراءالنهر مانند سابق تحت اثر آن بود، نیز توسط این پرنسپ ها تعیین میشد. مانند دوره ساسانی ها پسر رئیس دولت درد و موقع و فرصت حکمفرمای ولایت مقرر میشد، و این امر اهمیت حکومت خراسان را نشان میدهد؛ زیرا در این سامان مجادله با دشمن داخلی و خارجی مشکلات مخصوصی را در مقابل حاکم ولایت میگذاشت. معضله بیکه حکام باید آنرا حل میکرد، این بود، که ساختمان سیاسی را مطابق روحیه و عنعنات ساسانی استحکام بخشند و این امر البته در صورتی میسر میگردید که طرفداران و پارتیزانهای امنیت و صلح را همدستان نموده و عناصر باغی را خنثی سازند.

نیز بایست چنان یک پروگرامی را سردست گیرند که با رعایای ملک و تیول و متحدین آنها در میدانهای استپ که علم بغاوت را برافراشته بودند، داخل پیکار گردند و این آرزو [تامین صلح و امنیت] وقتی بر آورده میشد که حکام موروثی از بین ارستوکرتهای بومی انتخاب شود؛ این حکام بومی که از بین طبقه ارستوکرتهای انتخاب میشد با شرایط محلی آشنا بودند و در عین زمان مردم از آنها احترام میکردند. این نکته را باید خاطر نشان کرد که این حکام بیشتر بمفاد خود کار میکردند تا اینکه منافع خلیفه را در نظر داشته باشند. این حکام بسرعت تمام خود را از قید

اقتدار و سلطهٔ خلیفه و اراها نیده و فقط بنام زیرا اثر خلیفه میبودند .
 والی های آل عباس که در خراسان تظاهر آل طاهر فرمانروایی میکردند
 مجبور میبودند يك سلسله بغاوت هارا ، چه از طرف عربها و یا چه از طرف پارسیها
 فرو نشانند. بعد از قلع و قمع شريك يك سلسله بغاوت های دیگر که از طرف اهل
 تشیع اعراب در بخارا راه انداخته شده بود ، عطف توجه میکند . جانشین دوم
 ابو مسلم ، عبدالجبار بن عبدالرحمن در سال ۱۴۰ / ۷۵۷-۸ ، امر صادر نمود تا
 فرمانروای عرب را در بخارا که مجاشیع بن حیریت نام داشت ، بقتل رسانند ،
 زیرا این شخص با علویها اظهار همدردی میکرد^۱ .

در دورهٔ خلافت مهدی (۷۷۵-۷۸۵) ، در بخارا در سال ۱۶۰-۷۷۷ بغاوت
 خارجی یوسف البرم که به قبیلهٔ ثقیف پنا برده بود ، شروع میگردد . پرچم بغی را
 بنام و به مشیت اسلام بلند میکنند^۲ ؛ و عملیات نظامی در بخش شمال غرب افغانستان
 بعقیدهٔ گردیزی^۳ ، آغاز میگردد ؛ زیرا یوسف مرورود ، طالقان ، و گوزگانان
 را گرفته بود . نیز در همین دوره مامون يك بغاوت دیگر را که نوادهٔ یوسف ،
 منصور بن عبدالله ، راه انداخته بود ، باید خاموش میکرد^۴ . يك سلسله اضطرابهای
 خارجی ها در سجستان و بادغیس عطف توجه میکند و سجستان تا دورهٔ طاهرها
 و سامانیها مرکز آشوب و فتنه میماند . در بادغیس تقریباً در سال ۱۵۰ / ۷۶۷ يك نهضت

۱- طبری ، سوم ، صفحه ۱۲۸

۲- یعقوبی ، تاریخ ، دوم ، صفحه ۴۷۸ - ۹

۳- نسخهٔ خطی آ کسفورد ، ۹۴۰ نسخهٔ خطی کبریج ۷۵

۴- یعقوبی ، تاریخ دوم ، صفحه ۵۴۶

۵- گردیزی ، ۹۲ ، نسخهٔ کبریج F ۷۴۰

مذهبی پارسی ها که رهبر آن پیامبرانشناس (Ashnas) بود و آرزو داشت کار به آفرید را ادامه دهد، شروع شده بود؛ طوریکه میدانید به آفرید را ابو مسلم اعدام کرده بود. اما راجع به «مردمان سپید جامه»، یعنی حزب ابو مسلم باید گفت که آنها هرگز از فعالیت دست برنداشتند [این فرقه تا قرن دوازده وجود داشت] ولی به ندرت بصورت علنی و بر ملا بغی میکردند. بعد از قتل ابو مسلم یکی از پیروانش اسحاق بغاوتی را در ماوراءالنهر راه انداخت. اسحاق مرد بیسوادی بود که او را بنام ترك یاد میکردند و علت آن این بود که ابو مسلم اسحاق را بطور قاصد و پیامبر خویش نزد ترك ها فرستاده بود. اسحاق خود را جانشین زردشت میدانست و اعلان کرده بود که زردشت زنده است و برای تاسیس و احیای آیین خویش دوباره ظهور خواهد کرد! این بغاوت فرو نشانیده شد لیکن نخستین جانشین ابو مسلم در خراسان [حاکم خراسان] ابوداود در سال ۷۵۷ بدست یکی از پیروان همین فرقه [زردشتی] بقتل رسید.^۲ جانشین ابوداود عبد الجبار از روش حکومت خلیفه اظهار نارضا ئیتی میکرد و همان بود که بابا غیان که در رأس آنها بر از (Baraz) واقع بود، همداستان گردیده، پرچم سپید را برافراشتند.^۳

عبد الجبار شکست خورد و در حال فرار در نزدیکی مرورود بدست عربها

۱- فهرست، صفحه ۳۴۵

۳- بعقیده گردیزی و [f 90; Camb Ms, f 73 a] و همچنان، بنا بقول طبری (جلد سوم، ۱۲۸) ورا «نظامیان» بقتل رسانیدند.

۳- گردیزی (F 91) نسخه خطی کمبریج (F 73 a): علم سپید کرد و

[Cf also Z.D.M.G. la, 216-217]

اسیر گردیده و بحکومت تسلیم داده شد^۱. خطر بزرگتر از آن، همانا همان بغاوتی بود که هاشم بن حکیم^۲، باشنده سرزمین همجوار مرو را انداخته بود. این مرد در وهله نخست زیر اثر ابومسلم و سپس تحت اثر عبدالجبار خدمت میکرد. آتش این بغاوت، بعقیده گردیزی و نرشخی، در دوره حکومت حمید بن قحطبه، بغی پیش از سال ۷۷۶ خاموش ساخته شد.

هاشم به پیروانش اعلان کرده بود که الوهیت بهمان طوریکه در آدم نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و ابومسلم حلول نموده بود، در وی نیز بهمان نهج حلول کرده است. این مرد همواره نقاب سبزرنگی بر چهره میکشید و میگفت اشخاص فانی تجلی و پرتو چهره او را تحمل نمیتوانند و بهمین علت عربها و رابنایم مستعاد المقنع یاد میکردند^۳. دشوار است انسان بایاری مواد و مآخذ این گفته را که وی از بد ترکیبی و بدشکلی چهره اش راز بر نقاب پنهان میکرد، ثابت کند. پیروزی و موفقیت زیاد در نزدیکی کش (Kish) و نسف (Nasaf) نصیب این شخص میگردد و هم در همین جای یک قریه بی بنام سوبخ (Subak) وجود داشت که برای نخستین بار دعوت او را

اطبری، جلد سوم، صفحه ۱۳۵. بعقیده گردیزی این دسته مردم به قبیله ازد (Azd) تعلق داشت.

^۱ نرشخی درباره این شخص معلومات بسیار مفصلی میدهد (نرشخی صفحه ۶۳ - ۶۴)

^۲ این مرد «پیامبر المقنع» رومان توماس مور (Thomas moor) میباشد.

^۳ نیز تاریخ ادبیات ایران مولف E G Browne, [318] را مطالعه نمایند.

پذیرفتند. بر علاوه، سپیدجامگان در بخارا بنای بغاوت را گذاشتند و این سپیدجامگان از طرف بخارا - خدات بنیاد تقویت میشد و هم در همین آوان در سغد علم بغاوت برافراشته شد. مراکز پیروان مقنع در بخارا از دیر باز در قریه نرشخ وجود داشت، مقنع از ترکها نیز استعانت جست. آخرین پناهگاه رهبران مذهبی این فرقه در قلعه کوهستانی در جوار کش میبود. والی مسیب بن زهیر (۷۸۰ - ۷۸۳)^۱. و بخارا - خدات بنیاد آتش بغی را فرو نشاند و شخص بخارا - خدات بنیادیکه با باغیان همدردی داشت در فرخشه (Farakhsa) در دست نظامیان سواره خلیفه بقتل رسید. در هر صورت این فرقه مذهبی در جوار و حوالی کش و نسف در بعضی قریه های بخارا باقیماند. اخیرالذکر در ترجمه نرشخی ذکر شده است^۲، لیکن با این نامها در دیگر آخذتازمانیکه زرمان (Zarman) یا رزماز (Razmaz) را عوض زرمان نخوانیم، بر نمیخوریم. قلعه و دژ عمر راسمعی، عمیر (Omayr) ثبت میکند: موقعیت آن معلوم نیست. مقدسی^۳ نیز از قریه های که در ماوراءالنهر، محل بود و باش و زندگی سپیدجامگان بود و مراسم مذهبی آنها به زندیق میماند، یاد آوری میکند. قرار عقیده اتومنسکی (Tumansky) تعداد زیادی از سپیدجامگان

۱- نرشخی، صفحه ۹

۲- بعقیده نرشخی صفحه ۷۰ مسیب در جمادی الاول و بعقیده حمزه [صفحنی] اصل متن، صفحه ۲۲۲، ترجمه، صفحه ۱۷۲ - ۳، بغلط زهیر بن مسیب ثبت شده [در جمادی الثانی،

۸۱۶۳، رسید. و بعقیده گردیزی (f. 95; Camb Ms, F 766) مسیب در خراسان در ۱۶۶ جمادی الاول رسید. و فقط برای مدت هشت ماه در آن ولا باقیماند.

۳- نرشخی، صفحه ۷۳. قصر خشتون شاید همان رباطا کاشختوان باشد، و همین نام را بر قریه و رستاق نهادند [سمعی: الکا خشتوان]^۴ - سمعی (S. V) المبیضی

جامگان در روستا زندگی میکردند.

راجع بعثت وانگیزه های بغاوت سال ۸۰۶ که در رأس آن رافع بن لیث ، نواده نصر بن سیار قرار گرفته بود. و نیز پیروزی که در مرحله نخست نصیب باغیان گردیده بود ، معلومات نداریم . تا جایکه اطلاع داریم خانوادۀ نصر با سیستم حکومت آل عباس مصالحه کرد . لیث پدر رافع [طبری ۵۰۰] او را پنا گزین جوار قدرت خلیفه مهدی میداند . [و پسر عمویش حسن بن تمیم در نبرد یکه برخلاف مفسع راه انداخته شده بود ، مهم میگردد ، طبری ۲ بغاوت رافع را يك عمل که بر مقاصد شخص بنیاد گذارده شده بود ، میداند . زیرا خلیفه ، رافع را بنا بر ارتکاب زنا مجازات کرده بود . علت اینکه به چه وسیله رافع مردم را دور خود جمع کرده بود و حاکم سمرقند را بقتل رسانید و سمرقند را در تصرف خویش درآورد ، نمیدانیم . مردمان نسف از رافع در مقابل حکومت استعانت و یاری میطلبید ، رافع نیز پرسش آنها را لیبک گفته فرمانروای شاش را با ترک های وی پیاری آنها فرستاد اولی وی بالاخره با باغیان همدستان گردید بر علاوه ، یعقوبی^۴ عقیده دارد ، که باشندگان فرغانه ، خجند اشروسنه ، صفانیان بخارا ، خوارزمیه و ختل بارافع همدست و همدل گردیدند ؛ حتی توقوز - اوغوز (Toquz-Oghuz) و قرلوق (Qarluq) و مردمان

۱- طبری ، جلد سوم صفحه ۴۸ ، De altturkischen Inschriften und die arabische Quellen P. 22.

۲- گردیزی [f. 93; Camb, Ms, F 75 a] ۳- طبری ، جلد سوم ، صفحه ۷۰۷-۸

۴- ایضاً ، جلد سوم ، صفحه ۷۱۲ ۵- یعقوبی ، تاریخ ، بخش دوم ، صفحه ۵۲۸

*- دپلیو، بارتولد Die altturkischen Inschriften und die arabischen Quellen P. 22.

** - طبری ، جلد سوم ، صفحه ۴۸۴

تبت برای رافع قوت الظهر میفرستادند^۱ این شورش و بغی را فقط در سال ۸۱۰ ختموش کردند.

و قتیکه ترك ها رافع را ترك دادند (۸۰۹)^۲ و رافع از عدالت ۳ مامون شنید [و در این جا با ید گفت که مامون از تمام گناهیهای رافع در گذشته بود]، فوراً خود را تسلیم مامون کرد. پس معلوم میشود که ترك ها در پی انضامی که در ماوراءالنهر رخ داد، مداخله میکردند و حتی باغی ها گاهی اوقات از ترك ها استعانت می جستند، لیکن عربها با آن قوای نظامی ترك مانند دوره امویها مقابله نمیتوانستند. بعد از سقوط امپراطوری ترگش (Turgash) و شکست چینی ها دو امپراطوری در سرحد ماوراءالنهر تاسیس شد سیمیریچی (Semiryeche) و بخش شرقی ولایت سردریا را قزلوق ها در تصرف خود در آورده اند هم همین قزلوق ها در سال ۷۶۶ سویاب (Suyab) را که پای یبخت ترگش بود، در تصرف خود در آورده بودند. در بخش سفلی سردریا سلطنت اوغوز (Oghuz) بوجود می آید، و این اوغوز با توقوز اوغوز (Toquz-Oghuz) ترکستان شرقی شباهت دارد این توقوز اوغوز بخش ترکه های غربی بودند که بعد از مرگ سلو (Sulu) متشتت و پراکنده گردیدند، توقوز-اوغوزها بیکه در شورش و بیقراریهای ماوراءالنهر در اوایل قرن نهم سهم گرفته بودند، حتماً به عنوان اوغوز [غز] سردریا شناخته شده اند نه بنام توقوز-اوغوز ترکستان شرقی،

۱- ایضاً، تاریخ، بخش دوم صفحه ۵۲۸

۲- طبری، جلد سوم، صفحه ۷۷۵-۳-طبری، جلد سوم، صفحه ۷۷۷-۴- مارکوارت

Chronologie der altturzischen Inschriften P. 24-5; W. Barthold, Die altturkischen inschriften und die arabischen Quellen, P. 28

Ct. my article "Ghu22, in Encyc. of Islam

این چادر در نشینان ظاهر آبکدام لشکر کشی منظم در ماوراءالنهر اقدام نکردند و فقط به حملات نابهنگا بپردازدند و بفرمانروایان بومی و باغیان عرب کمک میکردند. مردم برای اینکه خودشان را از حملات چادر نشینان نجات دهند، دیوارهای در راشت (Rasht) در حوالی بخارا و در شاش بنیاد گذاشتند. از این نکته فهمیده میشود، که بر علاوه پیروزی زیاد بن صالح عربها مجبور شده بودند و یا تی را که در شمال وادی چیرچک (Chirchik) واقع بود ترک دهند. مادر باره اینکه بر علیه خانهای تزکی و حکام محلی آشوبگر لشکر کشی صورت گرفته باشد، کدام معلومات و اطلاعاتی در دست نداریم.

در زمان منصور (۷۵۴-۷۷۵) لیث [شاید پسر نصر بن سیار باشد] را بحیث قاصد به فرغانه فرستادند در این فرصت شهزاده فرغانه در کاشغرزندگی میکرد و اعراب او را مجبور ساخت که خراج سنگینی بپردازد. شهزاده فرغانه را اعراب دعوت کرد تا اسلام را بپذیرد. اما وی از اینکه اسلام را قبول کند بکلم اباورزید و تازمان خلیفه مهدی (۷۷۵) زندانی مانده بود. در دوران خلیفه مهدی (۷۷۵-۸۵) تقریباً همان وقتیکه یوسف البرم پرچم بغی را برافراشته بود، احمد بن اسد به فرغانه لشکر کشید. در این جا پایتخت شاه فرغانه را بنام کاسان^۲ (Kasan) یا دمیکردند. از این نکته واضح میگردد که شاه فرغانه زمام امور مملکت خود را دوباره در دست گرفته بود.

۱- به صفحات ۷۱-۱۱۴، ۱۷۲ و ۱۷۳ ترکستان بارتولد مراجعه نمایید.

۲- یعقوبی، تاریخ، بخش دوم، صفحات ۴۶۵-۴۶۶.

۳- یعقوبی، تاریخ، دوم، صفحه ۴۷۸ نیز بمقالات بارتولد که زیر عنوان فرغانه نوشته و در

دایرة المعارف اسلام بطبع رسیده مراجعه فرمایید.

بعد از این خلیفه سفرایی نزد فرمانروایان فرستاد تا خلافت او را تایید کنند. اکثر فرمانروایان خلافت او را پذیرفته آمدند و مقام خلافت او را تایید کردند. در بین فرمانروایان نیکه مقام خلیفه را تایید کردند: ایشین اشروسنه، شاه فرغانه، جیفو فرلوق، خاقان توقوز-اوغوز، طرخان پادشاه ترکها [شاید فرمانروای شاش باشد]، پادشاه تبت و حتی امپراطور چین شامل میباشند^۱.

دردرة هارون الرشید (۷۸۰-۸۰۹) والی غطرف بن عطا (۷۹۲-۷۹۳) عمرو بن جمیل را به فرغانه فرستاد تا از آنجا قوای نظامی جیفو فرلوق را بیرون راند و والی فضل بن یحیی بر مکی (۷۹۴-۵) در ماوراء النهر به لشکرکشی پرداخته آمده و شاه اشروسنه را که قبل بران پیش هیچکس نیامده بود و هیچکس را فرمان نبرده بود^۲ مجبور ساخت رعیت خلیفه گردد. مامون در دوران اقامت خویش در خراسان (۸۰۹-۱۸) لازم دانست که قوای نظامی به سغد، اشروسنه و فرغانه بفرستد و در عین زمان فرمانروایان ولایات را مجبور سازد که توسط سفرای خود مقام خلافت او را تایید کنند^۳.

ابن اثیر راجع به لشکرکشی اعراب در سال ۸۱۰/۱۹۴ که علیه شهر

۱- ایضاً، دوم، صفحه ۷۹

۲- گردیزی (f. 94 a) نسخه خطی کبریج (f. 77 b) عمرو (عمر) تاجیفور از فرغانه بیرون کرد.

۳- گردیزی (f. 97) کبریج [نسخه خطی] (f. 78 a) و جنان غره که ملک سرشته بود پیش او باز آمد که پیش هیچکس نیامده بود و هیچکس را فرمان نبرده بود.

۴- (Beladsori)، صفحه ۳۰

قرلان (Qurlan) راه انداخته شده بود، و در آنجا بیکه شقیق (صوفی) بن ابراهیم بلخی بقتل رسید، صحبت میکند.^۱

قبل از آغاز مجادله با خلیفه امین (۸۱۱)، مامون به وزیر خویش فضل بن سهل شکایت میکند و میگوید که او مجبور گردید در این فرصت نامساعد آتش خصومت‌ها را فرو نماند. هم در همین آوان بود که جیفو بنای بغاوت را میگذارد و خاقان فرمانروای تبت نیز پرچم بغی را بلند میکند، پادشاه کابل آمادگی میگیرد تا بران مناطق خراسان که در جوار و سرحد قلمرو^۲ وی واقع است، حمله کند و همچنین شهزاده اوترار (Utrar) از تادیقه خراج ابا میورزد و این زمان بود که فضل به خلیفه ترصیه میکند تا نامه‌هایی برای جیفو خاقان بفرستد و در نامه‌های مزبور خاطر نشان نماید که خلیفه آنها را بحیث فرمانروایان ولایاتیکه در سابق زیر اثر آنها بود، می‌شناسند و در روز نبرد در مقابل دشمنان آنها، بانها یاری خواهد کرد. نیز برای پادشاه کابل تحفه بفرستد و از راه صلح با وی پیش آمد کند، پادشاه کابل بدین امر راضی خواهد شد. نیز برای شهزاده اترار منحیث نشانه دوستی یکسال خراج را ببخشد^۳ از این قبیل اقدام و امثال آن شاید تا یک اندازه صلح خارجی مملکت را تأمین کرد.

بعقیده موء رخان از جمله اشخاصی که خدمات باواری را برای بهبود سیستم

۱- ابن اثیر، جلد ششم، صفحه ۱۶۴

۲- در متن مطبوع اترار بنده ذکر شده، و در نسخه خطی ایراز بنده ثبت است.

۳- طبری، جلد سوم، صفحات ۸۱۵-۱۶

امور داخلی انجام داده عبارت بودند از ابوالعباس فضل سلیمان الطوسی^۱ (۷۸۳-۷۷۷) و فضل بن یحیی برمکی^۲ بوده است. سایر حکام برای منافع شخصی و پر کردن کیسه های خودشان دست و پامیکردند. عده از حکام از قبیل عبد الجبار بن عبدالرحمن مسیب بن زیار^۳ بعد از مقرر شدن فوراً مالیات را زیاد کردند و این اقدامات خودسرانه حکام را علی الاکثر حکومت مرکزی با دیده تجاehl و اغماض دیده آنها را مجازات نمیکرد. علی بن عیسی بن ماهان (Mahan) که یکی از حکام بسیار حریص بود، برای بیش از ده سال حکومت کرد^۴ و بدین

۱- متن، صفحه ۲

۲- گردیزی (f.95 Camb. ns) تاریخ رسیدن قاصد فضل را به مرور ماه محرم سال ۱۶۷ هجری (اگست ۷۸۳) و رسیدن خود فضل را در ماه ربیع الاول (۱ اکتوبر) همان سال میدانند. حمزه اصفهانی ماههای فوق الذکر را ثبت میکند. لیکن سال آنرا ۱۶۶ قید میکند (در اصل متن صفحه ۲۲۲ و ترجمه صفحه ۱۷۳ ترجمه سهو کرده است). طبری (جلد سوم صفحه ۱۷۷) و نرشخی (صفحه ۲۳) مقرری فضل را در سال ۱۶۶ ثبت کرده است، لیکن زمان و وقت رسیدن آنرا ذکر نمیکنند.

۳- طبری، جلد سوم، صفحه ۶۳۱. در مدت مختصری که فضل کرسی قدرت را در اختیار داشت نمیتوانست تمام کارهای را که بدو نسبت داده اند، انجام دهد. مقاله بارتولد را که در دایرة المعارف اسلام تحت عنوان برمکی ها نوشته، مطالعه نماید.

۴- گردیزی (F 51) که در ریچ نسخه خطی f 73.8: «خراج مرو و بلخ و بسیار از شهرهای خراسان زیادت کرد.»

۵- گردیزی (F 55) نسخه خطی کمریج (F 74 a) بروظیفه خراج زیادت کرد و رعایا از وی گله کردند تا مهدی او را معزول کرد.

۶- بعقیده طبری (جلد سوم ۷۱۳) و گردیزی (f 79b Camb Ms f.98) او را در سال ۱۹۱- (۸۰۷-۸۰۶) معزول کردند.

قرار بعقیده حمزه اصفهانی (اصل متن صفحه ۲۲۰ ترجمه ص ۱۷۰) او را در ماه ربیع الثانی سال ۱۹۳ (ماه مارچ سال ۸۰۸) معزول نمودند.

کرسی برای مدت مدید از آن جهت باقیماند که غنائیم خود را با خلیفه هارون تقسیم میکرد^۱ مردمان آن ممالکی که زیر اثر خلیفه بودند عسکر برای قوای نظامی تهیه میدادند. فضل بن یحیی یک نیروی نظامی نیرومندیر از مردمان پارسی در خراسان تشکیل داده بود قرار عقیده طبری^۲ تقریباً ۵۰۰/۰۰۰ نفر از خراسان قوای نظامی استخدام می شد (این تعداد مبالغه آمیز می نماید) و از آن جمله به تعداد ۲۰/۰۰۰ به بغداد فرستاده می شد و باقی آن در خراسان میبودند. این قوای نظامی را بنام «عساکر آل عباس» یاد میکردند و هدف آن این بود تا برای استحکام و بقای خاندان عباس خدمت کنند.

در جنگی که علی بن عیسی علیه حمزه باغی راه انداخته بود، گفته میشود که یک فرقه سغدی و نخشب^۳ و یک قشون طاهر بن حسین در لشکر کشی عراق (۸۱۱) بشمول ۷۰۰ تن خوارزمی سهم میبودند؛

بقیده نرشخی^۴ بخار- خدات کانا (Kana)، که برای مدت سی سال حکومت کرد، نخستین شخصی بود که بر نقره (درهم) در بخارا ضرب زد. این سکه در زمان خلیفه ابوبکر (۶۳۲-۴) توسط بخار- خدات کانا در دست چلند داده شد.

۱- طبری، جلد سوم، صفحات ۷۰۳-۴

۲- طبری جلد سوم، صفحه ۶۳۱

۳- گردیزی (f. 98) نسخه خطی کمبریج f. 7 a: «سغدیان و نخشبیان صبر کردند تا حمزه بستوه

شد پس حمله آوردند و یا رانش را بکشتند و بر روی حمزه جراحات کردند.»

۴- طبری، جلد سوم، صفحه ۸۰۰

۵- نرشخی، صفحات ۳۴-۶

درهم را از نقره خالص میساختند و شخص بخار خدات بر روی همان سکه در حالیکه تاجی بر سر نهاده است، دیده میشود. در اواخر قرن هشتم این سکه از دوران افتاد و در عوض آن سکه های خوارزمی بمیان آمد. اهل بخارا از این وضع شکایت داشتند و نارضا یی خود را بعرض غطریف بن عطا رسانیده از وی خواهش کردند تا درهمی بسان بخارا خداتها دست ضراب سپرده آید. نیز پیشنهاد نمودند که این سکه ها به اندازیی که احتیاجات محلی را بر آورد ضرب زده شود و از ولایات آنها بجای دیگر صادر نگردد. از انجاییکه در آن زمان نقره کمیاب بود غطریف بامشوره و موافقه نما یندگان شهر سکه ایرا که از طلا نقره سرب، قلعی آهن و مس ترکیب شده بود ضرب زد. سکه را مطابق به دیز این قدیم ساختند اما اسم غطریف را بران نوشتند و بهمان جهت سکه مزبور را غطریفی میگفتند. اهل بخارا در مرحله نخست این سکه های سیاه را نمی پذیرفتند و این وضع چنان شرا یطی را ایجاد کرد که شش غطریفی را با یک درهم، که از نقره ساخته شده بود مبادله میکردند. و در وقت تادیه خراج غطریفی را بهمان اسم مبادله فوق الذکر میپذیرفتند. مالیات بخارا و سرزمین های همجوار آن، تا آن زمان تقریباً یک اندازه از (۲۰۰۰۰۰) درهم کمتر بود^۱، و این مالیات حالا به ۱۶۸۵۶۷ را درهم غطریفی بالغ

۱ - پروفیسر ویسلوفسکی Veselovsky عقیده دارد که گفته نرشخی بقرار ذیل بهتر ترجمه میشود: « در ازمنه گذشته خراج بخارا عبارت از ۲۰۰۰۰۰ درهم بود و این مبلغ زیادی نبود » ماحق نداریم که در متن پارسی تصرف نمائیم و تعدادی را که ما ذکر کردیم، برای آن بود تا نشان دهد که مالیات کمتر از ۲۰۰۰۰۰ درهم سفید یا ۲۰۰۰۰۰ درهم غطریفی بوده است.

میشود^۱ بعد از سپری شدن مدت مختصری بازار مبادله درهم غطریفی گرم شد تا اینکه کار بجایی رسید که درهم سفید و درهم غطریفی بیک نرخ و قیمت مبادله میشد، اما مالبا تیکه به غطریفی تادیه میشد بهمان حال اول باقیمانده، پس بدین صورت مردمان بخارا مجبور میشدند که شش بار زیاد تر به نسبت سابق مالیه بپردازند. در این جا باید علاوه نموده گفت که در مرور زمان ارزش درهم غطریفی زیادتر شده رفت چنانکه می بینیم در سال ۲۳۰ / ۸۳۵ یکصد درهم سفید فقط هشتاد و پنج درهم غطریفی ارزش داشت و در سال ۵۲۲ / ۱۱۲۸ هفتاد درهم غطریفی ارزش داشت^۲ گفته های نرشخی باعث شك و تردید میگردد؛ سکه های کم بها و مختلط در بخارا، مانند اینکه در خوارزمیه ضرب زده میشد، دست ضراب داده میشد و علت آنهم این بود که سکه های مزبور و رای سرحدات ولایت در دست دوران داده نشود.

مقدسسی^۳ درباره خوارزمیان میگوید: « آنها ارزش درهم را چار دانق (Daniqs) » میداند و این بد انجمله بود، که تاجرها ایشانرا از درهم محروم سازد و هم تا امروز ققره برای آنها می آوردند و از نزد آنها برده نمی توانستند.

۱ - در اصل متن کلمات (وحد) حذف شده (نرشخی صفحه ۳۱).

در مقدسی Bibl Geog Arab, III, 340

تعداد طور دیگری داده شده I, 166, 897—I, 166, 877 در خرداده، Bibl Geoq Arab, Vi, 27 I, 189, 200 داده شده.

۲ - کلمه (حد) در متن حذف شده.

Bibl Goeq Arab, III, 286 (De Goe, e, Das alxe Belt des Oxus, P 100) - ۳

۴ - در جای دیگر آنرا چار و نیم دانق ثبت میکنند. Bibl Geog. Arab, III, 340, Dasall te Belt-P. (Bibl Geog. Arab, III, 340, Dasall te Belt-P. در هم عادی شش دانق وزن داشت)

از اینکه سکه را از نقره خالص به نقره مخلوط تبدیل کردند برای آن نبود که نقره پر ارزش بوده بلکه مقصد این تغییر سیاست در تبدیل نقره آن بود، طوری که ترشخی عقیده دارد، تا از دوران پول بکا هدهم از همین لحاظ مردمان بخا را هیچگونه عنری نداشتند که غطریفی را نپذیرند. در عین زمان باید، در اینجا علاوه نموده گفت که علت و سبب بلند رفتن نرخ مبادله سکه مخلوط را ذکر نکرده اند. خیلی احتمال می رود که بلند رفتن این سکه مخلوط به پیمانته زیاد آن بوده باشد که درهم کهنه سپید از ارزش افتاده بود. اگر حکومت مالیات خود را به غطریفی می گرفت پس برای کسی مجال نمیداد که از نرخ سکه مزبور بکاهد، یعنی حکومت بعد از آنکه درهم سپید از ارزش افتاده بود نمیتوانست برخلاف مفاد خود درهم غطریفی را که بدان مردم مالیه میپرداختند، تقلیل دهد. مقلسی^۱ میگوید که درهم سیاه در ماوراءالنهر دست دوران بود و آنرا بر درهم سپید ترجیح میدادند. مناسبانه در باره اندازه مبادله غطریفی با درهم کوفی و پول مسی معلوماتی در دست نداریم این حواله^۲ در باره مبادله غطریفی با سکه مسی (Fals) صحبت میکند و ترشخی^۳ در ضمن وقایع سال ۲۶۰/۸۷۴ راجع به مبادله نقره سخن میان میگذارد اما هر دو تن نویسنده در باره نرخ ها و اندازه مبادله سکه های مزبور خاموش مانده اند. درهم غطریفی نخستین و یگانه نوع نبوده است. موعرخین و جغرافیه نویسان بر علاوه درهم خوارزمیه، از نوع درهم مخلوط دیگر که در ماوراءالنهر بدان

۱ - Bibl Geog Arab, III, 340

۲ - ایضاً، II, 363

۳ - ترشخی، صفحه ۷۶

مالیه میپرداختند صحبت میکند: درهم محمدی، درهم مسی و درهم غطریفی. درهم محمدی بعقیده گردیزی^۱ در دوره وزمان محمد بن دهمه که اسم وی در ردیف حکام خراسان ذکر نشده و شاید یکی از کارمندان و افسران عربی بوده باشد که در زیر اثر حاکم و والی خراسان در ماوراءالنهر خدمت میکرده، رایج شده باشد. و درهم مسیبی در دوران وزمان مسیب بن زیاد (۷۸۰ - ۷۸۳) ضرب زده شد. و بعقیده این خرداد به^۲ (اطلاعات وی راجع بسال ۲۱۱ و ۲۱۲ یعنی ۸۲۶ - ۸ می باشد) مالیا تیکه پرداخته میشد قرار زیر است. در خوارزمیه به درهم خوارزمی. در شهرهای ترکی که در اراضی نوح بن اسد اخل بود مالیه را به درهم خوارزمی و مسیبی میپرداختند، در شاش ایلاق (Ilaq) و خجند به درهم مسیبی مالیه میدادند، در اشروسنه حتماً به درهم مسیبی و بطور کلی به درهم محمدی مالیه میپرداختند، در فرغانه کش نصف به درهم محمدی و در بخارا به درهم غطریفی مالیه میدادند. از ایضاحات بالا فهمیده میشود که هر یک از این سه سکه مخلوط در حوزه معین و بخصوص جغرافیایی توزیع میگردد، لیکن درباره اینکه وضع این سکه ها در جهان خارج به چه منوال بوده، طوریکه جغرافیه نویسان عقیده دارند، کدام تفاوت فاحش بین آن سه سکه در بازارهای خارج وجود نداشت. بر تمام این سکه ها اشکالی دیده میشود که بوضاحت تمام فرق آنرا از سکه های اسلامی معموله نشان میدهد^۳

۱- گردیزی F. 95; نسخه خطی که بریج b F. 76 : و درهم مسیبی [مسی Cod بدو باز خوانند چنانکه غطریفی بنظر بن عطا الکندی و محمد بن دهمه و این درهما با روی آریز آمیخته باشد.

۲- Bibl. Geog. Arab. III, 27-8

۳- Bibl. Geog. Arab. 314

و بعقیده ابن حوقل آن اشکال قابل فهم نیست. مبداء و منشاء این سکه ها بزودی فراموش گردید^۱ در اوایل قرن دهم طوری که مقدسی عقیده دارد^۲، افسانه‌ی در بین مردم شایع بود که می‌گفتند سه برادر بنام محمدی، مسیب، و غطریفی. ماوراء النهر را در تصرف خرد آوردند و هر کدام آنها سکه در هم بنام خودشان ضرب زدند این افسانه را سمعانی نیز تایید کرده است^۳.

در این جا نمیخواهیم در موضوع سکه شناسی و راجع به انواع درهم های مخلوط که امروز از آسیای مرکزی بدست آمده و به تقلید سکه های نقره محلی قبل از دوره اسلام ضرب زده شده^۴، صحبت کنیم.

سکه شناسان دو نوع سکه پیش از اسلام را در آسیای مرکزی سراغ داده اند که یکی از آن د و خوارزمی و آندیگری سغدی می باشد. بر روی راست سکه عکس نیم تنه پادشاهی (بدون ریش) دیده میشود و بر روی چپ آن يك محراب با آتش مقدس عطف توجه میکند و در عین زمان اشتری دیده میشود که بطرف راست در حال

۱- ایضاً، II، ۳۶۳

۲- ایضاً، III، ۳۴۰

۳- سه مانسی (S.V) ال ریوندی. مقدسی درباره اینکه این سه برادر در کدام دوره و زمان فرمانروایی میکردند خاموش مانده است. و بعقیده سمعانی آنها در ماوراء النهر فوراً بعد از سعید بن عثمان حکومت میکردند.

۴- این موضوع را (توأم با ادیبا تیکه بدین موضوع تعلق دارد) پروفیسر اودونر (O. Donner)

در مقالات خویش که زیر عنوان Sur l'origine de l'alphabet truce du Nord Journal de la societe Finno ougrienne, XIV, I, PP. 33-8. نوشته با تمام تفرعات شرح داده است.

(۲) بعقیده نسوع سکه ورهسان بهرام پنجم توسط سغدیها از دست دوم است که بوسیله ورهان باغی ❀

حرکت است. نوشته آنرا (برروی راست) ای. کی. مارکوف (A.K. Markov) مزده هدت (Mazda Hoda^t) که به معنی فرما نروای ارتو کرات است خوانده و پروفیسر اودونرملکه سدک (Malka Sadak) پادشاه عادل خوانده است. ناگفته نماند که این چنین مفهوم برروی سکه های ارسیکد (Caoitevs Sikaiovs) نیز عطف توجه کرده است.

از طرف دیگر سکه های سفدی چندین نوع دارد، لیکن بر تمام آنها مجسمه های نیم تنه شاه ساسانی و رهبران و ههران (بهرام) پنجم (۴۲۰-۳۸) دیده میشود.

و همین سکه های ساسانی بحیث نمونه بر این سکه های سفدی ها بوده است. یعنی سفدیها از آن تقلید کرده اند. افسانه ها و اساطیر نیز در این جا تنوع را مجاز میداند؛ بر سکه هایی که به پیمانته زیادی توزیع شده بازده علامت و نشانه رامیتوان دید که مطابق تأویل و تفسیر لرج (Lerch)^۱ بمعنی بخار - خدات است. توأم با درهم های دارای معیار اعلی (۹۷) سکه های دیگر که از پست ترین فلزها ترکیب شده بود و بروی آن اساطیر عربی و اسم خلیفه المهدی (معاصر مسیب) نوشته و حک شده، توجه ما را بسوی خود جلب میکنند. آن

۱ - (مهرام) چوبین (تقریباً ۵۷۸) تقلید شده و بودیعت گرفته اند.

۱ - مقال لرج را که زیر عنوان Travaux de la

نوشته ze session du Congres international des Orientalists, II, 419-29, و همچنان اثری دیگری که به نام Trudy Vost. Old. Arkh. Dbshch., part XVIII نوشته مطالعه نمایند.

سکه های بیکه بر روی آن اسامی محمد، مسیب و غطریف بوضاحت دیده و یا خوانده شود، تا امروز بدست نیامده است. اما بر روی بعض سکه ها فقط بعد از کلمه شهادت (فارموله مذهبی * اسم محمد تکرار شده و این شاید اشاره به محمد بن دهده باشد^۱. بحقیقه من گفته های نرشخی و سمعانی (با وجود نظریه ان ویسلوسکی^۲ N Veselovsky هیچگونه جای شك و تردید را باقی نمیگذارد که اسم هر سه تن ازین والی ها برسکه ها نوشته نشده باشد. شاید اسم آنها به رسم الخط عربی نوشته شده باشد، بلکه آنها را به آرامی نوشته باشند (مثل اینکه بر روی سکه های غربی - پهلوی مشاهده نموده اید). این درهم ها مانند درهم های دیگر که از فلز پست ساخته شده در مرز زمان خراب شده است؛ نه تنها نوشته های آرامی بلکه نوشته های عربی آنها را بشکل میتوان خواند. حتی رونوشت همان سکه ها پراکه لرج (Lerch) بخار - خدات خوانده است مورد مناقشه و شك و تردید دروین و پروفیسر دونر (Donner) واقع گردیده است. درهم بخار - خدات (با اصطلاح) در سمرقند، خجند و غیره بدست آمده است^۳. از روی این سکه ها انسان بدین حقیقت پی میبرد که در سغد، در قرن پنجم و ششم درهم هایی به تقلید سکه های ساسانی حاضر بزده میشد؛ اگر اطلاعات کرونولوجی

* (Religions Formula) فارموله مذهبی را کلمه شهادت ترجمه کردیم فارموله مذهبی: کلمه شهادت»

۱- W.de Tieseuhaasen ' Notice sur une monnaie orientales de M-le Comte S. Stro-gan off, St.P., 1880, P.II.E Thomas in Numism Chrom III, I, 1281

در اینجا در عوض محمد له باید محمد به خوانده شود. این واضح است که اسم خلیفه الهی محمد بوده و احتمال میرود که هدایت دیزاین سکه ها را هم او داده باشد.

۲- به صفحه ۴. ۲. اصل کتاب [ترکستان تا حمله مغول بارتولد پاورقی نمره ۲ رجوع نمایند.]

نرشخی دربارهٔ بوجود آوردن پول سکه یی در بخارا صادق باشد، پس بخار-
خداها شاید از همسایه های سغدی تقلید شده باشند نه اینکه بصورت مستقیم
آنها از ساسانی ها تقلید نموده اند (در غیر آن صورت باید سغدیها بحیث نمونه
درهم های کورس دوم را انتخاب میکردند مثل اینکه اعراب بعد از مدت مختصری
سکهٔ زمام دارمزبور را تقلید نمودند). از اینکه در اواخر قرن هشتم، یعنی زمانیکه
درهم ها و سکه های مسی نوع کوفی از دیرباز در ماوراءالنهر ضرب زده میشد، و مردم
آنها نچندان دوست داشتند اما این درد ورنج آنها را درهم های کهنه که بر روی
آن اشکال کفار و مشرکین نقش بسته شده بود، رفع و دفع میکرد. این امر
البته باعث تعجب انسان میگردد.

خایفه مامون در حالیکه با یاری و کمک پارسی ها برادرش امین را مغلوب
کرد طبعاً خودش را نگهدار و حافظ همان مردمانیکه بوسیله آنها تاج و تخت
را کمایی کرده بود، اعلان کرد، و زمام امور ولایات شرقی را در اختیار
پارسی ها گذاشتند. این فرمان رویان اساس خاندان های سلطنتی طاهریان و
سامانی ها را گذاشتند.

نیای^۱ طاهریان رزیقی (Ruzayq) از پیروان و پنا آوردگان ابو محمد
طلحه بن عبدالله الخزاعی^۲، والی سجستان تخت اثر مسلم بن زیاد بود. حافظ ابرو^۳

۱- ابن خلکان دربارهٔ مبداء و منشاء این خاندان سلطنتی ایضاحات مفصلی میدهد [نمره

۳۵۰ ترجمه ستین (Stane) 649^۱ I sq.] و به قید گردیزی [Bibl Geog. Arab., VIII, 348]

طاهریان از احفاد و اولاد رستم [داستان میباید].

۲- راجع به این شخص طبری، جلد دوم، صفحه ۳۰۳ نیز صحبت میکنند.

۳- [متن، صفحه ۱۵۸] همین مولف اسم پدر مصعب را قرح میداند

ابن طلحه را با طلحه آل طاهر معروف روزهای نخست اسلام مغشوش میکند . مصعب پسر زریق در قصبه بوشنگ در ولایت هرات حکومت میکرد و در زمان تبلیغات آل عباس منشی یکی از پیروان ابو مسلم بود در ضمن بغاوت یوسف البرم ، زریق بحیث حاکم آن سامان ذکر شده و این قصبه را از نزد زریق یوسف البرم بدست آورده بود^۱ . بعد از آنکه آتش شورش و بغاوت فرو نشانیده شد ، بوشنگ را دوباره به مصعب دادند که بعد از وی حکومت آن ولایه پسرش حسین (۱۹۹ / ۸۱۴ - ۵) رسید

و سپس زمام امور بوشنگ را فواد مصعب طاهر در دست گرفت . قبل از این طاهر در نبردیکه علیه رافع بن لیث راه انداخته شده بود ، سهم گرفته بود^۲ . در لشکرکشی سال ۸۱۱ علیه امین ، مامون طاهر را سراسر و فرمانده نیروی نظامی خود مقرر کرده بود^۳ . بعد از آنکه مامون بر مسند قدرت و خلافت نشست (۸۱۳) طاهر را حاکم الجزیره (عراق) مقرر کرد و در عین زمان فرماندهی قوای نظامی بغداد و امور مالی سواد^۴ (Sawad) را بدو تفویض کرده رفیق و دوست طاهر ، احمد بن ابو خالد ، مامون را از سوء قصد والی خراسان که غسان بن عباد نام داشت بر حذر نمود و در اثر همین تمامی بود که خلیفه در سال ۸۲۲

۱ - گردیزی (F 94) ؛ نسخه خطی کمبریج [F 75b] : « یوسف ثقفی حروری بیرون آمده بود اندر روزگاری حمید و حکیم طالقانی و یومعاز فریابی با وی بودند و بوشنگ از مصعب بن زریق بسته بودند . »

۲ - طبری ، جلد سوم ، ۷۷۷

۳ - ترکستان بارتولد ، صغه ۲ (نیز ابن خلکان)

۴ - طبری ، جلد سوم ، صفحه ۱۰۹۳

ظاهر اوالی خراسان مقرر کرد^۱. طاهر در ماه نوامبر سال ۸۲۲ بعد از آنکه اسم خلیفه مامون را از خطبه حذف کرد و آزادی خود را از بغداد اعلان نمود دفعه فوت کرد. مردم، طبعاً، گمان میکردند که طاهر را به امر خلیفه مسموم نموده اند اما مامون پسر طاهر را که طلحه نام داشت عوض پدرش والی خراسان مقرر کرد (۸۲۲-۸). جانشین طلحه عبدالعباس عبدالله که در خراسان در سال ۸۳۰ رسیده بود با تمام معنی حکمران و فرمانروای مستقلی بود، حتی خلیفه معتصم (۸۳۳-۴۲) که از وی نفرت داشت^۲، و در پنهانی سعی میکرد او را از پای در آورد^۳، در ظاهر و علنی نمیتوانست با وی مخالفت کند. سایر اعضای خانواده طاهریان در بخش غربی قلمرو خلیفه کرسی‌های مهمی را اشغال کرده بودند، و در بین دیگر مقام‌ها و رتبه‌ها، قوای نظامی بغداد را نیز در دست خود داشتند و این امر البته در راه ارتقاء و پیشرفت این خاندان سلطنتی رول بارزی را بازی میکرد. روی هم رفته سران خانواده طاهریان خود را در حیطه نفوذ خودشان محفوظ مینداشتند. و قتیکه عبدالله به منشی خود خبر داد که عزم و اراده مکه را دارد خادم و فاشعار وی بپاسخ خلیفه چنین گفت: «یا امیر! گمان نمیکنم شما بچنان امر اقدام کنید»^۴

۱- ایضاً، جلد سوم، ۱۰۴۲.

۲- برای اینکه علت این نفرت را بدانید، به اصل متن گردیزی صفحه ۳ رجوع کنید.

۳- بقیه گردیزی (f. 102, Camb, M.s. f. 82 b) خلیفه کنیزی را بحیث تحفه نزد عبدالله فرستاد و در عین زمان بدو ستارچه مسمومی داد تا بدان وسیله عبدالله را از پای در آورده و او را کتیز فریفته طاهری (در نیشاپور) گردید و راز را بر او فاش کرد.

۴- گردیزی، نسخه خطی کبریج (f. 103; Camb. Ms. f. 83 a) «یا امیر تو حازمتر از آنی که کلوی کنی که از سزهد و زبورد».

عبدالله با این گفته منشی خود گوش داد و علاوه نموده گفت که مراد وی از این پرسش آن بود تا منشی خود را آزمایش کند سامانی‌ها حتی بیشتر از طاهریان زمام اقتدار و قدرت را بدست گرفته بودند، اما اینقدر بود که آنها فقط فرمانروایان ماوراءالنهر میبودند و ما میدانیم که ماوراءالنهر زیر اثر والی خراسان اداره و کنترل میشد.

نیا و سلف این خاندان سلطنتی سامان - خدات بود؛ این مورد موعسس این خاندان و فرمانروای قریه سامان در ولایت بلخ بوده است؛ سامان - خدات را خلف رهبر ساسانی بهرام چو بین که در سال ۵۹۱ به نزد ترکها فراد کرده بود، میداندند. سامان - خدات در سایه حمایت حاکمی که اسد بن عبدالله القشیری نام داشت (۷۳۸ م)، میزیست. سامان - خدات اسلام را میپذیرد و پسرش را با احترام حامی خود، اسد نام میگذارد. در باره حیات و زندگی اسد هیچگونه معلوماتی مورد دسترس ما نمیباشد. پسران اسد، نوح، احمد، یحیی و الیاس بعد از آنکه در فروزشانیدن بغاوت رافع بن لیث سهم میگیرند، در خدمت مامون باقی میمانند و نیز توانایی می یابند باینکه احترام مامون را بسوی خود جلب کنند. غسان بن عباد والی خراسان (۸۱۹-۸۲۱) مطابق میل و آرزوی خلیفه مامون نوح را بحکومت سمرقند، احمد را حاکم فرغانه، یحیی را بحیث فرمانروای شاش و الیاس را زمامدار هرات مقرر میکنند.^۳

۱- اکثر موهرخان همین عقیده را دارند. مقدسی بیبلیوگرافی، جغرافیای عرب، بخش دوم، صفحه ۳۳۸، یا قوت، بخش دوم، صفحه ۳ سامان را در حوالی سمرقند میداندند.
(۲- نرشخی، صفحه ۷۴)

۳- میرخواند هم به همین عقیده است (تاریخ سامانیه با اهتمام Defremery، صفحه ۱۱۲)
(۱۱۳) قرار عقیده حمد الله قزوینی (در نرشخی صفحه ۱۰۰) الیاس حاکم شاش و یحیی حاکم هرات

ساما نیهادر هرات نمیتوانند حکومت خود را تا مین کنند، و قتیکه، طور مثال، الیاس در سال ۲۴۲/ ۸۵۶-۷ در هرات پدر و د جهان میگوید،^۱ ظاهراً جانشینی از وی در آنجا باقی نمی ماند. در آن شرح و بسطی که مربوط به ظهور صفاریها در سجستان و ولایت هرات عطف توجه میکند، از ساما نیها سخنی در میان نیست اما در ماوراءالنهر ساما نیها خود را بحیث فرمانروایان موروئی تاسیس مینمایند و احمد بن اسد که از کوره مجادلات برادران خویش سر بلند و پیر و زبر می آید توانایی می یابد با اینکه مام قدرت را در دست پسران خویش بگذارد. اگر از روی شرح و بیان مالیات ماوراءالنهر ابن خرداداد به^۲ قضاوت کنیم در سالهای ۲۱۱ و ۲۱۲ (۸۲۶-۸۲۷) نوح بن اسد (بزرگترین برادرها) ظاهراً هنوز حاکم یک بخش سغد یا شهر سمرقند، فرغانه و بعضی «شهرهای ترکی» بود. بعد از فوت نوح (۲۲۷-۸۴۲) برادرش احمد که از لحاظ کبر سن مستحق کرسی حکومت بود و در فرغانه بحیث فرمانروا باقیماند و پسرش نصر را به سمرقند فرستاد.^۳

مفروضه شد. لیکن در طبع براون (صفحه ۳۷۹) الیاس حاکم هرات و یحیی حاکم شاهن مقرر شدند. گفته میر خوند را فقره ذیل سمعانی تایید میکند. طوری که از اثر کندی که زیر عنوان حاکم و قضاة مصر نوشته ed.: Guest, p:184 الیاس بن اسد سامانی را حاکم اسکندریه در سال ۲۱۲/ ۷۲۸ مقرر کرد، لیکن در این اثر، از اینکه الیاس برای چقدر مدت بحکومت خود در اسکندریه دوام داده است معلومات نمیدهد. همچنان عجب نامه Presented to E.G. Browne, P, 169 و گفته های نرشنی (صفحه ۷) در این مورد اغلاط زیاد تاریخی و کرونولوجی دارد. در گردیزی نسخه خطی کمبریج فقط از مقرری نوح صحبت میشود.

- ۱- سمعانی (S. V.) السامانی. تاریخ و فوات سایر سامانیها در آنجا داده شده است.
- ۲- بلیوگرافی جغرافیایی عرب، جلد ششم، صفحات ۲۷-۲۸. برای معلومات مزید به پای ورفی اصل کتاب (انگلیسی) ترکستان تا حمله مغول، بار تولد، صفحه ۲۱۰ رجوع نماید.
- ۳- میر خوند، تاریخ، سامانیها صفحات ۱۱۲ و ۱۱۴.

راجع به تاریخ و اوضاع و احوال داخلی ماوراءالنهر در دورهٔ سامانیهای اول معلومات و اطلاعات ناچیزی در دست داریم. گردیزی^۱ میگوید که در سال ۲۲۴-۸۳۹ در فرغانه زلزله بوقوع پیوست و مولف قندیه^۲ در باره قتل تقریباً هزاران نفر در شادار Shawdar در سال ۸۵۹/۲۴۵ بدون اینکه علت بغاوت را ذکر کند، صحبت میکند.

وقتی که در سال ۸۵۵ یحیی پدر و دجهان گفته، شاش به احمد رسید چنانچه در روزهای پیشین دیده میشود که ابویوسف یعقوب بن احمد^۳ در آن زمان فرمانروایی میکند. بعد از مرگ احمد (۸۶۴)، نصر رئیس جدید فامیل^۴ بحیث حکمران سمرقند باقی می ماند و پسر دیگر احمد ابوالاشعث در فرغانه به فرمانروایی خویش آغاز میکند. بخارا فقط در سال ۸۸۴ تحت اثر سامانیها در می آید^۵ و بعد از آن در سال ۸۷۵ خلیفه معتمد برای نصر بن احمد فرمانی میفرستد و او را بحیث فرمانروای تمام ماوراءالنهر

می شناسد^۶ بر صحایف ایندوره تاریخی باید این نکته را که عبارت از فرمانروایی مسلمانها بر ماورالنهر باشد، بیفزاییم و در ضمن بایست علاوه نموده گفت که هم در همین دوره ظاهریها و سامانیها از طرف حکومت بغداد تقویت میشدند. ما دیدیم که

۱- ترکستان، بارتولد، صفحه ۳

۲- ترکستان، بارتولد، صفحه ۴۹

۳- نرشخی، صفحه ۸۱

۴- ایضاً، صفحه ۸۰

۵- ایضاً، صفحه ۷۷

۶- طبری، جلد سوم، صفحه ۱۸۸۹

در اوایل دوره مامون قیام ورستاخیز همگانی بر علیه تسلط اعراب در ماوراء النهر شروع شده بود. بعد از مفارقت مامون بی نظمی و شورش ها سراز نوجوان میگردد و فقط در دوره غسان بن عباد (۸۱۹-۸۲۱) امن و امان تامین شده بود. شاید همان قحطی که در خراسان (در حقیقت در سرتا سرپارس) در سال ۸۱۶/۲۰۱-۷ شیوع یافته بود، در اثر عدم فرستادن گندم از ماوراء النهر بوده باشد. در سال ۷۳۳ نیز در اثر فرستادن گندم از ماوراء النهر در خراسان قحط و غلای شدید رخ داده بعد از مرگ طاهر و مقرر شدن طلحه، احمد بن ابوخالد لشکر به ماوراء النهر فرستاد؛ هدف این لشکر کشی این بود تا اشروسنه (Ushrusana) را که شهزاده کاووس (پسر همان شاهیکه خودش را به فضل بن یحیی تسلیم کرده بود) دوباره از چنگ وی بدست آرد زیرا شهزاده مزبور به مامون وعده داده بود تا خراج پردازد اما بعد از آنکه مامون بغداد برگشت، وی نقض عهد نمود. بعد از مدت مختصری آتش نفاق در اشروسنه و در بین اعضای خانواده شاهی در گرفت، حیدر پسر کاووس، یکی از نجیب زادگان معروفی را که سرکرده حزب برادرش فضل بوده، بقتل رسانید. ناگفته نماند که وی به اخیرالذکر دخترش را بزنی داده بود. بعد از این قتل، حیدر نزد نماینده عرب فرار کرد و متعاقب آن رهسپار بغداد گردیده از طرف دیگر در سال ۸۲۰/۲۰۵ - افضل، توقوز - اوغز را به مملکت دعوت کرد. در سال ۸۲۲/۲۰۷ احمد بن ابوخالد لشکر یا نش را بر اهنمای حیدر از راه کوتا هنر تر داخل اشروسنه نموده و کاووس را بدون اینکه ملتفت گردد، در دام افگند و او هم مجبور شد خودش را تسلیم نماید. فضل با ترکها بمیدانهای [استپ] فرار کرد و در آنجا خانانها ترک ها را ترک داده به اعراب ملحق شدند، و ترکها از تشنگی

جان دادند. سپس کاووس بغداد رفت و در آنجا دین اسلام را پذیرفت و دوباره حکمران آن ولایت شد. بعد از وی حیدر زمام امور آن ولا را در دست گرفت^۱ و از نجبای درجه اول دربار خلیفه گردید و وزیر نام و اسم افشین (لقب شهزاده اشروسنه) شهرت بسزایی حاصل کرد. افشین در سال ۸۴۱-۸۴۰ اعدام شد؛ لیکن خاندان سلطنتی وی تا سال ۸۹۳/۲۸۰ در اشروسنه بفرمانروایی خود ادامه داد. در موزه هر میتر پتروگراد [لنین گرا] سکه های آخرین افشین اشروسنه موجود است سیر بن عبدالله در سال ۲۷۹ در اشروسنه سکه ضرب زد و هم چنین يك سکه اسماعیل سامانی که در سال ۲۸۰ در اشروسنه سکه ضرب زده شده بود، موجود است^۲ بر سر کار آمدن و مقرر شدن احمد بن ابو خالد، یکی از علم برداران قیام طاهریان، بدون شک و تردید از طرف طلحه با آغوش باز و جبین کشاده استقبال شد زیرا طلحه بر هبر عرب و منشی وی هدیه و تحف زیادی میفرستاد. به عقیده میرخوند (۲) احمد بن ابو خالد از سامانیها پشتیبانی میکرد و احمد بن اسد را در فراغنه دوباره بر کرسی قدرت و اقتدار نشاندید و «دشمنان اسلام» را از آنسامان بیرون راند^۳ آخرین محاصره و تسخیر فرغانه یعنی کاسان و اورست را بلاذری به نوح بن اسد نسبت میدهد، لیکن بلاذری این واقعات را زیر عنوان دوره خلیفه منتصر (۶۱-۲) که نوح

۱- طبری، جلد سوم صفحات ۱۰۴۴، ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ بلاذری صفحات ۴۳۰ و ۴۳۱

۲- A Markou' Inventarnyi Katalog musul, manshilkh monet Imp Ermitazha St P., 1896, pp 112 - 114

۳- تاریخ سامانیها، میرخوند، صفحات ۲ و ۱۱۴

۴- بلاذری، صفحه (۴۲۰) در یک نسخه قلمی خلیفه را منصور ثبت کرده است

قبل از آن روزگار پدر و د جهان گفته بود، مطالعه میکند. ولی کارنامه مهمی که
فوح توانست جامه عمل بپوشاند همانا تسخیر اسیفجاب (۸۴۰) میباشد.^۱ نوح امر داد
تا بدور باغهای انگور و زمین های کشمندی دیوار کشیده شود.^۲ نوح بدان جهت
بدین کار اقدام کرد تا حاصلات را از حمله ترکها نجات دهد و هم این چنین عمل
قبل از آن در شاش عملی گردیده بود. در اینجا باید خاطر نشان کرد که ولایات
اسفجاب هنوز زیر اثر یك خاندان سلطنتی جدا گانه ترکها (قرن دهم) بود^۳ و از
امتیازات زیادی بهره مندمی بودند؛ این ولایات حتی از تادیبه مالیات معاف بودند؛
(۷) اسیفجاب برای اینکه وفاداری خود را نسبت به سامانی ها ثابت کند سالانه چار
دانق (از پنج پنس انگلیسی کمتر) و یك چاروب برای آل سامان میفرستاد.^۴

خلیفه مامون به والی ها و حکام خویش امر صادر کرد تا باغیان و شور شیان
بلازار کارزار را گرم نگهدارند و هم در عین زمان به نمایندگان خود امر داد تا
اشخاص برجسته و مهم را دعوت نمایند که در زیر پرچم خلیفه کمر خدمت را
محکم بندند.

وقتی که خلیفه بغداد برگشت برای این اشخاص مهم هدیه ها و تحفه های زیادی
میفرستاد. این روش مامون را خلیفه معتصم بیش از پیش دنبال کرد و آفرابه پیمانته

۱- اسماعیلی (S.V.) السامانی

۲- بلاذری، صفحه ۴۲۲

۳- از جمع به بعضی اعضای این خاندان سلطنتی به «ترکستان تا حمله مغول» صفحه ۱۷۶ مراجعه نمایید

۴- به بیلوگرافی جغرافیای عرب و جلد اول صفحه ۳۳۳

۵- ایضاً، جلد سوم صفحه ۳۴۰، جلد چهارم، صفحه ۳۴۳

۶- راجع به مامون و معتصم، بلاذری، صفحه ۴۳۱ را مطالعه کنید.

باز هم وسیع تری رواج داد. آری در اثر همین روش بخردانه سنی بود که مهاجرین زیادی از سغد، فرغانه، اشروسنه و شاش زیر پرچم خلیفه جمعه شدند و در نتیجه رکن رگین و مهم خلافت او را تشکیل دادند^۱.

این شرایط در بوجود آوردن حکومت مسلمانها در این سامان رول بس ارزنده بازی کرد. عبدالله بن طاهر شاید بایاری و کمک ساما نیاها، پسرش طاهر را به لشکر کشی به ملک غز فرستاد و آن سامان را فتح کرد. درین جا باید علاوه نموده گفت که در این سامان قبل از آن هیچ کس پانهاده و هیچ یک فاتحی آنرا نکشوده بود.

در زمان خلافت معتصم باشندگان و مردم ماوراء النهر تماماً مسلمان شده بودند و خود آنها بنا بر میل و آرزوی خود برای گسترش «آیین اسلام» با همسایگان ترکی شان جنگ میگرداند از اینکه در زمان طاهریان خلفای آل عباس در کار و بار و معاملات مملکت حصه میگرفتند، شاید از آن جهت باشد که اشخاص نامدار و سربرآوردگان بومی در دربار خلیفه معتصم با وجود نارضایتی دو میلیون درهم برای حفر کانال بزرگ کشاورزی در شاش تخصیص داد. بعقیده عوفی^۲ این کانال تا قرن سیزده وجود داشت. نیز می بینیم که تا آخرین سال فرمانروایی محمد بن طاهر بعض زمین ها در ماوراء النهر مال شخصی خلیفه پنداشته می شد.

1- Lozy، مقالتي راجع به تاريخ اسلام، صفحه ۳۴۷. ما مون و حتی معتصم بدو رویش گارد ترکی راجع کرده بود: در سال ۲۱۴ و ۸۲۹ وی به مصر آمد در حالیکه چهار هزار ترک همراهِ بوی بودند (کندي صفحه ۱۸۸)

۲- طبري، جلد سوم، صفحه ۱۳۲۶، متن، صفحات ۸۳-۸۴

از آنجا اینکه ظاهر یهاوسا مانپها در مبداء و اساس خود ارسو کرات بودند و در قلمرو اعراب مو قف و کرمی های منہمی را در دست داشتند، لذانی می توانستند مانند ابو مسلم و دیگر رهبران شیعه آرزوهای دیمس کراتیک و تمایلات ملی را منصفه اجرا کنند.

دوره وزمان فرمانروایی خاندانهای سلطنتی طاهریان و سامانیان را میتوان دوره مطلق العنانی و روشنفکری بحساب آورد. در دوره حکومت این دو خاندان سعی و مجاهدت زیادی به خرج داده شده تا صلح تأمین گردد و نیز در دوره همین دو خاندان سلطنتی بود که طبقات پایان جامعه از دست تجاوز و تخطی طبقات بالا در امان بودند.

طاهریان و سامانیان میکوشیدند تا تعلیم و تربیه را در بین مردم تشویق کنند لیکن اصلاحات و ریفارم های شدید اجتماعی کاری نبود که از عهده آن برآیند. این دو خاندان عناصر باغی و شورشی را که از بین توده های مردم سر بلند می کردند، گردن میزدند و آنها را با شدت و حدت هر چه تمام تر سر کوبی میدادند. این خصوصیت در زمان فرمانروایی نخستین سازمان دهندة خراسان، عبدالله بن طاهر با تمام وضاحت و روشنی جلب توجه میکند و یعقوبی بر آنست که مانند عبدالله بن طاهر هیچ کس نتوانست بر خراسان فرمانروایی کند. عبدالله بن طاهر تمام اهم و مساعی خود را در راه خدمت به بزرگان به خرج میداد. اهل خراسان همواره از کم آبی با مشکلات زیادی دست و گریبان بودند و از سیستم آبیاری

۱- یعقوبی، تاریخ دوم صفحه ۵۸۶

۲- اصل متن صفحه ۳

مصنوعی استفاضة میبردند و روی این مسأله همیشه باهم کلاویز میشدند، از آن جایکه کتب فقه (کتب قوانین) درین موضوع خاموش است، عبدالله فقهای خراسان راجع کرد تا با همکاری دیگر فقهای عراق قوانینی را درباره استعمال و استفاذه از آب تدوین کنند. کتاب القینه (کتاب کاناها) که از طرف این علما و فقها تدوین گردید حتی دو قرن بعدتر در زمان گردیزی مورد استفاده و استفاضة قرار میگرفت عبدالله، در عین زمان، به کارمندان خود امر داد تا از دهقانها «زارعین» حمایت کنند. در این موضوع از ملاحظات اخلاقی بطرفداری طبقه دهقان کار میگرفت: «خداوند به وسیله اینها «دهقانها» بیمارزق میدهد و بواسطه دعا و رضایت آنها از ما خوشنود میگردد، معاملة بدبه این مردم را خداوند ممنوع و ناروا میداند.»

این انگیزه و احساسات نیک عبدالله نسبت به طبقات پایان وی را واداشت تا تعلیم و تربیه همگانی را آغاز نماید و اصول تعلیم و تربیه را بصورت بسیار مشخصی طرح کرد: «دانش و علم بایست مورد دسترس کسانیکه ارزش دارند و یاندارند گذاشته شود.» وطوریکه مشاهده میکنیم در این فرصت اولاد و اطفال بیچیزترین دهقان شهرها میرفتند تا چیزی بیاموزند. در اثر همین معمول بود که دو برادر خرغونی باشنده دهکده خرغونی توسط پدرشان در سال ۸۷/۲۳۳-۸ به سمرقند برای کسب تحصیل فرستاده شدند. در ظرف سه سال این دو برادر تمام ساینس هارا فراگرفتند و از طرف مادرشان که پشم ریشی میکرد، اعاشه میشدند. عبدالله در دوره وعصر تفوق اصالت عقلی

۱- در اصل متن بزرگران را به غلط بزرگان ثبت کرده است

۲- سمعانی (S.V) الخرغونی

میزیست و طبعاً از عصر و زمان خویش متأثر بود اما گمان نمی رود که وی از روی «فهم» با اساسات و دینیات اسلام که در آن فرصت در خراسان و ماوراءالنهر و مخصوصاً بخارا رواج داشت، آشنا بوده باشد. عبدالله مانند پدرش به حیث یک شاعر شهرت داشت. بر اثر زاده اش منصور بن طلحه که حاکم مرو، امل و خوارزمیه بود، رسالاتی در رشته فلسفه دست نگارش سپرده بود و عبدالله منصور بن طلحه را «عقل طاهریان» می گفت و هم بدو بسیار افتخار و مباحثات میکرد^۱. طاهریان با نهضت های همگانی مهمی که عبارت از نهضت خارجی در سجستان و نهضت آل تشیع در طبرستان بود، روبرو شده بودند. این نهضت ها در دوره و زمان سامانیها نیز ادامه داشت. نفوذ و قدرت عناصر ناراضی فقط در دوره نوادۀ عبدالله، محمد بن طاهر عطف توجه مینماید.

پدرش طاهر بن عبدالله (۸۴۴-۸۶۲) جانشین واقعی عبدالله بود و موخرین در بارۀ رژیم حکومت و خصایص شخصی وی بهمان احترام یاد میکنند که از پدرش صحبت میکردند^۲ از طرف دیگر می بینیم که محمد بن طاهر در فرصتی بر مسند حکمرانی پدری نشیند که سن و سالش خام میباشد؛ و موخرین او را فرمانروای ضعیفی میدانند که به عیش و خوش گذرانی روزگارش را سپری مینماید^۳ در همین دوره کاکای محمد، که سلیمان بن عبدالله نام داشت، در طبرستان

(۱) ترشخی، صفحه ۵۴

(۲) فهرست، صفحه ۱۱۷

(۳) گردیزی، صفحه ۳، بیلوگرافی جغرافیة عرب جلد ۷، صفحه ۳۰۷

(۴) یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، صفحه ۶۰۵

(۵) گردیزی، [F]، ۱۰۴

فرمانروایی میکرد. در عین يك بخش مملکت که در سرحدات بین ولایات کسپین طبرستان و دیلم واقع بود و از آن خلیفه میبود، به محمد بن عبدالله داده شد. باید در اینجا علاوه نموده گفت که عبدالله از سال ۸۵۷ تا ۸۶۷ حاکم بغداد بود. محمد جا برین هارون مسیحی را بحیث نماینده خویش بدان سامان فرستاد. جا بر آن مرغزارهای را که در جوار زمین های محمد واقع بود و مردم از آن استفاده میکردند و در عین زمان مال شخصی کسی نبود، در تصرف خود درآورد. این تخطی و تجاوز بزحقوق دیگران بغاوت بزرگی را سبب شد، در رأس این بغی علویها قرار گرفته بودند. در سال ۸۶۴ حسن بن زید علوی زمام امور ولایت را بدست گرفت و در آن سامان با وقفه های مختصری تا سال ۸۸۴ فرمانروایی کرد. پس، می بینیم که علت و سبب نهضت شیعه همان تجاوز و تخطی بود که بر منافع دهاقین صورت گرفته بود. قیام و رستاخیز سال ۹۱۳/۳۰۱- علیه سامانیها تحت رهبری حسن بن علی الاطرش از مزایا و محاسن دموکراتیک برخوردار بود. باید این نکته را خاطر نشان کرد که حسن بن علی خودش را از احفاد و اولاده علوی میدانست. حسن بن علی برای آیین اسلام با پیروزی در دیلم تبلیغات میکرد^۱. حسن در بین مردم شهرت بسزایی حاصل کرد و نیز همان شهرتش را تا روزیکه پدر و دجهان گفت، حفظ نمود. مؤرخین بیطرف^۲ از عدالت او توصیف میکنند. الیورنی از حسن انتقاد

۱ - طبری، جلد سوم، صفحات ۱۵۲۳-۲۶

۲ - ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۶۱

۳ - ایضاً، جلد هشتم، صفحه ۶۴ طبری، جلد سوم، صفحه ۲۲۹۲

مینماید و میگوید که وی همان تشکیلات خانوادگی را که در دست فریدون افسانوی تأسیس شده بود از هم پاشید و متلاشی کرد. از نگاه البیرونی البته این انتقاد درست است زیرا که وی زیر تأثیر عنعنات و سنن پارس باستان بود. «فریدون هدایت داده بود که بر خانواده‌ها، سرای‌ها و احفاد خویش فرما و روایی کنند و آنها را که بخدا [با دارو آقای حویلی و سرای] نام داده بود. الناظر الاطرش این رسم را بر انداخت و اکنون چنین عصر و زمانی فرا رسیده که رهنان و کدخدایان در یک کفه ترازو قرار گرفته اند.»

این نکته، البته، روشن است که حسن بر حقوق و جایداد و ملکیت مالکین خانواده خط بطلان کشیده بود. درخراسان و در ماوراءالنهر، چنین اقدامات جدی یرای مفاد طبقات پایان برداشته نشده بود و برای کسانی که از وضع زندگی شکایت داشتند تنها یک چاره موجود بود و آن اینکه در لشکر قهرمانانیکه برای اسلام جنگ میگردند، داخل شوند. و بدان جاهای بروند که آتش جنگ با کفار شعله‌ور بود، غازیان با اتحادیه قهرمانان که برای اسلام می‌جنگیدند مانند سایر اتحادیه‌های (Guild) شرق دارای تشکیلات بهم بسته و متحدی بودند. لیدران و رهبران اینچنین لشکرهای داوطلب علی‌الاکثر شهرتی بهم میرسانیدند و در نزد حکومت محترم میبودند و آنها از طرف حکومت منصب رسمی داده میشد. از آنجاییکه این غازیان بسرزمین‌های بومی‌شان چندان بندوباز نبودند مخصوصاً ماوراءالنهریان، لذا در هر کجاییکه جهاد و غزاهای انداخته میشد و امید بدست آوردن

غنا یم موجود میبود، میرفتند^۱. فرمانروایان برای اینکه از خدمت این دسته مردم استفاده کنند در مرحله نخست بایست خطری را که از رهگذر آنها متوجه ایشان میگردد بپذیرند. با احتمال قوی همین داوطلبان جنگ بودند^۲ که مقدسی آنها را خطر برای باشندگان بنکث (Binkath)^۳ وانمود میکند، زیرا اینها در حالیکه منبع قدرت و نیروی حکمرانان بودند، منبع خطر نیز برای سامانیها میبودند. از اینکه گردیزی^۴ داوطلبان مزبور را عیاری نامد بدون کدام علت و دلیلی نبوده است.

این درست است که عناصر ناراضی در شهرهای بزرگ جمع میشوند و عین همین اصل در این مورد صدق میکند. اهل سمرقند در دسر زیاد برای سامانیها ایجاد کرده بودند^۵. در دوره تیمورغازیهای سمرقند دلیرانه از شهر بیکه برج و بارو نداشت دفاع نمودند، لیکن حکومت بزودی آنها را قلع و قمع کرد^۶ بقعیده مشاهدات سیاحان سمرقند در دوران خاندان شاهی بخارا در حال موجود بهمان دلیری و شجاعت معروف میباشند^۷.

در خراسان در سال ۸۲۱ داوطلبی بغاوت و شورش را آغاز نهاد^۸ و در پایان

۱- بیهقی، موری، صفحه ۳۴۷

۲- راجع به نیروهای نظامی در شاش و فرغانه به بیلوگرافی جغرافیه عرب رجوع نمایید (جلد اول صفحه ۲۹۱) (۳) ایضاً، جلد سوم، صفحه ۲۷۶ (۴) ترکستان بار تولد، صفحه ۴ (اشاره به یعقوب بن لیث است) ۱۳ و در ترجمه پارسسی سه سال از سمرقند و عتبی رئیس القتیان بسمرقند ثبت میکند.

به پاورقی ترکستان بار تولد صفحه ۲۱۵ نمره پاورقی ۵ رجوع شود

۵- به ترکستان تا حمله مغول، انگلیسی، بار تولد، صفحه ۸۷ مراجعه نمایید. (۶) ظفر نامه، I، صفحات

۱۰۹-۱۲ برای شرح مفصل این موضوع به نوشته های من (بار تولد) شماره ۱۷، صفحات ۵۱-۱۶۰ مراجعه نمایید ۴- طبری، جلد سوم، صفحه ۱۰۴۴

J Wolff, Narrative of a mission to Bukhara, fifth—editcon, Edinburgh and London, 1848, pp 202—3

همین قرن از بین همین بقیه خاندان سلطنتی نیرومند صفاریها ظهور کرد. این خاندان ط. و مارسلطه و فرمانروایی آل ظاهر در درهم پیچید و پرچم قدرت و اقتدار خودشان را در پارس برافراشت. صفاریها به همین موفقیت و پیروزی قناعت نکردند و در تلاش آن برآمدند تا قدرت خود را در ماوراءالنهر تاسیس نمایند و همین اندیشه و اقدام باعث تباهی ایشان گردید. بنیادگذار و مؤسس این خاندان، یعقوب بن ایث بن معدل و سه برادرش عمرو و طاهر و علی از باشندگان شهر قرنین (Qarmin) سجستان بودند. این شهر به اندازه يك مارچ از پایتخت ولایت سجستان، زرنج، که بطرف دست چپ راهیکه بسوی بست امتداد یافته بود، واقع بود. یعقوب بن ایث بشهر [شاید زرنج باشد] میروید و در آنجا نزد مدبرگری خدمت میکند و در بدل خدمت خویش ماهانه پانزده درهم اندر می‌گیرد؛ برادرش طاهر بیک روایت استربان و به روایت دیگر نجران می‌رود. هر هر صورت این برادران بزودی در بین رفقا و مردان برجسته و بارز می‌شود. این برادران از رهگذر داد و سخاوت پیروان زیادی را بدو و خود جمع میکنند. یعقوب و برادران وی با همراهی کاکای شان کثیر بن رفاق یکدسته از رهزنان را تشکیل میدهند و با این دسته، یکدسته غازبان تحت راهنمایی و رهبری درهم بن نصر بن صالح ملحق میگردند و این گروه با خارجی‌های سجستان

۱- راجع به مبدا و منشأ این خانواده سلطنتی Text، صفحات ۳ و ۴ را بنگرید، بلبلیو گرافی جغرافیة عرب، جلد اول، صفحات ۲۴۵، ۲۴۷، ۱۰۴۷، ابن خلکان نمره ۸۳۸. (ترجمه دی ستین، جلد چهارم ۳۰۱ Sq يك خاکه بسیار خوبی درباره خاندان سلطنتی صفاریها را پرو فیور تولدک نوشته است. اوراق مرا [بار تولد] که ته عنوان Zur Geschichte der Saffariden نوشته ام، مطالعه نمایند.

۲- درهم بن نصر را طبری (جلد سوم، ۱۸۹۲) بحیث يك فردیکه در خدمت یعقوب میبود، ثبت میکند.

داخل پیکار میبودند. در این جا باید (طوری که در جای دیگر گفتیم) علاوه نموده گفت که شخص یعقوب در مرحله اول يك تن از خارجی ها بود. در یکی از جنگها با خارجی ها در نزدیک بست برادر یعقوب، طاهر کشته شد نظامیان داوطلب از متحدین نیرومند حکومت بودند و به اندازه حکومت از آنها قدر میکرد که ابراهیم بن حسین [ابراهیم بنام طاهریان در سجستان حکومت میکرد] مجبور شد جای خود را برای آنها خالی کند و ولایت مزبور را ترك دهد. سپس درهم زمام امور سجستان را در دست میگیرد و یعقوب را حاکم بست مقرر مینماید؛ لیکن یعقوب در اثر کارنامه های درخشان کاکای خود را تحت الشعاع خویش قرار داده و در نظر نیروهای نظامی حثیت و منزلت زیادی پیدا میکند. درهم بدین حقیقت پی میبرد و یعقوب را سپه سالار لشکر مقرر کرده و خودش بحیث یکی از افسران زیر دست وی خدمت میکند. در یکی از منابع که ابن خلکان از آن استفاده میکرد تاریخ این حادثه را ششم ماه محرم سال ۲۴۷ (بیست و دوم مارچ سال ۸۶۱ میلادی) ثبت کرده است. پس یعقوب لیث با وجود شهادت یعقوبی در زمان فرمانروایی طاهر بن عبدالله روی صحنه آمده است.

● در متن گردیزی کلمات (درهم بن) شاید پیش از نصر حذف شده و افتاده باشد. اسم درهم بن حسین در ابن اثیر و ابن خلکان شاید در اثر مثنویت این شخص با ابراهیم بن حسین باشد. خواقدمیر (حبیب السیر، جلد دوم، صفحه ۱۲۷) درهم را نواده رافع بن لیث میداند (نیز به ترکستان بار توله، صفحه ۲۰۰ مراجعه نمایند).

۱- در اثر ابن معین Ms-Pub. Lib, f 399 a ابراهیم بن نصر بن رافع آمده است. و بعقیده همین مولف پدر یعقوب لیث، در خدمت ابراهیم بوده است.
۲- یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، صفحه ۶۰۵

یعقوب در این فرصت پیش از همه چیز مجاهدت و سعی میکرد تا قدرت و سلطه خود را در سجستان تامین نماید. یعقوب شهزاده بومی را که ربیل بود^۱ بقتل رسانید و خارجی‌ها را منهزم نموده از هم پاشید. سپس دامنه قدرت خویش را تا وادی کابل توسعه داد، سند و مکران را بدست آورد تا اینکه بالاخره در سال ۸۶۸ هرات و بوشنگ را که جای تولد طاهریان بود و در آن فرصت طاهر بن حسین بن طاهر در آنجا حکومت میکرد، تحت نفوذ خویش درآورد.^۲

در سال ۸۶۹ یعقوب کرمان را در تصرف خود درآورد؛ خلیفه معتز (۸۹۶-۹۰۹) این ولایت را بدوشخص یعنی یعقوب و علی بن حسین، حاکم فارس، داده بود. و علت اینکه ولایت مزبور را بدوشخص داده بود، این بود تا آن دو را بهم اندازد

۱- یاز نوبل مارکوارت (ایران شهر، صفحه ۲۴۸) عقیده دارد که اسم شهزاده زنبیل بوده است، برای آن که ام دلیلی اقامه نکرده است.

(۱) یعقوب لیث خاوجی‌ها را پیش از آنکه بقتل رساند طرفدار خود میساخت. نظام الملك میگوید که یکی از باغیان «رفیق یعقوب بن لیث بود» (سیاست نامه، اصل متن، صفحه ۱۹۴، ترجمه صفحه ۲۸۳. گمان میرود که ترجمه که ملاحظیه نیست و از بین خارجی‌ها مردی را جانشین یعقوب انتخاب کردند. حمدالله قزوینی، حزقل آسیایی، ۴، ۱۱، ۱۹، ۲۰- براون، صفحه ۳۷۵) صفار چهار از اینکه پیروان تبلیغات اهل تشیع میباشند محکوم میگناید. نظام الملك یعقوب را شیعه میدانند زیرا با این کلمات خلیفه را مخاطب میسازد من (یعقوب) تا از ما نیکه سرت را به مهدید نفرستم راضی نه خواهم شد (سیاست نامه، صفحه ۱) لیکن طوریکه می بینم این چنین کلمات را یعقوب استعمال نپایید کرده باشد زیرا در آن زمان نه خاندان فاطمی وجود داشت و نه شهر مهدیه [راجع به تاسیس شهر مهدیه این اثر، جلد هشتم، صفحه ۷۰ را بنگرید] لیکن اینقدر معلوم میشود که یعقوب و آنده ابو مسلم تمام عناصر ناراضی طبقات پایین را بطرف خود جلب کرده بود. (۲) بعقیده گردیزی f. 105; Camb, Ms. f. 84 فقط در سال ۸۷۱ هفتاد از فتح بلخ. اما بعقیده طبری، یعقوب در سال ۸۹۲ بسوی هرات لشکر کشید.

(۳) گردیزی از آن نام برده است.

و در نتیجه گریبان خودش را از دست یکی از آن دورها سازد. در این نبرد - بین یعقوب و علی بن حسین - یعقوب پیر و زشدر قیب خود را نه تنها از کرمان بلکه از فارس هم بیرون راند. در سال ۸۷۱ یعقوب مورد احترام خلیفه معتمد (۸۷۰ - ۹۲) قرار گرفت و در نتیجه خلیفه، یعقوب را والی بلخ و طخارستان مقرر کرد.^۲ ناگفته بایست نگذاشت که در زمان خلیفه معتمد امور مملکت را برادرش، موفق، در دست داشت و هم درین دوره بود که مملکت بخوبی اداره میشد و روح تازه در کالبد سیستم اداری خلافت دمیده شده بود. بعقیده گردیزی^۳، یعقوب قبل از آن در سال ۸۷۰ این ولایت را در تصرف خود در آورده بود و در عین زمان غزنی، کابل و گردیز را نیز جزء قلمرو خویش ساخته بود. بالا آخره یعقوب فیصله نمود تا علیه محمد بن طاهر اقداماتی نماید. برای عملی نمودن این منظور خویش بهانه می پالید تا اینکه او را متهم ساخت باینکه بدشمنان وی پناه داده است.

محمد رازندانی کردند و یعقوب در اول ماه اگست سال ۸۷۳ داخل پایتخت طاهریان شد. گردیزی شرح مبسوطی درباره مباحثه و گفتگوهای که بین پیامبران و قاصدهای محمد و یعقوب صورت گرفته، میدهد. محمد برای یعقوب چنین پیام میفرستد: «اگر شما با مرو هدایت خلیفه اینجا آمده اید فرمان خود را نشان دهید تا زمام امور این سامان را برای تان واگذارم

۱ طبری، جلد سوم، ص ۱۶۹۸

۲ طبری، جلد سوم، ص ۱۸۴۱، Teot ۳، ص ۴

۱ گردیزی تاریخ داخل شدن یعقوب را به پایتخت طاهریان، دوم ماه شوال سال ۲۵۹ ثبت میکنند Op. Gt. S. 195, trens, P. 184, f. 106; Camb. Ms, f. 856 این تاریخ را یکشنبه دوم ماه

۲ اگست میدانند. نیز طبری، جلد سوم، ۱۸۸۱ را بنگرید.

و اگر بامر خلیفه اینجا نیامده اید بهتر است برگردید.^۱ یعقوب شمشیر خود را از زیر حصیر و بورایای نماز بیرون کشید و گفت اینست فرمان و پرچم من.^۲ این کت خلیفه نمیتوانست از اقدام و عمل یعقوب اغماض و چشم پوشی کند، نفوذ طاهریان در بغداد خلیفه را وادار نمود که بطرفداری محمد بایستد. همان بود که در سال ۸۷۴ زوارهای حج ولایت شرقی در منزل عبیدالله بن عبدالله طاهری گرد آمدند و در آنجا فرمان خلیفه را که علیه یعقوب نوشته و ترتیب داده شده بود حضور زوارها قرائت کردند.^۳ فعالیت های سفر یعقوب بزودی حکومت را مجبور ساخت تا با وی از راه آشتی و مصالحه پیش آمد کند بنا بر تقاضای یعقوب، موفق تاجران را جمع کرد و در حضور آنها فرمان جدیدی را قرائت کرد. در این فرمان یعقوب را والی خراسان، طخارستان، جرجان ری، پارس و فرمانده نظامی بغداد مقرر کرد.^۴ اما باز هم این اقدام خلیفه یعقوب را از آن عزمی که بایست بر بغداد حمله کند منصرف ساخت. شکست یعقوب در نزدیک دیر العاقول در هشتم ماه اپریل سال ۸۷۶ میلادی خاندان آل عباس را از خطر تنهایی نجات داد؛ اما بی نظمی را در خراسان روح و روان تازه بخشید. محمد بن طاهر بعد از آنکه توسط لشکریان خلیفه آزاد شد برای بار دوم والی ولایت شرقی مقرر گردید. محمد برای

۱- IF.166, Camb, Ms., L.C-1 گربه فرمان امیر المومنین آمدی عهد و منشور عرضه کن تا ولایت

بتو سپارم و اگر نه باز گرد. یعقوب شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد و گفت عهد و لوائی من اینست.

۲- طبری، جلد سوم، ص ۱۸۸۷

۳- طبری، جلد سوم، ص ۱۸۹۲

مدتهای مدیدی در بغداد زندگی میکرد درحالیکه برادرش حسین بن طاهر بنام وی در شهرهای خراسان به عملیات خویش ادا می‌داد. حسین در سال ۸۷۴ بیماری لشکر شهزاده خوارزمیه و دیگر اشخاص به مرور در سیده بود. یعقوب روز سه شنبه نهم ماه جون سال ۸۷۹ در حالیکه قدرت خود را فقط در بخش جنوب پارس تاسیس کرده بود، پدرود جهان گفت^۱.

این بود دوره فرمانروایی مرد «مسگری»؛ یکی از دشمنان یعقوب یعنی فرمانروای طبرستان حسن بن زید، یعقوب را از لحاظ کتر پولادینش بنام سندان یاد میکند. یعقوب از سفته بازیهای قانونی نفرت داشت و تنها به قایمه شمشیر خویش متکی بود^۲. یعقوب برای اینکه لشکر را بوجد آورده باشد که فقط خادم و خدمتگار خودش باشد لازم داشت پیش از پیش زندگی آنها را تامین کند و برای اینکه زندگی لشکریان خود را تامین نماید مجبور میگردد پیهم لشکر کشی کند. این چنین رژیم حکومتی علی الاکثر او را ادا میکند تا جای داد مردمان مسمول را ضبط کند. بعد از مرگ یعقوب با وجود نا کامی لشکر کشی های سالیان اخیر چارمیلیون دینار و پنجاه میلیون درهم در خزینه داشت. بعقیده مؤلف تاریخ خیرات^۳

۱ - ابن خلکان نیز بهمین تاریخ عقیده دارد. درنولدك (Op. Cit, P. 204)

چارشنبه، پنجم ماه جون، ثبت شده. لیکن آن روز، روز جمعه بوده است.

۲ - بر علاوه گفته گردیزی که در بالا نقل کردیم نیز سیاست نامه، صفحه ۱۴ را بنگرید.

۳ تاریخ خیرات - نسخه خطی، موزه برطانیه

Or. 4898, f. 133 a (f. aboue. P. 56)

بنده با این نسخه و چند نسخ خطی و قلمی (تاریخ بیهق)، بعد از آنکه ۱۶۰ صفحه تحقیقات

پنجهزار اشتزوده هزار خرد داشت. عسا کر یعقوب با ستثنای شرفاً ولید رها، اسپ و علوفه آنرا از طرف خزینه حکومت می یافتند. یعقوب همیشه یک مرد عسکر بود و ذوق ساده و بسیطی داشت، لباسهای کتان می پوشید، بر روی زمین می نشست و سرش را بر غلاف شمشیرش گذاشته خراب میکرد. یعقوب فقط در وقت رسمیات و مخصوصاً هر فرصتی که سفر ارضی و روی بازمی یافتند گاردی را دور و بر خود جمع میکرد. افراد این گارد از بهترین افراد عسا کر میبود. این گارد بدو بخش تقسیم میشد و تعداد هر بخش آن یک هزار بالغ میگردد. نظامیان بخش اول گرز و کوپالهای طلا و بخش دوم کوپالهای نقره داشتند. یعقوب تمام امور و موضوعات را شخصاً فیصله میکرد و در امور اداری هیچکس را نمی پذیرفت.

عمرو، برادر یعقوب و جانشین وی مجبور (۸۷۹ - ۹۰۰) گردید و روش و سیستم مملکت داری خود را تغییر دهد و دیگر روشهای جنگی را اتخاذ نماید. عمرو تمام شرایط و اوضاع و احوال را مد نظر می داشت و از طریق مصالحه مسایل را دست حل و فصل می سپرد. نظامیان و عسا کر یعقوب، عمرو را جانشین واقعی برادرش میدانستند و هم او را بعد از یعقوب بحیث فرمانروای خود پذیرفته آمدند. بعد از یعقوب عمرو خود را مطیع خلیفه اعلان کرد و از طرف خلیفه

خود را طبع کردم برخوردارم. راجع به تاریخ خیرات و مولف آن موسوی مقالات مرا که در

Bulletin de L'acad, der Science (1915, PP. 1365 sqq.)

دست اشاعه داده شده، بنگرید. اطلاعات و معلوماتیکه موسوی درباره یعقوب میدهد،

Prarires or VII, 46 sq.

از مسعودی (راجع به اشترها و خرها گرفته شده).

بحیث والی خراسان، فارس، اسپهان، سجستان، کرمان و سند مقرر شد^۱. در نتیجه طبقه روحانیون و دانشمندان عمر و رابعیث فرمانروای حقیقی ولایات فوق‌الذکر پذیرفتند^۲ و به وی وعده دادند که در برابر تخلفی و تجاوز هر گونه دشمن از او امداد نمایند. عمر و با ظاهریان نیز از راه صلح و مصالحه پیش آمدند. عمر و بحیث فرمانده اعلی نظامی بغداد، عبیدالله بن عبد الله بن طاهر را نماینده خویش در آن شهر مقرر کرد و یک عصای سلطنتی طلال را برای وی فرستاد^۳ با وجود این مصالحه، عمر و نتوانست روابط صلح آمیز و مودت را با ظاهریان برقرار دارد و همان بود که یکی از ظاهریان بنام حسین بن طاهر در سال ۸۷۷ مرو را در تصرف خویش درآورد^۴. در ماه اپریل سال ۸۸۵ محمد بن طاهر برای بار دیگر والی خراسان اعلان شد و از رافع بن هرثمه که پیش از آن در سال ۸۸۲ نیشاپور را فتح کرده بود^۵، نیابت می‌کرد. خلیفه در حضور زواران خراسان عمر و را ملعون اعلان کرد و نیز امر و هدایت داد تا این نفرین را در مساجد تکرار کنند^۶. در سال ۸۸۹ عمر و برای یکبار دیگر مورد تعظیم و احترام خلیفه واقع می‌گردد و عمر و بار دیگر عبید الله بن عبد الله را بحیث نماینده خویش در بغداد مقرر می‌کند و اسم عمر و را بر برج‌ها، نیزه‌ها و سپرها مینویسند. اما در اوایل سال ۸۹۰ عمر و

۱- تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه ۱۹۳۲

۲- گردیزی، اصل متن، صفحه ۴

۳- طبری، جلد سوم، صفحه ۱۹۳۶

۴- ایضاً، جلد سوم، صفحه ۱۹۱۵

۵- ایضاً، جلد سوم، صفحه ۲۰۳۹

۶- ایضاً، جلد سوم، صفحه ۲۱۰۶

برای مرتبه دیگر مورد عتاب و سرزنش خلیفه واقع می‌گردد، و آن پرچم‌ها نیزه‌ها و سپرها را که اسم عمر و بر آنها نوشته شده بود، از رواج بر می‌اندازند.^۱ عمر و در زمانیکه خلیفه معتضد بر مسند خلافت نشست بحیث فرمانروای قسطنطنیه خراسان شناخته شد و پرچمی را که از بغداد برای او خلیفه فرستاده بود، برای مدت سه روز در منزلش مورد نمایش گذاشته تا ثابت شود که عمر و مورد احترام و التفات خلیفه می‌باشد.^۲

اقتدار و قدرت عمر و مانند یعقوب با ساس شمشیر تاملین می‌شد و بدان جهت بود که عمر و مجبور می‌گردد برای پیشرفت پلانهای جنگی خویش پول داشته باشد. عمر و این پول را نه تنها از رهگذر ضبط و چپاول اموال مردم تهیه می‌دید بلکه از طریق سیستم بسیار منظم اقتصادی و اداری خزینه خود را انباشته نگه میداشت. اندازه عایدات و مالیات عمر و معلوم نیست و ما فقط از روی اندازه مالیات دوره طاهریان و سامانیان می‌توانیم اندازه مالیات عمر و را حدس زنیم. بعقیده طبری^۳ در سال وفات عبدالله بن طاهر مالیاتیکه از تمام ولایات جمع می‌شد به چهل و هشت میلیون درهم بالغ می‌گردد. بعقیده ابن خردادبه^۴ و اطلاعات سالهای ۲۱۲ و ۲۱۱ (۸۲۶-۸۲۷) خراجیکه عبدالله

۱- ایضاً، جلد سوم صفحات ۲۱۱ و ۲۱۱۷

۲- طبری، جلد سوم صفحه ۲۱۳۳

۳- طبری، جلد سوم، صفحات ۱۳۳۸-۳۹ نیز ایضاً حیات مسعودی را که در باره تحف عمر و که برای خلیفه می‌فرستاد (در ۲۸۳/۸۹۶) بنگرید در بین این تحفه ها و هدیه ها عمر و يك صنم مسی را که مردمان کوهستانی دور سرحد هند بدست آورده بود، فرستاد. (Praises d'or, VIII, 125 sq)

۴- بیلوگرانی جغرافیه عرب، جلد ششم، صفحه ۲۸

به خلیفه میپزداخت قرار زیر است: (۴۴۸۴۶۰۰۰) درهم سیزده اسب اصیل ، (۲۰۰۰) گوسفند ، (۲۰۰۰) غلام غز که ۶۰۰۰۰۰ درهم ارزش داشت ؛ ۱۱۸۷ پارچه ها ، (۱۳۰۰) پاره آهن اگر گفنه قدامه^۱ مورد قبول و اعتماد باشد، در سال ۲۲۱/۸۸۸ عبدالله تعهد نمود مبلغ سی و هشت میلیون بشمول پول غلام ها گوسفند و پارچه های کتان بخلیفه بدهد. از این گفته میتوانیم استنتاج کنیم که پول باقیمانده راطهران در کیسه خود می انداختند. یعقوبی^۲ عقیده دارد که خراج خراسان بر علاوه بخش غنائم که به چهل میلیون بالغ میگردد در دسترس طهران گذاشته شده بود که از آن برای خود استفاده میکردند. بر علاوه این مبلغ سیزده میلیون از عراق با تحفه های زیادی در کیسه طهران میریخت. ابن حوقل^۳ و مقدسی^۴ مالیات خراسان را به اندازه دوره سامانی ها میدانند، اما مالیات عمرو که ماوراءالنهر در حیطه قلمرو وی نبود از طهران کمتر میباشد ولی در اینجا باید اضافه نموده گفت که مالیات عمرو تماماً بدون اینکه برای خلیفه فرستاده شود از آن خودش میبود.

عمرو گاه گاه به بغداد تحفه میفرستاد اما راجع به اینکه وی پول برای خلیفه میفرستاد معلومات نداریم. قرار گفته ابن معین^۵ عمرو نخستین پادشاه مسلمان بود

۱- ایضاً ، جلد ششم ، صفحه ۱۸۵

۲- ایضاً ، جلد هفتم ، صفحه ۳۰۸

۳- ایضاً ، جلد دوم ، صفحه ۳۴۱

۴- ایضاً ، جلد سوم ، صفحه ۳۴۰

۵- Ms. Pub.Lib. f. 400a

پیش از آن دو خطبه جز خلیفه را دعوا نمیکردند و بنیاد

نام پادشاه در خطبه او نهاد .

که اسم خود را در خطبه ذکر کرد و پیش از آن فقط از خلیفه در خطبه نام میبردند. اگر این گفته این معین صحیح نباشد^۱، باز هم گفته میتوانیم که عمرو از ظاهریان به پیمانۀ وسیع تری مستقل بوده است. بعقیده ابن خلکان خراسان از دیرباز مانند عمرو فرمانروای ماهر و زرنگ ندیده بود. راجع به سیاست مالی عمرو؛ گردیزی^۲ به شرح زیر میبرد از ادوا احتمال میبرد که این معلومات را از اسلامی گرفته باشد. عمرو سه خزانه داشت خزانه اول بشمول مالیات زمین و دیگر مالیات به مصارف و مخارج نیروهای نظامی میرسید، خزانه دوم عایداتی بود که از رهگذر جایداد شخصی تهیه میشد و بخرچ دربار میرسید، خزانه سوم مالیاتی بود که از احداث^۳ و از ضبط اموال آن عساکر و نظاً میانیکه کمر بخدمت دشمن می بست، بسامان و تهید میگردید و از پول همین خزانه برای خدام صادق، شرفاً و قاصدان و پنا مبران انعام داده میشد. عمرو بعقیده گردیزی اموال مردم را بعد از آنکه بهانه خوبی برای آنها میتراشید در فرصت بسیار مساعد، ضبط میکرد.^۴

۱- با گفته بالا ایضاحات نرشخی (صفحه ۷۷) را که در باره خطبه با احترام یعقوب میباشد و سپس با احترام نصرین احمد در بخارا مقایسه کنید. لیکن این توضیحات شاید با تمام معنی کلمه درست و مورد اعتماد نباشد. عمرو از چنان مینماید - نخستین فرمانروایان ولایات شرق بوده که اسم خود و پدرش را بر سکه های نقره ثبت کرده است. و روابط سکه و خطبه در دولت های اسلامی بر همه کس معلوم و هویدا میباشد.

۲- گردیزی، اصل متن، صفحه ۴

۳- اصطلاح احداث خیلی امکان دارد که بمعنای مالیات زمین هاییکه تازه زراعت شده باشد.

۴- بعد از آن فوراً گردیزی میگوید که عمرو یکی از قهرمانان خودش را که محمد بن باشار

(Bashar) باشد، بهزارویک اتهام گرفت. این قهرمان مقصد و مرام عمرو را دریافت

نیروهای نظامی مخصوصاً بسیار مورد التفات عمر و میبود و در هر سه ماه با تجلیل و مراسم خاصی بآنها معاش میداد. ابن خلکان شرح و تفصیل این چنین مراسم را که از اسلامی گرفته است، مورد دسترس ما میگذارد.

معاش را به لشکریان افسر و کارمند مخصوصی که بنام عارض یاد میشد توزیع میکرد. عارض در روز توزیع معاش، به نظامیان، در یک جای مخصوصی می نشست و قتیکه آواز دو کوس بزرگ بلند میشد افراد نظامیان بد انجا گرد هم جمع میشدند. در مقابل عارض خریطه های پول گذاشته میشد معاون عارض فهرستی اسامی را در نزد خود میداشت و آنرا میخواند، معاون برای نخستین بار اسم عمر و را میخواند، عارض با دقت تمام اسب و ابزار آنرا معاینه میکرد و سپس ۳۰۰ درهم بدو میداد. عمر و بعد از آنکه پول را در بوت خود میگذاشت، میگفت: «ثنا و صفات مرخداوندی را که بمن اجازه داد برای امیرالمؤمنین خدمت کنم و مورد الطاف وی قرار گیرم» سپس عمر و در یک جای بلندی می نشست و عساکر سواره و پیاده را که از جلو عارض میگذشت و عارض آنها را معاینه میکرد و معاش میداد، مشاهده میکرد. ابن خلکان بین این مراسم و مراسم معاینه پادشاه پارس خسرو انوشیروان شباهت زیادی مینگردد. ما نباید این معاینه را اتفاقی پنداریم.

• و بدین کدام تمل تمام دارایی و جایداد خود را مورد دسترس خزانه گذاشت و عمر و در اثر این اقدام محمد، نزد دیگران اتهام دست برداشت.

۱- ابن خلکان اصل متن صفحه ۵

۲- طبری، جلد اول، صفحات ۹۶۳-۱۵ ابو حنیفه الدیناوری گوید رگاس

(Guigass)، صفحات ۵۷۴-

درباره سیستم ادارهٔ ملکی عمر و موادی مورد دسترس خود هاندا ریم، گردیزی عقیده دارد که عمر و در همه جا جاسوسانی داشت و از تمام واقعات تیکه در قلمرو وی بوقوع می‌پیوست. مطلع و آگاه بود (۱) بعقیدهٔ موء لف تاریخی خیرات (۲) عمر و غلامان جوانی را خریداری میکرد و آنها را تربیه کرده به شرفا و نجیب زاده‌گان می‌بخشید. این غلام‌ها تمام حرکات و سکنات بدارهای خودشان را به عمر و اطلاع میدادند. این غلام‌ها از بدارهای خود چشم‌ترس نمیداشتند زیرا در زمان عمر و هیچ بدار هیچ‌حق نداشت، بدون اجازه عمر و آنها را سرزنش و مجازات کند.

عمر و با اینکه فقط فرمانروای پارس باشد قناعت نمی‌کرد و عزم داشت سامانیها را از ماوراءالنهر براندازد و سلطه و نفوذ خود را در آن سامان تاسیس کند. وهم همین اندیشه باعث تباهی وی گردید. در همین دوره بود که سامانیها با تمام معنی کلمه خودها را در ماوراءالنهر تاسیس کرده بودند، آری رئیس و فرمانروای ولایت ماوراءالنهر به هیچ‌صورت در لیاقت و کاردانی از عمر و دست‌کم نداشت و در قلمرو خویش ساختمان سیاسی را بر اساس بسیار محکم و متین قضا و حقوق تاسیس کرده بود و این سیستم از رژیم حکومت «قادرچی» پایدار و استوارتر میبود.

اسماعیل بن احمد در سال ۸۴۹ در فرغانه پابعد وجود گذاشت، وی تجربه و کار خود را در بخارا در زمانیکه برادرش نصر وی را بدان سامان اعزام کرده بود آغاز کرد.

(۱) گردیزی، صفحه (۵)

F.1396 (۲)

بعد از سقوط طاهریان بخارا مانند دیگر شهرهای خراسان در اثر نداشتن سیستم تا سیس شده اداری خیلی ها بزحمت بود. در اوایل سال ۸۷۴ حسین بن طاهر ا لطابی که شاید هویت وی بایکی از اعضای خاندان سلطنتی طاهریان یکسان باشد، از خوارزمیه به بخارا آمد. باشندگان و اهل بخارا در برابر این شخص ایستادگی نمودند اما بعد از پنج روز نبرد حسین بن طاهر ا لطابی شهر را فتح کرد. مردمان خوارزم به بی بند و بارها دست زدند و يك بخش شهر طعمه حریق گردید.

حسین به مردمان شهر بخارا وعده داد که به آزار و اذیت کسی نبرد از د اما بعد از آنکه حسین به وعده خود وفادار ننماید، بغاوت دیگری آغاز شد مردمان بخارا حسین را در قصرش به محاصره گرفتند و او مجبور گردید شبانه فرار کند در حالیکه پول های مردم را که در کیسه زده بود نتوانست با خود ببرد و این پول در بین کسانی که پرچم بغی را در برابر او برافراشته بودند تقسیم شد و اکثر خانواده های بخارا از همین رهگذر متهول گردیدند.

بعد از گریختن حسین بغاوت ها و شورش ها سر از نو جان گرفت، طرفداران صلح و امنیت بد و رفقہ ابو عبد الله، پسر ابو الحفص معروف، جمع شدند.

ابو عبد الله به این مردم توصیه میکرد که از نصر بن احمد طرفدار ی کنند. نصر بن احمد برادرش اسماعیل را به بخارا فرستاد و اسماعیل بطرف کر مینه شد.

و در آنجا ابو عبد الله از وی استقبال و پذیرائی نموده و از آئینده مر او را اطمینان داد. اسماعیل فهمید که ابو عبد الله بر اراده و اذهان مردم مسلط است و مردم خلاف رای و اندیشه او کاری نکنند هم بسیار احتمال میرود که اسماعیل بوسیله ابو عبد الله

با امیر حسین بن محمد الخوارزمی که در آن فرصت شهر را اشغال کرده بود، بساط صلح را گستر در باشد.

از لقب امیر حسین بن محمد پیداست که وی یکی از رهبران خارجی‌ها بوده و شاید از پیروان یعقوب بن لیث بوده باشد. در نتیجه چنان فیصله نمودند که اسماعیل امیر بخارا باشد و امیر حمین بحیث معاون وی در آن زمان کار کند و روی این موضوع تمام لشکریان موافقه نمودند و سوگند یاد کردند که بدین امر وفادارمانند در روز جمعه اول ماه رمضان (۲۵ جون / ۸۷۴) خطبه رادر بخارا بناام نصر بن احمد قرائت کردند و اسم یعقوب لیث را از خطبه حذف نمودند چند روز بعد اسماعیل داخل شهر بخارا شد، و عده خورش را شکست و امر داد حسین رازندانی کنند. در نتیجه اسماعیل یگانه فرمانروای آن زمان گردید.

در هر صورت بایست علاوه نموده گفت که موقف شخص اسماعیل خیلی مشکل بود. اسماعیل مجبور بود در سه محاذ مجادله نماید یکی آنکه بایب اعتمادی برادر خورش نصر بجنگد. دیگر آنکه بادسایس و توطئه‌های حسین بن طاهر پنجه نرم نماید سوم اینکه بادسته‌های رهنان که از دهقانهای سامان از دست داده تشکیل شده بودند، مبارزه کند و هم در عین زمان شریف زادگان باغی بخارا را مطیع و منقاد خویش سازد.

اسماعیل بر تمام این مشکلات چیره میگردد. اسماعیل همان رهنانی را که تعدادشان به چهار هزار نفر بالغ میگردد، و منطقه بین برکد Barked و رمیتین Ramitan رایغما و چپاول میگردند، با همکاری زمیندارها و راستو کراسی محو

(۱) بعقیده نرشخی (صفحه ۷۸) روز دوشنبه ۱۲ ما، رمضان بود لیکن این روز روز سه‌شنبه بوده است.

و نابود کرد. زمیندارها و ارستوکراسی از آن جهت با اسماعیل همکاری میکردند که مفاد خورادر تا مین صلح و امنیت میدیدند. بعد از آنکه اسماعیل این پروگرام خود را عملی کرد، اشخاص بانفوذ ارستوکراسی محلی را که در راس آن بخار-خداات ابو محمد و تاجر متمول ابو حاتم یساری واقع بود، از عهده شان بر طرف کرده و بحدیث قاصد و پیدایمیر به سمرقند فرستاد اما به پنهانی از نصر تقاضا کرد تا آنها را زندانی نماید. اسماعیل از غیبت این دو شخصی بانفوذ استفاده کرده و بزودی موقف و مقام خودش را در بخارا استحکام بخشید و سپس از برادرش نصر خواهش نمود تا زندانیان را آزاد نماید. و قتیکه ابو محمد و ابو حاتم بخارا برگشتند اسماعیل مدارا و احسان زیادی رو داشت و تمام خواهشات و آرزوهای آنها را بر آورده بایشان نمود. مقصد و مرام اسماعیل از این اقدامات آن بود تا موقف خود را محکم نموده و در عین زمان طبقه ارستوکراسی را بجان برادرش نصر اندازد. در تصادمات وزده خوردها بیکه بعد ها بین برادران صورت گرفت، مردم همیشه در پهلوی اسماعیل ایستاده نمیشدند، چنانچه که می بینیم مردمان شهر پیکند PayKand از نصر با حرارت و گرمجوشی تمام پذیرایی کردند و در مناطق دیگر مردم از اینکه برای لشکریان اسماعیل مواد خوار و بار تهیه نمایند اباورزیدند. مردم اسماعیل را باغی میدانستند و میگفتند که وی بر روی حکومت قانونی شمشیر کشیده است. شعله های این آتش تصادمات زمانی فرونشست و خموش شد که نصر را در خزان سال ۸۸۸^(۱) اسیر گرفتند. در این فرصت اسماعیل بازم از اعتدال و میان روی

(۱) بعقده مولف تاریخ بخارا، نرشی، (صفحه ۸۳) آتش مجادله بروزه شنبه، ۱۵ جمادی الثانی

سال ۲۷۵، شعله و برگردید اما آن روز روز جمعه بود.

کارگرفت و با برادرش نصر نه ما نند يك فاتح داخل مذاکره شد بلکه ما نند شخصی که رعیت او باشد سخن میگفت . این بلند همتی مر نصر را پذیرا افتاد و بر شهرت اسماعیل افزوده آمد. نصر دوباره سمرقند برگشت و در آن ولایت تا روز مرگ بحیث رئیس خاندان سلطنتی آنهم بنام نه بکام باقیماند . نصر در سال ۸۹۲ (۱) در ماه اگست در سمرقند دیار پدرو د جهان گفت . وی پیش از وفاتش اسماعیل را جانشین خویش اعلان داشت . بعد از وفات نصر اسماعیل را همگان در سرتاسر مملکت بحیث فرمانروا پذیرفتند

در بهار سال ۸۹۳ فرمان خلیفه بنام اسماعیل صادر شد و در همان سال اسماعیل به تلس Talas لشکر کشید ، آنجا را فتح کرد و کایسای بزرگ آن ولایت را هدایت داد بصورت مسجدی در آورند . هم در همین سال بود که اسماعیل خاندان سلطنتی اشروسنه را بر انداخت و آن ولایت را جزء قلمرو خویش اعلان کرد .^۲ يك سال بعد از آن تاریخ (یعنی در سال ۸۹۴) عمر و رژیم و قدرت خود را در فارس استحکام بخشید و خلیفه مجبور گردید که تمام تقاضاهای عمر و را بپذیرد . خلیفه در اثر فشار عمر و تمام زواریهای خراسان را در قصر خویش جمع کرد و در حضور آنها

۱- بعقیده نرشخی (صفحه ۸۴) جمادی الاول و قرار گرفته سمانی (السامانی) اجمادی الثانی می باشد (روز ماه در هر دو مأخذ یکی است) اما سمانی روز آن را روز دوشنبه میداند ، با احتمال قوی تاریخ اول بیشتر مورد اعتماد است .

۲- اثر مرا Otcheto Poyezdkye V Srednyuyu Aziyu , P 15 مقایسه کنید

(از نرشخی و طبری ، نیز مسعودی (Prairies d, or, UHI, 144) را بنگرید . و در مسعودی اسم پادشاه را طنگس برد (صفحه ۴۲۰) و تعداد اسیران باخانم پادشاه ، خاتون ، به (۱۵۰۰۰) میرسید و تعداد مقتولین به (۱۰۰۰) بالغ میشد و بعقیده مسعودی این ترک ها به قبیله قزلوق (عربها غرلوخ) تعلق داشتند (۲) ترکستان تا حمله مغول ، بار تولد متن انگلیسی چاپ انگلستان ص ۲۱۱

فرمانی را قرائت کرد، در اثر آن فرمان اسماعیل را از عهده اش برطرف نمود و عمر و راوالی و فرمانروای ماوراءالنهر اعلان داشت^۱. بعد از قرائت و اعلان آن فرمان خلیفه قاصدی را با تحفه و هدیه نزد عمر و فرستاد. این قاصد همان فرمانی را که خلیفه در اثر آن عمر و را فرمانروای ماوراءالنهر شناخته بود، با خود داشت. قاصد با همان فرمان نزد عمر و به نیشا پور آمد عمر و عهد و منشور ماوراءالنهر و تحفه خلیفه را دریافت. طوریکه از گفته‌های بالا معلوم میشود عمر و این تحفه و منشور ماوراءالنهر را به زور از خلیفه گرفته بود البته این امر جنبه و پهلوی استهزای آمیزی دارد. عمر و خلعت‌های خلیفه را یکی بعد دیگری پوشید و مر خلیفه را ثنا و ستایش میفرستاد و سپس عمر و عهد و منشور خلیفه را که به توفیق مقام خلافت رسیده بود، مینگرد و میگوید: این عهد و فرمان بدرد ما نمی خورد زیرا ماوراءالنهر را هزاران شمشیر برهنه و آبداده نمیتوانند از چنگک اسماعیل در آورند. قاصد و پیا مبر خلیفه در پاسخ عمر و میگوید: هر طوریکه شما لازم میدانید اقدام نمایید. سپس عمر و منشور و عهد خلیفه را گرفته می‌بوسد و دوباره آن را سر جایش می‌گذارد. پیا مبر خلیفه بر میگردد و عمر و امر میدهد که به قاصد خلیفه و همراهانش مبلغ (۷۰۰۰) درهم دهند.^۲

نبرد بین اسماعیل و عمر و را با انواع و اقسام مختلفی دست بیان داده اند بعقیده طبری^۳ اسماعیل در وهله نخست ار عمر و تقاضا میکند تا از جنگ در گذرد و بگذارد تا وی در ماوراءالنهر فرمان راند اما عمر و این پیشنهاد اسماعیل را رد میکند. اما بعدها که اسماعیل در حوالی باخ لشکر یا ن عمر و را به محاصره میگیرد عمر و به اسماعیل پیشنهاد میکند تا از جنگ در گذرد، این کورت اسماعیل پیشنهاد عمر و را نمیپذیرد. بعقیده نر شخی

(۱) طبری، جلد سوم، صفحه ۲۱۸۳ (۲) ابن خلکان (به متن، صفحه ۵ مراجعه کنید).

(۳) طبری، جلد سوم، صفحه ۲۱۹۴

صاحب تاریخ بخارا، عمرو بعد از آنکه فرمان خلیفه رسید از حاکم گوزگان، فریغون، از فرمانروای بلخ، ابوداود^۱، و اسماعیل تقاضا میکند تا او را بحیث فرمانروای خود بشناسد اسماعیل از اینکه عمرو او را همردیف حکام کوچک ذکر کرده بود عصبانی شده اعلان جنگ میدهد. سپس عمرو با اسماعیل از راه مصالحه پیش می‌آید و موافقه میکند که اسماعیل در ماورالنهر به فرمانروایی خویش مانند سابق ادامه دهد. در این فرصت می‌بینیم که اسماعیل پیشدستی میکند و عوض اینکه جنگ در ماورالنهر آغاز شود آنرا در سال ۸۹۹ و ۹۰۰ در محلات جنوب دریای آمورشروع میکند. در خزان سال ۸۹۹^۲ فرمانده نیروهای نظامی عمرو، محمد بن بشر^۳ Bashar کشته شد و اسماعیل تمام زندانیان و اسیران جنگ را رایگان آزاد نمود و بدین صورت خواست از راه احسان و جوانمردی دشمنانش را مغلوب سازد. حسن مال اندوزی عمرو و سبب شد که شرفاً و لشکریان از وی برگردند حتی یکدسته از لشکریان عمرو پیش از جنگ فیصله کن و قاطع که در نزدیکی بلخ بوقوع پیوست، از وی برگشته بودند نیز یک‌عده دیگر از جنگجویان عمرو به لشکریان اسماعیل پیوسته بودند (۹۰۰)^۴ عمرو را اسیر گرفته و بعد از مدتی بغداد فرستادند. خبر شکست عمرو در بغداد با خورسندی و شادمانی استقبال شد.

(۱) سکه‌هایی که بران اسم فریاریزادیده میشود، محفوظ است، و نام کامل او ابوداود محمد بن احمد میباشد (Cf Inventarn Katalog, musul, m) (monet Imp Erm-, P 171)
 (۲) جنگ (بعقیده ابن خلکان) بروز دوشنبه هفده ماه شوال سال ۲۸۶ در گرفت، لیکن این روز، روز جمعه بود. در نولدک (Noldeke) (Op Cit, P 213) روز دوشنبه ۲۹، ماه اکتوبر سال ۸۹۸ ثبت شده و گمان میرود که وی ۸۹۹ را - به‌طور کرده آنرا سال ۸۹۸ نوشته است.
 (۳) در نرشخی (صفحه ۸۶) محمد بن لیث ثبت شده.

(۴) بعقیده سلامی نبرد در روز سه‌شنبه، او اسطماه ربیع الاول سال ۲۸۷ یعنی ۱۸ ماه مارچ شروع است و بعقیده نوب دیگری این خلکان، آتش جنگ بروز چارشنبه ۱۷ ماه ربیع الثانی در گرفت، لیکن این روز (۲۱ ماه اپریل) روز دوشنبه بود بعقیده عتبی (Manini, I, 343) آن روز، روز سه‌شنبه ❀

با وجودیکه اقدام اسماعیل بر خلاف رای و اندیشه خلیفه بود اما اخیر الذکر (خلیفه) اقدام اسماعیل را مناسب و بجا خواند^۱ خلیفه در ظاهر از عمر و جانبهداری میکرد اما در خفا و به پنهانی اسماعیل را بر علیه عمر و تشویق می نمود^۲ اسماعیل تا آخر عمر رعیت و مطیع خلیفه ماند و به تدریج ولایات شمال فارس را جزو قلمرو خویش ساخت^۳ جانشینان اسماعیل مجبور گردیدند ولایات کسین و بخش غربی فارس را برای خاندانهای شیعه علوی، آل زیار و آل بویه^۴ واگذارند، زیرا این خاندانها از طرف توده های مردم یاری میشدند و مردم نسبت به سامانیها آنها را ترجیح میدادند. بر علاوه این خاندانها مطابق روحیه ملی فارس بودند^۵.

مورخین در مجادله بین سامانیان و صفاریها، بدون شك و تردید، از سامانیها طرفداری میکنند. سامانیها در مبداء و منشاء خود بر عکس مطابق العنانها نظامی که از بین توده های مردم گردن بلند میکردند. ادامه دهندگان طبیعی سلسله طاهریان و نگهدار قانون و امنیت می بودند. طبقات بلندجا معه، البته به تا مین صلح و امنیت علاقه مندی مفرطی داشتند و هم بدان سبب بود که از سامانیها نسبت به سفاریها خوشنودمی بودند و از آنها طرفداری میکردند زیرا سامانیها بهتر و شایسته تر از

۱- طبری، جلد سوم، صفحه ۲۱۹۵

۲- سیاست نامه، نظام الملك، صفحه ۱۴ ترجمه سیاست نامه صفحه ۲۲

۳- دایرة المعارف اسلام، مقالات با رتولد، اسماعیل بن احمد

۴- لین پول، خاندان های سلطنتی اسلام، صفحات ۱۲۷-۱۳۶-۱۴۳

۵- موسس خاندان زیار، مرداویج، حیای تاج و تخت سامانیها را خواب میدید

۱ بن اثیر جلد هشتم صفحه ۲۲۶ از ابن مسکویه سلسله نشرات گیب

(۶)- جلد ۵، صفحه ۴۸۹) بر سکه های آل بویه لقب پارسی قدیم شاهنشا را می یابیم.

* اوراسطامه ربیع الثانی سال ۲۸۷ که مطابق با شنبه (۵) اپریل سال ۹۰۰ می باشد، بوده است. ترشخی (ص ۸۸) تاریخی را ذکر میکند که انسان نمیتواند آنرا بپذیرد (چهارشنبه، دهم جمادی الاول، ۲۸۸) بعقده طبری (ج سوم ۲۱۹۴) خبر جنگ در بغداد و بروز چهارشنبه ۲۵ جمادی الاول سال ۲۸۷ یعنی ۲۸ ماه می سال ۹۰۰ رسید

صفارها برای آنها خدمت میکرد. از گفته طبری^۱ معلوم می شود که «متمولین و دهقانها» در مجادله بین اسماعیل و عمرو از اسماعیل جانبداری میکردند. همان تشکیلات بغرنج و پیچیده دولتی را که اسماعیل بوجود آورده بود، و با اعاده کرده بود مفاد طبقه ارسطو کرات را بهتر از آن مساوات همگانی که نیروهای مطلق العنانی نظامی در دوره صفارها بوجود آورده بود، تامین میکرد، قلت مواد و کمی اطلاعات در دوره طاهریان با مشکلات زیادی روبرو کرده است زیرا انسان نمی تواند فیصله کند که تا چه حد و اندازه تشکیلات فوق الذکر کار دست اسماعیل و وزیرش ابو عبدالله، محمد بن احمد جیهانی، بود است^۲ چون درباره دوره سامانیها مواد زیادی داریم لذا میتوانیم نظر به درستی درباره تشکیلات دولت و حکومت در خراسان، ماوراءالنهر قایم کنیم و فکر روشنی درباره حیات و زندگی اقتصادی مردم آن سامان داشته باشیم. در اس دولت فرمانروای اتوکراتی که فقط در نزد خداوند سواست بود واقع شده بود اگر چه سامانیها در نظر حکومت بغداد فقط امیرهای «حکام» موالی و یا فقط عامل^۳ (مامورین مآیبات) می بودند اما در حقیقت در قلمرو و حیطه نفوذ خودها فرمانروایان مستقلی بودند. در تصادم و زد و خورد بیکه در بین سامانیها بوقوع می پیوست هر دو طرف به خلیفه رجوع می کردند^۴ و فرمان خلیفه را اساس فیصله مناقشه خود قرار میدادند.

۱- طبری، جلد سوم، صفحه ۲۱۹۴

۲- گردیزی، اصل متن صفحه ۶

۳- سیاست نامه، نظام الملک، صفحه ۰۹

۴- طبری، جلد سوم، صفحه ۲۲۷۹

۵- ایضا، جلد سوم، صفحه ۲۲۹

چنان معلوم می شود گاهی اوقات خلیفه بر آل بویه متکی می بود و از سامانیها اظهار نفرت و انزجار میکرد و سعی میکرد تا عناصر چندی را بجان سامانیها اندازد^۱ فرمان خلیفه به طرفداری کسی هرگز باعث آن نمی گردید که بر تعداد پیروان وی بیفزاید و دلیل آنهم اینست که مناقشات فقط با زور نیروهای نظامی فیصله می شد بعدها ، وقتی که زمان قدرت را در بغداد آل بویه در دست گرفت و در اثر آن گاهی اوقات چنان اتفاق می افتاد که خلیفه را آل بویه برای خلافت نازل می کرد ، مردمان خراسان او را به رسمیت نمی شناختند^۲ در اینجا باید علاوه نموده گفت که این قدرت آل بویه بهیچ صورت موقوف سامانیها را متزلزل نتوانست گاهی اوقات ، و در خین پاریسی سامانیها را بنام امیرالمومنین یاد میکردند^۳ یعنی سامانیها را با خلیفه در یک کفه ترازو قرار داده هم ردیف یکدیگر می شناختند . بعقیده پاریسی ها پادشاه مطلق العنان بایست بیش از همه چیز کدخدای^۴ «زمیندار» بس شایسته قلمرو خویش باشد و سعی نماید تا ظواهر مملکتش را آراسته و زیبا سازد ، کانال های آبیاری آب گذرهای سرزمینی و پلهای بزرگ بسازد ، برای مصالح دهات و قریه ها مجاهدت نماید ، زراعت را تشویق کند ، قلعه ها برج ها و باروها تعمیر کند ، شهرهای جدید و رباط ها دست ساختمان دهد ، به تزئین و زیبایی شهر از طریق ساختن عمارات و اساسات نوین بپردازد ، نیز سراههای خوبی را راه اندازد پادشاه باید اشخاص و کارمندان را که در رشته های مختلف کار

۱- ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحات ۳۸۰-۳۸۱

۲- ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحه ۳۸۱ ، جلد نهم صفحه ۱۰۳

۳- عوفی ، اصل متن ، صفحه ۹۰

۴- سیاست نامه ، نظام الملك ، صفحه ۱۱۰ ، ترجمه آن صفحه ۱۶۳

۵- سیاست نامه ، نظام الملك ، صفحه ۶ ، ترجمه آن صفحات ۶ و ۷

میکنند، انتخاب کند. در تمام سیستم تشکیلات سیاسی مسلمانان شرق، دوشعبه اداری که عبارت از درگاه و دیوان باشد، عطف توجه میکند. پیش از دوره سامانیها راجع به گارد شخصی فرمانروا که از غلامان زر خرید تشکیل شده باشد، کدام اطلاعات و معلوماتی مورد دسترس خود نداریم. اینچنین گارد در دربار اسماعیل سامانی و جانشین های او وجود داشت. درین جا باید ناگفته نگذاشت که تا ایندم مردمان درگاه آنقدرها اهمیت نداشتند و در روزهای بعد، البته، آنها اهمیت و قدرت پیدا کردند. وظایف عمده نظامی نه تنها در اختیار افسران گارد میبود بلکه این چنین صلاحیت را به اعضای خانواده های ممتاز محلی نیز میدادند. دهقان^۱ و ترک میتوانست در نیروهای نظامی داخل شوند و در حالیکه اکثر باشندگان ماوراءالنهر مسلح بودند^۲ نظام الملك^۳ (مؤلف کتاب سیاست نامه) وظیفه غلام ترکی را دربار آل سامان بشرح زیر مینویسد: در سال اول غلام بحیث مهتر پیاده خدمت میکرد، سرزنش میدید و نمیتوانست بر اسپ سوار شود.

در ایندوره غلام لباس های زندانی [این اسم از قریه زندان بخارا گرفته شده] می پوشید. بعد از یک سال حاجب با موافقت فرمانده [تخماق] خیمه [وثاق] مرغلام ترکی را اسب ترکی و قبضه ساده بی میداد. در سال سوم یک

۱- بلیوگرافی جغرافیه عرب، جلد اول صفحه ۲۹۲-

جلد دوم صفحه ۳۴۳

۲- زپسکی- جلد دوم- صفحه ۲۷۵ (از هلال الصایع: حالیا اضمحلال

خلافت عباسیان- جلد دوم- صفحه ۳۷۴- ترجمه- ج ششم- صفحه ۴۰۰

۳- سیاست نامه- صفحه ۵- ترجمه آن صفحات ۱۳۹ و ۱۴۰

شمشیر دراز (قراچور) به غلام داده میشد. در سال پنجم زین خوبی بالباس بهتر از سابق يك عصا و آبخوری مزینی مورد دسترس غلام میگذاشتند. در سال هفتم غلام بر تبه و ثاق باشی یعنی فرمانده خیمه ترفیع میکرد و این وظیفه را بیاری سه شخص دیگر انجام میداد: این و ثاق باشی کلاه سیاه نمدی که بانقره و لباس گنجه خامک دوزی شده بود، بر سر می نهاد^۱ گنجه: الیزابت پول امروزی است] این غلام دیروز و ثاق باشی امروز، بتدریج بر تبه خیل باشی (فرمانده يك قطعه) و حاجب ها (حاجب الحاجب) قرار داشت و این حاجب بزرگ یکی از اعیان سلطنت بود.

افسرد و میگرد در دربار قرب و منزلت داشت صاحب حصار یا امیر حصار بود^۲. اداره صاحب حصار در زمان معاویه، نخستین فرمانروای مسلمان که در بارش رباب خدم و حشم طنطنه بخشیده بود، بوجود آمد^۳ اداره صاحب حصار، بدون کدام شك و تردیدی، با فرمانده گارد (صاحب الشروط)^۴ که در عین زمان فرمانده نظامی شهر میبود، مبدأ و اساس مشرکی دارد. در ضمن توضیحاتی که طبری^۵ در باره يك حاکم اموی دست تحریر و بنان می سپارد، حصار و شروط را بیک مفهوم و معنی بکار بسته است. لیکن طوریکه می بینیم، در دربار خلیفه این دو وظیفه را با مشخصات مختلف و جداگانه بی می سپردند^۶ اما این نکته روشن

۱- سیاست نامه- صفحه ۱۲۱ ترجمه آن صفحه ۱۷۸

۲- طبری- جلد دوم- صفحه (۲۵۶۰)- یعقوبی- تاریخ جلد دوم- ص ۲۷۶

۳- کلمه شروط از کلمه یونانی *dop tis* آمده است.

۴- طبری- جلد دوم صفحه ۱۰۲۸- ۲۹

۵- ایضاً- جلد دوم- صفحه ۲۰۵- جلد سوم- صفحات ۱۰۴۹ و ۵۰۰

و آفتابی است که «فرمانده گارد» اهمیت بیشتر و رتبه بلندتری داشت. در بغداد این عهده را شخص بسیار مهمی از اعضای خاندان طاهریها و صفاریها اشغال کرده بودند؛ حتی می بینیم که در سمرقند، اسماعیل، اقلابن نام این وظیفه را در دربار برادرش نصر عهده دار میبود^۱

وظیفه صاحب حصار در دوره آل عباس این بود تا او امر خلیفه را منصفه اجرا گذارد. نظام الملك^۲ از زبان مامون چنین مینویسد: «من دو صاحب حصار دارم؛ و وظیفه هر دو تن آنست تا مردم را گردن زنند، دستها را قطع کنند و مردم را از نعمت پای محروم سازند، بمردم اذیت رسانند و آنها را در زندان اندازند.» صفحات و نشانه ظاهر آنها با وظیفه و کار آنها شباهت داشت؛ در دوره امویها صاحب الشروط در جلو حاکم سپهری را بدوش میکشید^۳. نظام الملك میگوید که صاحب حصار پنجاه نفر چو بدار زیر فرمان داشت [مامور اجرای یساوول یا Lictor کسیکه تبر معروف به Fasces را در دست داشت و برای کیفر تبه کاران همراهی کنسول یاد کتاتور روم میرفت] این چو بداران باید همیشه در دربار حاضر میبودند تا اگر ضرورت می افتاد صاحب حصار آنها را بانجام وظیفه و کاری و امیداشت: از جمله این پنجاه نفر چو بدار، بیست نفر چو بدار طلا داشتند و آن بیست دیگر چو بدار نقره میداشت و ده تن دیگر چو بدارهای درازی چوبی در اختیار خود داشتند.

۱- نرشخی- صفحه ۷۸ در زمان سامانیهای اخیر «صاحب الشروط» فرمان و فیصله فرمانروا را منصفه اجرا میگذاشت (جرنال آسیای، ۳۵، صفحه ۳۰۳ یتیمه الدهر- جلد چهارم- صفحه ۴۵)

۲- سیاست نامه صفحه ۱۲۲ ترجمه آن صفحه ۱۷۹

۳- طبری جلد دوم صفحه ۸۶۲

بر علاوه در این اداره های مهم يك سلسله ادارات کوچک^۱ دیگری نیز وجود داشت که عبارت از دربان، خانه سامان، و ساقی ها و غیره بود.

اداره بزرگ نظامی را گاهی اوقات یکی از اعضای خانواده های حاکمه [قراتکین اسیفجاب و پسرش منصور^۲، ابوعلی صفانیان] و زمانی یکی از غلامان ترکی در اثر خدماتیکه انجام دادند: [الپتگین تاش، فایق و غیره] اشغال میکردند. به اخیرالذکر پیش از سن سی و پنج سالگی^۳ چنان و وظیفه محول نمیکردید برای حاجب بزرگ تحقیر بود که وظیفه و کار حاکم معمولی را انجام دهد.

فرمانده تمام نیروهای نظامی، حاکم و والی خراسان میبود که آنرا به لقب سپه سالار^۴ یاد میکردند و تمام اراضی و قلمرو سامانیها را که در جنوب دریای آمو واقع بود، از نیشاپور اداره و کنترل میکرد. در دوره سامانیها و هم بعدها در دوره مغولها^۵ رسم و مصلحت در آن بود که درباره مقرری وزیر با فرمانده بزرگ نظامی^۶ مشوره نمایند.

۱ بعضی از این اداره ها را مولف سیاست نامه - نظام الملک - می شمارد صفحات

۱۱۱-۱۱۴ - ترجمه آن صفحات ۱۶۴ و ۱۶۷

۲- ترکستان تا حمله مغول - بار تولد - انگلیسی - صفحه ۱۷۶

۳- سیاست نامه صفحه ۹۵ ترجمه آن صفحه ۱۴۰

۴- گردیزی صفحه ۱۱

۵- در ترجمه عربی « صاحب الجیش » ذکر شده [ببایوگرافی جغرافیه عرب، بخش سوم،

صفحه ۳۳۷]

۶- دی اوسین D' Ohsson جلد چهارم، صفحه ۲۶۶

۷- عوفی، صفحه ۹۱

معاملات و امور خانوادگی دربار را وکیل^۱ انجام میداد، ارزش و اهمیت این کرسی و کالت (وکیل) از آن گفته گردیزی که وکیل را همردیف امیر و وزیر ذکر میکند، واضح میگردد^۲ سیستم بوروکراتی با تمام کمال و جمالش در دوره سامانیهار شد و انکشاف میکند. نرشخی^۳ از ده اداره حکومتی در بخارا که در حوالی ریگستان واقع بود، ذکر میکند.

۱- دیوان وزیر، ۲- دیوان مستوفی، ۳- دیوان عمیدالملک، ۴- صاحب الشروط
 ۵- دیوان صاحب البرید، ۶- دیوان مشرف، ۷- دیوان قلمروی شخصی فرمانروا،
 ۸- دیوان محتسب، ۹- دیوان اوقاف، ۱۰- دیوان قاضی.
 وزیر و یاخواجه بزرگ در راس «اهل بنا و قلم» بوده و نیز سمت ریاست سیستم بوروکراتی را داشت، حتی در دوره سلجوقی هاخواجه بزرگ را بنام اهل قلم می شناختند^۴ نظام الملک عقیده دارد که این وظیفه باید ارثی باشد از پدر به پسر منتقل گردد^۵ در زمان سامانیها اینچنین خاندانهای وزیر (جیهانی، بلعی، عقیبی)

۱- سیاست نامه، صفحات ۸۱-۸۲، ترجمه ۱۲۱

۲- گردیزی، نسخه قلمی کمربج، کتابخانه بودلین: نامهای بخارا سوی سرهنگان البتگین رسید
 از امیر و از وزیر و از وکیل.

۳- نرشخی، صفحه ۲۴

۴- محمد نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه روسی بقلم آن لیکوشین، صفحه ۳۶

۵- اصطلاح خواجه بزرگ راحتی در رساله عربین بنداری Bundari بکار بسته اند راجع به کلمه خواجه و منشاء خراسانی آن (مسمودی، بخش نهم، صفحه ۲۴) را بنگرید. در این ایضا حات خویش مسمودی نشان میدهد که غرب در آن زمان با این کلمه چندان آشنا نبودند.

۶- ابن اثیر، جلد دوم، صفحه ۱۳۸

۷- سیاست نامه، صفحه ۱۵۱، و ترجمه آن صفحه ۲۲۳

وجود داشت. در این جا باید گفت که پسر مشکل بود بصورت مستقیم جا نشین پدر گردد. اصطلاح مستوفی (خزانه دار) شاید با اصطلاحاتی از قبیل خازن^۱ و یا خزانه دار^۲ یکی باشد و تحت اثر خزانه دار حساب (الحاسب^۳) که جمع آن حساب میباشد، بود. اداره حکومت که در رأس آن خزانه دار واقع بود شاید با «دیوان الخراج» آل عباس یکی بوده باشد^۴ طوریکه قبلاً گفتیم مالیات در زمان عمرو به سه خزانه داده میشد اما این سیستم تا دوره سلطنت سامانیها عمر نکرد^۵ نظام الملک^۶ دو خزانه را خیلی مهم میدانند: یکی از آن دو خزانه یی میباشد که مصارف و مخارج عمومی و عادی را متکفل است و آند دیگری برای ذخیره پول بود که در موقع بسیار ضرورت بطور قرضه به مصرف میرسید. دیوان عمید الملک شاید با دیوان اسناد رسمی (دیوان الرسائل با دیوان انشاء) یک چیز باشد و اخیر الذکر را مورخین بتکرار ذکر میکنند و در بعض موارد حتی در دوره سامانیها^۷ از دیوان انشاء صحبت میکنند. در بیهقی^۸ رئیس «دیوان اسناد» بنام خواجه عمید یاد میشود و این خود از بلند پایه

۱- سمانی، الخازن

۲- اصل متن، سمانی، صفحه ۱۰.

۳- سمانی-الحاجب

۴- طبری، جلد سوم، صفحه ۱۵۵.

۵- مقدسی (ببلیوگرافی جغرافیة عرب، جلد سوم صفحات ۳۰۰ و ۳۴۰) فقط از خزانه دارهای

سه شهر بسیار متعول از قبیل طوس نساء و بیورد نام میبرد.

۶- سیاست نامه صفحه ۲۰۵ و ترجمه آن صفحه ۳۰۰

۷- جرنل آسیایی ۵ اول ۲۱۳-۱۶-۳۵-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۷ «ثعلبی در یقینة الدهر، ج چهارم

صفحات ۳۲-۶۹-۷۰-۷۵ سمانی (S.V) المیکالی

۸- بیهقی صفحات ۱۶۳-۱۶۷

ترین کرسی دولت بحساب می آمد.

پیش از این راجع به اداره افسرگارد صحبت کردیم و احتمال می رود که اداره افسرگارد بادیوان نظامی ترکی آل عباس مطابقت کند در بین کارمندان ملکی که در اس این شعبه قرار گرفته بودند، با احتمال قوی، عارض می بود و عارض به نوبه خود زیرا اثر صاحب الشروط کار می کرد. عارض معاش لشکریان را می پذیرد و نیز وظیفه داشت و سایل بهبود آنهارا تهیه کند در دوره سامانیها و همچنان در عهد عمرو به افسران و عساگرد هر سه ماه معاش میدادند.

طوری که میدانید سیستم پست در شرق فقط برای مقاصد حکومت تاسیس میشد و وظیفه کارمندان پسته این بود (در پهلوی اصطلاح صاحب البرید اصطلاح صاحب خبر و منهی نیز عطف توجه میکند) تا اطلاعات و خبرهای مهم را با سرعت و ولایات برساند و هم از تمام فعالیت های مقامات صالحه محلی به پایتخت و مرکز خبر دهد

۱- طبری، جلد سوم، صفحه ۱۵۰.

۲- گردیزی، صفحه ۵، معانی (S.V) العارض [صفحه ۲۲۱ ترکستان بار تولد نسخه انگلیسی]

را بنگرید.

۳- بیلوگرافی جغرافیة عرب، جلد دوم، صفحات ۳۴۱-۲ و مجموع عربی که به لشکریان توزیع میشد به بیست میلیون درهم بالغ میگردید و بدان جهت این موضوع را بیستگانی در عربی العشریمینیه (مفتاح العلوم صفحه ۶۵) میگویند.

۴- Kremer Kulturgeschichte I, 192 S.q. برای کلمه «برید» مفتاح العلوم اشتقاق پارسی میدهد لیکن احتمال قوی می رود که کلمه برید از (Veredus) لاتین گرفته شده باشد «دائرة المعارف اسلام S.V برید» پسته رسان را الفرائق (AL-Furniq) [پارسی، پروانه، خادم ثبت میدهند] یکس پسته و محتویات آنرا اسکدار Uskandar [پارسی از کداری] مینویسند، مفتاح، صفحه ۶۴ اصطلاح اسکدار را بهیچ زیاد استعمال میکند، صفحات ۳۹۲ و ۳۹۴ پیام های سری را بصورت لمعی می نویسد.

از نگاه پرنسب، افسران پسته يك شعبه مخصوص جدا گانه بی را تشکیل میدادند و زیر اثر حکام محلی نبوده، کار و بار خود را بصورت مستقل از حکام منصبه اجرا میگذاشتند. در دوره سامانیها اقتدار و صلاحیت حکومت هنوز بدان اندازه زیاد بود که از ولایات راجع بکردار و رفتار نیرومندترین حاکم و والی محلی از قبیل والی خراسان بمرکز اطلاع دهند^۱ در دوره غزنویها چنان میبود که گاهی اوقات افسران اطلاعات خودشان را مطابق میل و آرزوی حکام محلی برای مرکز ترتیب میدادند اما اگر میخواستند از افعال ناهنجار حاکم محلی بمرکز اطلاع دهند شخصی را به تغییر قیافه برای آن کار استخدام میکردند^۲

اصطلاح «اشراف» از نگاه لغت به مفهوم مشاهده و مراقبت شخص برجسته آمده است و ظیفه مشرف (بیننده و مشاهد) بعقیده نظام الملك^۳ اینست که از تمام وقایعی که در درگاه صورت میگردد، بموقع مناسب اطلاع دهد. مشرف باید در قریهها و محلهها نمایندگی داشته باشد از این گفته بیهقی^۴ که مشرفها را با خزانه دارها توأم ذکر میکند باید استنتاج کرد که مقصد از کنترل خزانه دارها بوده و باید در باره اینکه خزانه چقدر پول را برای تامین دربار مصرف میکند، معلومات داشته باشد. دیوان قلمرو جای داد شخصی فرمانروا در دوره عباسیان زیر عنوان دیوان قلمرو^۵ [دیوان ضیاع] یاد میشود. در دوره سامانیها، با احتمال قوی، این وظیفه را وکیل

۱- گردیزی، صفحه ۱۲، و عوفی صفحه ۹۲

۲ بیهقی، صفحات ۳۹۵-۳۹۸

۳ سیاستنامه، صفحه ۵۶، و ترجمه آن صفحه های ۸۶-۸۷

۴- بیهقی، صفحه ۱۸۱

۵ کریمر (Kremer) [Kultcugsch] بخش اول، صفحه ۱۹۹

جامه عمل می پوشانید .

وظیفه محتسب این بود که نظم و نسق را در کوچه ها و بازارها تأمین کند زیرا آنانی را که بصورت علنی^۱ از قانون مقدس (اسلام) تخلف میکنند و یا مردم را در خرید و فروش فریب میدهند و یا مالیات خود را نمی پردازند^۲ مراقبت نموده مجازات کند. بعقیده نظام الملک^۳ پادشاهان همیشه برای انجام این مهم کسی را مقرر میکرد که یا از اهل دربار یا خواجه سرا (خصی و اخته) یا ترک سالخورده که از هیچکس طرفداری نمیکرد و از عالی و دنی بیگ اندازه چشم ترس میداشت، می سپردند.

در زمان سامانیها این عهده را اشخاص دانشمند و عالم نیز می پذیرفتند^۴ اما احتمال میرود که در این فرصت محتسب آنقدرها بر خطا کاران از شدت وحشت کار گرفته نمیتوانست یعنی صلاحیت حقوقی و قانونی آنها بسیار زیاد نمیبود. شعبات جداگانه که در دوره سامانیها برای اداره اوقاف وجود داشت، ظاهرآ در روزهای پسین از بین برداشته شد. در فرمانهای سده دوازده اداره و امور اوقاف را جزء و ضمیمه وظیفه قاضی نمودند و پاریسی ها این اداره و مقام را با اداره

۱- از اینکه در داخل سرای چه واقع میشد محتسب را بدان سروکار نبود گلستان سعدی

با هتمام پلتس (platts) صفحه ۴۶ ، را بنگرید

۲- کریمر (Kremer) (Kultgrsheicht) بخش اول صفحه ۴۲۳

۳- سیاست نامه صفحه ۴۱۰ و ترجمه آن صفحه ۶۲

۴- سمعی S. V. المحتسب .

۵- سمعی صفحه ۷۵

و مقام موبد موبدان دورهٔ سامانیها مقایسه میکنند^۱ بر علاوه بایست در این جا این نکته را خاطر نشان کرد که موضوعات قانونی مخصوصاً شکایت از دست کارمندان و افسران را خود فرمانروا^۲ و یابیکی از اعضاء خانوادهٔ شاهی^۳ که برای دادرسی مظالم مقرر میشد، مورد تحقیق و بررسی قرار میدادند.

مانند همان اداره ها و شعباتی که در مرکز وجود داشت، در ولایات نیز میتوان دید، وزیرهای ولایت را حاکم ها و یابکدخدایان میگفتند (زمیندارها اصطلاح اخیر را بیهقی زیاد استعمال میکند) در دورهٔ سامانیها و غزنویها افسران کوچک راحتی خود ولایات را علی اکثر شخص پادشاه مقرر میکرد^۴ تقاعد و بازنشست افسران کوچک را حتی خود پادشاه در دست داشت^۵، بالاخره در اثر انکشاف سیستم بوروکراسی رثا بیکه در راس این چنین شعبات قرار داشت عوض و جانشین خود را در شهرهای ولایات با مر خود مقرر میکردند^۶. طبقهٔ روحانیون در بخارا بسیار معزز بودند^۷ در صفحات گذشته دیدیم که حتی موسس و بنیان گذار خاندان سلطنتی آل سامان بیاری و کمک طبقهٔ روحانیون در بخارا پرچم اقتدار خویش را برافراشت.

۱- سیاست نامه صفحه ۳۹ و ترجمهٔ آن صفحه ۵۷ نیز به پا ورقی صفحه ۲۳۲ بار تولد ترکتان انگلیسی

نمرهٔ پا ورقی ۲ مراجعه نمایند

۲- سیاست نامه صفحه ۱۷ و ترجمهٔ آن صفحه ۲۶

۳- سمعانی السامانی راجع به برادر اسماعیل ابو یعقوب اسحق- کدان علی نظام بخارا را بنگرید.

۴- سمعانی S. V. الا سبا نیکشی.

۵- بیهقی صفحات ۱۶۵-۱۶۶

۶- بیهقی صفحات ۷۵۳-۷۵۴-۷۷۵ بار تولد کفان صفحات ۴۲-۴۳-۷۵

۷- آن ایضاحات سمعانی را که یکی از سامانیان بر قبر درویشی دعا مبخواند یا شیخی را که جنازه اش را ابوعلی بلعمی بردوش خویش تا قبرش برده بود مقایسه کنید سمعانی S. V. البا بکس و المعزنی

علما از اینکه در برابر پادشاه زمین را بوسه کنند معاف بودند اشخاص بسیار عالم و دانشمندان را از بین فقهای مدرسه حنفی بخارا انتخاب میکردند. و مسایل مهم را بنا بر توصیه آنها فیصله می نمودند، خواهشات و آرزوهای علما بر آورده میشد و مطابق هدایت آنها اشخاص را در اداره های دولتی مقرر میکردند^۱ سمعانی^۲ عقیده دارد که همان اشخاصی را که بعدها بنام مفتی و یا شیخ الاسلام معروف بودند، در این فرصت بلقب پارسی استاذ (معلم، مدرس) یاد میکردند. اداره استاذ در زمان اسماعیل وجود داشت. معلمین را در ماوراءالنهر عموماً به عنوان دانشمندان و یا بنا به لهجه محلی دانشمندان، یاد میکردند^۳

اداره و مقام خطیب از جمله مقام روحانی خالص بحساب می آید. طوریکه میدانید خطبه هادر مساجد توسط شخص خلیفه و یا نماینده وی خوانده میشد. در دوره ساسانیها این رسم در شرق برانداخته شد و ساقط گردید، علت آن این بود که فرمانروایان و حکام ولایات شرق پارسی زبان بودند و یا ترکی صحبت میکردند و بر زبان عربی حاکمیت نداشتند لیکن در آن مواردیکه حاکم زبان عربی را خوب میدانست، وظیفه حاکم و خطیب را به تنهایی انجام میداد^۴

سیستم بوروکراسی رانمی شد در سرتاسر قلمرو و بصورت متحدالشکلی منصفه اجرا گذاشت و دلیل برای آن این بود که در بعض ولایات خاندانهای سلطنتی محلی

۲- بیلوگراف فی جغرافیای عرب بخش سوم صفحه ۳۳۹

۳- سمعانی S. V الاستاذ

۴- بیلوگراف فی جغرافیای عرب بخش سوم صفحه ۴۳ سیاست نامه صفحه ۸۸

سمعانی (S. V) الخطیب.

حکومت می‌کردند و حتی در برخی از موارد این خاندانها، عنعنه و سنن خیلی باستانی داشتند بر علاوه خاندان ابوداود در بلخ که موجودیت آن ناچیز بود، با خاندانهای سلطنتی جداگانه‌یی در سجستان (صفاریها)، در گوزگانان (فریغونیان)، در غزنه (فرمانروایان بومی که بعدها توسط الپتگین و دیگر اعضای گارد ازین برداشته شدند)، در بست (مانند غزنه زیر اثر رهبران ترکی)، در غر جستان (در مرغاب علیا) در خوارزمیه، در اسیفجانب و در مناطق کوهستانی بخش شرقی بخارای امروزی (صفانیان، ختل و راشت)، برمی‌خوریم.

تمام این فرمانروایان (امرای صفانیان و راشت و حاکم اسیفجانب در این جاذکرنشده، احتمال می‌رود که سهو شده باشد و آنرا از قلم اقداخته باشند) بمرکز خراج نمیدادند^۱ اما تحفه و هدیه میفرستادند. در یک حوزه ایلاق یعنی دهقان بزرگ محلی که در تونکث (TunKath) زندگی میکرد، با تمام معنی کلمه، در این فرصت استقلال سیاسی خود را از دست داده بود^۲ (احتمال می‌رود که این حاکم فرمانروا یک بخش مالکیت ارضی خودش را از دست داده بود) لیکن هنوز بر مردم مسلط بود و نفوذ داشت و مقدسی^۳ او را دهقان نیرومندی ثبت میکند. هم در همین آوان بود که فرمانروایان خوارزمیه، اسیفجانب، و صفانیان از نیروی بزرگ سیاسی بهره‌مند

۱- بلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۳۳۷.

۲- مؤلف نسخه قلمی تو مانسکی (24al^۱) در باره ایلاق میگوید که بزرگان و سرکرده گان این منطقه را دهقانهای ایلاق می‌نامیدند، در زمانه‌های باستان ایلاق-دهقان یکی از شاهان محلی میبود [ملوک اطراف].

۳- بلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۲۲۷.

بودند. مبداء و منشأ خو از مشاه^۱ بزمانه های اساطیری و افسانوی تعلق دارد. فاتحان عرب گرچه فرمانروایان محلی را شاه میگفتند اما درحقیقت زمام امور و قدرت را در دست حکام خویش داده بودند.

بیش از این معلومات درباره روابط بین خوارزم شاه و امرای عرب نداریم و از آن مجادلاتیکه خوارزمیه را بدو بخش تقسیم کرد نیز اطلاع نداریم؛ بخش جنوب شهر کاث (Kath) زیراثر خوارزم شاه میبود و بخش شمال با شهر گرگانج (Gurganj) را اداره میکردند. این دو حوزه و ساحه نفوذ بصورت دایم با هم زدو خورد داشت تا اینکه بالاخره در سال ۹۹۵ حیطه نفوذ و قلمرو خوارزم شاه را و امرای گرگانج (Gurganj) فتح کرد. این امر ابر خود لقب خوارزم شاه را نهادند^۲

فرمانروای اسیفجاب به آل سامان وفادار ماند و برای اینکه وفاداری خود را نسبت به سامانیان ثابت سازند، سالانه چهار عدد سکه بایک جاروب^۳ و تحفه های دیگر برای آنها میفرستاد. فرمانروایان اسیفجاب بنوبه بر ترکهای بخش شرقی ولایت سیر در قسمت غربی سیمیریچی که از رعایای آل سامان بودند، نفوذ داشتند «پادشاه ترکمان» در شهر اردو (Ordu) زندگی میکرد، همواره برای فرمانروای اسیفجاب تحفه ها میفرستاد^۴ و در این کار هرگز کوتاهی و تبطل روا نمیداشت.

۱- راجع به خوارزم شاه. (Sachau Yur Geschichte und Chronologie Von

را اینگرید. (Khwarizm, Wien, 1873, Theil I)

۲- گردیزی، صفحات ۱۲-۱۳. نر شخی سوم صفحه ۱۷۹

۳- Ct. P. 212

۴ بیلوگرافی جغرافیای عرب، بخش سوم، صفحه ۲۷۵

راجع باین موضوع که به چه صورت فرمانروای اسیفجاب ازتهاجم قراخانیها بر ماوراءالنهر جلوگیری میکردند و در برابر آنها مقاومت و ایستادگی نشان میدادند معلومات نداریم

درباره مبدء و منشأ صغانیان یا طوریکه ابن حوقل^۱ آنها را بنام «المحتاج» یاد میکند، نیز متأسفانه معلومات نداریم در زمان سلطه و نفوذ اعراب صغانیان رابه لقب عربی ته عنوان امرا یاد میکردند [یعنی امرای صغانیان] و لقب قبل از دوره اسلام صغانیان [صغان خدات] دیگر در دوره اسلام از رواج برافتاده بود. بعد از سقوط آل سامان صغانیان هنوز هم تحت اثر فرمانروای بومی باقیمانده بود^۲ هم در همین دوره درختل بالقب پیش از دوره اسلام که عبارت ازختلان شاه و شیرختلان برنمی خوریم^۳ در قرن دوازده امرای ختل هنوز نیای بزرگ خود را بهرام گور، میدانستند [ورهران (Varahran) پنجم ۴۲۷-۴۳۸].

مقام ریاست^۴، رئیس شهر و حوالی آن، علی الاکثر از پدر به پسر بارث میرسید لیکن این مقام مانند دوره قبل از مغولها از خصوصیت و کتر کتر پولیسی عاری بود^۵. رئیس سرکرده شهر میبود و از مفاد شهر نماینده گئی میکرد. وهم همین

۱- بلبلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد دوم، صفحه (۴۰۱) راجع به محتاج ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۱۹۶ را بنگرید.

۲- گردیزی، صفحه ۱۵

۳ بلبلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد ششم، صفحه ۲۹

۴- ابن اثیر، جلد یازدهم، صفحه ۱۵۵

۵- بیهقی، صفحات ۲۹۸-۳۵۲ - البغدادی، صفحه ۷۷

۶- در این عهد لقب رئیس را به آنهایی میدادند که در قرون وسطی آنها را بنام محتسب می

خواندند.

سرکرده و یارنایس شهر بود که مقام و منزلت پادشاه را برای مردم می فهمانید ، و آنرا به مردم اعلان میکرد ۱ . احتمال می رود که رئیس دروهله نخست از بین خانواده های بزرگ محلی انتخاب میشد .

در دوره سامانیها توده های مردم از رهگذر صلح خارجی و از طریق اینکه بازار تجارت و صناعت گرم بود آسوده و آرام بودند در جای دیگر ۲ گفته نرشخی را نقل کرده گفتیم که زمین ها را از مالکین زمین باشندگان شهرستانهای صنعتی با موافقه حکومت ، خریداری میکردند .

در زمان اسماعیل جایزاد بخار خداتها^۳ را با بعضی قریه ها و دهات^۴ ، حکومت تحت کنترول و اداره خود میگرفت .

از روی فهرست مقدسی میتوانیم راجع به صادرات شهرهای مختلف ماورالنهر معلومات خوبی داشته باشیم^۵ .

اجناس و مال التجاره بیکه صادر میشد قرار زیر است :

از ترمذ : صابون انقوزه ، از بخارا : پارچه های نرم ، قالین های نماز ، پارچه های پشمی برای فرش ، چراغهای مسی ، تنگ است (در زندان و توقیف خانه درست میشد) پارچه های اثمونی^۶ ، پوست گوسفند ، روغن برای

۱- بر علاوه فقره ای که در بالا ذکر کردیم به صفحه ۱۵۷ حافظ آبرو

مراجعه نمایند .

۲ Srednea 2 Vyestnik, 1896, June, p. 31.

۳- نرشخی ، صفحه ۱۰

۴- نرشخی ، صفحات ۱۳ - ۱۴ - ۲۶ - ۲۷

۵- بیلوگرافی جغرافیای عرب ، جلد سوم ، صفحات ۲۲۳ - ۲۶

۶- از شهر اثمونین مصر (بیلوگرافی جغرافیای عرب ، جلد اول ، صفحه ۵۳) .

چرب کردن سر، روغن حیوانی از کر مینیه، دستمال و پیش اندازها از دبو سیه. ودهاریک نوع پارچه صادر میشد که سلاطین بغداد آنرا اطلس خراسان^۱ میگفتند، از ربنجان پارچه های نمادی زمستانی^۲، قالین نماز، پوست، گوگرد، مفرغ، حشیش قوی از خوارزمیته پوست روبا، روبا، خرگوش های خالدار، بز، سمور، قاقم، سنگ آبی، موم، تیرها، ماده ژلاتینی، چرم اسپ، عسل، عنبر، فندق، شمشیر، زره، چوب خنج، غلام های سلاوی، گوسفند و دیگر مواشی. تمام این اقلام از بلغارمی آمد، لیکن خوارزمیه انگور، انواع کشمش، کماج بادام (یا اردینه بادام)، پارچه جات قالین، کمپل، اطلس که بحیت تحفه برای پاشاهان فرستاده میشد. کنگد، قفل پارچه های آرنج (یک قسم پارچه) کمان که فقط شخص قوی میتواند آنرا استعمال کند رخبین (یک نوع پنبه)، ماهی خمیر مایده (کشتی از ترمنه نیز صادر میشد) در بنادر خارج صادر میکرد. از سمرقند لباس های سیمگون و دیگر مواد سمرقندی ارقبیل ظروف مسی، ساغره های زیبا، خیمه ها، رکاب، تسمه تنگ، اسپ صادر میگردد. از بناکث پارچه های ترکستان صادر میشد. از شاش زین های بلند، که از چرم اسپ ساخته میشد، خیمه ها چرم (که ترک ها آنرا دباغی و صادر میکردند)، تیردان، البسه، قالین نماز، کلاه های چرمی، سوزن (البته چندان خوب نبود)، کمانهای خیلی نفیس، کتان

۱ - به این حوقل که درباره پارچه های ودهاری، صحبت میکنند مراجعه

نمایید، و نیز مقالته را که در دایرة المعارف تحت عنوان دیباچ نوشته شده مراجعه کنید.

۲ - طبری درباره پارچه های پشمی که در ربنجان ساخته میشد، صحبت میکنند (جلد دوم صفحه

که برای ترك هاصا در میگردید، مقراض، زغیر (ازنخم کتان)، بیازارخارج صادر میشد. پارهای سرخ که ممرجل (Mamarjal) یاد میشد، پارچه های زینیزی (Zinizi) ^۱، پارچه های ابریشمی، فندق، بیازارخارج میفرستاد. از فرغانه و ایسیفجانب غلام های ترکی، پارچه های سفید، اسلحه، شمشیر، مس، آهن صادر میکردند، از طراز (تلس) پوست بز صادر میکردند. از شلجی، نقره صادر میکردند. از ترکستان اسپ، خر، گوشت (البته گوشت بخارا را نمیتوان در هیچ جاسراغ داد)، يك نوع تربوزدر بخارا کاشته میشد و آنرا بنام الشاق (یا الشاف) یاد میکردند. و در هیچ جا مانند آن وجود نداشت و آنرا بیازار خارج صادر می نمودند. در اینجا باید علاوه نمود که گفت که کاغد سمرقند، کمان خوارزمیه ظروف شاش را نمیتوان در هیچ نقطه نظر سراغ داد.

ایضاحات بالا همین گفته های اصطخری ^۲ را که میگفت ماورالنهر و مردمان آن هر چیز دارند و محتاج هیچ کس نمیشدند، تایید میکند. صناعت در ماورالنهر تحت تاثیر و نفوذ چین انکشاف کرده بود و هم از همین نگاه این الفیه ^۳ ماورا لنهر را با خراسان مقایسه و مقارنه میکند. فاتحان عرب در ماورالنهر تولیدات زیاد چین را دیده بودند ^۴.

۱- برای این پارچه اسم شهر زینیزی پارس رانها ده بودند.
مواد خام این پارچه ها گاهی اوقات از مصر وارد میشد لیکن در قرن دهم مواد آنرا در خود سمرقند می کاشتند و تهیه میکردند (ببلیوگرافی عرب، جلد سوم، صفحه ۴۴۲)، و این خود نفوذ مصر در جهان صناعت ماورالنهر از طریق فارس نشان میدهد.

۲- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد اول، صفحه ۲۸۷

۳- ایضاً، جلد پنجم، صفحه ۳۱۶

۴- طبری، جلد سوم، صفحه ۷۹

اما بازار تولیدات چین در ماوراءالنهر در اثر انکشاف صنعت محلی روبه کساد نهاد و نفوذ و تاثیر کارهای دستی چین از آنجا در ماوراءالنهر ثابت میگردد، که بعدها عربها تمام ظروفی را که بر آن هنر نمایی شده بود، بنام چینی یاد میکردند^۱ از جمله تولیدات ماوراءالنهر که در بازارهای جهان اسلام شهرت بسزائی حاصل کرده بود همانا ابریشم و پارچه های کتان و اعلی زرافشان و آلات و اسباب فلزی فرغانه مخصوصاً اسلحه آن بوده است این اسلحه حتی در بغداد بفروش میرسید.

انکشاف صنعت فلز در فرغانه، بدون کدام شک و تردید، زاده وجود معدن زغال سنگ می باشد در انکشاف البسه و پارچه های هنری نه تنها چین بلکه مصر هم در ماوراءالنهر تاثیر داشت این حقیقت را پارچه دبیقی^۲ Dabiqi از (شهر دبیق مصر) که در سرتاسر خوارزمیه ساخته می شد، وهم چنان نساجی اشمون Ushmun که متمدسی از آن یاد میکنند، واضح و آفتابی میسازد.

کاغذ سمرقند در تاریخ تمدن مقام خاص و اهمیت بارزی دارد، از بیان و گفته های مسلمان برمی آید که مردمان سمرقند ساختن کاغذ را از آن زندانیدان چینی که زیاد بن صالح در سال ۷۵۱ اسیر گرفته بود، آموخته بودند تا به همین تازگی ها بر اساس تحقیقات و تبعات پروفیسر کربچیک^۳ Karabacek حدس زده می شد

۱- از اینکند مقدسی میگوید که در بین دیگر کارهای دستی، کارهای دستی زندانیدان رانیز در بازار فروش عرضه میداشتند- دارای اهمیت زیادی میباشد.

۲- لطایف المعارف صفحه ۱۲۷

۳- ایضاً صفحه ۱۲۹، راجع به پارچه های دبیق Dabik دایرة المعارف اسلام نویسنده (سی-ایچ-بکر) را بنگرید. این پارچه عموماً با نقره و طلا بافته می شد. دبیق را در فارس نیز می ساختند (ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد سوم صفحه ۳۴۳)

که ساختن کاغذ از پارچه های ژنده و کهنه اختراع خود مردمان سمرقند میباشد زیرا پیش از سال ۹۴۰ هجری اثری از کاغذ چینی که از جامه های فرسوده و کهنه ساخته شده باشد، عطف توجه نمیگردد. درین روزها در شهر حفریات و کاوش های سر. ایم اوربل شتین^۱ Sir M. Aurelstein در آسیای مرکزی این موضوع را تأیید و ثابت کرد که تاریخ اختراع کاغذ چینی که از جامه های ژنده و فرات ساختن شده بود مال قرن دوم میلادی میباشد و بدانجهت انسان نمیتواند آنرا اختراع مستقل عربها دانست و حتی مآخذ و منابع عربی اختراع این کاغذ را يك اختراع جدید و تازه نمیدانند و در اواخر قرن دهم کاغذ سمرقند جانشین پاپیروس و پوست های که بر روی آن می نوشتند، در ممالک اسلامی شد.^۲

توأم با (اردینه بادام) که در فهرست صادرات از خوارزمیه ذکر کردیم، باید آن فقره ثعلبی^۳ را که درباره تربوز خوارزمیه که برای خلیفه مامون (۸۱۳-۳۳) و خلیفه واثق (۸۴۲-۷) در بین قالب های سربی و برف گرفته می فرستادند، نبأ ید فراموش کرد. تربوز درست و سالم در بازار خراج به قیمت (۸۰۰) درهم بفروش می رسید، از جمله مواد تجملی یکی هم مشک بود که از ممالک مختلف وارد میشد و بهترین آن همان مشک تبت بوده است.^۴

۱- شتین (Serindia) صفحات ۶۵۰ و ۶۷۳

۲- لطایف المعارف صفحه ۱۲۶ در قرن یازده در سوریه نیز کاغذ می ساختند. نا صرخسر و راجع به کاغذی که در تریپولی (Tripoli) می ساختند. صحبت میکنند و آنرا حتی از کاغذیکه در سمرقند ساخته میشد بهتر میدانند. (سیاحت نامه نا صرخسر و) یا حتما شلیفر.

۳- لطایف المعارف صفحه ۱۲۹

۴- بلبلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد هفتم، صفحه ۳۶۵

تجارت با چادر نشینان همیشه اهمیت زیادی داشت مواسی برای کشتار و خوراک حیوانات باربر، چرم، غلام در اثر تجارت با چادر نشینان بدست می آمد و هم چنان می بینیم که چادر نشینان نیز مجبور می بودند با مردمان مسکون و مستقر تجارت نما بندزیرا آنها در اثر این تجارت می توانستند از طرف مقابل خود لباس و گندم بدست آورند.^۲

در ماوراءالنهر و همچنین در چین و روسیه، مردمان چادر نشین ریه های خود را بطرف سرحدات می آوردند بدون اینکه منتظر نشینند تا مردم در میدان های استب به نزد آنها بروند^۳ خوارزمی ها از رهگذر تجارت و بازرگانی با چادر نشینان، منافع هنگفتی بچنگ می آوردند و بعقیده اصطخری، مفاد منافع خوارزمیها از طریق تجارت با ترک ها تا مین میگردید. از گرگانج کاروانها به طرف جنوب خراسان و غرب خضره بحرکت می افتاد. گردیزی^۴ حتی از یک راه دیگر در امتداد ساحل غربی دریای ارال که از آنجا، از میدان های استب در میگذشت و بالاخره بسرزمین پیچنگ ها Pechengs منتهی میگردید، سخن میگوید. مردمان خوارزم از نمایندگان عمده طبقه تاجران در خراسان بحساب می آمدند. در هر شهر خراسان تعداد زیادی

۱- راجع به گوشت ارزان در سرحدات شمال ماوراءالنهر به بلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحات ۲۷-۱۲ مراجعه فرمایید.

و همچنانی راجع به وارد نمودن گوسفند از نزد ترکها به بلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد اول صفحه ۲۸۸، جلد دوم، صفحه ۳۳۶ مراجعه کنید.

۲- راجع به صادر نمودن گندم برای چادر نشینان، صفحه ۱۷۸ ترکستان بارتولد راملحظه فرمایید

۳- بلیوگرافی جغرافیای عرب جلد اول صفحه ۳۰۳ جلد دوم ص ۳۹۲

۴- ایضاً جلد اول صفحه ۳۰۵

۵- ایضاً جلد اول صفحه ۲۹۹

۶- Otchet-بارتولد صفحات ۱۱۹ و ۱۲۰ را بنگرید عوفی صفحه ۹۵

از مردمان خوارزم دیده می‌شد. این خوارزمیان توسط کلاهای بند پوست^۱ از دیگران شناخته می‌شدند و همین کلاه‌ها ایشان ممیزه آنها بود. در شهر نسا تمام زمین‌ها در دست مردمان خوارزم افتاد^۲. خوارزمیان نه تنها مردمان ثروتمند شدند بلکه در ساحت دانش نیز کسب شهرت نمودند. مقدسی^۳ عقیده دارد که هر استاد حتموق، معلم ساینس بشری و قاری قرآن [شریف (X)] شاگردانی از اهل خوارزم داشتند بالاخره احتیاج مال التجاره برای مبادله با چادر نشینان باعث انکشاف خوبی تولیدات پارچه‌های پشمی و کتان گردید^۴. اجرت آن روزها را میتوان در گفته‌های گردیزی^۵ حدس زد: یعقوب چنانچه که میدانید در نزد مسگری کار میکرد و ماهانه پانزده درهم اندر می‌یافت بالاخره صنعت و تجارت انکشاف خوبی کرد زیرا مالیات در آن فرصت بسیار زیاد نبود مالیات آل سامان به چهل و پنج میلیون درهم بالغ میگردد^۶ و تمام این مبلغ پول،

- ۱- بیلوگرافی جغرافیای عرب جلد اول صفحات ۳۰۴ و ۳۰۵ را بنگرید.
- ۲- بیلوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۳۲۰
- ۳- ایضاً جلد سوم، صفحه ۲۸۴
- ۴- ایضاً جلد اول، صفحه ۳۰۴
- ۵- متن، صفحه ۳، نیز به صفحه ۲۱۶ ترکستان بار تولد مراجعه کنید.
- ۶- بیلوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحات ۳۴۰ - ۳۴۱
- ۷- بمشکل میتوان تعداد معین و مشخصی را بدست آورد [بیلوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم صفحه ۳۴۰، جلد پنجم صفحه ۱۳۶]

مورد دسترس خودشان میبود. خراجیکه از ولایات شرقی گرفته میشد، مورد استقاده خزینه خلیفه گذاشته نمیشد.^۱

مصارف زیاد خلیفه معاشی بود که به لشکریان و افسران خود میپرداخت و آنهم به بیست میلیون درهم بالغ میگردد. ^۲ معاش افسرانیکه در يك ولايت سرگرم وظیفه خود میدویند، یکسان بود^۳ [البته موظف به اجرای يك وظیفه معین در داخل چوکات رسمیات] قرار عقیده نظام الملك^۴، شاهان سابق یعنی آل سامان و غزنویها با افسران خود پول نقد میپرداختند [یعنی بیستگانی یا مواجیب] و به عساکر زمین توزیع نمیکردند [اقطاع، صیغه جمع اقطاعات] در این مورد، البته، استثناء وجود داشت، مثلاً قهستان يك ساحه فراخ و وسیع اراضی فیودال سیمجور که از احفاد و اولاده غلامان ترکی بودند^۵، رادبر میگرفت. بالاخره آن غلامها به مدارج عالی رسیده بودند، زمین های زیادی رامیخریدند. البته پنبجصد قریه در خراسان و ماوراءالنهر داشت و نیز در هر شهر يك قصر، يك باغ، کاروانسرای و حمام داشت^۶ در دوره سامانیها و غزنویان تشکیلات اداری چنان بود که افسران و کارمندان نمیشد به آسانی از طریق نامشروع،

۱- زپسکی (Zapisky) جلد چارم، صفحه ۱۳۶

۲- پنج میلیون درهمه ماه [بصفحه ۲۳۰ ترکستان با تولد مراجعه نمایند].

۳- ببلوگرافی جغرافیای عرب، جلد دوم، صفحات ۳۴۱-۲

۴- سیات نامه، صفحات ۹۱-۲ ترجمه آن ۱۳۴-۵ برای معلومات بیشتر به ترکستان تا حمله مغول صفحه ۲۳۸ نمره پاورقی ۱۲ مراجعه شود.

۵- سمعانی (S.V.) السیمجوری

۶- سیات نامه، صفحات ۱۰۱-۲، و ترجمه آن ۱۴۹-۱۵۰

استفاده کنند. اما تحت سیستم فیودالهای نظامی روزهای پسین از طریق نامشروع استفاده های بیشتری میشد^۱. باید در اینجا، این نکته را خاطر نشان کرد، که جلوی گیری از این چنین سوء استفاده ها کار بس دشوار و مشکل وحقی ناممکن بوده است. مامی بینیم که حکومت در زمان مشکلات مالیات فوق العاده جمع میکرد و اجرت خدام و کارکنان را به تعویق می انداخت و تمام این چیزها موجب و سبب نارضایتی مردم میگردد؛ با وجودیکه در ماوراءالنهر گاردغازیان موجود بود اما اکثر مردم نزد خودشان اسلحه نگاه میداشتند و این اسلحه در فرصتی که مردم از حکومت نارضی میبودند منبع خطر بزرگی بوده این خطر مخصوصاً در مراکز و شهرهای بزرگ خیلی زیاد میبود. سمرقند که از بزرگترین مراکز تجارت بود در زمان آن خیلی فتنه انگیز و آشوبگر بود و حتی بدین صفت تا روزهای پسین متصف میبودند^۲ در عین زمان باید ناگفته نگذاشت که زنجبران تربیه شده که در اداره های حکومتی کار نمی یافتند، منبع خطر دیگری بود که برای سیستم تأسیس شده و حکومت ایجاد کرده بودند.

راجع به این چنین خطر نظام الملک، واقعه بی را که در دوره سلطنت آل بویه بوقوع پیوسته بود، نقل میکند، (آل بویه با سامانیها همعصر بودند) برای اینکه از وقوع چنان يك خطر جلوگیری بعمل آید، نظام الملک توصیه میکند که بایست

۱- به ترکستان پارتولود، صفحه ۲۳۹ نمره پاورقی ۳ مراجعه نماید.

۲- بیلوگراف جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۲۷۸

۳- جی، ولف، ایضاحات هیات به بخارا نندیره و لندن ۱۸۴۸، صفحه ۲۰۳

۴- سیاست نامه، صفحات ۱۴۵-۴۸، ترجمه آن صفحات ۲۱۵-۲۱۹

مقامات صالحه چند اداره را در اختیار يك شخص بگذارند - در دوره آل سامان به چنان يك امر مبادرت نموده بودند^۱

مالیات گمرکی^۲ را در زمان که مال التجاره از دریای آمو عبور داده میشد، میگرفتند: از هر شخص سواره که با خرد مال داشت يك درهم میگرفتند [سوار بر اسب و یا بر خر میبود] و از هر اشتر دو درهم محصول میگرفتند. مایه های نقره را باید به بخارا نقل میدادند و هم بدین منوال سیستم گمرکی و نظارت سیستم گمرکی را ح تأسیس کرده بودند. و در جاهای توقف [شاید مراد از جایی توقف منزل مقصود باشد] از نیم تا يك درهم مالیه میبردند. و قتیکه غلامها را از جایی به جای دیگر نقل میدادند، از حکومت اجازه میگرفتند، و این اجازه نامه از هفتاد تا یکصد درهم ارزش داشت،^۳ برای نقل دادن کنیزهای ترکی نیز از هفتاد تا یکصد درهم مالیه میگرفتند. البته در مورد انتقال کنیزها به اجازه نامه مخصوص احتیاج پیدا نمیشد. برای انتقال زنهای شوهردار فقط از بیست تاسی درهم میگرفتند.

سامانیها در اثر این تشکیلات تقریباً برای مدت یکصد سال خود را تا مین کردند گرچه بعد از اسماعیل، طوریکه از مراجعه بقرایخ معاوم مبرگردد، کدام شخصی که در بین

۱- سمانی S'8 الخازن

۲- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحات ۳۴۰-۴۱ در اینجا باید این نکته را علاوه نموده گفت که در نظر مسلمانها و ممالک اسلامی محصول گمرکی برخلاف قانون اسلامی بحساب می آمد. نیز به ترکستان با تولد صفحه ۲۳۹- نمره پاورقی ۸ مراجعه نماید

۳- بعقیده این خرداد به (ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد ششم ص ۲۸) ارزش و قیمت دوهزار - ۲۰۰۰ غلام که طاهریان در بار خلیفه میفرستاد ۶۰۰۰۰۰ درهم بوده است. پس به این حساب قیمت يك غلام ترکی در قرن نهم به ۳۰۰۰۰۰ درهم بالغ میگردد.

سامانیان از خود اهلیت و لیاقت فوق العاده نشان دهد، سراغ نداریم. نخستین جانشین اسماعیل احمدشخص متقی و زاهدی بود و در دوران حکومت وی اسان عربی برای بار دوم لسان اسناد رسمی (شاید برای مدت مدیدی دوام نکرده باشد) شد^۱ احمد از آنها بیکه عربی میدانستند، پشتیبانی و حمایت میکرد و شاید نارضا بیتی گارد معلول بهمین اقدام وی بوده باشد.

در نتیجه در شب ۲۳ ماه جون سال ۱۹۱۴^۲ امیر توسط غلام‌های خویش در فر بر Farabr بقتل رسید. بعد از قتل امیر در باریان وی زمام قدرت و اداره مملکت را در دست گرفتند و در عین زمان کاتب ابوالحسن نصر بن اسحاق^۳ را بباد این اتهام گرفتند که گویا وی قاتل‌های امیر را تقویت و تشویق میکرد و در اثر همین اتهام او را بقتل رسانیدند، مشایخ و حشم گارد نصر دوم بن احمد را که هشت سال داشت (۹۱۴-۴۳)، برمسند پدرش نشانیدند. از کلماتیکه بدین جوان نسبت داده اند^۴ معلوم میگردد که رهبران گارد پلان قتل احمد را طرح نموده بودند. اداره سلطنت با موافقت نمایندگان دربار^۵ [قصر] کار و بار مملکت داری را در اختیار ابو عبد الله

۱- تاریخ گزیده- بران - صفحه ۳۸۱، - ترجمه آن ۷۳ نیز به ترکستان با تولد، صفحه ۲۴۰،

نمره پاورقی- ۲- مرآة جمه کنید.

۲- تاریخ صحیح را در سمانی [السامان S. V] می‌یابید روز صحیح آن روز یکشنبه

بود، نه پنجشنبه.

۳- ترشخی صفحه ۹۲ نام مکمل آنرا در گردیزی، میتونید بیابید

۴- گردیزی [f. 115; Camb. Ms., S. C] مشایخ و حشم

۵- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۵۸ می‌خواند، تاریخ سامانیها، ایم دیفریری، پاریس ۱۸۴۵

صفحات ۱۹ و ۱۳۱

۶- ابن اثیر، جلد هشتم صفحه ۵۹

محمد بن احمد جیهانی گذاشتند. جیهانی بایاری و کمکک لیدر نظامی حمویه بن علی صلح و امنیت را در تمام قلمرو آل سامان برقرار کردند.^۱

در سمرقند برادر اسماعیل، اسحاق بن احمد، پرچم بغی را بایاری مردمان فتنه انگیز سمرقند برافراشت، اما جیهانی آتش آن بغاوت را خاموش کرد. اسحاق را حمویه شکست داد و وی عفو خواست عذرش را پذیرفتند و او به بخارا برگشت. پسر اسحاق الیاس بفرغانه فرار کرد و یکی از اعضای دیگر سلطنتی نواده نصر اول^۲ حاکم سمرقند مقرر شد. پسر دیگر اسحاق که ابو صالح منصور نام داشت و پرچم بغاوت را برافراشته بود، در نیشاپور پدرو د جهان گفت^۳. بعد از وی جنرال حسین بن علی مروزی که خدمات زیادی برای حکومت در دوره فرمانروایی احمد انجام داده بود، در راس شورشیان قرار گرفت. این جنرال گمان میکرد که خلعات او را حکومت بخوبی ارزیابی و قدر نکرده است (در بعضی منابع و ماخذ مروزی را مروا لرودی ثبت و قید کرده اند). لیدرها و رهبران شورشیان بر کمکک و یاری عناصر ملی مکی- مبدو دند چنانچه که می بینیم نظام الملک، و مواف کتاب فهرست^۴ در لست لیدرها و رهبران نهضت شیعه اسامی آنها را ثبت کرده اند.

۱- گردیزی، صفحه ۶

۲- طبری، جلد سوم، صفحات ۲۴۸۹-۹، ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۶۰ میرخوند، تاریخ سامانها صفحه ۱۳۲ شاید طبری اسم شهزاده بی را که فرمانروا مقرر شده بود، غلط میکند و اسم شخصی را که وی ذکر کرده با ابو عمرو محمد بن اسد یکی مینماید.

۳- نرشخی، صفحات ۹۲-۹۳

۴- سیاست نامه، صفحه ۱۸۷ و ترجمه آن ۲۷۴

۵- فهرست، صفحات ۱۳۸-۱۸۸

حکومت یکی از اعضای ارستو کراسی، دهقان معروف، احمد بن سهل^۱ را برای فرو نشانیدن شورشیان که در راس آنها حسین بن علی مروزی قرار گرفته بود، انتخاب کرد. و همان بود که در تابستان سال ۹۱۸^۲ حسین را اسیر گرفتند. بعد از خاموش کردن این آتش احمد بنای شورش و بغی را گذاشت اما تا اواخر سال ۹۱۹^۳ حمویه بن علی موفق گردید شورشیان مزبور را قلع و قمع کند. و سپس برای مدت ده سال^۴ دیگر فرشته صلح و امن بر تمام قلمرو آل سامان پربالش را گسترده.

نیز همان شورش و بغاوتی را که الیاس بن اسحاق در فرغانه در سال ۹۲۲ راه انداخته بود، ابو عمرو محمد بن اسد^۵ خاموش ساخت. عده یی را عقیده بر آنست که تعداد لشکریان الیاس به ۳۰۰۰۰ مرد بالغ میگردید. بعد از آن شکست یکی از رفقای الیاس محمد بن حسین بن مت (Mut)^۶ به تریز فرار کرد و در اینجا بنا به امر حکومت بخارا توسط یک دهقان محلی بقتل رسید. سپس الیاس کوشش میکرد که با یاری و کمک حاکم شاش، ابو الفضل بن ابو یوسف، آتش بغاوت را سر از نو دامن زند

۱- راجع به احمد بن سهل به گردیزی صفحات ۶-۷ مراجعه نمایند.

۲- تاریخ آن در ابن اثیر (جلد هشتم، صفحه ۶۵) و گردیزی ثبت شده است.

۳- تاریخ، در ابن اثیر (جلد هشتم، صفحه ۸۹)

۴- دو بین شورشیانیکه در اوایل سلطنت نصر عطف توجه میکنند (ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۵۹) جعفر نامی میباشد که مادر پاره فعالیت های وی کدام معلوماتی نداریم، لیکن احتمال میرود سکه های نیکه بر آن اسم میکایل بن جعفر دیده میشود و در سمرقند و شوش در سال ۳۰۶ (۹۱۰-۹۱۱-۳۰۸-۳۰۹-۹۲۰-۲۱- ضرب زده شده، باین نهضت رابطه داشته باشد. مارکوف، کنلاک صفحه ۱۴۱)

۵- مقالت مرا (بار تولد) که درباره یک سکه مس با اسم این شهزاده، میباشد، مطالعه نمایند

(درز پکسی، 059 و xii)

۶- یکی از لیبرهای نظامی اسیفجاب بدین اسم یاد میشود.

اما باز هم بخت باوی یاری نمیکنند. بعد الیاس به کاشغر فرار میکند و در آنجا با دهقان محلی طغان تگین همداستان میگردد و بر فرغانه حمله مینماید، این مرتبه شاهد ناکامی باز اورادر آغوش میگیرد. بالاخره پسر عمویش اورامی بخشد و اوهم از کاشغر بخارا بر میگردد.^۱ در همین آوان بود که یکی از سیاستمداران معروف دوره سامانی وزیر ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی زمام امور مملکت را در دست میگیرد. يك نهضت جدید تقریباً در سال ۲۹۳۰ ظهور کرد، و این البته، زمانی بود که نصر نیشاپور میرفت. در قلعه بخارا سه برادر امیر رازندانی کردند: یحیی، ابراهیم و منصور. این برادران بواسطه خبازی که ابو بکر نام داشت، با عناصر آشوبگر و فتنه انگیز نیروی نظامی بخارا داخل مذاکره گردیدند^۲ و از قلعه بیکه در آن زندانی شده بودند، رها گردیدند و شهر را در تصرف خود در آوردند. بعقیده ابن اثیر^۳ عناصر فتنه انگیز عبارت بودند از دیلمان، آل تشیع و رهزنان [یعنی غازیان] از اینکه آل تشیع در این نهضت سهم داشتند، يك امر بدیهی مینماید زیرا رهبر آنها، توام با ابو بکر، پسر حسین مروزی بود. وزیر بلعمی با پسر حسین داخل مذاکره و مفاهمه میگردد و بیک موافقه میرسند. — نتیجه مفاهمه، البته، چنان بود که حسین ابو بکر را ترك میدهد و به نیروهای نظامی نصر ملحق میشود. ابو بکر را در اثر زدو

۱- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۹۷، - میرخوند سامانیها صفحه ۲۳۷

۲- تاریخ صحیح و معین این واقعه معلوم نیست ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۱۵۴، میرخوند

سامانیها، صفحات ۱۳۸ و ۲۴۵

۳- گردیزی، نسخه خطی کوریج [f.117, Camb., Ms., f94b-95a] « ابن ابو بکر میان

برادران سعید و میان فضولیان بخارا و لشکر واسطه بود. »

۴- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۱۵۵

کوب بقتل میرسانند اما نفوذ و تاثیر وی بر اذهان مردم با اندازه بی‌زیاد بود که در درباره وی افسانه‌ی راجعل کردند. جسد مرده ابو بکر را در آتش انداختند و روز دیگر دیدند که جسد وی سالم مانده و یک قلم آتش بر آن اثر نداشته است.^۱ بعد از مجادله و زد و خورد با یحیی صلح و امنیت برای یکبار دیگر تامین میگردید. حکومت خراسان را به امیر صفانیان، ابو بکر محمد بن الحظرف و بعد از او به پسرش، ابوعلی احمد بن محمد معروف، می سپارند.^۲

نهضت آل تشیع با اندازه بی‌بسط و دامنه می‌یابد که نصر را در سال اخیر فرمانروایی وی، بسوی خود جلب میکند.^۳ چنانچه که می‌بینیم تبلیغات آل تشیع در خراسان همواره ادامه داده میشد زیرا در آن سامان زیادتی یکی از احفاد علی موجود بود و البته از دیر باز بود که این مرقد اذهان و شعور مردم را زیر تاثیر و نفوذ خود گرفته بود. بعقیده ابو الحسن بیهقی^۴ که وی از اثر البیع^۵ نقل میکند، حتی دردوره عبدالله بن طاهر در نیشاپور خطبه بنام یکی از علویها - ابو الحسن محمد بن احمد که عبدالله برادر زاده اش را با و بزرگی داده بود، خوانده میشد. در زمان فرمانروایی نصر مردم نیشاپور به ابو الحسن محمد بن یحیی سوگند یاد میکردند و او را بحیث خلیفه خود قبول نموده بودند، لیکن چندی بعد نصر از وی دعوت کرد به بخارا برود و برای مدتی -

۱- گردیزی صفحه ۷

۲- ابن اثیر، جلد ۸، صفحه ۱۹۶، گردیزی، نسخه قلمی کمریج f. 95a - b

۳- سیاست نامه، صفحه ۱۸۷، و ترجمه آن صفحه ۲۷۴، فهرست صفحه ۱۸۸

۴- Cod. Mus, Brit, Or. 3587, or. 149

۵- الحاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله البیع النیسابوری [۱۰۴۱/۴۰۵] تاریخ علمای نیشاپور در هشت جلد نوشت. يك نقل این اثر ظاهراً در دست حاجی خلیفه بلیوگراف نویسنده ترکی (۱۶۵۸ م) اقتاده است. حاجی این اثر را خیلی گرامی میداشت. «... به ترکستان با تولد، صفحه ۱۶ مراجعه نماید.

اورادربخارا نزد خود نگهداشت ، بالاخره او را آزاد کرده ، خلعت بخشید و مستمری مقرر داشت . و ابوالحسین محمد بن یحیی نخستین شخصی بود از خاندان علوی که^۱ مروراستمری مقرر داشتند. تبلیغات آل تشیع با ظهور خلفای فاطمی (در اوایل قرن دهم) قوت گرفت . هیأت تبلیغاتی فاطمی ها در خراسان راه یافتند و در نتیجه حسین بن علی مروزی دل درگرو عقیده آل تشیع گذاشت . محمد بن احمد نخشبی (یانسفی) جانشین حسین بن علی مروزی گردید . محمد برای اینکه بوصیت معلم و مربی خود جامه عمل پوشانیده باشد ؛ مرکز فعالیت خود را به ماوراءالنهر انتقال داد . محمد در وهله نخست ، در زادگاه خویش یعنی نسف با اندازه موفقیت بلست آورد و سپس از آنجا در پایتخت نفوذ پیدا کرد . محمد موفق گردید چند تن از شرفاء را طرفدار عقیده خود سازد که در بین آنها حاجب بزرگ ، عارض ابوالمنصور چغانی^۱ رئیس بخارا ، رئیس شعبه مالیات بخارا^۲ و فرمانروای ایلاق^۳ حسین ملک بودند .

رفقه ، رفقه این شخص بوسیله اشخاصیکه در بالا از آن نام بردیم در قصر

۱- شاید پسر ابوعلی که بعداً در صغانیان و ترمذ فرمان روایی داشت [Texts, p. 10]

۲- صاحب الخراج : این اصلاح شاید با اصطلاح مستوفی یکی باشد (به ترکستان بارتولد صفحه ۲۲۹ مراجعه نمایید)

۳- برای اینکه با خصوصیات و تمام تفرعات این حوزه آشنایی پیدا کنید ، به صفحه ۲۳۳ ترکستان بارتولد ، مراجعه نمایید و نیز مقالت مرا (بارتولد) تحت عنوان

پادشاه را یافت و دیرری نگذشته بود که امیر قرمطی شد.^۱
 قرار درخواست نخشبی، نصر موافقت کرد که به خلیفه فاطمی، قایم، (۹۳۴-
 ۴۶) مبلغ ۱۱۹۰۰۰ دینار^۲ خونبهای حسین بن علی مروزی که در زندان
 بخارا تلف گردیده بود^۳، بدهد.

از اینکه امیر دل در گرو آیین تشیع داده بود؛ طبقه روحانیون از وی بیزار
 شدند و از گارد ترکی استعانت خواستند و تاج و تخت را به «سپه سالار بزرگ»
 دادند. چنان دسیسه نمودند که سپه سالار رهبران نیروی نظامی را به بهانه لشکر
 کشی به بلاساغون (به همان ترکهای تا زگی ها کافر آنرا کشوده بودند) با رضایت
 امیر در ضیافتی جمع کنند، و در همان جا از ایشان وعده میگیرند که امیر را خلع نمایند
 و قرمطی ها را از دم تیغ بکشند. ازین توطئه پسر نصر نوح مطلع و نصر
 با مهارت تمام رهبر توطئه را حضور خویش خواست و امر قتل
 او را صادر کرد. - سپس پدرو پسر در ضیافت رهبران نظامی حضور بهم رسانیدند.
 در این ضیافت نصر اعلان کرد که وی از توطئه و دسیه آنها اطلاع دارد، و در

۱- گفته های نظام الملك و بیهقی نشان میدهد که اصطلاح قرمطی معنی و مفهوم بزرگتری

داشت از آنچه که مردم آنرا استعمال میکردند

۲- متن «فهرست» در این موضوع خوب و واضح نیست (فهرسته جلد دوم صفحه ۷۹)

۳- بعقیده ابن اثیر (جلد هشتم، صفحه ۶۶) حسین بن علی بعد از ارتکاب خیانت از زندان
 توسط ابو عبدالله جیهانی رها شد و دوباره سرگرم وظیفه رسی گردید. شاید حسین بن علی بعد از
 شورش و بغاوت جدید، که مادر باره آن معالومات نداریم، پدرو دهان گفته باشد. ثعلبی
 [اشیا تیک جرنل ۵- ۱ ۲۰۴] چند شعرجهین را نقل میکند که در آنجا شاعر از وزیر بلعی به نسبت
 اینکه او را از زندان رها کرده بود، اظهار اطمینان مینماید.

ضمن امرداد تا سر رهبرد سیسه کاران را بیاورند بعد از آن نصر خودش را خلع کرد و پسرش را بحیث جانشین خویش اعلان داشت، زیرا پسرش راهیچکس قرمطی نمیدانست. این حادثه ترك ها را به حیرت انداخت و مجبور گردیدند اطاعت نمایند: نوح امرداد تا پدرش را غل و زنجیر کرده زندانی نماید سپس. نوح فرمان داد که پیش از آنکه بر علیه ترکهای کافر لشکر کشی کنند، بهتر است ریشه کفر را در داخل از بیخ و بن برکنند و نیز چنان فیصله بعمل آمد که جای داد و دارایی آنها و خزانه امیر ملحد را مورد استفاده طبقه ارتوداکس ها گذارند. در ماوراءالنهر و خراسان آستین قتل را بر عیله ملحدین تا آرنج بالا زدند و در نخستین فرصت کار نخشبی و ملحدین ارستوکرات را ساختند. و نیز در عین زمان اقداماتی بعمل آورده شد تا به متدینین آسیب و ضرر نرسد (برای انتقام شخصی). از آن بعد آل تشیع در ماوراءالنهر فقط در زیر پرده ستروا خفازندگی میکردند.

این سرگذشتی بود که نظام الملک آنرا ثبت میکند اما ازین بردن نهضت آل تشیع را «فهرست» طور دیگری بیان میکند: علت و سبب اساسی و اصلی پشیمانی نصر را مریضی میدانند که برای مدت های مدیدی او را در بستر نگهداشته بود، و خود نصر آن مریضی را مجازات آسمانی مینداشت. این قصه را نصر قبل از مرگ با پسرش نوح در میان گذاشته بود. نوح در روز جلوس خویش فقها و نخشبی را بحضور خویش احضار کرد تا آن موضوع را مناقشه نمایند. در نتیجه این مناقشه فقها بر نخشبی غالب شدند و الحاد او را رد کردند. نوح از اینکه نخشبی از درك خونبهای حسین... / ۴۰ دینار را در کیسه خود انداخته بود،

مطلم گردید و در اثر آن امر قتل نخشبی و یاران‌ش را صا در کرد . مورخین درباره الحاد نصرخاموش مانده اند: نصر بروز پنجشنبه ششم ماه اپریل سال ۹۴۳^۱ در اثر مرض سل شش بعد از سیزده ماه مریضی پدرود جهان گفت . نصرچندی پیش از مرگ خورد حجره بی‌رادر نزدیک دروازه قصر ساخته و در آنجا عبادت مشغول بود^۲ .

عده‌ی راعقیده بر آنست که نصر مانند پدرش احمد در دست غلامها بقتل رسید در این منابع و ماخذ تاریخ‌های مختلفی^۳ برای فوت وی میدهند (۳۱ ماه می سال ۹۴۲). نیز احتمال میرود که این منابع تاریخ خلع او را داده باشند نه تاریخ وفات او را. و نیز توضیحات ساختن حجره توسط نصر بومین واقعه اشاره میکند. برخلاف گفته‌های نظام‌الملک، نوح بعد از آنکه پدرش نصر پدرود جهان میگوید، بر مسند فرمانروایی می‌نشیند. بعقیده معاصرویی نرشخی^۴، نوح در دهم ماه اپریل سال ۹۴۳ بر مسند سلطنت جلوس میکند یعنی سه روز بعد از عزاداری، کرسی پدر را اشغال مینماید.

ابن اثیر^۵ درباره قتل و اعدام نخشبی به توضیحات زیر می‌پردازد. جسد معلم

۱ - بسمانی (السامانی) و ترجمه پاری عبی (نرشخی. ص ۲۲۸) مراجعه نماید .

۲ - ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۰۱، - میر خود، سامانیها ص ۱۴۱

۳ - حمدالله قزوینی (نرشخی صفحه ۳، ۱۰، تاریخ گزیده، باهتنام براون، صفحه ۳۸۳

ترجمه صفحه ۷۴، همان یک تاریخ را که عبارت از دوازده مارمضان ۳۳۰ باشد، میدهند لیکن در باره

قتل امیرخاموش مانده اند، نیز نرشخی، صفحات ۱۱۱-۱۲ را ببینید.

۴ - نرشخی، صفحه ۹۴

۵ - ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۰۲

(نخشبی) را از روی دار دزدیدند و از دزدان هیچکس سراغ نداد.

ابن اثیر^۱ که او از میر خرنند^۲ نقل میکند، بعضی قصه‌هایی را جمع به دیوانگی نصر دارد: نیز بعضی قصه‌های دیگر بر علاوه ابن اثیر در بین اوراق تاریخ عطف توجه میکنند^۳ عده‌یی را عقیده بر آنست که نصر مرد خشن بود و در اخیر کارش بجای بی کشید که وزیر باعمری و عمید مصبعی^۴ به نصر مشوره دادند که او باید امره جازات و قتل مردم را برای سه روزه تعویق اندازد. در عین زمان سه نفر مرد سالخورده و معمر را برای انجام این وظیفه مقرر کردند، و به آنها توصیه شد که از اشخاصیکه خلیفه بر آنها غضب میکند شفاعت نمایند. اما این اقدامات بهیچ جای نکشید و ما برای تأیید این قول خود گفته‌های ابن اثیر^۵ و گردیزی^۶ را بشرح زیر مورد دسترس خوانندگان میگذاریم:

وقتیکه خلیفه فوت کرد يك تن از یاران و پیروان بزرگ وی زنده مانده بودند پیروان وی یکی بر علیه آن دیگری توطئه و دسیسه میکرد عده از آنها محو گردید و برخی دیگر بمرگ طبیعی مرد. آری، پادشاهیکه قبل از سن چهل سالگی بمرض سل

۱- ایضا^۱، جلد هشتم، صفحات ۳۰۰-۳۰۱

۲- میر خرنند، سامانیها، صفحات ۱۳۹-۴۱

۳- بیهقی، صفحات ۱۱۷-۱۹

۴- ابوالطیب محمد بن حاتم. بمقیده ثعلبی (اشیا تیکک جونل، ۵، اول ۱۹۶-۹۷). مصعبی بر تبه وزارت رسید، لیکن بالاخره اعلام شد بمقیده گردیزی مصعبی با مقرری ابوعلی جیهانی مخالفت کرد [صفحه ۸. در نسخه قلمی مصعبی را بملط الصبعی نوشته اند].

۵- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۰۰

۶- گردیزی، صفحه ۸

بمیرد دشوار است بتواند بر امور و معاملات دولت نفوذ و تأثیری داشته باشد جنبه‌ها و پهلوهایی خوب دوره فرمانروایی او را باید در اثر کردانی و لیاقت وزرای وی ابو عبدالله جیهانی و ابوالفضل بلعمی بحساب آورد. درباره ارتداد و الحاد نصر و انقلاب سال ۹۴۲ و اینکه چه کس در اسامی اموری و کراسی واقع بود، متأسفانه معلومات نداریم. و نیز نمیدانیم که اندرین دوره وزیر چه رولی را بازی کرده است انتقال قدرت از بلعمی به جیهانی، طوریکه گردیزی عقیده دارد، در اثر بوجود آمدن بی انتظامی بوده که در جریان حیات و زندگی نورمال مردم عطف توجه میکنند. و بعقیده این اثر این واقعه در سال ۹۳۸/۳۲۶ بوقوع پیوسته است. بلعمی تا سال ۹۴۰ زنده بود و جیهانی در سال ۹۴۱/۳۳۰-۲ زیر ویرانه‌ها و خرابه‌ها پدید آمد جهان گفت و مراد از تحت ویرانه‌ها اینست که گویا وی در اثر حادثه زلزله زیر خاک ویرانه‌ها تلف گردیده است.^۴ در اینجا بایست علاوه نموده گفت که مادر باره زلزله سال ۳۳۰ یک قلم معلومات و اطلاع نداریم.

اگر مرگ وزیر بصورت مستقیم با انقلاب و بغاوت سال ۳۳۰ رابطه نداشت اما در هر صورت میتوانیم، بگوییم که راه را برای پیروزی روحانیان و نیروهای نظامی

۱- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۲۸۳

۲- سعانی، (S.V) البلمی

۳- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۲۹۴

۴- ابن اثیر در باره زلزله سال ۳۳۱ که دوشهرنسا در خراسان بوقوع پیوسته صحبت میکند.

(جلد هشتم، صفحه ۳۰۲)

هموار کرده بود. در فهرست^۱ ابوعلی جیهانی را به دو تا پرستی متهم نموده اند. در دوره فرمانروایی نوح بن نصر (۹۴۳ - ۹۵۴)^۲ علایم و نشانه های بارز انحطاط خاندان سلطنتی سامانیان را با وضاحت تمام میتوان نگریست. بعد از آنکه دوره فرمانروایی نصر بپایان میرسد، قدرت در دست وزیر جدیدی^۳ که یک شخص متقی بود می افتد. این وزیر فقیر، ابو الفضل محمد السلمی بود. این وزیر بعد ها بنام الحاکم الشهید معروف شد ابو الفضل محمد السلمی (این وزیر برای مدتهای مدیدی از قبول آن لقب ابا میوزید تا اینکه بالاخره در اثر اصرار نوح آن لقب را پندیرفت) در روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزه میگرفت و تمام نمازها و عبادات مقرر را بجای می آورد. شب زنده داری میکرد و در سفر نماز قصر نمیخواند بلکه تمام نماز را بجای می آورد. وی مدت مختصری را وقف امور مملکت داری میکرد در فرصت های اول با عجله تمام مصروف و سرگرم نوشته های دینی میشد. این چنین وزیر، البته، نمیتوانست دست یغماگران و دزدان را از خزینه دولت دور نگهدارد و از واقعه سال ۹۴۲ جلوه گیری بعمل آرد.

۱- فهرست، صفحه ۱۳۸ ذکر حسین بن علی مروزی و ابوزید بلخی در این فقره نشان میدهد که مولف «فهرست» بین دو جیهانی فرق نمیکند ارد یعنی پدر را از پدر فرق نمیکند (Cf. P. 12) احتمال میرود که پدر و پسر را به ارتداد و دو تا پرستی متهم نموده بودند. در ارشاد یا قوت (جلد دوم صفحات ۵۹ و ۶۰) بین ابو عبد الله جیهانی و نواده اش فرق نمیکند ارد و از جیهانی اول در همین اثر برای یکبار دیگر یاد میکند (جلد ششم صفحات ۲۹۳-۹۴)

۲- در ارشاد یا قوت (جلد سوم صفحه ۹۹) نوح بن نصر را یکی از شاهان مذهب آل سامان ثبت کرده است (من ادب الملوك آل سامان)

۳- راجع باین وزیر متقی و پرهیزگار به سماعنی (S'V) «الشهید» مراجعه نماید.

برای اینکه شورش و بغاوت خوارزمیه را که در سال ۱۹۴۴ بوقوع پیوسته بود فرو نشانند و نیز آتش بغی حاکم خراسان، ابوعلی چغانی، را خاموش سازند به نیروی نظامی احتیاج و ضرورت مبرم بود مردمان خراسان از دست حاکم خراسان به نوح در بهار سال ۲۹۴۵ شکایت کرد و نوح آرزو داشت تا عوض وی رهبر حزب ترکها ابراهیم بن سیمجور که هم حیثیت دنیوی و هم شهرت به دینداری داشت، مقرر نماید.^۳ ابوعلی چغانی آماده نبود برضا و رغبت و بصورت داوطلبانه کرسی قدرت را برای دیگری بگذارد حکومت نمیتوانست او را بزور عزل کند زیرا لشکر یا معاش اندر نیافته بودند و بصورت علنی و بر ملا از امیر و وزیر شکایت میکردند مشکلات اقتصادی، حکومت را مجبور ساخت که بر مالیات و خراج بیفزاید مقدسی^۴ عقیده دارد که در زمان فرمانروایی نوح مالیات سالانه را پیش از وقت موعود و بصورت قرضه از مردم می گرفتند و حکومت هرگز قرضه مردم را دوباره تادیه نمیکرد.

شعراى این دوره^۵ از افسران شعبه مالیات شکایت میکنند و میگویند که افسران مزبور مالیات را در فرصتی از مردم میگیرند که آنها از عهده تادیه آن برآمده نمیتوانند در خزان سال ۴۹۶ نوح رهبر نظامی خود را که احمد بن حمویه^۶ نام

۱- بن اثیر، جلد هشتم، صفحات ۱۱-۳۱۰، میرخوند، سامانیا: صفحه ۲۴۹

۲- بن اثیر، جلد هشتم صفحه ۳۳۴، میرخوند، سامانیا صفحه ۱۴۳

۳- سمعانی (S.V.) السیمجوری «یجمع الی هیبته الملك سیاسته الدین»

۴- بلیوگراف فی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۳۴۰

۵- آسیا تیک جرنل، ۵-۱، صفحه ۱۷۶ «به ترکستان بار تولد صفحه ۲۴۷ - نمره پا ورقی ۱

مراجعه نمایند».

۶- گردیزی صفحه ۸

داشت، قربانی وزیرش کرد (شاید پسر جمویه به بن علی معروف باشد) لشکریان وزیر را خرب نمیدیدند و امیر برای مدت دو ماه در برابر نظامیان از وزیر حمایت و پشتیبانی میکرد لشکریان عقیده داشتند که وزیر معاش آنها را به تعویق انداخته است و نیز علاوه نموده میگفتند که وزیر با ابوعلی داخل زدوبند و دسیسه میبازد. قرار گفته مورخین^۱ وزیر را به امر نوح بقتل رسانیدند اما (البیع) که در سمعانی^۲ نقل شده، حکومت يك دسته عساکر را برای حفاظت و نگهداری وزیر فرستاد لیکن از طرف شور شیان عتب زده شد.

در عین زمان دیده میشود که ابوعلی^۳ پیشدستی کرده عموی نوح، ابراهیم بن احمد، را از عراق نزد خود طلبید لشکریان نوح که بعد از مرگ وزیر معاش شان را اندر نیافته بودند، بطرفداری باغی ها قیام کردند، هنوز يك ماه از مرگ (فرمان روای شهید) نگذشته بود یعنی در ماه جنوری سال ۹۴۷ ابوعلی و ابراهیم داخل شهر بند بخارا شدند و بلا درنگ بنام ابراهیم خطبه خواندند و نوح بطرف سمرقند دیار فرار کرد. فرمانروائی ابوعلی در بخارا بیش از دو ماه دوام نکرد زیرا مردم با وی اظهار خصومت و عداوت میکردند و او هم تحت فشار مردم باز تشست، وی اداره های بزرگ و عهده های مهم را در اختیار یارانش گذاشت^۴

۱- بر علاوه گردیزی، به ابن اثیر «جلد هشتم، صفحه ۳۴۵ مراجعه نماید

۲- سمعانی «S.V. الشهید مراجعه کنید

۳- راجع به فعالیت های ابوعلی به ابن اثیر (جلد هشتم صفحات ۳۴۴-۳۴۸)

گردیزی (f. 120 - 22, Camb. Ms., f. 97a - 99b) اصل متن صفحات ۸ - ۹

مراجعه کنید

۴- گفته های ابن اثیر جلد هشتم صفحه ۳۴۵ و دیگر خوانند

ابو علی به بهانه اینکه بر سمرقند حمله میکند بخارا را ترک داد و در عرض راه بوطن بومی خویش صغانیان رفت.

هر دو شوزاده فوراً با نوح داخل مذاکره شدند و نوح آنهارا عفو کرد بر علاوه در اثر این مذاکره در ماه اپریل نوح به پایتخت خویش برگشت.

نوح در مجادلات خویش با شورشیان مانند پدرش از میانه روی کار نمیگرفت نوح برخلاف وعده خویش امرداد تادو برادر و عمویش را از نعمت بصارت محروم سازند (ابوجعفر محمد ۱ و ابومحمد احمد) نیز یکی از شریف زادگان بزرگ، حاجب طغان را به امر نوح به قتل رسانیدند.

رئیس خاندان اسیفجای منصور بن قرا تگین را والی خراسان مقرر کرد: و ابراهیم

با آنها، صفحات ۱۴۶-۱۴۷ را در باره رفتن ابوعلی به ترکستان و دو باره آمدن وی به بخارا گردیزی تأیید نمیکند، بعقیده ابن اثیر ابراهیم با موافقه مردمان بخارا بدین فیصله رسید که با نوح آشتی کند. لیکن پیش از رسیدن اخیراً لذکرا ابوعلی بخاریهارا شکست داد و تصمیم گرفته بود شهر را آتش زند اما بنا بر استدعا و التجای مشایخ از عملی کردن آن اقدام منصرف شد.

قرارداده میر خوند ابراهیم به نوح پیوست و ابوعلی هر دو آنهارا شکست داد. گردیزی از جنگ بین ابراهیم و ابوعلی هیچ صحبت نمیکند، بعقیده گردیزی ابوعلی آرزو داشت بخارا را طعمه حریق سازد زیرا مردمان بخارا با وی سرسبزه را پیش گرفته بود.

۱- رودکی همین ابو جعفر محمد بن احمد را مخاطب قرار داد و قصیده زیر را برایش مینویسد (مادرمی را بگرد بایده قربان) لیکن تاریخ سیستان عقیده بالا را رد میکند و میگوید که مملوح رودکی ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیلیث حاکم سیستان می باشد. بمقالات سری - ای د ف رور (E.D. Rose) که زیر عنوان يك قصیده. رودکی در (T.R.A.S) ۱۹۲۴، صفحات ۲۱۳ (ff) نوشته مراجعه کنید.

بن سیمجور در بهار سال ۹۴۸ پسرود جهان گفت^۱ شورش بزرگ ابوعلی هنوز شکست نه خورده بود، و قتیکه ابوعلی از آمادگی لشکر نوح بر علیه خویش آگاه شد بسوی بلخ عقب نشست (این نکته میرساند که فرمانروای بلخ از طرفداران ابوعلی بوده است) و باز برای مرتبه دوم بر بخارا حمله کرد. در نزد يك خرننگ^۲ با وجودیکه نوح با بخش عمده لشکر خویش عقب نشست، ابوعلی شکست خورد (در اواخر سال ۹۴۷). با پیروزی حکومت بازار مصایب و اعدام های تازه گرم شد و از جمله کسانی که نخجیر این مصایب گردید، فردی از افراد خانوادۀ عتبی بود، فعالیت های بیشتری ابوعلی (عقب نشینی وی بطرف بلخ و گوزگان اتحاد و بستگی او با امیر ختل و ملحق شدن بالشرکیان وی نزدیک سمنگان^۳ و نیز المعادوی با کمبجی^۴ و امیر راشت باعث گردید تا تمام فرمانروایان ولایت تحت الحمايه رادر سرتاسر و امتداد بخش علیای دریای آمور بر علیه حکومت مرکزی برخیزانند. در نتیجه، و قتیکه نیروهای نظامی بخارا بعد از آنکه پایتخت ابوعلی، صغیان را دست چپاول دادند، با مشکلات زیادی روبرو گردیدند و مخابرات آنها با بخارا یک قلم قطع گردید. در اواخر سال ۹۴۸ هر طرف با هم صلح کردند و ابوعلی پسرش را بطور گروگان به بخارا فرستاده در باره اینکه حکومت چطور و به چه صورت با ابوعلی مصالحه کرده معاملات نداریم. اما اینقدر معاموم میشود که باغیان پسر و زشده بودند

۲- سمانی (S.V.) السیمجوری.

۱- در گردیزی سمنگان (در عربی سمنجان: ترکستان بارتولد صفحه ۴۷) آمده است

و نباید آنرا سمنکان خوانند.

۲ به ترکستان بارتولد صفحه ۷. مراجعه نمایید

زیرا از پسر ابوعلی پذیرایی گرمی بعمل آورده شد و برای استقبال وی شهرتزیین شده بود. حکومت به پسران ابوعلی خلعت داد و از وی دعوت نمود تا طعام را روی میز سلطنتی صرف نماید. خود ابوعلی در صفا نیان باقیماند و بنا بدرخواست حکومت مرکزی همان نهضتی را که برخلاف اسلام شروع گردیده بود، از بین برداشت. در خراسان منصور بن قرا تگین دست بمساعی بیهوده برای تامین دیسپلین و انضباط میزد. چون فضای خراسان متلاطم بود و تشتت و بی نظمی روز بروز زیاد میشد و قرا تگین نمیتوانست دیسپلین راداران و لایبر قرار نماید، لذا از حکومت خواهش میکرد تا او را از وظیفه اش عزل نماید از این فکته باز هم میتوان استنتاج کرد که معاش لشکریان مانند سابق بصورت غیر منظم پرداخته میشد. منصور در سال ۹۵۱ پدر و دجهان گفت و ابوعلی جانشین وی مقرر شد ابوعلی در سال ۹۵۲ وارد خراسان گردید و صغانیان و ترمذ را برای پسرش ابو منصور نصر بن احمد گذاشت؛ ابوعلی توانست نظم و نسق رادر خراسان و خوارزمیه برقرار نماید. بعد از آنکه از طرف خراسان مطمئن گردید با آل بویه داخل پیکار شد جنگ با صالح پایان یافت و این امر باعث آزار و خفقان نوح گردید: برای بار دیگر ابوعلی را از عهدہ اش بر طرف کردند و عوض وی ابو سعید بکر بن ملک الفرغانی را مقرر نمودند.

پیش از حرکت بکر بسوی خراسان نوح بر وزد و شنبه ۳۸ ماه آگست سال ۹۵۴ پدر و دجهان گفت ۲

۱- ابن اثیر جلد هشتم صفحات ۳۷۰-۷۱-۳۷۸

۲- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحات ۳۷۹-۸۱، معانی S.V. السامانی. بعقیده عتبی (منینی، جزء اول، صفحه ۳۴۹، و نرخشی، صفحه ۲۲۹) این روز سه شنبه ۲۲ ماه آگست (یعنی یازده روز از ماه ربیع الثانی مانده بود) بود.

نوح پنج پسر داشت: عبدالملک، منصور، نصر، احمد^۱ و عبدالعزیز، نوح مانند بعضی خلفای دیگر از مردم عهد و پیمان می‌گرفت که فلان و فلان شهزاده یکی بعد از دیگری زمام امور مملکت داری را در دست بگیرند^۲ در این دوره، ارستو کراسی نظامی خیلی قدرت داشت زیرا می بینیم که هر یک از شهزاده یکی از رهبران گارد را بحیث رفیق برای خودشان نگه میداشتند^۳ بعد از پدر [نوح] عبدالملک بر مسند فرمانروایی نشست. مقدسی استعداد این امیر را از تمام امرای آل سامان زیاد میداند، اما طوریکه از لابلای اوراق تاریخ برمی آید گفته مقدسی را نمیتوانیم تایید کنیم. در سطرهای ما بعد نخواهید دید که در روزهای اخیر فرمانروایی عبدالملک تمام اقتدار و قدرت در دست فرمانده گارد بود^۴ در هر صورت، وقتی که عبدالملک بر مسند فرمانروایی نشست اعلامیه پدرش را تایید کرد یعنی بکسر اعراس ابوعلی در خراسان مقرر کرد و ابو منصور محمد بن عزیر^۵ را وزیر خویش ساخت. این حادثه شرایط بس نامساعدی را برای ابوعلی^۶ ایجاد کرد زیرا وی نمیتوانست در خراسان بماند و هم توان آنرا در خود نمیدید صغانیان برگردد. حتی یاری و کمک آل بویه و فرمان خلیفه نتوانست موقوف وی را در خراسان استحکام بخشد. فقط بعد

۱- از او نرخی هم ذکر کرده است - صفحه ۱۶

۲- گردیزی (نسخه قلمی کمربچ)، گردیزی، فقط از چهار شهزاده نام میبرد و منصور را حذف کرده است.

۳- بلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۳۳۷

۴- بلیوگرافی جغرافیای عرب، صفحات ۳۳۷-۸

۵- و هم چنان این موضوع در گردیزی بهمان منوال ذکر شده است. مقدسی (loc. cit)

۱ ابو منصور بن عزیر را وزیر نوح میدانند.

۶- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۷۹

از مرکش جنازه او را در ماه نوامبر سال ۹۵۵ به صغانیان بردند. حکومت جدید نتوانست برای مدت مدیدی در خراسان فرمانروایی کند. بکر بن ملک با گارد معامله و پیش آمد خوبی نمیکرد و از تقاضاهای آنها اغماض و تجاهل می نمود و در نتیجه آنها را دشمن خود ساخت و همان بود که در ماه دسامبر سال ۹۵۹ در دست يك افسر گارد الپتگین در دروازه های قصر «عبد الملك» بتل رسید و احتمال می رود که الپتگین این کار را به استشاره امیر نموده باشد. از این واقعه بعد، وزیران عزل نمودند و در عوض وی ابو جعفر عتبی را بر کرسی وزارت نشانیدند. در عوض بکر ابو الحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری که در خراسان زیر اثر بکر کار میکرد، مقرر شد. فرمان مقررری و پرچم را حکومت بدست پسر الپتگین در سال ۹۵۷ برای ابو الحسن محمد بن ابراهیم سیمجور فرستاد. ابو الحسن سیمجوری و عتبی به چنان اقداماتی دست زدند که سبب نارضایتی عموم مردم را فراهم نمودند و نتیجه چنین شد که برای مدتی دست آنها را از کار کشیدند. ابو منصور یوسف بن اسحق در سال ۹۵۹ وزیر مقرر شد و ابو منصور محمد بن عبدالرزاق که گردیزی آنها «حاکم عادل» میگوید بحیث حاکم خراسان مقرر گردید (از سال ۹۶۰)

نیز چنان می نماید که الپتگین برای مدتی از وظیفه خویش بر طرف شده بود، زیرا فرمان مقررری سپه سالار جدید را ابو نصر منصور بن بایقرا که مقدسی آنها را حاجب بزرگ منصور می داند با خود آورده بود.

نیز از اوضاع و احوال همان زمان چنان برمی آید که عبدالملک و وزیرش سعی و مجاهدت میکردند تا گریبان خودشان را از چنگک دسته لشکریان رها سازند و این گفته ماراهمانا بقتل رسانیدن فرمانده اعلائی نظامی که در اثر آن نارضایتی عمومی بوجود آمد (ابن اثیر) تایید میکند. در هر صورت این اقدام امیر و وزیرش ناکام میماند و عبدالملک برای اینکه دیگر روی الپتگین را نبیند (برای اینکه الپتگین را دوست نداشت) از روی مجبوری او را حاکم خراسان مقرر کرد. الپتگین در ماه فبروری سال ۹۶۱ بخراسان رسید و غلام سابق الپتگین بحیث حاجب مقرر شد. پیش از این که الپتگین بسوی خراسان حرکت کند، امیر را وادار نموده بود که وزیرش را بر طرف کند و عرض وی ابوعلی محمد بن بلعمی را برقرار نماید. البته این وزیر جدید چون پدر خویش صاحب استعداد نبود و فقطالت و ایزاری بود در دست رهبران نظامی^۱ مرگ نا بهنگام عبدالملک (ماه نوامبر^۲ سال ۹۶۱) اوضاع مملکت را بیش از پیش آشفته نموده و آتش بی انتظامی در همه جا زبانه کشید. در اثر این بی انتظامی حتی قصر امیر را دست یغما و چپاول دادند و آنرا آتش زدند^۳ بلعمی بنا به آرزوی و خواهش الپتگین پسر جوان امیر متونی را برهسند فرمانروایی

۱- گردیزی صفحات ۱۰-۱۱ ابن اثیر جلد هشتم صفحه ۳۹۶ بلیوگرافی جغرافیای عرب جلد

سوم صفحه ۳۳۸

۲- تاریخ حقیقی آن مشکوک است. (سعمانی ef) السامانی S.V. ابن اثیر جلد هشتم صفحه

۳۹۸ نرشخی صفحات ۹۶-۱۰۳-۱۱۲-۲۲۹ عتبی دینیش Manini جلد اول صفحه ۳۴۹.

در عتبی پنجمین بار زاده شوال سال ۳۵۰ ثبت شده لیکن این روز روز شنبه ۲۳ ماه نوامبر بود.

۳- برای معلومات مزید به ترکستان تا حمله مغول بار توله صفحه ۱۱۰ مراجعه کنید.

نشانید اما حکومت نصر بیش از یک روز دوام نکرد. اعضای خاندان سلطنتی آل سامان و حشم و لیدرهای گارد از ابو صالح منصور بن نوح جانبداری میکردند. فایق که رفیق روزهای کودکی منصور بود بطرفداری از وی قیام کرد. و در نتیجه این تصادمات و جانبداریها منصور زمام امور مملکت را در کف گرفت. الپتگین را همگان ترك دادند و ظاهراً چنان مینماید که بلعمی از حکومت جدید طرفداری کرده است زیرا تا روز مرگ خویش وزیر باقیماند. در خراسان ابو منصور بن عبدالرزاق، آنکه را الپتگین حاکم طوس مقرر کرده بود، برخلاف دشمن دیرینه خویش پرچم بغی را برافراشت، خاصه و قتیکه حکومت همان وقت کرسی الپتگین را بدو داد. الپتگین به غزنه رفت و در آنجا فرمانروایی محلی را از مسند اقتدار برانداخت و سلطنت مستقلی را تاسیس کرد. ابو منصور، بعقیده گردیزی می فهمید که الپتگین در فرصت مساعد و در مرحله نخست او را نیز از مسند قدرت برمی اندازد لذا منصور به لشکریان اجازه داد تا مملکت را تاراج کنند و در عین زمان خودش با آل بویه همدستان شد. همان بود که در سال ۹۶۲

۱- اخیراً ذکر کرده است (ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد سوم صفحه ۳۳۸ لیکن مسند نشینی وی با توصیه الپتگین سر می خورد این حقیقت را گردیزی در میان میگذازد (نسخه قلمی که بریج (گردیزی هم از فرزندان او یکی صواب تر بود نشانند) برخلاف این نظریه نظام الملك (سیاست نامه صفحه ۹۷ و ترجمه آن صفحه ۱۴۴ عقیده دارد که الپتگین منصور را لایق تاج و تخت نمیدانست زیرا وی خیلی خردسال بود فرسخی ۱۰۴ صفحه ۱۰۴) تاریخ گزیده با هتمام براون Brawne صفحه ۳۸۴ و ترجمه آن صفحه ۷۴ میرخوند سامانها صفحه ۱۵۳ عقیده دارند که الپتگین آرزو داشت عمومی منصور را بر مسند فرمانروایی نشانند

۲- از ایضاحات نظام الملك معلوم میشود که وی الپتگین همدردی داشته ioe.cit

ابوالحسن محمد بن سیمجور برای بار دیگر حاکم خراسان مقرر شد تا بر علیه الپتگین داخل اقدامات جدی گردد (در بین لشکریان او بر علاوه دیگران احمد پسر منصور بن قرانگین موجود بود) ابو منصور کشته شد و ابوالحسن تا پایان دوره فرمانفرمایی منصور، حاکم خراسان ماند و با آل بویه و آل زیار پیروزمندانه پیکار کرد^۱. هدف این نبردها، از آن پاسخی که منصور برای ابوالحسن فرستاده بود و ابوالحسن برای لشکریان پول خواسته بود، معلوم میشود «معاش لشکریان را بایست از بیستون ستد^۲» (یعنی شهزاده آل زیار) ابوالحسن و ابوجعفر عتبی که بطور مشترک با بلعی و ظیفه وزارت را انجام میدادند، نه چنان سلوک و رفتار می نمودند که در دور عبدالملک پیشه خودها قرار داده بودند، این دسته مردم درین فرصت بنام فرمانروایان ذکی و هوشمند شهرت یافته بودند، در غزنه نیز اقتدار و قدرت سامانیها اقلانام نه بکام احیاء گردیده بود. اسحاق ۳ پسر و جانشین الپتگین، آنکه در سال ۹۶۳ پدر و دجهان گفت، در دست فرمانروای بومی سابق غزنوی در سال ۹۶۴ شکست خورده و به بخارا فرار کرد سامانیها به این شکست خورده کارزار گاه غزنه، اسحق، یاری کرد و در اثر همین کمک سامانیها

۱ - ترکستان تا حمله مغول صفحه ۱۲۵ پاورقی نمره ۷ -

۲ - گردیزی ندرجه قلمی کمریج «مال حشم از بی ستون بن و شمشیر باید سنده»

۳ - اسم حقیقی وی شاید اسحق بن ابراهیم باشد (ابن حوقل صفحات ۱۳-۱۴)

برای بار دیگر در سال ۹۶۵ بردشمن غلبه حاصل کرد؛ سپس بر آن سکه های که در غزنه ضرب زده میشد، اسم فرمانروای سامانی و حکم محلی غزنه عطف توجه میکند^۱ دوره باقیمانده فرمانروایی منصور، تا جاییکه معلومات اجازه میدهد، بصلح و آرامی سپری گردید. بعد از باجمی در بهار سال ۹۷۴ کرسی وزارت را دوباره یوسف بن اسحق اشغال کرد و اسحق فقط پنج ماه بعد از سلطنت خویش درگذشت. در سال اخیر منصور کرسی وزارت را به ابو عبد الله احمد بن محمد جیهانی پسر ابو علی محمد و نواده ابو عبد الله محمد معروف بن احمد سپرد.

منصور در ماه جون سال ۹۷۶ درگذشت^۲ پسر و جانشین منصور که ابو القاسم نوح نام داشت سیزده ساله بود^۳: مملکت را مادرش^۴ و وزیر ابو الحسن عبد الله بن احمد عتبی که در اواخر سال ۹۷۷^۵ مقرر شده، از طرف فرمانروای

۱- درباره این وقایع تاریخی فصیحی صفحه ۱۶، طبقات ناصری را ورتی صفحات ۷۰-۷۳ را بنگرید. تاریخ تاسیس سلطنت الپتگین را در غزنه بد و ن شک و تردید فصیحی نادرست ثبت کرده است (۳۲۲) یا وجودیکه فصیحی اثر خوبی نوشته اما من با ورتی در اینکه نمیتوان بر اثر وی بطور کلی متکی بود همفکر میباشم.

۲- Trudy جز اول صفحه ۲۴۰

۳- بمقتده عتبی (میثقی ۳۴۹) روز سه شنبه یازده شوال «۱۳ جون گردیزی، در باره همین دوره فرمانروایی و وقایعی که در این دوره صورت گرفته، معلومات موفق دارد. در آثار عتبی فقط همان وقایعی که به ما ورا اء لنهر تعلق دارد، میتوان خواند.

۴- ابن اثیر هم به همین عقیده است (جلد هشتم ۴۹۵)

۵- راجع به مادر فرمانروای سیزده ساله، عتبی (میثقی، جلد اول، صفحه ۱۳۶) فرسخی (صفحه، ۱۶۵) را مطالعه نمایند.

۶- در گردیزی (نسخه قلمی کمبریج) ربیع الثانی ۳۶۷ داده شده و همین تاریخ را یا قوت در ارشاد، جلد دوم، صقه ۶۰ ثبت میکند نیز به ترکستان با رتولد، صفحه ۲۵۲، نمر پاورقی (۴)

مراجعه کنید

سیزده ساله اداره میکردند. در اوایل دوره فرمانروای جدید، حکومت سعی میکرد تا با رهبران بزرگ دسته نظامیان و مخصوصاً ابوالحسن سیمجوری مصالحه نمایند و در اثر اتخاذ همین روش جدید بود که به ابوالحسن سیمجوری القاب اعزازی دادند^۱ و قتیکه موقوف حکومت استحکام یافت وزیر ابوالحسین عبدالله بن احمد عتبی در پی آن افتاد تا قدرت بوروکراسی را تقویت نماید و لشکریان را زیر اثر و نفوذ آن قرار دهد. این روش جدید باعث شد که در اوایل سال ۹۸۲^۲ وزیر رهبر بسیار نیرومند لشکریان ابوالحسن سیمجوری را بر طرف کرد و عوض وی حاجب تاش که در سابق غلام پدر عتبی بود و حالاً تماماً موقوف اداره وزیر بود، مقرر کرد: عده ایرا عقیده برانست^۳ که وزیر از سیمجوری نفرت داشت زیرا سیمجوری میگفت که عتبی بسیار جوان است و به نوح توصیه میکرد که باید جیهانی را وزیر خویش سازد. بالاخره ابوالحسن مجبور شد قهستان برود و به کار و بار خانواده خویش سرگرم گردد. فایق و دیگران رهبران نظامی را امر دادند تا بر عایه آل بویه داخل اقدامات کردند. این موفقیت و پیروزی وزیر برای مدت مدیدی دوام نکرد و همان بود که در ماه مارچ سال ۹۸۲ لشکریان خراسان را آل بویه شکست داد و فقط مرگ عضدالدوله توانست خراسان را از دست تجاوز و تخطی

۱ - گردیزی، صفحه ۱۱

۲ - تاریخ آن در عتبی (منینی اول ۱۰۵: و کلمات فی منتصف منها فقط در ایضا حات منینی عطف توجه میکند) و گردیزی.

۳ - گردیزی، صفحات ۱۱-۱۲، عوفی صفحات ۹۱-۲، نرشخی صفحه ۱۰۵. تاریخ گزیده، براون، صفحه ۳۸۵، ترجمه صفحه ۷۵ نیز به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۷۴ مراجعه کنید.

آنها نجات داد. ^۱ عتبی در مروقوای نظامی دیگری تهیه دید و بانها وعده داد که شخصا با ایشان ملحق میگردد ، اما این اقدام عتبی بجای نکشید زیرا در اثر تحریکات ورشوه فایق و ابوالحسن عتبی را بقتل رسانیدند . مورخ عتبی ^۲ عقیده دارد که ابوالحسن عبداللہ بن احمد عتبی آخرین وزیر لایق و با استعداد بوده است و در این قضاوت ما هم از مورخ جانبداری میکنیم . جانشینان این وزیر هیچگونه قدرت نداشتند حتی بادرگاه مجادله نمیتوانستند ، یعنی ضعف اراده و قابخردی یار جانشینان وزیر عتبی بوده است .

حکومت ، تاش را به بخارا احضار کرد تا نظم و نسق را در آن سامان تامین کند ؛ لیکن بالاخره وی بادشمن خود موافقت کرد و بحیث سپهسالار باقیماند . ابوالحسن در قهستان زندگی میکرد و پسرش ابوعلی حاکم هرات مقرر شد و فایق زمام دار بلخ گردید . بعد از آنکه تاش بخارا را ترک گفت یکدسته از دشمنانش زمام کار را در دست گرفتند : همان بود که در ماه آگست سال ۹۸۶ ^۳ عبدالله بن عزیر ، رقیب خانواده عتبی ، بوزارت رسید ^۴ ابوالحسن برای یکبار دیگر کرسی سپهسالاری

۱ - گردیزی (نسخه خطی کمریج) «واگرمی خراسان و تاش را لاش کردندی» مقدسی (ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلد سوم ، صفحه ۳۳۸) مرگ عضدالدوله و سقوط خاندان او را جزایی میدانند که بر آل سامان تاخته بود .

۲ - باهتمام منینی ، اول ، ۱۲۱ ، راجع به برتری و تفوق این وزیر بر سایر وزراء به نرشخی ، صفحه ۱۳۰ مراجعه نماید ، راجع به لیاقت و استعداد وی این نکته کفایت میکند که در روزهای اخیر حیاتش بر علاوه وزارت عهده فرمانده نظامی را نیز بدوش گرفته بود (نرشخی ، صفحه ۱۲۹ عتبی بدان صراحت وظیفه نظامی و ملکی رادر دست خود گرفته بود .

۳ - تاریخ آن در گردیزی (نسخه قلمی کمریج) ربیع الاول سال ۳۷۶ ثبت شده و این اثرو قوع این واقعه را (نهم ، ۱۹۰) سال ۳۷۳/۹۸۳ میدانند

۴ - در تاریخ بیهقی (نسخه خطی موزه برتانیه Or.3587, f.69a از کرکتر ناشایسته این وزیر شکایت شده است .

را اشغال کرد. تاش سعی میکرد تا بیاری فخرالدوله (آل بویه) در برابر ابوالحسن وفایی مقاومت کند و هم در همین فرصت یکی از اعضای دیگر خانواده بویه (شرف الدوله ابوالقوارس پادشاه فارس) دوهزار مرد سواره بیاری تاش فرستاد. اما تاش در دو ماه و سه ماه پس از سال ۹۸۷^۱ شکست خورد و بطرف گرگان فرار کرد و در آنجا یکسال بعد^۲ در اثر مرض و با پدرود جهان گفت.

بعقیده عتبی^۳ آخرین وزیر نتوانست نظم و نسق را در مملکت تامین کند؛ اکثر ولایات در دست شورشیان و بغارتگران افتاد، مالیات حکومت بهدررفت، لشکریان بر مردم بیداد و جفاروا میداشتند، ترکها بر همه جا مسلط شدند و نیز بفرمانهای وزراء هیچکس واقعی نمیگذاشت بعد از آنکه ابوالحسن، در بهار سال ۹۸۹^۴ فوت کرد؛ پسرش که از پدر ذکی تر و در امور مملکت دارای درایت بیشتری داشت، جانشین وی گردید. اسم پسر ابوالحسن، ابوعلی بود. حکومت بخارا فایق را بر ابوعلی ترجیح میداد لذا برای ابوعلی هیچ چاره جز اینکه به اسلحه متوصل گردد باقی نمانده بود در این جنگ فایق شکست خورد و بطرف مرو رود فرار کرد هم در همین فرصت ابوعلی قاصدی به بخارا فرستاد و به حکومت از اینکه چه شرایط او را و اداریان جنگ کرد اطلاع داد و نیز اعلان کرد که وی مطیع حکومت بوده

۱ - تاریخ آن در گردیزی (نسخه خطی کمبریج) هفتم ماه شعبان سال ۳۷۷، قید شده

۲ - قرار گفته عتبی (منبئی جلد اول صفحه ۱۴۵) وی برای مدت سه سال در گرگان باقیماند، لیکن عتبی تاریخ وقوع و یا مرگ شاش را در ۳۷۷ هـ [سه ماه می ۹۸۷-۱۲۰۰ اپریل سال ۹۸۸] ثبت میکند.

نیز به صفحه ۲۵۳ ترکستان بارتولد نمره پاورقی [۴] مراجعه کنید.

۳ - نرشخی، صفحه ۱۵۲، منبئی صفحه ۱۵۲

۴ - عقیده گردیزی «نسخه خطی کمبریج» f. I. Va ماه ذوالحجه ۳۸۷

و از او امر آن سرنمی پمچد بنا بران حکومت مجبور گردید معاذیر فانح (ابوعلی) را بپذیرد و او را والی تمام ولایا تیکه در جنوب دریای امو واقع است، مقرر نماید. نوح، ابوعلی را در این ولایت به لقب «امیرامیران بنا نید آسمان»^۱ یاد میکنند. ابوعلی از فرصت استفاده کرده خودش را در این ولایات حاکم مطلق میسازد. و به بهانه ضروریات و احتیاجات نظامی تمام مالیات حکومت و عایدات تیکه به تاج و تخت تعلق داشت برای مقاصد خویش به مصرف میرساند^۲ در عین زمان می بینیم که فایق بعد از لشکرکشی تا پیروز مندانه بر بخارا^۳، بلخ را در تصرف خویش درمی آورد و سپس روی بسوی ترمذ میگذارد؛ امیر گوزگان، ابوالحارث محمد بن احمد^۴ بن فر یغون با مر نوح بر علیه فایق صف ارای می کند و شکست می خورد. نیز در همین اوان و فرصت، امیر چغانیان ابوالعظفر محمد بن احمد بر علیه دشمن مشترکشان، حاکم صبغانیان، همدستان میگردند؛ امیر صبغانیان طاهر بن فضل نام داشت (راجع به اینکه امیر صبغانیان با آل محتاج خویشاوندانی داشته، معلومات

۱- عتبی «منینی»، اول ۱۰۰، و میرخوند، سامانها، صفحه ۱۷۰ همان لقب فوق را ثبت کرده اند.

۲- اصل لقب بومی «امیرالامراء» لموید من لسماء تاریخ گردیزی یازین الاخبار، چاپ تهران صفحه ۴۱ تحشیه مترجم

۳- گردیزی، صفحه ۱۲۰ کته گوریهای مالیات در ایجاز کر شده است: مالیات زمین، مالیات مال التجاره، عایدات تیکه از رهگذر جایدا تاج و تخت تهیه دیده میشد و غیره.

۴- قرار عقیده عتبی (مننی اول ۱۶۵) وی بروز یکشنبه/ یازده ربیع الاول/ سال ۳۸۰ (یعنی هشتم ماه جون سال ۹۹۰) شکست خورد.

۵- عتبی (منینی اول ۱۶۶) و منابع دیگر او را بنام احمد بن محمد ثبت کرده اند.

نداریم) بعقیده عتبی^۱، صغایان در سابق جزء قلمروهای امیرگوزگانان میبود. ظاهر در محاصره بلخ کشته شد و سپاه او فرار کرد؛ سلطنت سامانیان دستخوش مغشوشیت و سرسامی خاصی دیگر دو و نیمجیر آن فاتیما شد که لشکر یا نشر، نزدیک سرحدات شمالی ما وراء النهر رسیده بودند.

راجع به منشاء و بده سلطنت خانهای ترك که باعث اضمحلال و سقوط آل سامان گردید، معلومات نداریم. حتی درباره اینکه خانهای مزبور به کدام عشیره و قبیله تركها تعلق دارد، معلومات و اطلاعات صحیح پابرجا، مورد دسترس اهل تحقیق و تتبع نمیشود. از ایضاحاتیکه در جای دیگر^۲ راجع به پیروزیهای توقوز-اغوز (Toquz — Oghuz) بر قرلو قها (Qartuqs) و اشغال کاشغر توسط قبیله یغما (Yaghma)، یک شاخه توقوز-اغوز، و کشایش بلاساغون در دست تركهای کافر و مشرک داریم، نشان میدهد که قراخانیها رهبران همان توقوز-اغوزی بودند که سلطنت قرلوق را بباد فنا دادند؛ لیکن بر علیه این رشته ایضاحات یک واقعیت دیگر عطف توجه مینماید و آن اینکه قراوقها سلطنت قراخانی را اشغال مینمایند و این امر با اغوز در سلطنت امپراطوری سلجوق تماماً تطابق میکند.^۳

۱- مئینی (Manini)، اول، ۱۶۷ [ابوالمظفر محمد بن احمد]، نرشخی، صفحه ۱۵۷

۲- زپسکی، یازده، ۳۴۸-۹، هند بیک سمریچی، جلد دوم، صفات ۹۴-۵،

Die Alltiikischen Ischreften und die arabischen Quellen, P.28.

۳- نیز زپسکی، جلد هشتم، صفحه ۲۲، د بیلو پارتولد

Zur Yeschichte des christentums, P.49.

در اواخر قرن یازده، طوری که خواهیم دید، هسته لشکر قراخانیها را بنام جیکیلها Jikils یاد میکردند، اما محمود کاشغری (دیوان لغات الترك اول ۳۳۰) بر آنست که تمام ترکهای بخش شرقی را ترکمانهای امپراطوری سلجوق جیکیل میگفتند.

راجع به اینکه قراخانیها اسلام را پذیرفته اند، معلوماً تیکه جنبه افسانوی دارد، مورد دسترس ما میباشد: و قدیم ترین این افسانه را جمال قرشی^۱ که او هم از تاریخ کاشغر نقل میکند، مورد دسترس ما میگذارد. البته این تاریخ بقسرن یازده تعلق دارد^۲ مطابق این افسانه اسلام را در وهله نخست ستق (Satuq) بغواخان عبد الکریم، نیای بزرگ فاتح دوم ماوراءالنهر که در سال ۳۴۴/۹۵۵ بدرود جهان گفت، پذیرفته برد با وجود باستانی بودن این عنعنه، اشتباهات تاریخی زیادی مخصوصاً درباره آل سامان عطف توجه میکند. پس مواد کرونولوجی که در اینجا نقل میشود، از اعتبار ساقط است^۳ و ما مجبور میشویم که به این اثر مراجعه کنیم. ابن اثیر عقیده دارد که در سال ۳۴۹/۹۶۰ اسلام در بسیاری از قبایل ترک (۲۰۰۰۰۰ خیمه) نفوذ پیدا کرد و تا سرزمین قراخانیها گسترش یافت.

در اثر رابطه تجارتي که بین مردمان ماوراءالنهر و میدانهای استپ^۴ وجود داشت عقاید مردمان ماوراءالنهر (اسلام) در بین مردمان چادر نشین گسترش یافت؛ از موادیکه

۱- تاریخ کاشغر، صفحه ۱۳۰- یک افسانه دیگر و این اثر (نهم/۵۴) ذکر میکند، (به پا ورقي

صفحه ۲۵۴، ترکستان نمره پا ورقي «۷» مراجعه نماید.)

۲- به ترکستان یا تولد، صفحه ۱۸ مراجعه کنید.

۳- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۹۶، و این حقیقت را مسکویه نیز ثبت میکند. (Eclipse, II, 181.)

ترجمه آن، جلد دوم، صفحه ۱۹۶

۴- راجع به کولونی هاییکه توسط مهاجرین ماوراءالنهر در قلمرو های ترکی تاسیس شده بود، به

ترکستان با تولد، صفحه ۱۷۸ مراجعه کنید. نیز ز پسکی، جلد هشتم، صفحات ۲۰-۲۱ و هند بولک سیم ریچی

صفحات ۸۳-۸۹ را بنگرید. و همچنان بهتر است به ترکستان با تولد صفحه ۲۵۵ نمره پا ورقي (۲)

مراجعه کنید.

من در باره گسترش آیین مزدك گرد آورده ام معلوم دیگر دد^۱ که تبلیغات برای آیین اسلام در میدانهای استب حتی در زمان امویها آغاز گردیده بود. در این جا باید علاوه نموده گفت که تبلیغات اسلام، در آن فرصت چند ان پذیرفته نبوده زیرا تبلیغات اسلام بصورت رسمی (یعنی تبلیغات فقهای اسلام) در نظر چادر نشینان بشمول عربها^۲ آیینی نبود که با ضروریات و احتیاجات ایشان موافقت کند. شاید و دیگر نمایندگان متصوف جهان اسلام در بین چادر نشینان رسوخ و نفوذ زیادی داشتند و حتی امروز مردمان چادر نشین برای آنها اعتبار و اعتماد زیاد قایل اند. راجع به تبلیغات اسلام در دوره آل سامان در بین ترك ها، معلومات نداریم.

^۳ سمعانی عقیده دارد که در دوره عبدالملك در سرزمین ترك ها شخصی بنام ابوالحسن محمد بن سفیان الكلمانی نیشاپوری، زندگی میکرد.

این مرد نیشاپور در سال ۳۴۰ / ۹۵۱ - ۲ ترك داد و بعد از آنکه چند سال را در بخارا سپری کرد، داخل خدمت خان خانان گردید و بالاخره در دربار وی پیش از سال ۳۵۰ / ۹۶۱ پدرو جهان گفت. از نگاه این مطابقت کرونولوجی خیلی امکان دارد که فعالیت کلمانی با واقعه سال ۳۴۹ مربوط باشد اگر فسانه فعالیت شهزاده سامانی، اساس تاریخی داشته و اسم وی نصر بوده باشد پس میتوانیم بگوییم که شخص مزبور پسر نوح بن نصر بوده است. طوریکه در صفحات گذشته دیدیم به نصر بن نوح مردم در زمان حیات پدرش سوگند وفاداری یاد

۱- زپسکی، جلد هشتم، صفحه ۹، یا قوت، جلد اول، صفحه ۸۳۹.

۲- دوزی (Dozy) مقالتی درباره تاریخ اسلام صفحه ۵۲۶.

۳- سمعانی (S.V) (الاسبانیکتی

میکردند لیکن بعد از آن؛ در آن باره کدام معلوماتی نداریم. نیز اینقدر واضح است که در اوایل نیمه قرن دهم يك شهزاده سامانی به ترك پناه برده لیکن رویهمرفته دیگر معلومات درباره شهزاده مزبور مورد دسترس ما نمیشد. اگر درین موضوع معلومات میداشتیم، البته، این معضله را که دهقان کاشغر تغان تگین باخاندان قراخانی چه رابطه داشته حل میتوانستیم. شخص دیگری که در بین ترکها فعالیت میکرد، ابوالحسن سعید بن حاتم الاسبا نیکتی بود. این مرد قبل از سال ۳۸۰/۹۹۰ رهسپار دیار ترك ها گردیده بود.

راجع بر روابط سیاسی بین سامانیها و ترك در صفحات گذشته گفتیم که در قرن نهم و در نیمه اول قرن دهم سامانیها نیروهای نظامی بمیدانهای استب برای سرکوبی تركها سوق دادند. این گفته ما را فتح اسیفجات در دست نوح بن اسد، لشکرکشی های اسماعیل به طراز و سوق الجیشی نصر به شاورغر^۱ (Shawghar) وهم چنان، اشغال هفتده فرغانه در دست مسلمانها تا بید میکند. یگانه وقتیکه ماوراءالنهر مورد حمله و تجاوز نیروهای نظامی بزرگ تركها قرار گرفت سال ۹۰۴ بود. هم در همین فرصت اسماعیل بن احمد^۲ فرمانروای دوره سامان بود، وی بیاری لشکریان داد و طلب ترکهای متجاوز را از قلمر و خلیفه بیرون راند. در این جالازم است اشاره نموده بگوییم که همان ترکهای کافر که بلاساغون را

۱- اثر مرابارتولد (Otchet Opoyezdkiye، ص ۱۰-۱) با بیلوگرافی جغرافیة عرب،

۲۹۱، مقایسه کنید. شاورغر، بدون شك و تردید، شاورغر بی بوده نه شرقی (صفحه ۱۷۷،

ترکستان بارتواد را بنگرید) و البته طوری که دیدیم اصطخری و ابن حوقل از آن نام نمی برد.

۲- بعقیده طبری، جلد سوم، صفحه ۲۲۴۵

در سال ۹۴۳- اشغال کرده بودند و بر علیه آنها حکومت ماوراءالنهر را تکرار کشید،
معلومات نداریم. اما اینقدر میتوان گفت که در سال ۹۴۳ پسر خاقان ترکی^۱ در
دست سامانیها زندانی گردیده بود.

طوری که تتبع و تحقیق نشان میدهد، سامانیها در نیمه دوم قرن دهم در سر
زمین های ترك هاتایر و نفوذ داشتند و این گفته ما را همان رباطی که به امرفایق
در نزدیک میرکی^۲ (Mirki) ساخته شده بود، تایید میکند. ترك های
چادر نشین بهمان وادیکه، در سرزمین های زراعتی تولید میشد احتیاج و ضرورت
داشتند (این حقیقت، البته در باره تمام مردمان چادر نشین صدق میکند) اما قدرت
و سیطره سامانیها سد راه تهاجم و تخطی همگانی آنها گردیده بود. پس یگانه
راهیکه برای آنها باز بود این بود که در سرحدات شهرهای ماوراءالنهر برای مقاصد
تجارت بیایند^۳. بر علاوه دیده میشود، که یکدسته از مردمان اغوز بعلت نامعلومی
سرزمین های بومی خودشان را ترك داده بودند و مطابق امر و اجازه حکومت
ماوراءالنهر دریک بخش زمینهای ماوراءالنهر که برای زندگی و امرار معاش چادر
نشینان مساعد بود، مسکن گزید بودند، و در عین زمان بحکومت وعده داده
بودند که از آن سرحد در برابر هرگونه تجاوز و تخطی بیگانگان نگهداری و
حراست نمایند.

در سطرهای گذشته خاطر نشان نموده گفته بودیم که ترکمانها (اغوز) در منطقه غرب

۱- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۱۰، میرخوند، سامانیها، صفحه ۲۴۹ (از ابن خلدون).

۲- پدایوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۲۷۵

۳- ترکستان تا حمله مغول، بارتولد، صفحه ۲۳۷

وجنوب غرب اسيفجاب مستقر گردیده بودند و هم چنان يك شاخه ديگر
 ترکمانها تحت رهبری سلجوق^۱ از رفقای قبیلوی خویش در بخش سفلی سیر
 دریا جدا شدند. در نتیجه سلجوق مسلمان شد و مردمان مسلمان جند (Jand)
 را از خراجیکه به کفار میدادند، نجات داد^۲. سلجوق در جنگ وفات یافت
 و در همانجا دفن شد. لیکن جانشینان وی با مسلمانها پیکار میکردند و نفوذ خود را
 بطرف جنوب گسترش دادند؛ و هم بدین منوال در قرن یازده يك فرمانروای
 دیگری در جند عطف توجه میکند، این مرد فرمانروا با جانشینان سلجوق بنای
 عداوت و کینه اندوزی را میگذارد^۳ اخیرالذکر را (سلجوقی ها) را آل سامان
 میپذیرند و در جوار نور مستقر میگرددند. حمدالله قزوینی^۴ این واقعه را مال سال
 ۳۷۵/۹۸۰ میلاند.

چند سال بعد خان بلاساغون اسيفجاب را اشغال کرد و در این تصادمات بین
 سامانیها و خان مزبور، ترکمانها سهم گرفتند. راجع بدین موضوع بهتر است
 در آینده صحبت کنیم.

بغراخان هارون بن موسی^۵ نواده سلجوق که به صاحب الدعای

۱ - تلفظ این کلمه (اسم) بعقیده کتاب قرقود (Qurqud) و دیوان لانات ترک محمود
 کاشغری (جلد اول، صفحه ۳۹۷) سلجک میباشد.

۲ - ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۲

۳ - بیهقی، صفحه ۸۵۶

۴ - اشیا تیک جرنل، ۱۱، ۴۴، ۴۲۱: تاریخ گزیده، براون، صفحه ۴۳۴.

و ترجمه آن صفحه ۹۳ نیز به اورتی، طبقات ناصری، صفحه ۱۱۷ مراجعه نمایید.

۵ - جمال قریشی (صفحه ۱۳۲) این نویسنده ظاهراً معلومات بسیار موثق و زیادی را درباره

انساب قراخانیها مورد دسترس ما میگذارد.

وظاهر الدعوی ملقب بود در ماوراءالنهر با هیچگونه مقاومت روبرو نشده هم در همین فرصت ابوعلی میثاقی را به پنهانی با بغراخان بست. در این تعهد نامه چنان قرار گذاشتند که قلمرو آل سامان را بین خودشان تقسیم کنند بغراخان ماوراءالنهر را اشغال کند و ولایات جنوب دریای آمو را در اختیار ابوعلی بگذارند. بر علاوه می بینیم که در این آوان بزراخان را چند بن تن از دهقانها دعوت میکنند (دهقانها در آنسامان رول بس مهمی داشتند) زیرا آنها از حکومت نا راضی بودند^۱ راجع به نظریات طبقه روحانیون نسبت به نخستین فاتح ماوراءالنهر چیزی نمیدانیم، لیکن از شرحیکه مورخین درباره تقوی بغراخان^۲ و یاران بزرگ وی از قبیل ابوعلی و فایق^۳ نوشته برمی آید که طبقه روحانیون بغراخان را در ماوراءالنهر با

• بعقیده ابن اثیر (جلد یازده، صفحه ۵۴) و عوفی (صفحه ۸۴) اسفاد و اولاد موسی پسر ستوق يك شاخه جداگانه قراخانیها را که نصر بدان تعلق دارد، تشکیل داده بودند. اول الذکر را بغراخان هارون بن سلیمان مینامیدند. منابع اولین از قبیل عتبی و گردیزی بغراخان را فقط پسر ایلک (Ilak) میگویند و بعقیده جمال قرشی، پدر بغراخان در زمانیکه پسر دیگر ستوق یعنی نیای بزرگ نصر بنام خان یاد میشد با اسم ایلک (Ilak) معروف بود. (هارون بن ایلک : 393, III, Hilal, Eclipse. ef)

۱- عتبی، مئینی، جلد اول، صفحه ۱۶۳ (طائفة من دهاقین ماوراءالنهر): در ترجمه پارسی (نرخشی ۱۵۵) عوض دهقانها فقط به ذکر بعضی شرفای ماوراءالنهر اکتفاء میکند.

۲- همین القاب را بر روی سکه های بغراخان که در ایلاق در سال ۳۸۳-۹۲۲ ضرب زده شده، می بینیم مارکوف، کتلاک، صفحه ۱۹۸ را نیز بنگرید.

۳- ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۷۰

۴- سمائی، صفحات ۵۶-۶۰

آغوش باز و خلوص نیت استقبال کردند. در این جا بایست علاوه نموده گفت که طبقه روحانیون نه تنها بغراخان را با جبین کشاده استقبال کردند بلکه بعدها از نصر نیز با حرارت و گرمجوشی پذیرائی نمودند. بر علاوه یاران فوق الذکر بعقیده ثعلبی^۱ بغراخان يك دنبال کننده دیگری نیز داشت این مرد را ابو محمد عبدالله بن عثمان الواثقى میگویند. الواثقى بدآنجهت میگفتندش، که وی خود را از اولاد خلیفه واثق میدانست. به احفاد و اولاد خلیفه هم در قلمرو خود خلفا و در حیطه های نفوذ و زمامداری آل سامان امداد مادی معینی میشد. اما واثقى از این چنین امداد مالی محروم بود، لذا مجبور شده نزد ترك هارفت و به اندازه بر ذهن و اراده خان ترك نفوذ پیدا کرد که اخیر الذکر هیچ گونه اقدام بر علیه رای و اندیشه واثقى نمیگرد، واثقى، خان را تشویق میگرد بر ماوراءالنهر لشکر کشی کند و حتی ثعلبی، واثقى را سبب سقوط و انهدام خاندان سامانها میداند. بعد از فتح ماوراءالنهر در دست خان، واثقى بنامین جلال و زندگی باد بد به خویشش پرداخت و سه صد غلام را بدو بخشود جمع کرد و در اندیشه آن بود که خود را خلیفه اعلان نماید. بغراخان زیرا اثر واثقى بر ماوراءالنهر و خراسان حکومت میگرد اما مریضی و عقب نشینی خان، واثقى را مجبور ساخت که بطرف عراق فرار نماید. و این نکته با تمام کیف و کم میسرساند که ثعلبی در حق واثقى اغراق و مبالغه روا میداشت^۲ نیز از این نکته انسان

۱- اشیا ترك جرنل III، ۳۳۹، ۵۰، ۴۱-۲- از واثقى مورخین نام می برند هلال (-Eclipse)
 (420-24) VI، 393-7; frans; III- راجع به واثقى و نفوذیکه وی بر بغراخان داشته به تفصیل صحبت میکند. چنان مینماید که واثقى ماوراءالنهر را تا بعد از مرگ قصر و تخت نشینی برادرش احمد ترك نگفته بود. سپس واثقى عراق را ترك میگردد و بطرف ولایات شرقی میروید لیکن سرانجام به امر محمود غزنوی بطور احترام کارانه نظر بند میگردد و تا روز مرگش بهمان حال باقی می ماند.

میتواند استنباط کند که واثقی آنقدرها شخصی مهمی نبوده و مانند سایر اولاد و احفاد خلفا فقط در نظر خودشان، مهم و بارز جلوه میکرد. و هم در همین سال (۹۹۲) ثعلبی یکی از فرزندان خلفار را که مامونی نام داشت و در بخارا دیده بود از امداد مالی آل سامان بهره مند میبود و نیز ادعا داشت با یاری پیروان خراسانی خویش بر بغداد می تازد و خلیفه را از کرسی خلافت برمی اندازد.^۱

راجع بدین موضوع که توده های مردم در باره مجادله بین خاندان سلطنتی باستانی و فاتحان چه فکر میکردند، معلومات نداریم عتبی عقیده دارد که مردمان بخارا بعد از عقب نشینی ترک ها نوح را با گرم جوشی تمام پذیرایی کردند اما در باره مقاومت در برابر بغراخان که از اسیف مجاب بطرف سمرقند و بخارا پیشرفت میکرد و پایتخت سامانیها را اشغال کرده بود، چیزی نمیگوید. چون مردم در اثر مجادلات پیهم خسته شده بودند لذا احتمال میرود که در مورد انتقال زمام داری از يك خاندان به خاندان دیگر خاموش مانده باشند. از آنجا تیکه سامانیها از روزگار نوح بن نصر دچار مشکلات مالی بودند، پیوسته بر مالیات می افزودند. در تاریخ بیهقی يك فقره بسیار دلچسپی جلب توجه میکند و آن اینکه بر جای داد موروثی هالیه گذاشته بودند، گرچه این امر، امروز در نظر ما عادلانه میباشد اما در آن فرصت سبب نارضایتی مردم گردید. در روزهای اخیر دوره سلطنت، سامانیها فیصله نمودند و قتیکه يك افسردیوان پدرود جهان میگویند باید يك بخش دارایی و جای اداوی در اختیار تاج و تخت گذاشته شود. بعد ها در منطقه بیهق يك قانون را بتصویب

رسانیدند که: هر کسیکه وفات یافت و از خود اولاد باقی نگذاشت (با وجودیکه میراث خواران دیگری داشته باشد) یک بخش جا ید ادوی به تاج و تخت انتقال داده شود. بالاخره این قانون را در باره آنانیکه از خود میراث خوار مستقیم سر جای می گذاشت، نیز منصفه اجرا می گذاشتند.

حاجب ایچ (اینتج) ^۱ بر علیه بغراخان فرستادند، وی شکست خورد و در دست لشکریان بغراخان اسیر و زندانی شد. پس در نظر حکومت یگانه کسیکه سلطنت را از سقوط نجات داده میتواندست فایق بود، بناسی از همین مفکوره حکومت، فایق را در بخارا با اعزاز و اکرام پذیرایی میکنند و سپس او را بسمرقند اعزام میدارند تا بر علیه دشمن تجاویز و تدا بیری اتخاذ نماید. فایق در نزدیک خرجنگ شکست خورد و این شکست در اثر خیانتی بود که جنرال سپاه مرتکب شده بود. بنا بر آن، نوح از روی مجبوریت در ماه می سال ۹۹۲ پایتخت خود بخارا را ترک گفت و متعاقب آن بغراخان داخل آن شهر گردید. بعد از این فایق نزد بغراخان رفت و خود را تسلیم کرد و از طرف وی حاکم تر مذ و بلخ مقرر شد. بغراخان با وجودیکه آل سامان دچار مشکلات مالی شده بودند از خزینه آنها در بخارا غنایم زیادی بدست آورد (بعقیده بیهقی) بغراخان بعد از آنکه لشکر یان آل سامان را شکست داد در قصر معروف جوی مولیان مستقر شد ^۲. در عین زمان نوح در امل لشکر گرد آورد و عبدالله بن محمد بن عزیر ^۳

Ms. Brit. Mus. or. 3587 f.75. — 1

۲- عینا همان تاریخ را (ماه ربیع الاول سال ۳۸۲) دو مورخ قرن یازدهم گردیزی (صفحه ۱۲) و بیهقی (صفحه ۲۳) میدهند و به اساس این ایضاحات، این اثر در باره دو لشکر کشی بغراخان (۳۸۲ و ۳۸۳) باید رد شود. در تاریخ عتبی تاریخ آن داده نشده است.

۳- قصرهای شاهیکه در ازمنه مختلف در بخارا ساخته شده بود زیاد است. امیر اسماعیل برای خود •

را از خوارزمیه احضار نموده و وزیر خویش مقرر کرد. نیز در این فرصت ابوعلی، از اینکه بفرمانروای خویش یاری کند، اباورزید و همچنان روی مساله تقسیم خراسان رابطه بغراخان و ابوعلی و خیم شد، زیرا بغراخان با ابوعلی وضعی را در پیش گرفته بود که با وضعیت بین آمو و مامور میماند. بغراخان برای ابوعلی به لحنی نامه نوشت مثل اینکه فرمانروایی بر ای سپه سالار خویش میزویسد. اینچنین شرایط سبب شد که ابوعلی با سپاه خود به نوح ملحق گردد اما در عین زمان از نوح تقاضا کرد که او را به لقب «ولی امیرالمؤمنین» بشناسد و نوح این تقاضای او را پذیرفت. در این جا باید گفته شود که تا آن زمان این لقب مخصوص سامانیان بود.^۲ لیکن پیش از رسیدن ابوعلی شرایطی بهم رسید که نوح توانست بدون یاری و کمک والی حق ناشناس خویش، ابوعلی، به بخارا بر گردد، زیرا بغراخان در اثر تغییر اقلیم و خوردن میوه^۳ (Hemorrhoids) مریض شد و روی

* قصری در حوزة جوی مولیان دست ساختمان داد. و این قصر از قلعه ریگستان چندان دور نبود این قصر را از بهترین قصرهای بخارا میدانستند. (ترکستان تاحمله مغول، بار تولد، صفحه ۱۱۰) فرشخی، صفحات ۲۵-۲۷

۴- در گردیزی بغلط عبدالعزیز ثبت شده. عتبی (مفینی، اول، ۱۷۰) نیز از ابوعلی بلعمی نام میبرد و ماگمان نمیکنیم وی در این زمان زنده بوده باشد. (به ترکستان بار تولد، صفحه ۱۰ پاورقی نمره یک مرا جمه نماید)

۱- عتبی (مفینی، اول، صفحه ۱۷۷) فرشخی، صفحه ۱۶۲.

۲- عتبی (مفینی، بخش اول، صفحه ۱۷۴) فرشخی، صفحه ۱۶۰.

۳- راجع بدین موضوع ثعلبی (یتمه، جلد چهارم صفحات ۱۱۳-۳۱۶) را بنگرید ثعلبی این موضوع را از زبان کارمندی که موسوم به ابوالفتح احمد بن محمد بن یوسف بوده و از خدمت سامانیان به خدمت بغراخان انتقال یافته، نقل میکند. این ابوالفتح و قیب وزیرد امفانی بوده است. در ترجمه (اشیا تیک جرنل ۳۵-۳۴۱) این اثر را بنام ابوالفضل ثبت کرده اند.

بسوی سمرقند گذاشت، و از آنجا وزیر سامانی، ابوعلی محمد بن عیسی دامغانی را با خود گرفته برد. بغراخان عبدالعزیز بن نوح پسر نوح بن نصر را با يك اعلامیه در بخارا گذاشت، و در اعلامیه تصریح شده بود که وی (بغراخان) تاج و تخت را برای عبدالعزیز که حق او است گرفته و زمام امور زادرا اختیار وی میگذارد.^۲ در این اقدام شاید بغراخان وصیت نوح بن نصر را مد نظر داشت، اما از يك فقره ابن اثیر^۳ چنان استنباط میگردد که در اثر حمله ترکانها عقب نشینی کرد، زیرا ترکانها را نوح طرفدار خود ساخته بود. در هر صورت دیده میشود که ترکانها با اهل بخارا لشکریان دشمن را که در حال عقب نشینی بودند دنبال میکردند و نگار عقب سپاه را از بین بردند و سامان آنها را دست یخما و چپاول دادند.^۴ تحت اینچنین شرایط بغراخان، البته، نمیتوانست بدان وعده ای که به عبدالعزیز داده بود، وفا نماید. در هفده ماه اگست سال ۹۹۲^۵ نوح به بخارا برگشت و امر داد عبدالعزیز را از نعمت بصارت محروم سازند. در عین زمان مرض خان در سمرقند رو بشدت نهاد و در حالیکه بطرف ترکستان میرفت، در عرض راه در محلی که به قچقار باشی^۶ معروف بود، پدرو

جهان گفت .

- ۱- راجع به این مرد، گردیزی (نسخه قلمی کمریج) را بنگرید. وزیر در اول ماه رجب سال ۳۸۲ (دوم سپتامبر ۹۹۲) در سمرقند فوت میکند.
 - ۲- گردیزی سهوشده است (ترکستان بار تولد، صفحه ۱۲ نمره پاورقی (۵) را بنگرید .
 - ۳- ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۲
 - ۴- عتبی، منبئی، اول، صفحه ۱۷۶، نرشخی، صفحه ۱۶۱
 - ۵- تاریخ در بیهقی صفحه ۲۳۴
 - ۶- ترکستان بار تولد صفحه ۱۲ شاید قلعه قچقار- باشی (یا قچقار) در شهنا مه (فردوسی) زبکی جلد هشتم، صفحه ۱۶ ذکر شده باشد نیز بار تولد. Zur Geschichte des Christentum, P. 35. جلد هشتم، صفحه ۱۶ ذکر شده باشد نیز بار تولد. Zur Geschichte des Christentum, P. 35. جلد هشتم، صفحه ۱۶ ذکر شده باشد نیز بار تولد. Zur Geschichte des Christentum, P. 35. جلد هشتم، صفحه ۱۶ ذکر شده باشد نیز بار تولد. Zur Geschichte des Christentum, P. 35.
- Marquart, Osturk. Dialektstudien, P. 110 را بنگرید.

پس فرمانروایی سامانیها، اقلاد در حوزه زرافشان برای یکبار دیگر تاسیس شد. در عین زمان چون فایق از پشتیبانی حامی خویش محروم گردید برای بار دوم از بلخ عزم حمله بر بخارا را نمود اما درین اقدام خود ناکام ماند و به مرو عقب نشینی کرد و از همانجا بدشمن پارینه خود ابوعلی وعده کمک و یاری داد. قوای نظامی فایق زیاد بود و ابوعلی پیشنهاد فایق را بخرسندی پذیرفت. ابوعلی نظر به پیروزی سامانیها تحفه های زیادی و پول فراوان از باشندگان خراسان برای فوج جمع کرده بود و همان تحفه ها را نظر به این پیشنهاد برای فایق فرستاد. سامانیها برای اینکه با این دودشمن تحت الحمايه خود مبارزه کرده بتوانند، سجبور شد که به يك قوه سوم که تا آن زمان در جریان و قایع سهم نداشتند و از وقوع بحر آنها به مفاد خود استفاده میکردند و در بخش جنوبی افغانستان سلطه خود را استحکام بخشیده بودند، متوسل گردد.

(سبکنگین)^۱ که از نگاه علمای علم انساب منت گذار از اولاده شاهان باستان پارسی بحساب داده شده^۲ در حقیقت يك فرد از افراد آن ترکهای کافر بود که بسویله

(۱) در اینجا ما از املاي معموله دنبال میکنیم املاي اسم سبکنگین را پرو فیسنر نولدکه (Noldeke)

در نامه شخصی قرارزیر برای من نوشته است :

سبک صفت بمعنی کم وزن و بیفکر و تنگین ترکی به معنی شهزاده است، گمان نمیکنم که این ترکیب صحیح باشد و از نگاه قانون صرف سو-بیک-تگین درست است در لقب اخیر (بیک و تنگین) بسیار زیاد دیده شده اما ترکیب آن با کلمه سو (لشکر) دیده نشده است. شاید سبک (Sebik) سبک ترکی (Sebik) برای سویک (Sewik) که بمعنی معشوقه است، استعمال شده باشد مارکوارت سبکنگین را سو بوک-تگین میتریس در حالیکه برای این املا هیچ گونه دلیلی ندارد.

(۲) حافظ ابرو، صفحه ۱۵۸، سیاست نامه، ترجمه صفحه ۱۴۱

مردمان خودش و یا بواسطه ساما نیاها (غازیها) اسیر و زندانی گردیده بود. سبکتگین را تاجر غلامان به خراسان برد و در نیشاپور سپه سالار الپتگین^۱ وی را از نزد تاجر مزبور خرید. این غلام را (سبکتگین) مزایا و محاسن زیادی بود، الپتگین را مر این صفات وی بسوی خود جلب میکرد و در نتیجه چنان شد که او را بصورت استثنائی ترفیع میداد^۲ بعد از مسند نشینی منصور، سبکتگین بار هبر خویش (الپتگین) رهسپار غزنی دیار گردید و در آنجا خدمات باارزشی برای او و جانشین وی انجام داد آخرین فرد خاندان باداروی که پیری (Piri) بود طرفدار سبکتگین زاویه نشینی اختیار کرد و سبکتگین در ۲۰ ماه اپریل سال ۹۷۷^۳ در غزنه زمام امور را در دست گرفت؛ بعد از آنکه سبکتگین در اثر پیروزیهای خویش در افغانستان و هند شهرت کمائی کرد، از طرف نوح به ماوراءالنهر دعوت شد. بین نوح و سبکتگین در نزد یک کش مذاکراتی صورت گرفت و سبکتگین در آنجا سوگند یاد کرد که مر نوح را و فادار ماند و در برابر دشمنانش از وی حمایت و پشتیبانی کند.

در زمان اقامت موقتی نوح در امل، خوارزمشاه و امیر گرانج مرورا امداد میدادند. نوح برای اینکه به آنها کمک دهد، ایسور در ابه خوارزمشاه و شهر نسا را به امیر گرانج داد. این دو شهر در خراسان زیر اثر ابوعلی بود نوح با این اقدام میخواست دشمنان جدیدی برای ابوعلی بترشد. ابوعلی برضا و رغبت شهر نسا را برای نماینده امیر گرانج وا گذاشت اما از نماینده خوارزمشاه ممانعت نمود، نگذاشت

۱ - بهیقی، صفحه ۱۰۷

۲ - ایضاً، صفحات ۲۳۷-۳۸

۳ - سیاست نامه، صفحه ۹۶ و ترجمه آن صفحه ۱۴۰

۴ - تاریخ آنرا در جوزجانی (طبقات ناصری صفحه ۷۳) بنگرید.

وارد ایبورد گردد. ابوعلی بدین وسیله حدفاصل بین دو فرمانروایان خوارزم شاه را بازهم وسیع کرد و توانست از آن خطر یکه از ناحیه آنها متوجه وی بود، جلوگیری بعمل آورد. هم در همین آوان عملیات نظامی در خراسان شروع شد و امیران گوزگان و غرjestان بانبروهای نظامی نوح و سبکتگین پیوستند. دارابن قابوس امیر گوزگان که از طرفداران ابوعلی بود به نوح پیوست و این جنگ با تمام معنی کلمه به مفاد سامانیان پایان یافت. (۹۹۴) ۱

در اثر این پیروزی سبکتگین را لقب ناصرالدین والدوله دادند و پسرش را (ابوالقاسم محمود) به لقب سیف الدوله یاد میکردند ابوعلی و فایق به گوزگان عقب نشستند: محمود کرسی ابوعلی را در نیشاپور اشغال کرد و چنان اقداماتی به عمل آورد تا صاحب آرامی در خراسان تأمین گردد هم در همین فرصت بود که نوح به بخارا برگشت ۲

ابوعلی و فایق در قلمرو آل بویه پناه بردند و حکومت بویه يك بخش مالیه ولایت گرگان را در اختیار آنها گذاشت اما از اینکه امدادی بیشتری به آنها بنماید، یکقلم باورزید. در بهار سال ۹۹۵ بنا بر آرزوی فایق و برخلاف رأی و اندیشه ابوعلی فیصله شد که آنها دوباره خراسان بروند. در نتیجه پیروان فایق و ابوعلی محمود را شکست دادند و نیشاپور، طوس و بعضی شهرهای دیگر را اشغال کردند اما هر دو

۱- بعقیده عتبی (متنی، صفحه ۱۸۹) بروز چهارشنبه در اواسط ماه رمضان سال ۳۸۳، شاید

۱۳ رمضان مساوی اول نوامبر سال ۹۹۳

۲- عتبی- متنی، جلد اول، صفحه ۱۸۰-۹۹، نرشخی صفحه های ۱۶۴-۷۳ نیز به گردیزی

(نسخه خطی کمریج، f. 108 b) مراجعه کنید.

۳- بعقده عتبی (متنی- جلد اول، صفحه ۲۰۵) ربیع الاول سال ۳۸۵ (پنجم اپریل سال ۹۹۵)

شخص (ابوعلی و فایق) از اینکه پیروزی‌های بی‌را بدست آرند، مایوس و ناامید می‌بودند. هردو آنها بصورت جداگانه از حکومت عفوخواستند. جنگی که در حوالی طوس صورت گرفت و به پیروزی لشکریان سبکتگین و متحدین او (شخص نوح درین زمان وجود داشت) تمام شد در نتیجه ابوعلی و فایق بسوی سرخس فرار کردند و از آنجا رهسپار امل گردیدند.

این فرار خیلی عاقلانه بود زیرا سبکتگین با لشکریان با سلاح بیحد و حصر خویش نمی‌توانست بدان چالاکمی آنها را دنبال کند. هردو تن شورشی (ابوعلی و فایق) با عجله و سرعت تمام قاصدانی را نزد نوح فرستادند تا از وی طلب مغفرت نمایند. حکومت نوح درخواست فایق را رد می‌کند اما عذر ابوعلی را می‌پذیرد و در عین زمان بدو هدایت می‌دهد که گرگانج رود و در آنجا با امیر ابو العباس مامون بن محمد بمانند. مقصد حکومت ازین اقدام آن بود تا اندو دشمن خود را از هم جدا سازد.

ابوعلی بنا بر امر و هدایت حکومت در امتداد دریای آمو بطرف خوارزمیه براه می‌افتد^۱ فایق تنهایی ماند و با خود فیصله می‌کند که بدون اجازه حکومت داخل ماوراءالنهر گردد: حکومت یک فرقه (دیویژن) عسکر را که در رأس آن حاجب بیگتوزون (Begtuzun) قرار گرفته بود، برای مقابله با فایق میفرستد.

لشکریان در نزدیک نسف با فایق روبرو می‌گردند اما بروی حمله نمی‌کنند و فایق با پیروزی

۱ - عتبی - منینی، جلد اول، صفحات ۱۹۹-۲۱۹، نرشخی، صفحات ۱۷۴-۸۶ به عقیده

گردیزی (نسخه قلمی کمریج، f. 109 b) ابوعلی بعد ازین جنگ به ری فرار می‌کند و در آنجا از علی آل بویه ۵۰۰۰۰ درهم بصیغه امداد اندر می‌یابد (یعنی از نزد فخرالدوله معروف) لیکن در نیشاپور دلش را درگروزی داده بود (ز بهر زنی را) و بد آنجه دو باره نیشاپور می‌رود و در دست محمود اسیر می‌گردد و از آنجا از زندان فرار کرده خوارزمیه می‌رود.

تمام داخل قلمرو قرآخانیها میشود و در آنجا با گر مجوشی از وی استقبال مینمایند. در عین زمان نیروهای ابوعلی را خوارزم شاه ابو عبدالله نزدیک هزار اسب متشتت و پراکنده ساخت و شخص ابوعلی را اسیر گرفتند، (روزشنبه ۱۹/۱۰ سپتامبر سال ۹۹۶)^۱ از جمله یاران و پیروان ابوعلی، فقط حاجب ایلمنگو (Ilmangu) توانست فرار کند و به گرنج خودش را برساند. امیر مامون از فرصت استفاده کرده برای نجات سایه نشین و تحت الحمايه خویش شتافت و در عین زمان منظورش از این اقدام آن بود تا دشمن دیرینه خود را از پای در آورد. خوارزم شاه ابو عبدالله را زندانی کردند و قلمرو و لقب او را به مامون دادند. در اثر میانجیگری و شفاعت مامون بین ابوعلی و حکومت بخارا مصالحه شد. ابوعلی بخارا را رفت و در آنجا با مراسم خاص از طرف وزیر عبدالله بن عزیر، حاجب بیگتوزون و دیگر شریف زادگان استقبال شد و در قصر ریگستان حضور نوح باریافت؛ اما بعدها ابوعلی را با هژده برادرش و رهبران نظامی وی با مرنوح در قلعه و حصار بخارا تحت نظر نگهداشتند^۲

در همین سال قرآخانیها به حمله تازه بر ماوراءالنهر پرداختند، از آنجاییکه نوح در این فرصت بريك بخش ماوراءالنهر فرمانروایی میکرد لذت نمیتوانست به تنهایی

(۱) عتبی-مئینی، جلد اول، صفحه ۲۲۴، شنبه اول ماه رمضان ۳۸۶، لیکن احتمال می رود که این تاریخ نادرست باشد. رمضان ۳۸۶، بروز پنجشنبه هفده سپتامبر میباشد پس اورتی صفحه (۱۶۱) مراجعه کنید.

(۲) عتبی-مئینی، جلد اول، صفحات ۲۱۹-۳۱، ترشخی صفحات ۸۱۶-۹۱، ترکستان بارتولد، صفحات ۱۲-۱۳، در گردیزی (نسخه قلمی کمریج) اسم يك عده کسانیکه با ابوعلی زندانی شدند، داده شده.

جلو روی قراخانیها را بگیر دو هم بهمین علت بود که از سبکتگین یاری و کمک طلبید، به مجردیکه سبکتگین دعوت نوح را دریافت فوراً از بلخ با سپاه گران رهسپار ماوراءالنهر گردید. در این سفر امرای گوزگان صغانیان و ختل با سبکتگین همراه بودند. سبکتگین قرارگاه لشکریانش را در بین کش و نسف انتخاب نمود و از نوح خواهش کرد تا در آنجا با وی ملاقات نماید. وزیر عبدالله بن عزیر مر نوح را توصیه نمود که برای سرخیل آل سامان روانی باشد بالشکر بسیار ناچیزی به لشکر سبکتگین ملحق گردد، زیرا این چنین اقدام برای تاج و تخت سامانیان اهانت و تحقیر خواهد بود. نوح بنا به توصیه وزیرش این دعوت سبکتگین را نپذیرفت. سپس سبکتگین یک بخش از لشکریانش را که تعداد آنها به بیست هزار بالغ میگردید، تحت فرمان پسرش محمود و برادرش بغراچوک (Bughrachuk) به بخارا فرستاد. و این امر حکومت بخارا را مجبور ساخت که بهرگونه مصالحه تن در دهد. وزیر را بر طرف کردند و او به سبکتگین تسلیم شد. در عوض این وزیر یکی از پیرانش را که ابونصر احمد بن محمد بن ابوزید نام داشت، مقرر نمودند. بنا به خواهش سبکتگین، نوح، ابوعلی و حاجب وی ایلمنگو (Ilmangu) و وزیر را تسلیم سبکتگین کرد^۱؛ و سبکتگین تمام این دسته مردم را در حصار

۱- قرار عقیده گردیزی (نسخه قلمی کمریج Cf. Ila در نسخه اکسفورد:

(در اینجا چنان می نماید که کدام چیزی از قلم افتاده است) این امر در ماه شعبان ۳۸۶ یعنی در ماه اگست یا سپتامبر سال ۹۹۶ که با تاریخ ابوعلی در خوارزمیه زندانی شده و تا آنرا در بسالا ذکر کردیم، تناقض دارد. و نیز احتمال می رود که در عتبی سال ۳۸۶ را به عوض سال ۳۸۵ ثبت کرده باشد و زندانی شدن ابوعلی در خوارزمیه در ۲۸ ماه سپتامبر ۹۹۵ واقع شده باشد. (قرارداد اول و مستفید اول ماه رمضان ۳۸۵ = یکشنبه ۲۹ سپتامبر سال ۹۹۵) در غیر آن صورت یک وقفه مختصری برای وقوع وقایعی بعد از مرگ نوح باقی می ماند. بر علاوه ما می بینیم که در سال ۳۸۶ قتل ابوعلی در بین مردم آوازه شده بود (سمانی: S. V. السیمجوری مراجعه کنید.

گردیزندانی نمود. سبکتگین با قراخانیها میثاق صلح را امضا کرد و چنان شرط گذاشت که سرحد بین قلمرو سامانیان و قراخانیها میدان استپ قطوان Qatwan باشد و بدین صورت تمام حوزه سیردریا زیر فرمان قراخانیها باقیماند. و بنا به خواهش و درخواست قراخانیها فایق حاکم سمرقند مقرر شد^۱ در این فرصت سبکتگین حاکم و فرمانروای مطلق تمام ولایاتیکه در جنوب دریای آمواقع بود، گردیده بود. و همچنان تمام وقایع و رویدادهائی که در خراسان بوقوع می پیوست، به نوح ربط نداشت. وزیر ابونصر سعی میکرد در ماوراءالنهر نظم و نسق را بازورسرنیزه، تأمین کند^۲. لیکن بعد از پنج ماه در دست غلامی بقتل رسید. نوح از ترس اینکه حامی وی سبکتگین او را در مساله قتل وزیر شریک نداند، قاتلین وزیر را محکوم باعدام کرد و در عین زمان پیامبر و قاصدی را نزد سبکتگین فرستاد تا جانشین وزیر مقتول را نامزد کند^۳. سبکتگین این انتخاب و نامزدی را در اختیار شاه میگذاشت. نوح، المظفر محمد بن ابراهیم البرغشی را وزیر خویش مقرر میکند. این مرد تا روز مرگ نوح (روز جمعه ۱۳ ماه رجب سال ۳۸۷) وظیفه وزارت آل سامان را منصفه اجراء میگذارد^۴ مراسم سوگند و فاداری نسبت به پسر نوح ابوالحارث منصور (بعقیده سمعانی^۵

۱ - عتبی - منینی، اول ۲۳۱-۴۱، نرشخی، صفحات ۱۹۱-۱۹۵

۲ - عتبی - منینی، جلد اول، صفحه ۲۴۱، (ینسل دما بدم)، نرشخی صفحه ۱۹۶

۳ - عتبی - منینی، جلد اول، صفحه ۲۵۰، نرشخی، صفحات ۱۹۹-۲۰۰

۴ - ایضاً، جلد اول صفحه ۲۵۵ [ثلث عشرة لیلیة خلعت] : در ترجمه پاریسی (نرشخی، صفحه ۲۰۱) و در دیگر منابع پاریسی «سیزدهم رجب»، لیکن روز جمعه بصورت صحیح همان روز ۱۴ میباشد.

۵ - سمعانی: S.V. السامانی facsf. 286 b. (آخرین کلمات مقاله)

تا ماه نوامبر سال ۹۹۷ به تعویق می افتد. بعقیده بیهقی^۱ ابوالحارث مزایا و صفات زیادی داشت اما تا زمانیکه از شدت وحدت کار نگرفت، نتوانست خاندان خود را از سرنگون شدن نگهدارند. زمام قدرت در دست فایق و وزیر برغشی بود. ابوعلی و پیروانش در زندان سبکتگین تلف شدند^۲، فقط وزیر عبدالله بن عزیر را رها نموده و اجازه دادند ماوراءالنهر برگردد. علت رهایی این شخص معلوم نیست. به تحریک وی ابومنصور محمد بن حسین بن مت (شاید بخانواده فرمانروایان اسیفجاب تعلق دارد)^۳ پرچم بغی را برافراشت و از قراخانیها که فرمانروای ماوراءالنهر بود، استعانت خواست. در این موقع فرمانروای ماوراءالنهر (از خاندان قراخانیها) ایلک نصر بود. ایلک بدو وعده کمک داد و بطرف سمرقند روان شد و در آنجا امر داد تا دباغی و شورشی بزرگ را دستگیر نمایند. اما از طرف دیگر فایق را به اعزاز و احترام پذیرایی کرد و در راس سه هزار سواره نظام بطرف بخارا اعزام داشت. منصور پایتخت خود را ترک گفته بسوی آمل فرار کرد. اما وقتیکه فایق بخارا را اشغال کرد، خود را خادم و فادار آل سامان اعلان و منصور را واداشت بخارا برگردد؛ حاجب بیگنوزون را بحیث سپه سالار

۱ - بیهقی، صفحه ۸۰۳ حقایق تاریخی بمشکل میتوانند این صفات را تایید کند.

۲ - سمانی (loc.cit) این قصه که جسد ابوعلی متقی و پسر هیزگار سالم مانده است،

عقیده طبقه روحانیون را نسبت به سیمجوری نشان میدهد.

۳ - به ترکستان تاحمله مغول، بارتولد، صفحه ۲۴۱ نمره پاورقی ۱۰ مراجعه شود.

۴ - عبّی-منینی، جلد اول، ۲۶۸-۷۱ نرخی، صفحات ۲۰۵-۶ گردیزی نسخه خطی

به خراسان فرستاد زیرا، محمود در اثر وفات پدرش، سبکتگین، خراسان را در همان سال (۹۹۷) ترک داده بود. هم در همین سال برادر کوچک محمود، اسماعیل، بر تخت نشسته بود و آرزو داشت کرسی اقتدار را برای برادر بزرگش محمود واگذارد. برای اینکه از بروز جنگ داخلی دیگری جلوگیری بعمل آید منصور سعی و مجاهدت میکرد تا بین شریف زادگان بزرگ مصالحه نماید و مخصوصاً کوشش داشت بین فایق و بیگتوزون رسم آشتی برقرار گردد. با وجود اینکه اقدامات فایق به پنهانی، ابوالقاسم سیمجوری فرمانروای قهستان را تشویق میکرد که بر بیگتوزون حمله کند؛ لیکن در این مجادله بین ابوالقاسم و بیگتوزون، اخیرالذکر ابوالقاسم راشکست میدهد (مارچ ۹۹۸) و سپس از این مجادله بیگتوزون با رقیب خویش میثاق صلح را امضاء میکند و بحیث فاتح داخل بخارا میشود.

بعد از این مجادله و تصادم بین فایق و وزیر برغشی بوقوع عیوست و برغشی به شخص امیر پناه برسد. در این مورد منصور با زهم بحیث یک میانجیگر نا کام عطف توجه میکند. در این فرصت فایق از امیر می خواهد که برغشی را بدو تسلیم نماید و هم دیده میشود که فایق با امیر از راه خشونت پیش می آید بالاخره در اثر مداخله مشایخ بخارا وزیر از عهده وزارت معزول میدارد و به گوزگانش تبعید میکنند^۲ آخرین وزرای آل سامان، بعقیده گردیزی، ابوالقاسم عباس بن محمد برمکی و ابوالفضل

۱ - عتبی - منینی، جلد اول، ۲۸۷ ربيع الثانی و (اېر یل) ایکن در ترجمه رینولد (Rynold) (صفحه ۲۲۱) ربيع الثانی و همچنان به گردیزی (f:138; Camb Ms. f.111a)

و ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۹۷ مراجعه کنید.

۲ - عتبی - منینی، جلد اول، صفحه ۲۸۹، به ترکستان با رتولد صفحه ۲۶۵ نمره پا ووقی ۳ مراجعه کنید

محمد بن احمد جیهانی^۱ بودند (شاید پسر ابو عبدالله احمد باشد) عتبی^۲ در جمله آخرین وزرای سامانیان از ابوالحسن هاملی Hamuli نام می برد. این مرد را محمود بیحیث پیامبر و قاصد خویش به بخارا فرستاده بود اما تا زمانیکه در بخارا توقف داشت وظیفه وزارت را هم انجام میداد.

در این جا باید علاوه نموده گفت که ابن وزراء، طوریکه معلوم میشود، بر جریان حوادث و وقایع تاثیر و نفوذی نداشتند. در این فرصت یکی از مشکل ترین کار برای حکومت آل سامان این بود تا منافع متضادم بین محمود و بیگتوزون را مصالحه کند. زیرا محمود بر برادر خود پیروز شده بود غزنه را در دست داشت و آرزو داشت عوض بیگتوزون والی خراسان شود.

منصور برای اینکه محمود را از خود خوشنود دارد در عوض خراسان او را بیحیث فرمانروای بلخ، ترمذ، هرات، بست و دیگر شهرها شناخت. اما این اقدام منصور محمود را نتوانست خرسند سازد، زیرا وی آزه همه چیز بیشتر چشم بر خراسان دوخته بود. بالاخره محمود رقیب خویش را (بیگتوزون) مجبور ساخت نیشاپور را تخلیه کند^۳ منصور بهمراهی فایق و بک لشکر داخل خراسان شدند و به گفته بیهقی عقیده داشتند که مسأله بین بیگتوزون و محمود از راه مصالحه حل خواهد شد، مذبذب بودن منصور وضع هولناکی را برایش بار آورد زیرا بیگتوزون با لشکرش در سرخس با منصور ملحق گردید و چون تذبذب منصور را در این موضوع

۱ - در هر دو نسخه خطی اکسفورد و کبریج (Oxford Ms., f. 138; Camb., f. 111a.)
الحیاتی ثبت شده است.

۲ - عتبی، منیفی، جلد اول، صفحه ۲۹۲ و هم چنان (Notices et extraits, iv, 370)

۳ - عتبی، منیفی، جلد اول، صفحات ۲۹۱-۴

مشاهده کرد هول و ترس بر وی چیره گردید و بدان فکر افتاد که مبادا بسر نوشت ابوعلی سردچار گردد! این اندیشه او را واداشت که پیش از آنکه منصور با محمود داخل مذاکره گردیده و موافقت نمایند، وی با محمود در مذاکره و آشتی را باز نماید. همان بود که در شب اول ماه فبروری سال ۲۹۹۹^۲ امیر را خلع کردند و بعد از آن از نعمت بصارت محروم شدند و متعاقب آن وی را بخارا فرستادند و برادر کوچک منصور را که ابوالفوارس نام داشت، بر مسند فرمانروایی نشاندند. در این زمان محمود بحیث انتقام گیرنده منصور قیام میکند اما بعد ها با بیگتوزون موافقه کرده نیشاپور را برای وی و امیگنارد و خودش بحیث فرمانروای بلخ، هرات باقی میماند. یعنی به زمامداری همان مناطقی که منصور بدو داده بود قناعت میکند. چون محمود دشمنش راقوی می یابد می بیند که ابوالقاسم سیمه جوری یار بیگتوزون است، لذا بدان مصالحه تن در داده و مبلغ دوهزار دینار بفقرا خیرات می دهد می ۲۹۹۹^۳ این موافقت بزودی بهم خورد و همان بود که بر عقب لشکریان محمود حمله بردند در نتیجه محمود بر حریف خود غلبه زد و تمام خراسان را در تصرف خود درآورد. همان نامه یی را که محمود برای خلیفه القادر نوشته و در آن از پیروزی خویش سخن گفته از تاراج روزگار محفوظ مانده است^۴ محمود در این نامه برای خلیفه

۱ - بیهقی ، صفحات ۸۰۳ - ۴

۲ - تاریخ های هم مانند در بیهقی (صفحه ۸۰۴) و گردیزی (نسخه خطی کمریج) چارشنبه ۱۲ ماه صفر سال ۳۸۹ هجری شده .

۳ - گردیزی ، در بیهقی (صفحه ۸۰۵) فقط از توزیع يك مبلغ هنگفتی سخن میان گذاشته شده .

۴ - هلال (Eclipse, III, 341 — 5; trans., vi, 366 — 70) جنگ بروز سه شنبه دوم

جمادی الاول ، ۳۸۹ (یعنی ۱۶ ماه می ۹۹۹) در نزد يك مرو بوقوع پیوست .

علت جنگ راهمان میدانست که سامانیان خلیفه را برسمیت نمی شناختند. بعد از این غلبه و پیروزی محمود در جنوب دریای آمواجانشین سامانی میگردد (بعقیده عتبی) اوضاع و شرایط یکپلم دگرگون گردیده بود و این گفته ما را این نکته که محمود خودش را سپه سالار ندا نسته بلکه برا درش نصر را بحیث سپه سالار به خراسان میفرستد، تایید میکند.

عبدالمک و فایق بطرف بخارا فرار میکنند و در آنجا بیگتوزون نیز با ایشان ملحق میگردد این دسته مردم در بخارا اقداماتی مینمایند تا بتوانند لشکری بسیج کرده و کارزار را با محمود گرم سازند اما تمام مجاهدتهای آنها عقیم و بی ثمر میماند در تابستان همان سال فایق پدر و جهان گفت و بعد از آن ایلک نصر بدان اندیشه افتاد که طومار فرمانروایی آل سامان را در هم پیچد. بعقیده معاصرین و آنانکه مشاهد این صحنه بودند^۱، سامانیها سعی بلیغ بخرج میدادند تا در مقابل دشمنانشان تا آخرین درجه ایستادگی و مقاومت نمایند. خطیبها بنا به امر حکومت در مساجد تبلیغ میکردند که برای دفاع خاندان سلطنتی برخیزند. در این فرصت اهل بخارا مانند سایر مردمان ماوراءالنهر بطور عموم مسلح نبودند. اگر حکومت آنها را برای مقصد خود، بصورت یک نهضت ملی تشکیل داده میتوانست، موانع بس شدیدی را در برابر قرائحانی ایجاد میکردند. اما بازم از اضمحلال و سقوط خاندان خود جلوگیری نمیتوانست. تبلیغات خطیبها هم نتوانست بدرد سامانیها بخورد زیرا سامانیان بشمول شخص اسماعیل^۲ هر گرسعی نکردند اعتماد توده های مردم را

۱- گردیزی (نسخه قلمی کمریج. f.111b) او را «برادرخان» ثبت میکند.

۲- هلال (Eclipse, III, 372 sq; trans. VI 400 sq.)

۳- خصایص او را در عوفی (صفحات ۹۰-۹۱) بنگرید.

بسوی خود جلب کند و از نیروهای مردم برای بقای خاندان خود استفاضه نماید. سامانیها نهضت آل تشیع را که در آن زمان از کرکتردمو کراتیک برخوردار بود با جدیت تمام از بین می بردند و در بین آنها برای خود طرفداری باقی نگذاشته بودند ما میدانیم که فرقه شیعه در روزهای اخیر سلطه آل سامان پیروانی در ماوراءالنهر داشتند که در زیر پرده ستر و اخفاز زندگی میکردند در بین این پیروان مخفی آل تشیع پدر و برادر این سینا نیز عطف توجه میکنند. طبقه روحانیون آل سنت و جماعت (با وجودیکه سامانیان از نمایندگان مذهبی احترام زیادی میکردند)^۱ دل در گرو ابوعلی و فایق داده بودند و بخاندان سامانی آنقدرها دلچسپی و علاقه نشان نمیدادند. مردم به اندرزها و نصایح خطیب گوش نمیدادند و از آن فقها و علماء جانبداری میکردند که جنبه رسمیات نداشتند. این دسته فقها به نسبت آن امامها و خطیبها بیکه از طرف حکومت مقرر شده میبودند، بیشتر مورد احترام و اعتماد مردم بودند. چادر نشینانیکه بتازگی گرویده آیین اسلام شده بودند بیشتر از مردمانیکه زیر تاثیر سیستم اداری مهذب بار آورده شده اند (این نکته در هم چنین موارد صدق میکند)^۲ به مذهب و علمای مذهبی احترام می نمایند.

پس با وجود نظریه بارون روسین (Baron Rosen) ما نمیتوانیم بگوییم فقها از قراخانیها رشوه گرفته بودند. امکان دارد این گفته بارون صحت داشته باشد اما این نکته دیگر هم صادق است که مردم بدون اینکه رشوه گرفته باشند آماده بودند، اندرز

۱- ابن ابی اسیبیه (ed. A. Muller, Königsberg, 1884) ابن قفطی تاریخ الحکماء (ed. Lipper, P. 413).

۲- به پا ورتی نمره (۵) ترکستان بارتولد، صفحه ۲۶۷ مراجعه کنید.

۳- دوزی (Dozy) مقالتی درباره تاریخ اسلام، صفحه ۳۶۴

و توصیه معلمان مذهبی خودشانرا بپذیرند و آماده باشند برای بهبود این جهان خودها
مجادله کنند و دست زیر لاشه نه نشسته بنگرند دیگران جان و مال ایشانرا رایگان
و مفت، مفت دست یغما و چپاول سپارند.

در این جا ایلک اعلان میکند که وی بحیث رفیق و دوستدار روحامی سامانیا
رهسپار بخارامیگردد. مردم بادیده باسیف برفاتح می نگرند. رهبران نیروهای
نظامی بخارا از قبیل بیگنوزون و نیالتگین خودشانرا بصورت داوطلبانه به ایلک
تسلیم میکنند و با مروی زندانی میگردند. بروز دوشنبه ۲۳ ماه اکتوبر سال ۹۹۹
ایلک بخارا را بدون اینکه با مقارمتی روبرو گردد اشغال میکند و خزانه آل سامان را
در تصرف خویش درمی آورد. ایلک، عبدالملک و تمام اعضای خاندان سلطنتی را
باوزگند (Uzgard) میفرستد و خودش متعاقب رهسپار آن دیار میگردد حکام خویش
را در بخارا و سمرقند میگذارد. پس بدینمنوال خاندان معروف آل سامان از بین
میرود و مردم بابیعلما قگی ستمو طاین خانواده را مشاهده مینمایند.
هیچکس به اهمیت این واقعه مهم تاریخی مالتفت نبودند و نمیدانستند که با سقوط
آل سامان طومار مسامداری عنصر بومی آریایی را روزگار برای همیشه
در نور دیده، از بین بر میدارد.^۲

۱- گردیزی (نسخه قلمی کمریج: f:IIIb) (عربی منبئی، جلد اول ۳۱۹)

نرشخی، صفحه ۲۱۶، و منابع متأخر (میرخوند، سامانیا، صفحه ۱۹۷) همان روز را بفلط
روز سد شنبه ثبت میکنند.

Cf: the remark of prof. Noldeke in Grundriss der iran philologie' II, 152 - 2
note 6, "eine. der traurigsten in der Geschichte Jener londer."

راجع به اینکه بعد از مرگ بغراخانها هارون چه شخصی در راس خاندان سلطنتی قراخانیها واقع شده بود، معلومات نداریم. شاید این شخص پدر نصرارسلان خان علی که بعقیده جمال قرشی^۱ در ماه جنوری سال ۹۹۸ شهید گردیده بود، باشد انسان میتواند از صفتی که در بدو داده اند، بداند که وی به چه صورت شهید شده است مردم او را حریق (سوخته) میگویند. نصرارسلان ایلک می نامیدند، وی بحیث یک فرمانروای تحت الحمایه در ماوراءالنهر حکومت میکرد و محل بود و باش وی در اوزگندمیبود. در سلطنت قراخانیها، مانند سایر امپراطوریهای چادرنشین، مفکوره دارایی و جایداد موروثی بهمان منوالی که در جهان قانون شخصی تطبیق میگردد عینا بهمان صورت در قلمرو قانون دولتی منصفه اجراء گذاشته میشد.

تمام قلمرو سلطنت از آن تمام خانواده خان میبود. و بعد این قلمرو به بخش های کوچکتری تقسیم میشد و هم گاهی اوقات فرمانروایان تحت الحمایه بیکه نیرو و قدرت زیادی داشتند، از فرمان و اطاعت رئیس امپراطوری سر می پیچیدند و سیستم تقسیم و تجزیه امپراطوری همواره باعث مجادلات شخصی میگردد. فرمانروایان پیهم بجان یکدیگر می افتادند و بهمین علت است که انسان نمیتواند تحت این چنین شرایط گرونولوژی فرمانروایان اعضای خاندان سلطنتی را بدرستی و صحت تعیین کند و حتی همان سکه های قراخانیها که به تعداد زیادی مورد دسترس ما میباشد، نمیتواند برزوا یای تاریک این موضوع روشنی اندازد و همچنان در اثر قلت مواد صحیح و درست تاریخی القاب مختلفی که بروی یک سکه ضرب زده شده نمیتواند نشان دهد که سکه مزبور بیک و یا چند شخص تعلق دارد.

در اوایل قرن یازدهم قراخانیها در ماوراءالنهر سرگرم سرکوبی نهضتی بودند که در راس آن ابو ابراهیم اسماعیل سامانی، یکی از برادران منصور و عبدالملک که در اوزگند زندانی بودند در لباس زن از زندان فرار کردند، قرار گرفته بود اسماعیل که خود را منتصر (یعنی فاتح) لقب داده بود به بخارا رفت و از آنجا رهسپار خوارزمیه گردید. در خوارزمیه پیروان زیادی بدو رخنه جمع کرد. احتمال می‌رود که این فعالیت او را خوارزم شاه ابو الحسن علی (پسر و جانشین ماون، آنکه در سال ۹۹۷ در دست لشکریان کشته شد) با دیده اغماض می‌دید.^۱ منتصر در راس این لشکریان تازه گرد آورده خویش، حاجب ارسلان یا لورا قرار داد. یا لوبایاری لشکر خویش جعفر تگین حاکم قراخانی را از بخارا بیرون کشید و عساکر باقیمانده آن بالشرحاکم سمرقند که تگین خان نام داشت، پیوست. لیکن اخیر الذکر نیز توسط لشکر سامانیها نزدیک پل زرافشان شکست خورده روبه فرار نهادند. بعد از این پیروزی منتصر بخارا برگشت.^۲ اگر گفته عتبی^۳ را باور کنیم، مردم بخارا از منتصر بگر مجوشی و حرارت زیاد استقبال کردند. با وجود تمام این پیروزیها منتصر و لشکریانش نمیتوانستند در مقابل نیروهای ایلک رو برو گردند. و همان بود با فرار سیدن ایلک

۱- عتبی- منینی، جلد اول، صفحه ۳۲۰، فرسخی، صفحه ۲۱۷ در اثر لین پول و در ترجمه من (خاندانهای سلطنتی مسلمانها صفحات ۱۳۲-۱۳۳) او را بغلطاً ابراهیم ثبت کرده است.

۲- عتبی- منینی، جلد اول، صفحه ۲۵۴، فرسخی ۲۰۱.

۳- احتمال می‌رود این حادثه در سال (۱۰۰۰) بوقوع پیوسته باشد و هم بهمن سال (۳۹۰ هـ) یکی از آن سکه‌ها بیکه در بخارا توسط منتصر ضرب زده شده، تعلق دارد (کتلاک مار کوف، ص ۱۶۹)

۴- منینی، جلد اول صفحه ۳۲۳، فرسخی، صفحه ۲۱۸

منتصرو یالوزهره ازدست داده از راه امل بطرف پارس فرار کردند. و همچنان مجادلات منتصرو یالو با محمود و برادرش نصر، با وجود پیروزیهای موقتی، با ناکامی روبرو گردید. منتصر تمام این ناکامی‌ها را کاردست یالو میدانست. و همان بود که امر داد او را بقتل رسانند^۱

و قتیکه آخرین قوای منتصر در مقابل نصر برادر محمود مغلوب گردید، منتصر در سال ۱۰۰۳ بطرف ماوراءالنهر فرار کرد و از ترکانهای غز استعانت خواست بعقیده گردیزی^۲ هم در همین روزها بود که رهبر غزیغو (Payghu) شاید ییغو (yabghu خوانده شود) برای نخستین بار با سلام را قبول کرد، لیکن راجع به اینکه این شخص پسر سلجوق است، نمیتوانیم چیزی بگوئیم، زیرا ییغو پیش از آن، طوریکه ملاحظه نمودید، بسا ما نهاد در مجادلات شان با قراخانیها کمک و یاری کرده بودند. و غزها بادر نظر داشتن غنایم آماده شدند به منتصریاری کنند و همان بود که منتصریاری همین غزها لشکر سباشی تگین را در کرانه زرافشان شکست داد و سپس مبدأ ایلک را در نزدیک سمرقند (۱۰۰۳ تا بستان) منهزم و پراکنده نموده و هرزده تن از فرماندهان او را اسیر گرفتند. غزها این اسیرهای جنگ را به منتصر تسلیم ندادند و فقط آنها را نزد خودشان زندانی نگهداشتند. مقصد غزها از این اقدام؛ آن بود تا ازین درک پول بدست آرند اما منتصر در حق غزها بدگمان گردیده و بدان فکر افتاد که گویا غزهای خواهد با ایلک داخل مذاکره گردد. روی همین اندیشه بیجا بود که منتصر غزها را ترک گفت.

۱ - منینی، جلد اول صفحه، ۳۲۹، نرشخی، صفحه ۲۲۱

۲ - گردیزی، صفحه ۱۳. در عتبی (منینی)، جلد اول، صفحه ۳۳۵، نرشخی، صفحه ۲۲۲)

راجع باین موضوع مواد زیادی وجود ندارد.

در اواخر خزان منتصر بانبرویی مختصر (۳۰۰ اسپ و چارصد عسکر پیا ده) در قسمت درغان از روی آبهای یخ بسته دریای آمو در میگذرد و خودش را به امل میرساند.

منتصر در سال ۱۰۰۴ سعی کرد تا قدرت خویش را در نسا و ابورد تا سیس کند، لیکن خوارزم شاه بنا بر تقاضا و خواهش مردم، لشکر منتصر را از هم پاشید. در بین پروان و یاران وی که در این نبرد بقتل رسید یکی هم فرزند تاش بود.^۱

منتصر بالشکر باقیمانده خویش برای یکبار دیگر در ماوراءالنهر برای اعاده اقتدار خویش دست به عملیات میزند. این بار در دست حاکم بخارا شکست می خورد اما خودش را در حصار بسیار محکمی که در نورو واقع بود، مستقر میسازد. و از همان جا بردشمنانش که در بوسیه میبود به حملاتی پرداخته می آید. این کورت جنگ به مفاد منتصر پایان یافت و سپس يك نهضت ملی بطرفداری آل سامان آغاز میگردد. رهبر غزهای سمرقند، حارث، معروف به ابن علمبردار با سه هزار لشکریان خویش به منتصر پیوست^۲ در عین زمان دیده میشود که مشایخ (ترجمه فارسی مشایخ خواجگان است) شهر سه صد غلام را بطرفداری منتصر مسلح میسازند و همردیف و پیوسته بدین اقدام غزها نیز بطرفداری آل سامان (منتصر) کمر مجادله را محکم می بندند.

با این همه نیرو منتصر توانائی می یابد که در ماه شعبان سال ۳۹۴ (می - جون سال ۱۰۰۴) در نزد يك برنمذ (Burnamadh) قوای بزرگ ایلک را

۱ - عتبی - منبئی، جداول، صفحه ۳۴۰، نرخی صفحه ۲۲۵

۲ - در عربی (منبئی، اول، ۳۴۱) مشایخ در ترجمه فارسی خواجگان.

شکست دهد و حتی اگر گفته گردیزی^۱ را باور کنیم لشکر خان بزرگ را از هم متلاشی و پراکنده می سازد لیکن این پیروزی عمر کوتاهی داشت. خان برای یکبار دیگر با نیروهای تازه دمی برمی گردد و آتش جنگ را در میدان استپ هنگر (Hungar) که بین دیزک (Dizak) و خاوس (Khawas) واقع بود، در داد. غزها با غنایمی که در کارزار برنمذ بدست آوردند، قناعت کرد ند و به کمب های خود برگشتند. و در این جنگ سهم نگرفتند، در زمانیکه آتش این جنگ تازه زبانه می کشید، یکی از افسران منتصر حسن بن تاق با همراهی پنجهزار از لشکریان خود به نیروهای ایلک پیوست.

منتصر با زبطف خراسان فرار کرد و از آنجا در اثر وعده و وعیدهای چرب یکی از خویشاوندانش، ابن سرخک سامانی، که در بخارا زندگی میکرد دوباره عازم ماوراءالنهر گردید، از طرف دیگر سرخک به پنهانی با ایلک بر علیه منتصر داخل مذاکره گردیده بود و به ایلک وعده داده بود که منتصر را به بهانه اینکه با و کمک میکند به ماوراءالنهر دعوت کرده در دام دسایس توطئه خواهد انداخت.

وقتیکه منتصر بطرف بخارا میرفت، در عرض راه لشکریانش او را ترک دادند و بسلیسان و صافی که از حاجب های ایلک بودند، پیوستند، و لشکر باقیمانده منتصر را دشمنان وی به محاصره گرفتند و در عین زمان تمام گذرگاههای دریای آمورا را دشمنان منتصر در تصرف خود در آوردند. منتصر با هشت نفر از پیروان خویش فرار کرد، لیکن برادرش باعده از دنیا لکنندگان وی درد ست دشمن اسیر گردیده و به او زنگنه فرستاده شد ند، خود منتصر در اوایل سال

۱- گردیزی، صفحه ۱۲. تعداد لشکریان ابن علمبردار بیک هزار نفر بالغ میگردد.

۱۰۰۵ در دست شیخی از قبایل عرب که در جوار مروزندگی میکرد، بقتل رسید. بعد از مرگ آخرین نماینده آل سامان یگانگانه مسئله بیاقیماند بود این بود که غنا یم به چه صورت بین قراخانیها و محمود توزیع و تقسیم گردد. در همان ماهیکه لشکر ایلک داخل بخارا گردید محمود هم بهمان راه بحیث فرمانروای مستقل بر مسند فرمانروایی نشست (ماه ذی قعدة سال ۳۸۹ = اکتوبر - نوامبر ۹۹۹). خلیفه قادر برای ولی جدید امیر المومنین عهد و منشور خراسان؛ تاج و القابی از قبیل «یمین الدوله» و «امین الملة» را فرستاد^۲ محمود هم بنوبه خود امر داد اسم خلیفه قادر را که در سال ۹۹۱ توسط آل بویه صاحب تاج و تخت گردیده بود، در خراسان در خطبه‌ها ذکر کند در این جا باید ناگفته نگذاشته گفت که آل سامان به نسبت اینکه خلیفه قادر آل بویه بر سر اقتدار آورده بود، بر سمیت نمیشناخت^۳.

محمود بر شکوهمندی در بارش بیشتر از سامانی‌ها افزود و در حلقه دربار او را بقلب سلطان یاد میکردند. بر عکس گفته‌های مورخین^۴ انسان نمیتواند باور و یقین کند که کلمه سلطان قبل از محمود برای هیچ يك از فرمانروایان استعمال نشده است^۵ فاطمی‌ها خود را بقلب سلطان یاد میکردند و جدول

۱ - بعقیده: گردیزی (f:142; Camb., Ms., f. 114a) در ربیع الثانی، سال ۳۹۵، بعقیده

عتبی (منینی I، ۳۴۶؛ نرشخی ص ۲۲۸) در ربیع الاول.

۲ - عتبی، منینی، جلد اول، ۳۱۷ گردیزی (f. 14).

۳ - ابن اثیر، جلد نهم، ۱۰۳، هلال (Eclipse) جلد سوم، ۲۴۱، ترجمه آن

جلد ششم، ۳۶۶

۴ - ابن اثیر، جلد نهم ۹۲ طبقات ناصری صفحات ۷۵ - ۶، سیاست نامه صفحه ۴۴

۵ - طبری، جلد سوم، ۱۸۹۴ که در آنجا حضور سلطان در کارزار گاه ذکر شده است.

نجوم ابن یونس^۱ به امیرالمومنین ابو علی المنصور سلطان اسلام ام-ام
الحاکم بامرالله در سال های ۹۹۶-۱۰۲۱ هجری شده است.

مقدسی^۲ باسلاطین ووزراء صحبت کرده است و علاوه نموده میگوید که در
یک شهر کوچک در آسیای مرکزی اکثر باشندگان آن کافر بود درحالیکه سلطان
آن محمدی (مسلمان) بوده است.

محمود رامورخین و شعرای دربار به لقب سلطان یاد میکردند و طوریکه دیده
میشود در اسناد رسمی نیز او را سلطان ثبت می نمودند.

محمود وجانشینانش را در زندگی روزمره به لقب امیر یاد میکردند.

در بیعتی مردمان و اشخاص مختلف در مذاکرات خودها مسعود (پسر
محمود) را پیهم بلقب امیر یاد میکنند. گردیزی بندرت کلمه سلطان را استعمال
و حتی کلمه سلطان در اوایل امر بر روی سکه های غزنویها عطف توجه نمیکند.^۳

قراخانیها هم خود شانرا «مولای امیرالمومنین» می خواندند^۴ در هر صورت
طوریکه دیده میشود خاندان قراخانی از سالهای اول فرمانروایی خویش در
ماوراءالنهر بنام خلیفه قادر سکه ضرب می زدند.^۵

ایلك نصر بر سکه خویش، خودش را «ناصر الحق» ضرب زده بود.

ایلك نصر درحالیکه آتش مجادله را با منتصر برافروخته بود، با محمود

۱- لیدن، نسخه خطی، نمره ۱۴۳

۲- بیلوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، ۴۴-۲۷۵.

۳- خاندانهای سلطنتی مسلمان، صفحه ۲۸۶

۴- این کلمات بر سکه های بخاران دیده شده (۱- مارکوف، کتابک، صفحه ۱۹۸)

۵- از ۱۰۰۳/۳۹۳ (ایضا، صفحه ۲۰۰)

کنار آمده محمود در سال ۱۰۰۱، امام شافعی ابو طیب سهل بن محمد و حاکم سرخس طغانچک را بحیث سفرای خوریش به اوزگند فرستاد. نصر سفرای محمود را با گر مجوشی تمام استقبال کرد و با تحف و هدیه های گران دو باره نزد محمود فرستاد. تحفه های بیکه ایلک نصر به سفرای سلطان محمود داده بود. قرار زیر است: جواهرات، مشک، اسبها، شترها، غلامها و کنیزها، شاهین سفید، پوست سیاه (قره قل)، شاخهای ختو^۱ (حال ختو را شیر ماهی یا استخوان نهنگ میگویند) و دیگر اشیای گران بهاء مال چین محمود دختر نصر را بزی گرفت و تعهد کرد (مانند تعهدیکه بین بغراخان و ابوعلی امضاء شده بود) که دریای آمو^۲ بین آنها سرحد باشد.

قراخانیها بعد از مدت مختصری - عهد و پیمانهای را که با محمود بسته بودند، شکستند. محمود همه ساله یکمرتبه بر هند لشکر کشی میکرد^۳، در دوران یکی از این لشکر کشی های یعنی در سال ۱۰۰۶ در حالیکه محمود در ملتان بود قراخانیها از فرصت استفاده کرده دو فرقه (دیویژن) عسکر بخراسان فرستادند. یکی از آن دو فرقه زیر اثر سباشی تگین موظف گردیده بود، نیشاپور و طوس را اشغال کند و آندیکه زیر فرمان جعفر تگین وظیفه داشت بلخ را در تصرف خود در آورد.

۱ - بلبلیو گرافی جغرافیای عرب، جلد چهارم، صفحه ۲۲۲ ختو و کلمه چینی بر ای ختو (hu-tu) میباشد.

نیز به ترکستان بارتولد صفحه ۲۷۲، پاورقی نمره (۲) مراجعه کنید.

۲ - عتبی - منینی، جلد دوم، صفحات ۲۸-۳۲ گردیزی، (f.140; Camb., Ms., f. 113a)

۳ - عتبی - منینی - جلد اول صفحه ۳۱۸

آند و فرقه وظیفه خود هارا به بسیار خوبی انجام دادند. با شندگان بلخ در برابر مهاجمین مقاومت کردند و همان بود که بعد از فتح بلخ فاتحین آنرا یغما و تاراج کردند^۱ در این جا باید گفت که مردم نیشاپور حمله قراخا نهارا با وضع یا سیفی استقبال کردند اما طبقه ارسطو کرات^۲ نیشاپور مانند ماوراءالنهر متجاوزین را کمک و یاری میدادند.

وقتی که محمود از این لشکر کشی مطلع گردید، فوراً رهسپار غزنه شد و جعفر تگین را مجبور ساخت از بلخ به ترمذ فرار کند و هم چنان سپاهی تگین نقوانست مجادله خود را با محمود و دیگر رهبران سپاه وی ادامه دهد. سپاهی تگین مال و اثاثه خود را برای خوارزم شاه علی فرستاد^۳ و خودش متعاقب آن با یک دسته عسکر محدود، ماوراءالنهر را بدست آورد. در حالیکه برادرش و نهصد نفر از لشکر یا نش راد دست قوای محمود اسیر گذاشتند.

ایلیک برای اینکه محمود را از سپاهی تگین منحرف سازد جعفر تگین را برای بار دوم باشش هزار عسکر به بلخ فرستاد اما این لشکریان ایلیک را که در راس آن جعفر تگین قرار گرفته بود در کرانه دریای آمو برادر محمود، نصر محو و نابود کرد^۴. گردیزی^۵ درباره یکی از آن که از ارزارهای بیکه در

۱ - بیهقی صفحه ۶۸۸، حافظ ابرو، صفحه ۱۵۷

۲ - عتبی منینی، جلد دوم، صفحه ۷۷ «وما یلهم کثیر من اعیان خراسان»

۳ - ترکستان بارتولد، صفحه ۲۷۲ - نمره پاورقی (۷)

۴ - عتبی - منینی، جلد دوم، صفحات ۷۷-۸۲

۵ - گردیزی، صفحات ۱۳-۱۴، مناسفانه اوراق نسخه خطی اکسفورد و کمریج خیلی

هادرهم برهم شده و طوری که شاید و باید استفاده از آن نمیشود.

کرانه دریای آمو صورت گرفته، توضیحاتی دارد. و در ضمن آن از آن حمله بیکه بر سپاه باقیمانده ترکها صورت گرفته، معلومات خوبی مورد دسترس ما میگذارد. لشکریان محمود «قرانه ترکی را با آهنک شیرین خنتی» می سرودند؛ و قتیکه ترکها این آواز را شنیدند از هول جان خوردها را در دریای انداختند و غرق می شدند. محمود در این فرصت از تدبیر نظامی کار گرفته به لشکریان خود امر داد دشمن را دنبال و تعقیب نکنند زیرا امکان داشت آنها از ناامیدی جرأتی بهم رسانند و به مجادله برای دفاع از زندگی و حیات شان پردازند و پرچم ظفر نمون محمود را در آخرین لحظه سرنگون سازد. بعد از این شکست رهبران و فرماندهان لشکر ایلک به ایلک گفتند «... با آن فیلان و سلاح و آلت و مردان هیچکس مقاومت نتواند کرد» آتش انتقام در کانون ایلک زبانه میکشید، وی در سال آینده لشکر نیرومندتری بر علیه محمود بسیج کرد و در عین زمان از دهاقین ماوراءالنهریاری و کمک طلبید ایلک برای اینکه بتواند با محمود خوبتر بیکار کند بسایکی از خویشاوندانش قدرخان^۳ یوسف فرمانروای ختن پیمان مودت و دوستی بست.

عتبی ایضاحات خوبی درباره ترکها دارد: آنها چهره های فراخ و کشاده، چشمان تنگ، بینی های پهن، و ریش های کم موی دارند. شمشیرهای آهنی بر کمر آویخته و لباس های سیاه پوشیده میبوندند. عتبی علاوه نموده میگوید این مردم در ماوراءالنهر ظهور کردند. بعقیده گردیزی آتش جنگ در نزدیک پل شرخیان که فاصله چار

۱ - گردیزی (f.144 نسخه خطی کمریج)

۲ - عتبی - مثنوی، جلد دوم، ۸۳: «واستنفرد هاقین ماوراءالنهر»

۳ - ترکستان بارتولد، صفحه ۲۷۳ - نمره پاورقی ۴

فرسخ^۱ از بلخ واقع بود، بروز یکشنبه ۲۲ ربیع الثانی سال ۳۹۸ (چهارم جنوری سال ۱۰۰۸ میلادی) در گرفت. در این جنگ محمود پنجم صد فیل داشت و ترک‌ها نمی فهمیدند به چه صورت با آن جنگ کنند. بعقیده مورخین همین وضع در این جنگ رول بارز و قاطعی داشت. و همان بود که قراخانیها شکست خوردند و یک تعداد زیاد عساکرشان در حال فرار از میدان جنگ به دریا غرق شدند^۲ این جنگ بحرکات متجاوزانه قراخانیها در خراسان خاتمه بخشید.

آتش ففاق در بین خود قراخانیها در گرفت و این امر سبب شد که از تجاوز مشترک ایشان جلوگیری و ممانعت نماید. برادر بزرگ ایلک^۳ طغان خان کاشغر با محمود بر علیه برادر خودش همداستان و همدل گردید و اخیرا ذکر پروژه حمله بر کاشغر را سردست گرفت اما برف زیاد مجبورش ساخت به اوزگند، مرکز خویش برگردد. سپس هر دو برادر پیامبرانی نزد محمود فرستادند و محمود در این مناقشه بین دو برادر قراخانی بحیث میانجی رول بازی کرد و در عین زمان پیامبران دو برادر قراخانی را در دربار، بار داد تا جلال و دبدبه خود را به آنها نشان دهد. محمود در حالیکه قاصدان قراخانیها را در دربار خویش بار میداد، یک گاردیکه لباس‌های فاخر پوشیده بودند بدو ر خود جمع کرده بود. از شرح عتبی چنان برمی آید که این واقعه در سال ۱۰۱۱/۴۰۲-۲ بوقوع پیوسته بود.

۱- ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۱۳۵، دو فرسخ

۲- عتبی- منینی، دوم، ۸۳-۶

و همچنان گردیزی (f. 144-5; Camb, Ms., 116a-b)

۳- عتبی- منینی، جلد دوم، صفحه ۱۲۸ الکبیر

بعقیده عتبی^۱ ایلك در سال ۴۹۳/۱۰۱۲-۱۳ درگذشت و برادرش طغان خان در ماوراءالنهر جانشین وی گردید. بر تاریخ قراخانیها طوری که قبلاً دیدیم، بمشکل میتوان روشنی انداخت زیرا دورن^۲ (Dorn) از روی تحقیق در سکه‌ها بدین نتیجه رسید که دو برادر ماوراءالنهر را فتح کرده بود.

يك برادر ناصر الحق، نصر و آندگیری قطب الدوله^۳ احمد نام داشت؛ نصر برادر بزرگ بود و بهمان علت مقام درجه اول را گرفته بود لیکن احمد از نصر بعدتر در روی صحنه گیر و دار زمامداری عطف توجه میکند. سکه‌ها نیکه بر آن اسم نصر بن علی ضرب زده شده به اندازه زیادی وجود دارد و تاریخ این سکه‌ها تا سال ۴۰۱/۱۰۱۰-۱۱ میرسد. راجع بدین موضوع که جانشین وی خود را ناصر الحق می‌گفت معلومات نداریم، اگر جانشین نصر خودش را ناصر الحق نمی‌گفت پس حتماً وی تا سال (۴۰۶/۱۰۱۵-۱۶) فرمانروائی و حکومت کرده است؛ و سکه‌ها نیکه بر آن اسم احمد بن علی ضرب زده شده تا سال ۴۰۷/۱۰۱۶-۱۷ میرسد. خیلی دشوار

۱ - ایضاً، جلد دوم، صفحه ۲۱۹

۲ - Melanges Asiatique جلد هشتم، صفحات ۷۰۶-۷

۳ - بر بعضی سکه‌ها لقب نصر الملک دیده میشود (۱- مارکوف کتلاک صفحات ۲۱۰-۲۲۱) و لقب قراخان یا قراخان که بر روی سکه‌ها دیده شده با احتمال نه بیکی از برادران تعلق دارد و نه به کسانی که زیر اثر آنها حکومت میکردند بلکه به پدرشان تعلق دارد (ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۲۱۰، عوفی، صفحه ۸۴، هلال (سوم ۳۹۶) فقط احمد بن علی قراخان را بحیث جانشین بفرسخان می‌شناسد.

۴ - اسم نصر به کتابت او بغوری بر روی آن سکه‌ها نیکه در اشرو سنه در سالهای ۴۰۹ و ۴۱۰ ضرب زده شده شاید اشاره بکدام شخص دیگری باشد (مارکوف، کتلاک، صفحه ۲۳۳)

۵ - ایضاً صفحه ۲۱۷

است ثابت کنیم که ساحه فرمانروایی طغان خان کاشغر تا ماوراءالنهر می‌رسید. چرا؟ بعلت اینکه در باره تاریخ سال و شهریکه در آن سکه خان ضرب زده میشد معلومات نداریم. طغان خان حتی در دوره حیات ایلک به نسبت کپرسن و سال خوردگی رئیس خاندان خود بحساب می‌آمد.

گردیزی در حالیکه از فتح ماوراءالنهر صحبت میکند، طغان خان را برادر خان معرفی میکند. تعداد القاب و اسامی مختلفی که در ماوراءالنهر در سالهای نخست سده پنجم بروی سکه ضرب زده شده به اندازه زیاد میباشد که انسان نمیتواند بر اساس آن به نتیجه و حقیقت درست و صحیح تاریخی برسد. نام برادر چارم ابو منصور محمد بن علی که بعدها ملقب به ارسلان خان شد، بروی سکه هائیکه در شهر بخارا در سال ۴۰۳/۱۰۱۲-۱۳ ضرب زده شده، دیده میشد. ارسلان خان و طغان خان جنگ کردند، بیهقی عقیده دارد^۱ که «خانهای ایلک» در نزدیک اوزگند پیکار کردند و در این فرصت چون خوارزم شاه می‌خواست برای خود بر علیه محمود یاران و متحدینی پیدا کند، بین خانهای ایلک میانجیگری کرد. نیز امکان دارد که در نزدیک اوزگند آتش جنگ بین ارسلان خان که فرمانروای ماوراءالنهر بود و قدرخان که بر کاشغر حکومت میکرد، در گرفته باشد.

۱ - ایضاً، صفحه ۲۲۴ و هم چنان Melange Asiatique, VIII, 717

۲ - در عتبی - منینی، جلد دوم، صفحه ۲۲۷ (ارسلان خان ابو منصور لاصم) در ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۲۱۰، و بر بسا سکه‌های دیگر ابوالمظفر دیده شده.

۳ - مارکوف، کنلاک، صفحه ۲۲۶

۴ - بیهقی، صفحه ۸۴۴

مادر بیهقی ایضاحات مفصلی^۱ در باره اینکه چطور محمود خوارزمی را گرفت ، می یابیم. بیهقی این موضوع را از آن اثر البیرونی که زیر عنوان تاریخ خوارزم نوشته بود ، برگرفته است. بعد از خوارزم شاه مامون ، طوریکه قبلاً اشاره فرمودیم ، پسرش ابوالحسن علی بر مسند فرمانروایی پدر نشست شرح لشکر کشی سباشی تگین نشان میدهد که علی برای مدتی بر قراخانیها متکی بوده است و دوستی و رفاقت وی با محمود شاید در اثر شکست ایلک و متحدین او میسر گردیده بود. بعد مقدمه^۲ عتبی علی خواهر محمود را بزنی گرفته بود برادر و جانشین علی ابوالعباس مامون بن مامون هم چنان با محمود متحد بود ، و با خواهر سلطان ازدواج کرده بود. قرار گرفته گردیزی^۳ ابوالعباس با خواهر سلطان در سال ۱۰۱۵/۴۰۶-۱۶ ازدواج کرد. زمانی که خلیفه قادر برای مامون عبای اعزازی و فرمان و لقب «عین الدوله وزین المله» را فرستاد ، مامون در این اندیشه فرورفت که اگر چنین خلعت و لقب را بدون اجازه محمود بپذیرد ، امکان دارد سلطان بر وی خشم کند. روی این فکر و اندیشه بود که مامون به پیامبر خلیفه اجازه نداد چنان خلعت و فرمان در پایتخت بدو دهد بلکه البیرونی را امر داد تا آن هدیه و خلعت را در میدانهای استباز پیامبر خلیفه اندر یابد .

و قتی که محمود با طغان خان و ایلک میتاقسی را با مضارسانیدند ، خوارزمشاه بر علیه آرزو و خواهش متحد نبر و منذ خود از امضای چنان یک معاهده سر پیچید

۱- بیهقی ، صفحه ۸۳۸

۲- عتبی- منینی ، جلد دوم ، صفحه ۲۵۱ (ابوالحسن علی)

۳- گردیزی (f.147; Camb., Ms., f.118b)

و این امر رابطه بین دوشهزاده راسر دساخت. بنا بر مصاحبت وزیر ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی، سلطان چنان فیصله کرد تا وفاداری مامون را نسبت به خود آزمایش نماید. وزیر میمندی در مذاکره با قاصد خوارزم شاه گفت که مامون باید اسم سلطان را در خطبه ها ذکر کند و زیر این موضوع را طوری نشان داد که گویا این گفته و توصیه خودش میباشد و محمود این چنین تقاضا را نکرده است. و بعقیده بیهقی این واقعه در سال ۱۰۱۴ بوقوع پیوسته است. خوارزم شاه بدین نکته پی برد که وزیر بدون اجازه سلطان محمود نمیتواند باین چنین مذاکره ها بپردازد. لیکن با اینکه باصل موضوع پی برده بود آن خواهش محمود را باده ای غماض نگریست، سپس وزیر این خواهش را تکرار کرد. مامون رهبران نظامی و نمایندگان بزرگ مردم را دعوت کرد و این تقاضای محمود را با آنها در میان گذاشت و سپس نظریه خود را که با تقاضای محمود موافقه دارد در حضور مردم اظهار کرده و علاوه نموده گفت که در غیر آن صورت خودش و مملکت برباد خواهد شد.

شرفا و بزرگان از این فیصله مامون سر پیچیدند، قصر او را ترک گفتند و شمشیرهای شان را از غلاف بیرون کشیدند و بفرمانروای خودشان، حرف زشت و رکیک گفتند. مامون برای اینکه شرفا و بزرگان را خموش سازد، برای یکبار دیگر آنها اعلان کرد که محمود چنین تقاضایی از وی نکرده است و او فقط میخواست بدین صورت وفاداری بزرگان قوم را نسبت به خودش معلوم نماید. سپس البیرونی باز بان فصیح و سحرآمیز مردم را تشویق میکرد که از کردار و رویه بسیار ناهنجاری که در برابر مامون از خود نشان داد هاند عفو بخواهند. در عین زمان خوارزم شاه بنا بر مشوره البیرونی در صدد آن بر آمد تا بین قراخانیها میا نجیگری کند - خوارزم شاه در این

میانجیگری خویش موفق بود، صلح را در بین آنها برقرار نمود و با آنها میثاق دوستی و مودت بست.

وقتی که محمود از این وضع مطلع گردید، سفیر و نماینده‌ی‌ی را از بلخ نزد خان و ایلیک فرستاد و ناخوشنودی خویش را اظهار داشت. خان و ایلیک در پاسخ محمود گفتند که آنها خوارزم شاه را دوست و خویش (خسر بره) محمود میدانند و مطابق آرزو و میل گذشته سلطان این میثاق را ضمیمه میثاق و تعهد نامه سلطان میدانند، و اگر بین سلطان و خوارزم شاه کدام سوء تفاهمی وجود داشته باشد، خان و ایلیک حاضر میباشند بحیث میانجی داخل اقدامات گردیده و برای رفع سوء تفاهم خدمت کنند. محمود به خان و ایلیک دیگر پاسخ نداد. قراخانیها از این رویداد و پیش آمد محمود خوارزم شاه را مطلع گردانیدند.

بین هر دو طرف (یعنی خوارزم شاه و قراخانیها) روی این موضوع که لشکری به خراسان فرستند، موافقه بعمل آمد. مراد این لشکر کشی بخراسان آن بود که صلح را در آن زمان برقرار نمایند و در عین زمان به لشکریان هدایت داده شد که به آزار و اذیت کسی نپردازند. بعدها وضع طور دیگری شد، قراخانیها از امداد نظامی به خوارزم شاه اباورزیدند، لیکن برای یکبار دیگر باز هم حاضر شدند بین خوارزم شاه و سلطان محمود میانجیگری نمایند. در زمستان سال ۱۰۱۶-۱۷ محمود قاصد های خان و ایلیک را در بلخ بحضور خود بارداد و پاسخ خوبی برای قراخانیها فرستاد و گفت که مخالفت جدی بین او و خوارزم شاه وجود ندارد. و اگر کدام مخالفتی وجود داشت در اثر شفاعت خان و ایلیک بکلی مرتفع گردیده است. و بعد از آن مامون خوارزم شاه نامه از طرف سلطان گرفت، در نامه چنین تذکره داده شده بود: «این

سخن بر همه مردم هویدامی باشد که تحت چنگ و نهشرايط معااهده بین او (سلطان محمود) و خوارزم شاه مذهب گرییده بود و نیز خوارزم شاه میدانند که تا چه حد و اندازه باید مرهون احسان ما باشد. خوارزم شاه موافقه کرد تا خطبه بنام ما قرائت گردد زیرا در غیر آن صورت مرور آشکارا بود که چه روزگاری بر سرش می آمد لیکن طوریکه معلوم میشود مردمان خوارزم بفرمانروای خودشان مجال ندادند بچنان يك اندیشه جامه عمل ببوشاند. اگر من در عوض خوارزم شاه میبودم بخود اجازه نمیدادم چنان مردم را کار و درو عایای خویش گویم زیرا این مردم با مرفرمانروای خویش تن در نداده و به فرمانده خود فرمان میدهند. و این امر با تمام وضاحت ضعف فرمانروایان میدهد. این رویداد مر اسخت عصبانی کرده است و من روی همین منظور است که برای مدت مدیدی در بلخ مانده ام و یکصد هزار پیاده نظام و سرباز سواره و پنجصد فیل جمع نموده ام تا به خوارزم اعزام داشته خائنان و آنانی را که در مقابل فرمانروای خویش به مخالفت پرداخته اند، مجازات و سرکوبی کنم و آنهارا براه راست هدایت نمایم. و در عین زمان ما به برادر و خسر بره خود نشان خواهیم داد که به چه صورت سلطنت باید کرد. امیر ضعیف برای فرمانروایی مساعد نمیشد. ما فقط در صورتی بغز نه بر میگردیم که از ما طلب مغفرت نمایند و یکی از سه شرط ذیل را قبول کنند:

۱- اینکه اسم سلطان را در خطبه ذکر کند - طوریکه قبلا بجا وعده داده شده بود.

۲- تحفه و هدیه ای که لایق شان ما باشد بفرستند و ما تمام آن تحفه ها را دوباره برای شان خواهیم فرستاد زیرا ما به پول احتیاج نداریم و خزانه ما از پول پر است.

۳- یا اینکه برای عذرخواهی ما شرفاء، ائمه و فقهارا بفرستند.

در صورتی که یکی ازین شرایط را فرمانروای خوارزم عملی نماید، ما با کسانیکه باخورد همراه آورده ایم دوباره غزنه بر میگرددیم» خوارزم شاه فکر کرد که سلطان میخواهد هر سه شرط را بر وی بقبولاند. خوارزم شاه اسم محمود را در آن بخش های خراسان که زیر اثر وی بود. در نسا و فراوه^۱ و بدینال آن در دیگر شهرها با استثنای دو پایتخت (یعنی کاث و گرگانج) در خطبه ذکر میکرد، نیز یک عده از مشایخ قضات و شرفا را با (۸۰۰۰۰) دینار و (۳۰۰۰) اسب برای سلطان فرستاد. درین آوان همان لشکر خوارزم شاه که تحت فرماندهی حاجب بزرگک الپتگین^۲ بخارا که در هزار اسب در برابر لشکر محمود در حال آمادگی بودند، بر علیه فرمانروای خویش (خوارزم شاه) پرچم بغی را برافراشتند و وزیر و دیگر پیروان خوارزم شاه کشته شد و عده دیگر فرار کردند. شخص خوارزم شاه در قصر خویش متحصن گردید. شورشیان قصر او را آتش زدند و او را طعمه حریق نمودند (چهارشنبه / ۲۰ ماه مارچ سال ۱۰۱۷).

در حالیکه قصر خوارزم شاه می سوخت، شورشیان ابوالحارث محمد بن علی برادر زاده هفده ساله امیر را بر مسند فرمانروایی نشانیدند، لیکن در حقیقت تمام قلمرو خوارزم شاه زیر اثر و فرمان الپتگین و وزیریکه وی انتخاب کرده بود، اداره و کنترل می شد.

شورشیان هر بیدادیکه می خواستند، میکردند آستین یغما و چپاول را تا آرنج بالا زده بودند و کسانی را که با ایشان خصومت و عداوت شخصی داشتند، محو و نابود کردند.

(۱) ترکستان بارتولد، صفحه ۱۵۴

(۲) در عتبی، جلد دوم، صفحه ۲۵۴ نیا لتگین (یعنی یفا لتگین) آمده است.

محمود برای این که خواهر خود، بیوهٔ ما مرن، رانجات دهد بنا بر مشوره وزیرش در مرحله نخست رویهٔ اعتدال آمیز سالوس مشربانه بی را پیش گرفته و گفت که وی فقط آرزو دارد اسم او را در خطبه ذکر کنند و قاتلین خواریزم شاه را بد و بسپارند. در عین زمان بقاصد هدایت داده شد که از طرف خورد به مردم خواریزم بگویند که بهترین وسیله برای اینکه سلطان را از خود خوشنود سازد اینست که خواهر سلطان را با اعزاز و کرامت تمام برای برادرش بفرستند. همان طوریکه وزیر فکر میکرد به همان منوال خواهر سلطان (بیوه خواریزم شاه) را مردم خواریزم خراسان فرستادند، سپس رهبران و پرچم داران شورشیان امر دادند تا پنج و یا شش نفر را با اتهام قتل خواریزم شاه گرفتار کنند و بعد از آن قاده معاهده زندانیان اتهام زده را با (۲۰۰۰ ر ۰۰۰) دینار و (۴۰۰۰ ر) اسپ خدمت محمود بفرستند محمود هم ازین وقفه برای لشکر کشی به خواریزم استفاده میکرد.

وزیر محمود امر داد کشتی ها را درختل، قوازیان، و ترمذ آماده نمایند و هم سفارش داده بود تا مواد خوا رو بار را برای لشکر و سپاه در امل تهیه کنند محمود برای اینکه خواریزمی ها را باز هم برای مدت زیادتری اغفال کرده باشد قاصدان خواریزم شاه را با خود بغزنه برد و در آنجا از آنها تقاضا کرد تا الپتگین و دیگر رهبران شورشیان را بدو تسلیم نمایند. تحت این چنین شرایط خواریزمیان مجبور گردیدند در برابر سلطان محمود ایستادگی کنند مردم خواریزم برای دفاع در برابر حمله آینده محمود پنجاه هزار مرد سواره تهیه دیدند.

در فرصتی که محمود به لشکر کشی شروع میکرد، به ایلیک و خان ترکستان اطلاع داد که وی برای انتقام ما مون (خسر بره) خواریزم شاه آمادگی میگیرد و می خواهد

مملکتی را که هم برای آنها و هم برای فرمازروای غزنه اسباب آزار و اذیت را تهیه دیده اند، سرکوب نماید.

با وجودیکه قراخانی فتح خوارزم را در دست محمود برای خودشان خطر می‌پنداشتند، اقدام محمود را یک اقدام درست و انمود کرده و علاوه نموده گفتند که مجازات و سرکوبی شورشیان یک اقدام نیک و بابرکتی می‌باشد زیرا این یک اقدام رزی برای کسانی خواهد بود که خون پادشاه خود را ریخته اند این اقدام جرئت کسانی را که در آینده خواسته باشند بچنین اقدامی دست زنند، از بین خواهد برد.

از آنجا که خوارزمیان تنها به قوای نظامی خود متکی بودند نمی‌توانستند برای مدت مدیدی در برابر نیروهای محمود مقاومت کنند.

محمود از امل لشکرکشی خود را شروع کرد و در امتداد کرانه چپ دریای آموراها را در پیش گرفت. محمود از جعفر بند^۱ که بر سر حدات خوارزمیه واقع بود، یک گارد پیشقدم را زیر فرمان محمد بن ابراهیم اطایی^۲ فرستاد، برای این نیروی پیشقدم سپاه

۱- عملیات نظامی راهم بیهقی (صفحات ۸۵۰-۵۱) و هم گردیزی صفحه ۱۴ ثبت کرده اند.

۲- احتمال قوی می‌رود که شهر جعفر بند همان شهر جگر بند (ترکستان بار تولد، صفحه

۱۴۲ باشد، راجع به اسامی مختلف این شهر به بیلوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم صفحه ۲۸۷

و به Razvaling زوکوفسکی، صفحات ۶۰-۶۱ مراجعه نماید.

۳- در بیهقی محمد اعرابی آمده است شاید این مرد فرمانده فرقه بدوی خراسانی بوده باشد

عربی (منینی، دوم، ۲۶۵) این مرد را بنام ابو عبدالله محب بن ابراهیم ثبت میکند: طلیعة السلطانی فی کماة العرب.

محمود، خوارزمی‌ها زیر فرمان خممار تاش شرایبی که بصورت نابهنگام از طرف میدان‌های استب سرزدند، حمله کردند! و ضربات بس مدهشی حوالت پیکر نیروی محمود نمودند اما فرارسیدن محمود آنها را از تپا‌هی نجات داد. در نتیجه خوارزمیان شکست خوردند و خممار تاش در دست لشکریان محمود اسیر شد روز دیگر در نزدیکی هزاراسب نیروی بزرگ خوارزمی‌ها با محمود داخل پیکار شدند، درین کارزار محمودیان بردشمن غلبه نمودند و دو رهبر خوارزمی که یکی الپتگین بخارا و اندیگری صیادتگین خان^۱ بود در دست قوای نظامی محمود افتادند.

سپس سپاه محمود^۲ بطرف پایتخت خوارزم، کات، رهسپار شد و همان بود که در سوم ماه جولایی ۱۰۱۷^۳ آن شهر را در تصرف خود درآورد، محمود امر داد تا هر سه تن لیدرها و پرچم‌داران شورشیان رازیر پای فیلان خورد کنند بعد از آن جسد های آنها را بر خرطوم های فیلان بستند و گرداگرد شهر گردانیدند و اعلان کردند که سرنوشت و سرانجام روزگار قاتل شاهان چنان است متعاقب آن اجساد آنها را بردارهاییکه قسما از خشت های سوخته ساخته شده بود آویختند و دیگر شورشیان را هر کدام برابر با گناه شان مجازات کردند. بعقیده عتبی تنها قاتل های مامون

۱- بعضی ایضاحات این وقایع را در عتبی (منینی، جلد دوم صفحه ۲۵۸) می‌توانید مطالعه کنید عتبی عقیده دارد که الپتگین یگانه شخصی بود که اهانت و تحقیر سلطان (محمود) را با شدت و حدت تمام پاسخ داد و دیگران خاموش مانده بودند.

۲- در متن کلمات (روی بخوارزم نهادند و شهر خوارزم را بگرفتند اول کار آن کرد یمین الدوله) بعد از کلمات (سپاه یمین الدوله) حذف شده است.

۳- تاریخی را که گردیزی ثبت میکند (پنجم صفر) با گفته بیهقی (صفحه ۸۴۸) تطابق میکند و دوران فرمانروای شورشیان برای مدت چهار ماه دوام کرد.

مجازات نشدند بلکه آثانی را که محمود گمان میکرد مرتد شده‌اند نیز مورد سرزنش و توبیخ قرار داد. بعبارت دیگر محمود کسانی را که میدانست برای رژیم وی خطرناک می‌باشند به بهانه ارتداد از بین برده محو میکرد.

محمود خوارزم شاه جوان و باقی تمام اعضای خانواده سلطنتی را با خود برد و در قلاع مختلف زندانی کرد و نیروهای نظامی خوارزم را در غل و زنجیر بغزنه فرستاد. بعدها محمود این سپاه اسیر خوارزمیان را در لشکر خویش داخل کرده و از آنها در لشکر کشی خویش برهند کار میگرفت. حاجب بزرگ محمود التونتاش^۱ بحیث خوارزم شاه مقرر شد لیکن تار و زیکه مردمان خوارزم تماماً مطیع نگردیده بودند یک فرقه لشکر محمود زیر اثر ارسلان جاذب در خوارزم مستقر گردیده بود. با فتح خوارزمیه محمود تفوق خویش را بر قراخانیها تأمین کرد. و بر علاوه آن نفاق داخلی در بین خود قراخانیها برای شان فرصت لشکر کشی دیگر را نمیداد. این دوره ما و راء لنهر در تاریخ مغشوش است و بعقیده عتبی و ابن اثیر^۲ طغان خان یار و متحد بسیار صمیمی محمود در سال ۴۰۸/۱۰۱۷-۱۸ پدرو جهان گفت طغان در فرصتی وفات کرد که چندی پیش از آن بر فوج کفار (بیش از یکصد هزار خیمه)^۳ که از طرف چین آمده بودند، غلبه زده بود.

۱- در متن کلمات [التونتاش را بخوارزمشاهی نامزد کرد و خوارزم و گرگانج بدو داد و او

را تا آخر عهد خویش] بعد از کلمات [و حاجب بزرگ خویش] حذف شده است.

۲- ابن اثیر، جلد نهم، صفحات ۲۰۹-۱.

۳- یکصد هزار در عتبی-منینی، جلد دوم، صفحه ۲۲، سه صد هزار در ابن اثیر نیز به پا ووقی صفحه

۷ ترکستان با رتولدمراجع فرمایید.

برادر و جانشین طغان خان ارسلان خان ابو منصور محمد بن علی «کر»^۱ که در تقوی و زهد شهرت داشت؛ دوستی و رفاقت خود را با محمود ادامه داد. محمود از ارسلان خان و برادرش ایلک خواهش کرد تا زن خویشاوند خود را به فرزند ارشدش مسعود بزنی بدهد. شاهدخت ترکی را در بلخ با مراسم خاصی استقبال کردند لیکن محمود کاشغری در دیوان اغات الترتک^۲ افسانه خیلی دلچسپی را که درباره شب زفاف مسعود میباید، ذکر میکند کاشغری میگوید که در شب زفاف، مسعود با شاهدخت دست و گریبان گرفته بود و با هم جنگ کرده بودند. قرار گرفته بیهقی^۳ خانم ارسلان خان هر سال یک غلام و یک کنیز برای مسعود میفرستاد و مسعود در عوض اشیای گرانبها، جواهرات و اطلس یونانی برای خانم ارسلان خان میفرستاد. و ابن اثیر^۴ عقیده دارد که علی تگین برادر ایلک خان (فاتح ماوراءالنهر) که در دست ارسلان خان زندانی شده بود از زندان فرار کرد و بطرف بخارا رفته آنرا فتح کرد. و سپس با ارسلان پسر سلجوق همدستان گردید. ایلک برادر ارسلان خان بر علیه آنها بسوق الجیشی پرداخت اما در نتیجه مغلوب شد این مردم در بخارا باقی ماندند. لیکن کردار و رفتار نا بخردانه علی تگین سبب لشکر کشی محمود گردید که در باره آن بعدها صحبت خواهیم کرد. همین مورخ (ابن اثیر)^۵ و قدیکه در باره قرآخانیها صحبت میکند میگوید. که بعد از مرگ

۱- لاصم (در عتبی) راجع به اینکه «کر» بحیث تخلص وی استعمال می شده و یا اینکه واقعا از

گوشها معیوب بوده است، معلومات نداریم.

۲- جلد اول، صفحه ۳۹۴ - ۳- بیهقی، صفحه ۳۰۵

۴- ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۳

۵- ابن اثیر، جلد نهم، صفحات ۲۱۰-۱۱، نرشخی، صفحه ۲۴۳ (از تاریخ حیدری) ابن اثیر راجع

به سال آن چیزی نمیگوید.

طغان خان، قدرخان یوسف، پسر بفران هارون (نخستین فاتح بخارا) که در سمرقند بنام طغان خان حکومت میکرد، خودش را به ارسال خان تسلیم نکرد و از محمود استعانت خواست؛ محمود هم توسط کشتی‌ها از دریای آمودرگدشت (این اولین لشکرکشی محمود به ماوراءالنهر بوده است) لیکن بعدها لشکرش را عقب کشید. ارسال خان و قدرخان با هم صلح نموده متحد شدند و تصمیم گرفتند قلمرو محمود را فتح کنند. همان بود که در سال (۴۱۰/۱۰۱۹-۲۰) هر دو تن بصورت متحد به خراسان حمله کردند لیکن در نزدیک بلخ شکست خوردند و خوارزم شاه التوتاش در اثر این غلبه و پیروزی مرسلطان محمود را تبریک و تهنیت فرستاد کلاه‌های ترک‌های مقتول را در پای آمو به خوارزمیه برده بود و التوتاش در کت کرده بود که محمود ترک‌ها را مقهور و منهزم نموده است. بعد از این تصادم و خونریزی ملاقاتی بین قدرخان و محمود صورت میگیرد با وجود آنکه در باره لشکرکشی محمود در سال ۴۱۰ در ماوراءالنهر سخنانی شنیدید اما من عقیده ندارم که این حادثه بوقوع پیوسته باشد زیرا، اگر بازار چنین معرکه و گیر و دار گرم میبود، حتماً مولفان تاریخ یمنی و زین الاخبار (عتبی و گردیزی) در باره آن چیزهایی میداشتند که مورد دسترس ما میگذاشتند برعکس عتبی و گردیزی در این باره يك قلم خاموش میباشند گردیزی یکی از علل لشکرکشی محمود را در سال ۱۰۲۵ همان آرزوی محمود را میدانند که وی میخواست آن مملکت را بچشم سربنگرد. و از این نکته چنان استنباط میگردد که لشکرکشی ۱۰۲۵ محمود نخستین سفر وی در ماوراءالنهر بوده است. محمود با قدرخان یوسف متحد گردیده بر علیه سایر اعضای خانواده سلطنتی به مجادله

پرداخت لیکن این تصادم تازمانیکه قدرخان زمام امور ترکستان شرقی را در دست نگرفته بود، بوقوع نپیوست باید در این جا خاطر نشان کرد که قدرخان قبل از آن بر سمرقند فرمانروایی میکرد.

نیز می بینیم که عتبی در ضمن شرح جنگ سال ۱۰۰۷-۸ قدرخان را حاکم ختن معرفی میکند، اگر گفته این اثر را باور کنیم فتح ختن و تاسیس دین اسلام را باید جزء کارنامه قدرخان بدانیم احتمال می رود که یوسف پسر یغراخان هارون بعد از مرگ پدرش و انتقال سلطنت بشاخه دیگر خاندان قراخانی، مالک کد ام بخش قلمرو سلطنتی نگردیده لیکن از فرصت استفاده نموده و عناصر ناراضی را بدو ر خود جمع کرد، و بایاری و کمک آنها قلمرو و حیطة نفوذ جداگانہ برای خویش بنیاد گذاشته باشد^۲، و سپس به تدریج دست تسلط رقبای خود را از شهرهای دیگر ترکستان شرقی کوتاه ساخته باشد، زیرا ما دیدیم که در اوایل قرن یازده فرمانروای کاشغر، طغان خان بود و این طغان خان برادر بزرگ ایلک نصر بود. لیکن در سال ۴۰۴/۱۰۱۳-۱۴ در یارقند و نیز در سال ۴۰۵ در کاشغر بنام خلیفه قادر و قدرخان یوسف سکه ضرب زده میشد، و بروی سکه ها قدرخان یوسف را به لقب «ناصرالدوله» و «ملک الشرق» ثبت میکردند و هم چنان دیده میشود که در سال بعد در کاشغر بنام قدرخان سکه ضرب زده میشد^۳ و از این نکته انسان میتواند چنان استنباط کند که طغان خان

۱- ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۲۱۱

۲- به ترکستان بارتولد، صفحه ۲۸۱ نمره پاورقی ۲ مراجعه کنید.

۳- ۱- مارکوف، کتلاک، صفحه ۱۹۲

پیش از سالیکه مورخان تعیین کرده اند از کرسی قدرت بر افتاده بود و فقط سمیریچی فرمانروایی میکرد. نیز احتمال میرود که در ماوراءالنهر بحیث فرمانروای بسیار مقتدری باقی مانده بود.

برادر طغان خان محمد بن علی، طوریکه از روی سکه ها قضاوه شده میتواند، شهزاده تحت الحمايه بود در ماوراءالنهر و تا طراز بحیث فرمانروای تحت الحمايه زمام امور را، در زمان حیات برادرش، در دست داشت. بعد از مرگ برادرش (در سال ۴۰۶) طغان خان ملقب به ارسلان خان گردید، و تا سال ۱۰۴۲/۴۱۵-۱ فرمانروایی میکرد احتمال میرود درین دوره یعنی در سال اخیر فرمانروایی ارسلان خان بی نظمی بوقوع پیوسته و علی تگین از آن بی نظمی به مفاد خود استفاده کرده باشد.

از گفته ابن اثیر نمیتوان به یقین باور کرد که وی برادر ایلک نصر (و طغان خان و خود ارسلان خان) بوده باشد. با وجودیکه علی تگین برای مدت مدیدی فرمانروایی کرد هیچ سکه ای که اسم وی بر آن ضرب زده شده باشد، عطف توجه نمیکند. اما سکه های مسی که بر آن القاب از قبیل ایلک ارسلان، ایلک، و ارسلان تگین ضرب زده شده، مورد دسترس ما میباشد. و احتمال میرود که این سکه ها مال علی تگین باشد. با اسم علی بن علی هرگز بر نخورده ایم اما ایلک سکه ای که در کرمانیه در سال ۴۲۴ ضرب زده شده، بریک روی آن علی بن محمد و در روی دیگر آن علی بن حسین

۱- مارکوف، کنلاک، صفحات ۲۲۶-۴۵-۱ اگر انسان از روی سکه ها قضاوه میکنند، اسم ایلک که ابن اثیر و عتبی (منینی، جلد دوم، صفحه ۲۲۹) برادر ارسلان خان (به صفحه ۲۸۰ ترکستان بار تولد مراجعه کنید) را احمد میگویند.

نظر را بسوی خود جلب میکنند. واسم علی بن حسین^۱ را بر روی سکه های بیکه درد بوسیله در سال ۲۴۵^۲ ضرب زده شده میتواند نگریست و تمام اینها با اطلاعات تیکه این اثر مورد دسترس ما میگذارد مطابقت نمیکند. طوریکه در چند سطر پیاپی آن خراهم دیدم برادر علی تگین که در سیمریچی حکومت میکرد ملقب به طغان خان بود و احتمال میرود که طغان خان دوم و علی تگین پسران طغان خان اول که شاید اسم مسلمانانی آن حسین بوده باشد، بوده باشند. بر بعضی سکه های این دوره اسم یوسف یا یوسف بن علی^۳ دیده میشود زیرا سکه های بیکه بر روی آن، این اسم ضرب زده شده چندین سال بعد از مرگ علی تگین میباشد و احتمال میرود که این اسم پسر و جانشین اخیر الذکر بوده باشد. در این جا باید علاوه نموده گفت که در شرق چنان رسم بوده که اسم جانشین زمامدار را در دوران حیات پدرش بر سکه ها ضرب میزدند.

علی تگین در دوران زمامداری نصر به ماوراءالنهر آمده بود و قرار گرفته بیبقی^۴ وزیر میمندی به لطان مسعود در سال ۱۰۳۳ گفت که علی تگین برای سی سال است که در ماوراءالنهر زندگی میکند. محرز از پیش حالی و بی نظمی که در دوره حکومت قراخانیها در ماوراءالنهر گسترش یافته بود، استفاده کرد و آتش جنگ را به بهانه اینکه مردم ماوراءالنهر به بنج آمده، و از علی تگین شکایت میکنند، و نیز علی تگین در راه پیامبران وی که نزد شاهان ترکی میروند مانع ایجاد میکند، در داد. مقصد از «شاهان ترکی»

۱ - Melanges Asiatiques, VIII, 727.

۲ - ایضاً، صفحات ۷۲۸-۹

۳ - ایضاً، جلد هشتم، صفحه ۷۲۴، مارکوف، کنلا، صفحه ۲۴۸

۴ - بیبقی، صفحه ۴۱۸

فرمانروایان ترکستان شرقی میباشد^۱. در سال ۱۰۲۵ محمود از دریای آمو^۲ بواسطه کشتی هایی که به زنجیر بسته شده بود^۳، عبور کرد. اولین کسیکه از فرمانروایان به محمود پیوست امیر صغانیان و بعد از او خوارزم شاه التونتاش، بودند. محمود یک کمپ برای لشکریان خویش تهیه دید و نیز امر داد تا یک کمپ دیگری برای وی که گنجایش ده هزار سواره را داشته باشد مهیا نماید، و در عین زمان قدرخان که گردیزی اورا کلان شونده تمام ترکستان و خان بزرگ میگوید بر ما و اهلنهر از کاشغر حمله کرد و خود را به سمرقند رسانید. اگر گفته بیهقی^۴ را باور کنیم در دروازه شهر سمرقند بین خان بزرگ و محمود مذاکرات بسیار دوستانه صورت گرفت.

از گفته گردیزی معلوم میشود که کمپ محمود (کمپی که خان بد آنجا رفته بود) از طرف جنوب واقع گردیده بود. زیرا وقتیکه خان به سمرقند رسید به پیشرفت خود ادامه داده و یک فرسخ دور از کمپ امیر محمود توقف کرد. خان امر داد تا خیمه ها را بر پا کنند و قاصدی را نزد محمود فرستاده از آمدن او را مطلع ساخته تقاضا کرد که با وی ملاقات کند. گردیزی راجع به مراسم خاصیکه در اثر ملاقات این دو فرمانروای مستقل و نیر و مند صورت گرفته بود، ایضاحات مفصلی میدهد. در پاسخ پیام قدرخان، محمود جای ملاقات را تعیین کرد و در آن جا به مذاکراتی پرداختند. وقتیکه هر دو فرمانروا به هم نزدیک شدند از اسبهای خود پیاده شدند،

۱- ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۳

۲- برای ایضاحات بیشتر به ترکستان بارتولد، صفحه های ۱۷-۱۴ مراجعه کنید.

۳- ایضاحات تکنیکی که در اصل متن داده شده برای من روشن نیست.

۴- بیهقی، صفحات ۸۲-۲۵۵

امیر محمود پنبش از آن به خزانه دار خود امر داده بود تا جواهر پربهایسی را در دستمالی پیچیده و به مجردی وی با قدرخان مصافحه میکنند آن دستمال را بدو دهد^۱ قدرخان هم جواهر گرانبها را برای محمود با خود آورده بود، اما در زمان ملاقات همچنان مرورا پیچیده بود که آنرا به کلی فراموش کرده بود و بعد از آنکه محمود خداحافظی کرد آن جواهر یادش آمد و بدست یکی از همراهان خود آن جواهر را برای محمود فرستاده از وی عفو خواست. روز دیگر محمود امر داد تا خیمه^۲ خامک دوزی را برپا کنند.

و نیز همه چیز را برای تفریح و خوشگذرانی مهمان مهیانا میبند. و بعد از آن قاصدی را نزد قدرخان فرستاده بدو اطلاع داد که وی مهمان محمود است. و قتیکه قدرخان آمد، محمود امر داد تا خوران را با تمام زیبایی تهیه کنند. امیر محمود و قدرخان بر روی یک خوان نشستند و بعد از آنکه غذا و طعام صرف شد محمود با همراهی مهمان به تالار تفریح رفتند این تالار با گلهای بسیار شاد و نادر، میوه های لذیذ جواهرات گرانبها، طلا، البسه^۳ خامک دوزی، باورها، آئینه های قشنگ و دیگر اشیای پربها تزئین شده بود. چنان تزئین شده بود که قدرخان را به حیرت انداخت^۴ محمود و قدرخان برای مدتی در آنجا نشستند؛ قدرخان جام شراب بربل گذاشت زیرا شاهان ماوراءالنهر و مخصوصاً شاهان ترکی را چنان رسم بود که شراب بربل آشنا سازند. مهمانها برای مدتی به موسیقی گوش دادند و سپس قدرخان برخاست. بعد محمود امر داد تا تحفه هایی را که لایق شان قدرخان باشد، بدو

۱- در نسخه خطی کمربج: « تا در دست قدرخان داد.»

۲- حرف (و) پیش از کلمه (بفرمود) در نسخه خطی کمربج دیده نشد.

۳- نسخه خطی کمربج (خیره ماند)

تقدیم نمایند. ساغرهای طلائی و نقره، جواهرات، اشیای شاذ که از بغداد می‌آمد، پارچه‌های نفیس، اسلحه‌های گرانبها، اسب‌های با ارزش با افسارها و جلوهای که از طلا ساخته شده بود، عصاها بیکه با جواهرات دانه‌نشان تزیین شده بود، فیلهایی که افسار طلا داشت، مهمیزهای جواهرنشان، قاطر و استرهای برزغ^۲ با تمام لوازم و سامان^۳ (Bardha'a) با عسای نقره، و طلا و زنگ، قالین‌های گرانبهای ارمنی و اریسی، پارچه‌های خامک دوزی...^۴

سپس محمود از قدرخان رخصت گرفت و از اینکه از قدرخان طوریکه شاید و باید قدر و پذیرایی نشده است معذرت خواست. و قتیکه قدرخان به کمپ خویش برگشت و تمام آن اشیای گرانبها، جواهرات، اسلحه و تمول را دید بحیرت افتاد و نمیدانست که چطور این همه مهمان نوازیها را تلافی و جبران کند. بعد از آن قدرخان امر داد تا خزانه را باز کنند و پول و ثروت زیادی برای محمود فرستاد توأم با آن پول، تولیدات و محصولات ترکستان را از قبیل اسب‌ها، یراغهای تجملی، غلام‌های ترکی با کمر بندهای طلا، تیردانها، پوست‌های روبای سیاه، و سمورهای جنگی

۱- در نسخه خطی کمریج (اینها)

۲- این شهر است در Transcaucasia راجع به ویران کردن این شهر بدست روس‌ها مقالات

مرا (بارتولد) که در دایرة المعارف اسلام زیر عنوان (Bardha'a) نوشته، بنگرید و هم چنان

به مقالاتی که در مجله School of oriental and African studies

مارگولیت نوشته، رجوع کنید. (1918, PP. 82-95)

۳- بعد از «هراها» در نسخه خطی کمریج: نبرد هودجهای استرآن با کمرها و پاهای زرین و سیمین

و جلاجل و هودجهایی از الخ.

۴- ترکستان تا حمله مغول، بارتولد، نمره پاورقی (۲)، صفحه ۲۸۴ مراجعه شود.

۵- ترکستان بارتولد، (برای اینکه از دست مکمل اشیای قتیکه قدرخان برای محمود فرستاده) صفحه ۲۸۴

شاهین و بازها، پوست قاقم، و دیگر سامان و اشیا را نیز بحیث تحفه برای سلطان فرستاد نتیجه سیاسی این ملاقات و دیدار چنان شد که محمود و قدرخان نیروهای خود را بهم متحد کرده و به دوره فرمانروایی علی تگین در ماوراءالنهر خاتمه دهند و عوض آن یغان تگین^۱ سپردوم قدرخان را که دختر محمود (زینب) را به زنی میگرفت، مقرر نماید و هم چنان قدرخان وعده داد که دخترش را به امیر محمد فرزند دوم محمود بزنی بدهد زیرا محمود از فرزند اول خویش مسعود ناراضی بود و آرزو داشت امیر محمد را ولیعهد خود اعلان کند^۲ در هر صورت طوریکه دیده میشود بدین آرزو جامه عمل پوشانیده نشد محمود در وهله نخست با متحدین تر کمینی علی تگین داخل پیکار شد. هم در این فرصت رئیس ترکمن ها پسر سلجوق اسرائیل بود^۳ محمود اسرائیل را به هند فرستاد و در آنجا در قلعه زندانی کرد. و پیروان اسرائیل را با قسم آمحور و نابود کرد و یا بخشی از آنها با رهبران خودشان قطع علاقه نمودند، و بارضا و رغبت محمود در هسپار خراسان شدند.

علی تگین سمرقند و بخارا را ترک داد و بسوی میدانهای استب فرار کرد؛ سامان و اسباب علی تگین را بلنگا تگین، حاجب محمود، در عرض راه که طرف میدانهای

۱- در MSS یغایو یغان آمده و (ن) اخیر کلمه در سکه ها دیده نمیشود. برای معلومات مزید به ترکستان بارتولد، صفحه ۲۸۴ نمره پاورقی (۷) مراجعه کنید.

۲- بیبختی، صفحات ۲۳۰-۶۵۵

۳- در گردیزی (صفحه ۱۷) و ابن اثیر (جلد نهم صفحات ۲۶۶-۳۲۳) او را بنام ارسلان ثبت کرده است و خیلی احتمال میرود که ارسلان اسم ترکی اسرائیل بوده باشد.

۴- بعقیده گردیزی (f.156; Camb., Ms 'f 125b) اینها (۴۰۰ خانواده) به محمود از دست امرا خود شکایت کردند.

استب فرستاده بود میگیرد و ضبط میکند. وزن و دختران علی تگین را نیز در عرض راه اسیر گرفته زندانی مینماید. با این پیروزی محمود به بلخ بر میگردد و از آنجا رهسپار غزنه میشود. محمود کمترین اقدام برای تامین مفاد متحدین خویش نمی نماید. طوریکه معلوم میشود محمود آرزو داشت یکی از دو شاخه بزرگ قراخانی را از بین برد تا قدرخان یکی از فرمانروایان بسیار مقتدرتر کستان گردد. بعدها دیده میشود که غزنویها بر ترمذ، قواذیان، صغانیان و ختل یعنی بر ولایاتیکه در جوار همسایگی بلخ واقع بوده، فرمانروایی میکرد و احتمال میرود که این ولایات حتی در عهد محمود جزء قلمرو وی بوده است و قتیکه شهزاده یغان تگین در بلخ رسید و عزم داشت از آنجا به غزنه برود و با دختر محمود ازدواج کند، و سپس به یاری و کمک محمود بخارا و سمرقند را فتح نماید. در این فرصت بود که محمود برای یغان تگین اطلاع داد که وی نه باید غزنه برود برای اینکه وی می خواهد بسوی شهر سومات سفر کند، محمود علاوه نموده به یغان تگین خبر داد که وی گمان میکند که یغان بر رقبای خویش در ترکستان غلبه نماید و سپس هر دو تن نیروهای خود را بسیج کرده ماوراءالنهر را فتح خواهند کرد.

شهزاده یغان تگین اصل مقصد پاسخ محمود را درک کرد و پیش آمد او را اقدام نحقیر آمیزی برای خود پنداشت. قدرخان و پسرانش طغانخان را شکست داد و بلاساغون را اشغال کردند. و قتیکه محمود از هند برگشت، فقیهی را که ابوبکر حصیری نام داشت مروف فرستاد اگر گفته بیهقی را باور کنیم، محمود در ماوراءالنهر

لشکر کشی کرد و سر انجام با صلح و صفا پایان یافت^۱ در هر صورت علی تگین حاکم و فرمانروای سمرقند و بخارا باقیماند. برادرش طغانخان بعد از فرار از بلاساغون برای مدتی در اخسیکث (Akhsikath) فرمانروا بود و در همین جا در سال ۱۰۲۶/۴۱۷-۱۰۲۷/۴۱۸ بنام وی سکه ضرب زده میشد در بخش جنوب فرغانه ، در اوزگند ، پایتخت و مرکز سابق ایلک نصر سکه هائی در سال ۱۰۲۵/۴۱۶ بنام قدرخان ضرب میزدند و هم در عین زمان اسم قدرخان بر وی سکه های بیکه در اخسیکث^۲ در سال ۴۲۰ ضرب زده بودند ، عطف توجه میکند .

در سال ۱۰۲۶ دو نفر قاصد از طرف فرمانروایان غیر مسلمان که اسم یکی قتاخان و از آند بگری بغراخان بود ، بغز نه آمد و تا جا بیکه از روی اسم آند و قاصد حدس میزنیم ، آنها خانهای ترکی بودند و شاید بخاندان ساطنتی قراخانی تعلق داشتند این ها خود را به محمود تسلیم کردند و آرزو داشتند باغ-زنویها از دواج کنند محمود قاصدها را با اعزاز تمام پذیرایی کرد و بایشان چنین جواب داد :

«اے مسلمان هستیم و شما کافر و بدین عادت نمیتوانیم دختران و خواهران خود را بشما بزنی بدهیم ، اگر شما اسلام را قبول کنید در آن صورت وضع شکل دیگری بخود خواهد گرفت»^۳

در همین سال (۱۰۲۶) خلیفه قادر قاصدان و پیامبرانی برای محمود فرستاد و توسط آنها عهد و منشور آن ولایایی را که محمود فتح کرده بود ، فرستاد و هم

۱- بیبختی ، صفحات ۶۵۵-۶۰۶ خیلی جای تأسف است که همان فصل بیبختی که این وقایع را به تفصیل ثبت کرده است مورد دسترس مانع میباشد .

۲-۱- مارکوف-کنلاز ، صفحات ۲۴۶-۲۵۰

۳- ترکستان بار تولد ، صفحه ۱۷ ، طبقات ناصری ، صفحه ۹۰۵

برای شخص محمود، پسران و برادرش یوسف القابی از نزد خلیفه آورده بودند^۱ محمود با خلیفه همان رولی را بازی میکرد که سامانی‌ها بدان وسایل دست میزدند در اثر تعهد و میثاقی که بین محمود و خلیفه منعقد گردید، خلیفه تعهد نمود که با قراخانیها داخل هیچگونه رابطه نگردد و فقط بوسیله محمود برای آنها تحفه و هدیه بفرستد.^۲

بعقیده نظام الملک^۳ محمود قراخانیها را فرمانروای تحت الحمایه خود میپنداشت اما طوریکه از حقایق برمی آید سلطان محمود با قراخانیها بحیث فرمانروایان مستقل پیش آمد میکرد.

روابط بین قراخانیها و غزنویها بعد از فوت محمود (روز پنجمینبه ۳۰ ماه اپریل / سال ۱۰۳۰) تغییر کرد طوریکه در سطور بالا اشاره نموده گفتیم محمود فقط بر چند ولایت ماوراءالنهر فرمانروایی میکرد.

لیکن در این جا باید علاوه نموده بگوییم که دوره فرمانروایی محمود در تاریخ تمام جهان شرق اهمیت بسزایی داشت. چرا؟ بعلت اینکه سیستم حکومت در دوره فرمانروایی محمود در قلمرو مسلمانان مشرق زمین بد رجه اعلی انکشاف خود رسیده بود. آنها بیکه از این چنین سیستم جانبداری میکردند (از قبیل نظام الملک) محمود را بسیار بسیار یاد میکنند. و منهم لازم میدانم راجع به بعضی خصوصیات دوره فرمانروایی محمود ایضا حاتی دهم مولر (A. Muller)

۱- گردیزی، (نسخه قلمی کمریج) f.127

۲- بیهقی، صفحه ۳۰۹

۳- Der Islam, II-53-60-75. - ۳

از محمود بحيث يك فرمانروای برجسته سخن میگویند و او را مردی میدانند که انرژی آن خستگی را نمی شناسد. مولرد رعین زمان محمود را شخص متعصب و کوته نظر میدانند زیرا محمود با عناصر غیر مسلمان در قلمرو خویش رویه فوق العاده زشت را در پیش میگرفت و برحمانه آنها را قلع و قمع میکرد.

در دوره محمود هزاران نفر به باد اتهام روش ارتداد زد، شده از بین برده می شدند مردم زیر بار مالیات سنگین خورد میشدند، لشکر کشی های محمود به هند برای شخص محمود، برای گاردوی، و برای کسانی که از هر کنج و کنار بدور محمود جمع شده بودند و همچنین برای کسانی که از ماوراءالنهر بودند، غنایم بیحد و حصری تهیه میدیدند. محمود گاهی اوقات این پول را برای اعمار و آبادانی از قبیل مسجد و مدرسه غزنه بمصرف میرسانید^۲

لیکن تمام این لشکر کشی های محمود برای توده های کثیر مردم جز تباهی و ویرابادی چیزدیگری با رنمی آورد. محمود برای این لشکر کشی های خویش همواره به پول احتیاج پیدا میکرد چنانچه قبل از يك لشکر کشی خود امر داد تا به پولی که ضرورت دارد جمع شود. در حقیقت این پول را جمع کردند اما بگفته يك مورخ دربار، افسران را مانند گوسفند پوست کشید^۳. این حقایق نشان میدهد که مسئولیت خرابی سیستم زراعتی و سیستم آبیاری تنها بدوش وزیر ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی نمیشد^۴

۱ - عتبی - منینی ، دوم ۲۶۲

۲ - ایضاً ، دوم ۲۹۰

۳ - ایضاً ، دوم ۱۶۸ سلخواسلخ النعم

۴ - ایضاً ، دوم ۱۵۸

بر علاوه تمام مصایب بالا، قحط و غلای سال ۴۰۱/۱۰۱۱ وضع را بیش از پیش برهم و درهم کرد. در اثر سردی غله و حاصلات ضایع گردید و پخته نشد^۱ و مردم بسیار بزحمت شدند.

درین جا باید علاوه نموده گفت که در این فرصت در نیشاپور غله به مقدار کافی وجود داشت. بعقیده عتبی^۲ در یک فرصت در بازارها چارصد^۳ من غله بدون اینکه خریدار داشته باشد، مانده بود.... تنها در نیشاپور و جواری آن یکصد هزار انسان در اثر قحطی تلف شدند. این تلفات از تلفات لشکرکشی های (محمود) به هند زیاد تر بوده است. مولر (A. Muller) عقیده دارد که در این قحطی حتی سگ ها و گربه ها محو و نابود گردیدند و هم آدم خوارگی در اثر آن قحطی شروع شد.... در نتیجه سلطان امرداد تا به مردمان بیچیز پول دهند.

لازم بود در این فرصت حکومت به اقدامات جدی تری دست میزد زیرا در نتیجه تباهی مردم، مردم نمیتوانستند از عهده مالیات حکومت برآیند و حتی وزیر تقاضای سلطان را برای پول رد کرد. سلطان مجبور گردید از اعضای طبقه ارسو کراسی یعنی خارج از حلقه بوروکراسی و مخصوصاً رئیس بلخ^۴، دهقان ابواسحاق محمد، بن حسین استعانت جوید. راجع بدین موضوع که به چه صورت و بکدام طریق رئیس بلخ یک مبلغ هنگفتی را در همان سال (۴۰۱) در هرات جمع کرده بود، کدام معلوماتی مورد دسترس

۱- تاریخ بیهقی، نسخه خطی موزه برتانیه، (f.102a)

۲- تاریخ عتبی - منبئی - دوم ۱۲۷

۳- مفتاح العلوم - صفحات ۱۴-۶۷ (Sq.)

۴- راجع به اهمیت این دیوان و رتبه به صفحه ۲۳۴ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.

مانمیشد. اما وزیر از جمع آوری پول یکقلم ابا ورزید و بنا بخواهش خودزندان نشست و این وضع و حرکت وزیر محمود را خیلی خشمگین کرده تمام دارایی و جایداد وزیر را ضبط کردند و او را مجبور ساختند سوگند یاد کند که پول را پنهان نکرده است. اما بعد معلوم شد که وزیر يك مبلغ پول را در نزد یکی از تاجران بلخ گذاشته بود. این کشف سبب تجدید محاکمه وزیر گردید. وزیر راهمه روزه مورد سرزنش و توبیخ قرار میدادند و مروراً اذیت و شکنجه میکردند تا اینکه بالاخره در اثر همان اذیت هادر سال ۴۰۴/۱۰۱۳ - ۴ پدر و دجهان گفت. سلطان این اقدام بیرحمانه خودش را در زیر پرده اینکه در غیاب وی بچنین کاری اقدام کرده اند پنهان کرد و نیز راجع باینکه هدایات او را باشدت و وحدت تمام منصفه اجراء گذارده اند اظهار ناخوشنودی نمود^۱.

عمارات عالی و زیبای محمود از غنایمی که از هند می آورد، آباد شده بود. اما تأمین آن عمارات بارسنگینی بود که بردوش مردم گذاشته شده بود. حافظ ابرو^۲ از بخش اخیر اثر بیهقی، که ضایع شده، قصه باغ محمود را که در بلخ ساخته شده بود نقل میکند و میگوید که تأمین آن باغ بردوش باشندگان بلخ بود. سلطان در باغ ضیافت هائیراره می انداخت اما این ضیافت ها همواره به بسیار زودی (و ناخوشنودی *) پایان می یافت، روزی محمود از همراهان خود پرسید که چرا با وجود زیبایی، باغ وی نمیتواند ضیافت مسرت زایی را

۱- عتبی - منینی، دوم ۱۶۰

۲- ترکستان بارتولد، صفحات ۱۵۷ - ۸

۳- (و ناخوشنودی) را مترجم از خود افزوده است زیرا از فحوای کلام چنان مفهوم است.

راه اندازد. ابو نصر مشکان (عامیه، استاد بیهقی) از سلطان اجازة خواست سخن بر ملا گوید: مردمان بلخ از مصارف بیجایی که برای تأمین این باغ مینمایند؛ خیلی ها غمگین میباشند، و همه ساله برای مصرف و تأمین این باغ پول میدهند و هم بهمین جهت است که قلب سلطان نمیتواند در این باغ شاد گردد.

از شنیدن این کلام محمود غضب کرد و برای چند روز با ابو نصر صحبت نمیکرد. چندی از این سرگذشت، نگذشته بود که یکدسته مردم در یکی از کوچه های بلخ سر راه محمود را گرفته شکایت کردند و گفتند که آنها از عهده مصارف تأمین باغ برآمده نمیتوانند. سلطان فکر کرد که این مردم را ابو نصر تحریک کرده است، در صورتیکه وی یقیناً از آن امر آگاهی نداشت سپس محمود رئیس شهر بلخ را نزد خود خواست و بدو گفت که وی قراخانیها را از بلخ بیرون رانده است و مردم بلخ را از تباهی و بربادی بیحد و حصری که قراخانیها در آن شهر نموده بودند، نجات داده است. رئیس این گفته محمود را تأیید کرده و علاوه نموده گفت که قراخانیها چنان ضربت مدهشی حواله پیکر آبادانی شهر نموده اند، که حتی ترمیم آن بسیار دشوار میباشد. بعد از آن سلطان در پاسخ رئیس گفت که با وجودیکه وی چنان یک بدبختی و سیه روزی عظیمی را از سر مردم شهر دور کرده است، مردم حاضر نیستند فقط یک باغ را بمصرف خود برای سلطان تأمین نمایند. رئیس در پاسخ سلطان با لحن عذرخواهانه گفت، آن مردمانیکه به نزد سلطان شکایت کرده اند قطعاً با رئیس و شهر نشینان بار سوخ مشوره نکرده اند.

چهار ماه بعد و قتیکه محمود از بلخ رهسپار غزنه دیار گردید اعلان داشت که

مردم شهر مسئول تامین باغ سلطان نمیباشند و مسئولیت تامین باغ را یهودیها بدوش گرفتند. سلطان در اعلامیه خود علاوه نموده گفت که هیچکس حق ندارد بیش از پنجم درهم برای تامین باغ از یهودها بستاند.

محمود را بهیچ صورت نمیتوان همردیف مطلق العنانهای منور و روشنفکر مطالعه کرد. محمود شعرا و علمارادر دربار خویش نه بدان فکر جمع میکرد و حمایت می نمود که گویا وی از روی صمیمیت به معرفت و عرفان علاقمندی داشت بلکه منظورش تامین زرق و برق و شکوه مندی دربارش بوده است مولر^۱ (A.Muller) با وجودیکه به محمود خوش بین میباشد، گفته بالای ما را تأیید میکند محمود از روابطی که بین سیاست محافظه کاری و مذهب وجود داشت آگاه بود و هم از روی همین ملحوظ از علماء و مشایخ تاجاییکه آنها آلت خوب سیاست وی بودند، حمایت و حراست میکرد، محمود گاه، گاه یک مبلغ پول باین و به آن روحانی میداد و هم بعضی اشخاصی را که به طبقه روحانیون تعلق داشت از تادیه مالیه معاف میکرد^۲ اما نظریه محمود را در باره رول روحانیون بحیث یک طبقه، از روابط و بانهضت پارسا مشربان و زهد فروشانی که در نیشا پور شروع شده بود بخوبی فهمیده و درک کرده میتوانید^۳.
موسس و بنیان گذار این نهضت زاهد زاویه نشین ابو بکر محمد بن اسحاق

۱ - Der Islam, II, 26

۲ - ابن اثیر جلد نهم صفحه ۲۴۷

۳ - شرح مفصل آنرا در عتبی - منینی « مطالعه کنید. »

رهبر فرقه قرمطی ها بود. و اساس این مشرب را ابو عبد الله محمد بن کرام^۱ گذاشته بود. پدر ابو بکر نیز زاهد گوشه نشینی بود که در بین مردم شهرت بسزایی داشت و خود ابو بکر در دوره سبکتگین شخص معروف و مشهوری بود. محمود ازین مرد مانند اینکه از سایر نمایندگان این فرقه حمایت میکرد پشتیبانی می نمود. عتبی شعریک شاعر همان دوره را که درباره مزیت وصحت آیین صادق محمد بن کرام سخن میگوید نقل میکند و علاوه نموده در شعر خود خاطر نشان می نماید که آیین محمد بن کرام بهمان اندازه بیکه فقه ابو حنیفه پاک و منزّه است، بهمان اندازه صحت دارد. یکدسته از علمای دیگر پیروان و طرفداران کرامیان را محکوم میکردند. این فرقه مذهبی در برابر کسانی که از آنها پیروی نمیکردند هیچگونه حوصله و تحملی از خود نشان نمیدادند و در مسایل زجر و سرزنش و اعدام اهل ارتداد ابو بکر با صلاحت دست راست سلطان محمود میبود. در دوره تهاجم ترکها، ابو بکر در نیشاپور چنان کسب شهرت کرده بود که خطر بزرگی برای فاتحان ایجاد کرده بود و هم بهمان علت جهان کشایان در آن زمینه اقداماتی را سر دست گرفتند.

و تئذ که محمود ترکها را مجبور کرد شهر نیشاپور را تخلیه کنند، ترکها ابو بکر را با خود بردند. ابو بکر از نزد ترکها گریخت و از آن ببعده شهرت وی در تمام امپراطوری محمود دو بالاشد گرچه ابو بکر لباس پشمی می پوشید

۱ - شهرستانی درباره این فرقه مذهبی صحبت میکند و از اهمیت آن در دوره فرمانروایی محمود سخن میان میگذارد.
نیز به پاورقی نمره (۱) صفحه (۲۹۰) ترکستان باوتولد، مراجعه کنید.

(یعنی لباس صوفی ها) اما محمود اورا رئیس نیشاپور مقرر کرد و تمام مردم و اهل نیشاپور چه از بزرگ و کوچک و چه از اعلی و ادنی وی را بادیده آ میخته از ترس و احترام مینگریستند سرزنش ها و مظالم و ضبط اموال اهل ار تداد بالاخره منجر به نارضایتی همگانی گردید و محمود بعد از اندیشه و تا مل زیاد مجبور شد از ابو بکر بگذرد و یک شخص دیگری را عوض ابو بکر مقرر کند این شخص که عوض ابو بکر مقرر شده بود شخصی بود از خاندان معروف ، اورا ابو علی حسن بن محمد میگفتند نیای بزرگ وی یکی از ارستو کراتها و اشخاص متمول دوره اهل سامان بود و پدرش در زمانیکه محمود سپهسالار خراسان بود بدو پیوسته بود. و شخص ابو علی حسن بن محمد یک تن از رفقای محمود بود رئیس جدید نیشاپور بر علیه کرامیان اقدامات جدی میکرد و مال و دارایی ابو بکر را ضبط کرد^۱ و پیروانش را در قلاع مختلف زندانی کرد. رئیس جدید بسا ثرا اعضای طبقه روحانیون و مخصوصا علویها خاطر نشان کرد که یگانه راه نجات برای آنها همان است که خودشان را از دل و جان بحکومت تسلیم نمایند.^۲

یگانه هدف جنگهای مذهبی محمود ، طوریکه دیگران گفته اند ، بدست آوردن و چپاول تمول هند بوده است و برای اینکه محمود بدان لشکر کشی ها بهند از لحاظ تعصب مذهبی می پرداخته ، هیچگونه موردی وجود ندارد^۳.

جور و جفایی را که بر اهل ار تداد روا میداشتند نیز در همان انگیزه سیاسی که

۱- به پاورقی نمره (۲) ترکستان تا حمله مغول بار تودل صفحه ۲۹۰ مراجعه نمایید .

۲- فاشمرهم ان حشمتهم بالطاعة موصولة (عتبی - منینی ، دوم ، ۳۲۵)

۳- Kazimirski, Mrnoutchehri, Preface, P.133.

در بالا ذکر کردیم ، میتوان سراغ داد. گماهی اوقات به بهانه ارتداد دارای شخصی مردم را ضبط میکردند^۱ گرچه فردوسی شاهنامه خود را به محمود اهداء کرده است اما نمیتوانیم او را حامی آرزوهای ملی پارسیان بدانیم. نیروهای نظامی محمود را غلامان زرخرید و نظامیان اجیر تشکیل میداد نظام الملک عقیده دارد^۲ که نیروهای نظامی بایست از ملیت های مختلف تشکیل گردد و در این موارد محمود را برای تایید قول خویش ذکر میکند. طوریکه مشاهده میکنیم گفته های او را حقایق تاریخی تایید میکند^۳. با استثنای عساکر و نظامیان ، باقی تمام رعایا در نظر محمود عبارت از کسانی بودند که فقط بحکومت مالیه پردازند. محمود توقع داشت که رعایا به مسایل وطن پرستی و غیره مداخله نمایند. بعقیده بیهقی ، محمود مقاومت مردمان بلخ را در مقابل قراخانیها چندان خوب نمیدید. محمود عوض اینکه از مردمان بلخ قدر دانی کند آنها را شدید زیر سانسور گرفت. وی میگفت رعایا را با جنگ چه کار. من میدانم که شهر در اثر تهاجم و تجاوز قراخانیها طعمه حریق گردید و جای دادیکه از درك آن برای ما مالیات خوبی میداد از دست رفت^۴ شما باید خساره آن جای داد تلف شده را بمن میپرداختید اما من از آن خساره

۱- ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحه ۲۸۳

۲- سیاست نامه ، صفحه ۹۲ ، و ترجمه آن صفحات ۱۳۵-۱۳۶

۳- بعقیده عتبی (مثنوی جلد دوم صفحه ۸۴) همان لئکریان محمود که در نزدیک بلخ در سال ۱۰۰۸ بردش غایب نموده بود ، از ترک ها ، هندیها ، خلیج ها ، افغانها و غزها تشکیل شده بود.

۴- بیهقی ، صفحه ۶۸۸

۵- مقصد از بیانیه محمود همان بازار بزرگی بود که به امر محمود در بلخ ساخته بودند و

در اثر همان حمله قراخانیها طعمه حریق گردید .

در میگذردم هو شدار باشید که دوباره چنین حادثه یی بوقوع نپیوندد .
 اگر ازین بعد کدام پادشاه بر شما غلبه نماید و از شما مالیه بخواهد و حمایت تان
 کنند باید شما بد و مالیه بد هید و در نتیجه خود را از آزار وی نجات بخشید .
 نیز نباید دوره محمود در دوره پیروزی و اعتلای زبان پارسی دانست زیرا وزیرش
 میمندی سعی میکرد که زبان عربی را برای یکبار دیگر زبان اسناد رسمی سازد
 عتبی عقیده دارد^۱ که در اثر رواج زبان پارسی بازار فصاحت و بلاغت روبه کساد
 نهاد و وزیر میمندی برای اینکه پرچم فصاحت و بلاغت را در قلمروی محمود
 باهتر از در آورد ، زبان عربی را در قلمرو محمود برای یکبار دیگر رواج داد ؛
 و بزبان پارسی فقط دران مواردی مکاتبه میکردند که جبر زبان و مجبوریت وقت
 تقاضا میکرد . یعنی فقط در مواردی بزبان پارسی می نوشتند که طرف مقابل بزبان
 عربی نمی فهمید ازین نکته انسان میتواند بفهمد که در آن دوره این چنین
 قضایا به کثرت واقع میشد .

از همین زمان ببعد تقسیم ملیت ها در نیروهای نظامی عطف توجه میکنند
 شاه به لشکریان خود معاش میدهد و در مقابل از آنها خدمات صمیمانه توقع دارد
 شاه از رعایا بیکه از تجاوز بیگانه گانش حفظ میکنند توقع دارد مالیات خود را بدون
 کدام دغدغه و شکایت بپردازند .

ازین ببعد نه رعیت و نه نیروهای نظامی حق داشت آرزوها و خواهشات خود
 شان را در مقابل آرزوهای شاه قرار دهند . محمود سیستم جاسوسی را با اندازه
 انکشاف داده بود که حتی برای پسرش مسعود جاسوسانی را گماشته بود^۲ اقدام

۱- عتبی - مینوی - صفحات ۸۸-۱۷۰

۲- بیهقی ، صفحات ۱۳۵-۱۴۵

بدین کار ، البته از مجبوریتهای سیستم مطلق العنانی میباشد .
 از روی این حقایق برمی آید که دوره محمود ، دوره بود که بر مردم و رعایا
 بار سنگین و کمر شکن را تحمیل کرده بودند^۱ . اگر شخص محمود ، شرنگک نتایج
 کارهای خود را نه چشید و اگر اقتدار و سیطره وی در زمان فرمانروایی خودش
 سرنگون نشد ، دال بر آنست که وی شخصیت بارزی داشت . اما شخصیت
 محمود با جانشینان وی بسیار فرق داشت (وازهمان جهت بود که بعد از محمود
 نتایج و ثمر تلخ کارهای او را احفادش درو کردند) عزم متین و فکرسای محمود را
 از آن خصوصیات که در جبهت سیستم مطلق العنانی وجود دارد ، دورنگاه میداشت .
 محمود از گفته های ضد و نقیض بدش می آید و خرد و مآل اندیشی وی بالاخره
 پیروزمیگر دید باینکه فیصله های عادلانه بی مینماید^۲
 موقف وزیر تحت اینچنین شرایط خیلی دشوار مینمود و هم روی همین اساس بود
 که زن باهوش و زرنگی درباره محمود و وزیرش میگوید : « هر قدر که محمود
 وزیرش را دوست داشته باشد ، در هفته اول مقرری وی از او نفرت میکنند^۳ . ما
 در باره یکی ازین وزراء در سطور بالا صحبت کردیم^۴ و از روزگاری که بر سر وی
 آمد سخن گفتیم ، جانشین این وزیر مینمندی بود که او هم در دست محمود در
 قلعه بی زندانی شد محمود (به استثنای مجازات مذهبی) بمشکل کسی را اعدام

۱- به قضاوت مارکوارت راجع به غز نویان Ostturk Dialektstudien P.50'n.I

مراجعه نماید .

۲- بیهقی ، صفحه ۴۹۵ .

۳- بیهقی ، صفحه ۴۲۱ .

۴- ترکستان تاحمله مغول ، بار تولد ، صفحه ۲۸۸ .

میکرد. بعقیده عتبی^۱ محمود عقیده داشت که شاه در وقت غضب میتواند مال و دارایی مردم را ضبط کند اما حق ندارد زندگی را از آنها بگیرد. محمود به یکی از پیروان خویش ابوالقاسم کثیر امر کتبی داد تا وزیر میمندی را بقتل برسانند اما این رفیق محمود از گرفتن این نامه اباورزید و بدان وسیله حیات میمندی را از خطر مرگ نجات داد^۲ این شجاعت و دلیری ابوالقاسم سبب آزار و اذیت وی نگردید و هم در عین زمان این امر نشان میدهد که محمود بر احساسات خود کنترل داشت.

حس احترام بقانون در دوره محمود باندازه بی بود که ضبط اموال و دارایی آنانی را که مورد غضب سلطان واقع میشدند، شکل و صورت قانونی میدادند.

محمود فرمانروایان بومی غرجهستان را از سر قدرت برانداخت و آنها را تا زمان مرگ شان در زندان نگهداشت اما قیمت دارایی و جایداد شخصی ایشانرا پرداخت^۳ (قیمت دارایی اموال ضبط شده را شخص محمود تعیین میکرد) یک مثال دیگر که احترام به قانون را در دوره غزنویان نشان میدهد اینست که در دوره فرمانروایی سلطان مسعود دارایی وزیر را ضبط میکنند و امر قتل او را صادر مینمایند. اما در عین زمان وزیر را مجبور میسازند اعتراف کند که وی جایباید منقول و غیر منقول خود را برضا و رغبت خویش بسطان فروخته و در مقابل آن پول نقد از سلطان اندر یاقته است. افسران و کارمندانیکه در آن محضر حضور

۱- عتبی - منینی - جلد اول ، صفحه ۳۴۶ .

۲- بیهقی ، صفحه ۴۵۰ .

۳- عتبی - منینی - جلد دوم ، صفحه ۱۴۶ .

داشتند ، برسند مزبور امضا کردند و نمایندگان قضا نیز بران سند مهر نمودند^۱ .
 بعد از دوره فرمانروایی مختصر فرزند کوچک محمود، محمد، زمام امور
 را به پسر بزرگش مسعود که سهوهای پدرش را بارث گزفته بود، در دست
 میگیرد (۱۰۳۰-۱۰۴۱) سلطان مسعود مانند پدرش ، محمود ،
 بقدرت و نیروی شخصی خویش متکی بوده و مانند پدر خود همه چیز را
 بنا بخواهش و آرزوی شخصی فیصله میکرد . مسعود در
 ذکاوت، بدرجه پدر نمی رسید و فیصله های خطرناکی را دست اجراءات میداد
 و بالاجت تمام از فیصله خویش طرفداری میکرد به نصایح و اندرز های مردمان
 تجربه دیده گوش نمیداد. از قصه های بیکه وی شکار را دنبال میکرد^۲ و در کارزارگاه
 باشها مت و دلیری اقدام می نمود^۳ معلوم میشود که وی از نگاه فزیکتی مرد دلیری بوده
 است اما در عین زمان از جرئت اخلاقی بهره مند نبود . در فرصتی که ابرهای
 بدبختی در آسمان سیطره و قدرت وی پدیدار میشد، زهره می باخت و بیشتر از زنها
 بزدلی نشان میداد، در حرص و مال اندوزی از پدرش کم دست نداشت و مالیات
 سنگین و کمر شکنی بر مردم تحمیل کرده بود . هم در همین دوره سلطان مسعود
 خرده دزدان را مجازات میکردند اما دزدان بزرگت لجام گسیخه بهر طرف تاخت
 و تاز میزدند^۴ .

۱- بیبختی ، صفحه ۲۱۵ .

۲- بیبختی ، صفحه ۲۸۸ .

۳- بیبختی ، صفحه ۷۸۳ .

۴- ایضاً ، صفحه ۸۲۸ .

۵- ایضاً ، صفحات ۵۵۶-۵۷ .

رهزنانیکه غنایم خودشانرا باسلطان تقسیم میکردند به خموشی و آرامی به فعالیت های خود ادامه میدادند بدون اینکه مقامات صالحه مزاحم آنها گردد. در بین این دزدان مخصوصاً ابوالفضل سوری، حاکم ملکی خراسان، از مردم اضافه ستانیهامیکرد و برای سلطان غزنه تحف و هدیه های زیادی میفرستاد و البته این هدیه ها بیکه برای سلطان میفرستاد فقط نیم همان اضافه ستانیهائی بود که وی از مردم به زور و تعدی میگرفت. مردمان خراسان دست زیر الاشه نشسته میبودند و طبقه ارسنوکراسی آن ولایقصدان و پیدامبرانی برای «رهبران و بزرگان ترکها» به ماوراءالنهر میفرستادند و از وضع ناهنجاریکه بر آنها تحمیل گردیده بود، استغاثه می نمودند، و استعانت می جستند^۱

این شرایط و اوضاع و احوال نه تنها چرخ روزگار را بکام قراخانیها بحرکت آورد، بلکه زمینه را برای آن لیدرهای ترکمان که در خدمت آنها بودند، مساعد ساخت. مسعود در رابطه خویش با قراخانیها از سیاست پدرش دنبال میکرد. در اواخر ۱۰۳۱ معاهده بی را با خلیفه امضا کرد و خلیفه تعهد نمود که با قراخانیها هیچگونه رابطه را برقرار نسازد مگر به مشوره باغزنویها.^۲

در عین زمان مسعود با قراخانیها چنان رفتار و پیش آمد میکرد که کسی با همپایه و هم وزن خویش رفتار نمیکند. مسعود به قاصد خویش هدایت داد تا به قدرخان بگوید که معاهده دوستی و مودت بین مسعود و وی برای تمام جهان مفید و با ارزش است^۳

۱- بیبتهی، صفحات ۵۰۹-۱۰.

۲- بیبتهی، صفحه ۳۵۹.

۳- عتبی - مئینی، صفحه ۲۵۱.

ماهیت واقعی روابط بین غزنه و قراخانیها را در نامه بیکه خوارزم شاه التوتناش برای سلطان نوشته، میتواند بوضاحت بدانید (۱۰۳۰).^۱ این سخن علنی و بر ملاست که سلطان متوفی (محمود) بازحمت زیاد و پول فراوان قدرخان را بر کرسی خانی نشانید امروز برای ما لازم است به وی باری و کمک کنیم تا به آن وسیله دوستی او را کمایی کرده باشیم.

قراخانیها دوست واقعی ما شده نمی تواند، لیکن از روی ظاهرداری با پدبا آنها روابط نیک داشته باشیم تا آنها دیگران را بر علیه ما تحریک نکنند. علی تگین دشمن واقعی ماست و کینه و عداوت ما را در دل نگهداشته زیرا که بر ادرش طغنا نخان را با کمک امیر متوفی (محمود) از بلا ساغون بیرون کشیده بودند. این دشمن را هرگز نمیتوان یار و همنا ساخت اما باز هم خوب است با وی رابطه دوستی را برقرار نمائیم. بهمین اقدام نباید قناعت کرد بلکه باید ولایت بلخ، تخارستان، صغانیان، ترمذ، قواذیان و ختل را در دست قهرمانانی سپرد، زیرا در غیر آن صورت علی تگین از فرصت استفاده کرده و بر ولایتی که بدون دفاع باشد، حمله خواهد کرد و آنرا یغما و چپاول خواهد نمود.

مسعود اندرزالتوتناش را شنید و همان بود که در بهار سال ۳۱۰۳۱ هجری را بسرکردگی ابوالقاسم ابراهیم بن عبدالله حصیری و قاضی ابوطاهر عبدالله بن

۱- ایضاً، صفحه ۹۸.

۲- از نگاه ادبی: «ماریکه دمش کوبیده شده باشد.»

۳- تاریخ آن در بیهقی (صفحه ۲۶۱) از روز هفته معلوم میشود که پخلط ماه ربیع الاول را عوض ربیع الثانی در متن ثبت کرده است.

احمد تپانی^۱ به کاشغر فرستاد. این هیئت قدرخان را از تخت نشینی مسعود اطلاع داد و نیز از طرف مسعود بوی اطمینان داد که فرما نروای غزنه راوی دوست خواهد بود. وهم درعین زمان از قدرخان خواهش نمود تا دخترش را به مسعود بزنی بدهد و دختر بغراخان را (بغراخان پسر و ولیعهد قدرخان بود به پسر و ولیعهد مسعود، مودود، بزنی دهند .

مسعود برای دختر قدرخان مبلغ ۵۰۰۰۰ دینار هرات و برای نواده قدرخان یعنی دختر بغرا تگین مبلغ ۳۰۰۰۰ دینار پیشنهاد کرده بود^۲ از راه پورقاصد های غزنه که در مرور سال ۱۰۳۱ از کاشغر به غزنه فرستاده بودند، معلوم میگردد که هیئت مزبور با بعضی مشکلات روبرو گردیده بودند^۳.

فوت قدرخان در سال ۱۰۳۲^۴ مذاکرات را به تعویق انداخت. بعد از آنکه قدرخان پدرود جهان گفت پسر بزرگش بغرا تگین سلیمان زیر عنوان و لقب ارسلان خان بر مسند فرمانروایی پدرش قدرخان نشست. درعین زمان پسر دوم قدرخان بغرا تگین محمد بر خودش لقب بغراخان را گذاشته و درتلس (Talas) و اسیفجاب فرمانروایی شروع کرد. مسعود طوریکه معمول بود، نامه‌یی به کاشغر فرستاد و از اینکه قدرخان داعی اجل را لبیک گفته بود، اظهار غم و اندوه نموده و درعین زمان تخت نشینی را برای جانشینان فرمانروای متوفی تبریک و تهنیت گفت

۱- برای اسامی مکمل اعضای هیئت به ص ۲۵۰ بیهقی مراجعه کنید. دریک فقره (صفحه ۲۳۱)

ابوطاهر را ابوطالب ثبت کرده است .

۲- بیهقی، صفحات ۲۵۳-۴.

۳- بیهقی، صفحه ۳۴۸

۴- این اثر، جلد نهم، صفحه ۲۱۱- به پاورقی نمره (۸) صفحه ۲۹۴ ترکستان بارتولد

مراجعه کنید .

قاصدها و پیامبران مسعود به ششم ماه سپتامبر سال ۱۰۳۴ بغز نه برگشتند و وظیفه خودشان را با پیروزی و موفقیت انجام دادند. عروس مودود در عرض راه فوت کرد و عروس مسعود شاه خاتون بغز زهر سیدو با جلال و دبدبه فوق العاده استقبال شد. به عقیده بیهقی؛ مسعود سعی نمود تا ترك هارا با جلال و طنطنه بی سابقه خویش بحیرت اندازد^۱ مذاکرات با علی تگین کدام ثمری بار نیاورد. پیش از تخت نشینی خود مسعود از علی تگین در برابر محمد استعانت خواسته بود و در عوض آن کمک، به علی تگین وعده داده بود که حکومت ختل را برای وی واگذارد، چون مسعود در اثر خیانت پیروان محمد به تاج و تخت رسید، پس مسعود هیچ مجبوری احساس نکرد که وعده خویش را در باره علی تگین منصفه اجرا گذارد. و این امر، البته، رنج خاطری را برای علی تگین بار آورد^۲. مسعود برخلاف توصیه التوتناش که سیاست دفاعی را برای او پیشنهاد کرده بود از پلان پدرش محمود - پیروی میکرد.

یعنی پسردوم قدرخان را یاری و کمک میکند تا ماوراءالنهر را از چنگک علی تگین بیرون کشد، نیز مسعود با خود فیصله کرده بود که اگر جل این پلان از آب درست در نیاید، التوتناش را و او خواهد داشت که ماوراءالنهر را فتح کند. مشاوران سلطان از پلان دوم طرفداری میکنند و در نتیجه بدان پلان جامه عمل پوشانیدند^۳. در بهار سال ۱۰۳۲ التوتناش بفرمان سلطان بالشکر خویش داخل ماوراءالنهر گردید و شخص سلطان يك

۱- بیهقی، صفحات ۵۲۶-۶۵۶

۲- ایضاً، صفحه ۳۴۸

۳- ایضاً، را با صفحه ۴۲۶ مقایسه نمایند

۴- بیهقی، صفحات ۴۱۸-۱۹.

فرقه لشکر دیگر که تعداد آن به ۱۵۰۰۰ کس بالغ میشد، بحیث قوت الظهر از بلخ برای التونناش فرستاد^۱ علی تگین دفاع شهر را به غازیان سپرد و یکصد و پنجاه غلام دیگر را که از دبوسیه (Dubusiya) برگشته بودند، در حصار گذاشت. با فرا رسیدن دشمن نمایندگان علی تگین شهر را ترک دادند و اهل شهر و غازیها خود را به مسعود تسلیم کردند. حصار شهر را بایک حمله فتح کردند و هفتاد تن غلام را اسیر گرفتند^۲. لشکریان التونناش و مسعود در میدان کارزار نزدیک دبوسیه آنقدر موفق نبودند. در این فرصت ترکمانها بر هبری سلجوقیها^۳ با علی تگین پیوستند این مردم پرچم سرخ را بر تپه‌یی باهتر از درآوردند و چادرهای خودشان را نیز برافراشتند. این نشان ظفر و جلال و حشمت ایشان میبود^۴. این کارزار فیصله کن نبود، زیرا التونناش جرات برداشت و ذکاوت و زرنگی وی لشکر را از تباهی و بربادی نجات داد و صحیح و سالم خوارزمیه برگردانید. وزیر، جرات التونناش را پنهان کرد و در عین زمان با وزیر علی تگین داخل مذاکره شد و در نتیجه فیصله کردند که وزیر علی تگین، علی تگین را وادارد که خوارزم شاه بین علی تگین و فرمانروای غزنه مصالحه نماید. علی تگین خاطر نشان نموده گفت که سلطان متوفی (محمود) او را پسر خوانده بود و در زمان مجادله بین محمد و مسعود وی آماده بود از مسعود طرفداری کند^۵. در این فرصت خوارزم شاه که در بستر مرگ افتاده بود، برای بمنصه اجرا گذاردن پلان خویش سعی و مجاهدت

۱ - بیہقی ، صفحہ ۴۲۳ .

۲ - ایضاً ، صفحہ ۴۲۴ .

۳ - بیہقی ، صفحہ ۴۲۵ .

۴ - بیہقی ، صفحہ ۴۲۸ .

۵ - بیہقی ، صفحہ ۴۳۲ .

میورزید و قاصد علی تگین را بار داده، فریب داد. بعد از عقد معاهده علی تگین سمرقند برگشت^۱ و در عین زمان هیچگونه مانعی در راه برگشتن لشکریان خوارزمی که رهسپار امل بودند، ایجاد نکرد. خوارزم شاه قبل از آنکه نیروهای نظامی وی خوارزم برگردد، پدر و دجها ن گفت. اما لشکریان خوارزم زمانی خبر مرگ خوارزم شاه را شنیدند که قوای دشمن بنافصله بیست فرسخ از آنها دور واقع شده بود^۲. سلطان مسعود را از وقوع این واقعات بروز دوم ماه می سال ۱۰۳۲^۳ خبر دادند^۴.

شاید لشکر کشی مسعود، علی تگین را مجبور ساخته باشد که با اعضای خانواده خویش روابط حسنه برقرار نماید و قدرت و صلاحیت آنها را بر سمیت بشناسد، نیز احتمال میرود که در اثر لشکر کشی و فشار مسعود بوده باشد که علی تگین اجازه میدهد بنام بغراخان و ارسلان خان در سمرقند و بخارا سکه ضرب زنند^۵. و نیز بنا بتأسی از روش بالا، علی تگین برای مدت دو سال با فرمانروای خوارزمیه روابط دوستی و ودت برقرار نموده بود.

خوارزمیه از نگاه موقعیت جغرافیایی همواره يك دولت مستقل میبود و مخصوصاً در فرصتی که زمام امور را در آن ولالاتو نتاش در دست گرفته بود. وقتیکه التو نتاش والی خوارزمیه مقرر شد، با پیروزی تمام تهاجمات چادر نشینان همجواری که بر آن

۱- بیبھی، صفحه ۲۲۴.

۲- بیبھی، صفحه ۴۳۶.

۳- تاریخ آن دو بیبھی (۴۲۵) ثبت شده است.

۴- مارکوف، کتلاک، صفحات ۲۰۱-۲.

سامان صورت می‌گرفت، عقب زدودر بین این چادر نشینان برای مرتبه اول از قبیچاق ها نام برده میشود. در عین زمان او وجانشینان وی مانند خوارزم شاهیان قرن دوازده بعضی افراد قبایلی را در نیر و های نظامی خود پذیرفت^۱.

و بر علاوه دیده میشود که التونناش مانند فرمانروای غزنه غلامان زیادی را می خرید و آنها را در گارد خود داخل میکرد. این اقدام التونناش محمود را بترس انداخت^۲ گرچه التونناش خورد را زیر اثر غزنه میدانست اما محمود بدان فکر بود که التونناش او را مرغزنه را نمیپذیرد. پس محمود سعی میکرد تا خوارزم شاه را وادارد، غزنه سفر کند اما در این حيله خویش ناکام میماند، مسعود^۳ نیز بهمان دسایس پدر، دست زد و مانند پدرش نتوانست خوارزم شاه را وادارد غزنه سفر کند.

گرچه التونناش بصورت علنی در برابر سلطه و اقتدار غزنه بغی نکرد لیکن بنا بر توصیه وزیرش به آن دسته مردمانیکه فریب غزنه را خورده بودند، اخطار جدی داد^۴.

حتی بعد از مرگ التونناش، مسعود ولیعهدش را معزول نکرد اما سعی و مجاهدت زیاد بخرچ میداد که از نیرو و اقتدار وی بکاهد.

لقب خوارزم شاه به پسر مسعود، سعید، داده شد و هارون پسر التونناش بحیث نماینده شهزاده غزنه در خوارزمیه فرمانروائی میکرد. نیم همان تحفه ها و هدیه هائیکه

۱- بیهقی، صفحه ۹۱.

۲- بیهقی، صفحات ۳۹۸ - ۸۵۹.

۳- سیاست نامه، صفحه ۲۰۶، و ترجمه آن صفحات ۳۰۰-۳۰۲ عوفی، صفحات ۸۹-۹۰.

۴- بیهقی، صفحات ۹۱-۳۸۹.

۵- بیهقی، صفحات ۸۱۰-۱۱.

به‌التو نتاش میداد، به پسرش هارون تقدیم میشد^۱ در بهار سال (۱۰۳۴) هارون رویه بی‌را در پیش گرفت که از آن عدم اطاعت از سلطان مفهوم می‌شد زیرا يك دسته از مردمان بداندیش برای هارون نوشته بود که برادرش را که در دربار سلطان مسعود زندگی میکرد با مرسلطان از با می‌پایان‌انداختند (این حادثه در اواخر سال ۱۰۳۳ و یا در آغاز سال ۱۰۳۴ بوقوع پیوسته بود)^۲ هارون، علی‌الرغم آرزو و خواهش سلطان غزنه، بصورت علنی و آشکارا با علی‌تگین و سلجوقیان معاهده بست و در سال ۱۰۳۴ ماه آگست اسم سلطان را از خطبه حذف کرد^۳ آوازه معاهده بین هارون و علی‌تگین در همه جا گسترش یافته بود و نیز شایع شده بود که هارون بطرف مرو و علی‌تگین بر ترمذ و بلخ حمله خواهند کرد^۴ احتمال می‌رود که در اثر همان پلان بوده باشد که کوهستان‌های کمیچی (Kumiji)^۵ در بهار سال ۱۰۳۴ برختل و ترکمانها بر قواذیان (در اواخر سال ۱۰۳۴) حمله کردند فرمانده لشکر ترمذ، بیگتگین، بر علیه ترکمانها به سوق الجیشی پرداخت لیکن اخیر الذکر عساکر و قوای نظامی خودش را امرداد تا از دریای آمو عبور کنند (تردیک میله Mela بیگتگین دشمن را در شبورقان شکست داد، اما وقتیکه دشمن را دنبال میکرد کشته شد، نظم و نسق سپاه را همان فرماندهی که مسعود فرستاده

۱ - ایضا، صفحه ۴۳۹

۲ - ایضا، صفحه ۴۹۹ پیش از شرح این حادثه در نسخه خطی بکجای خالی مانده است در نسخه

طبع طهران ۱۳۰۷ هـ صفحه ۴۱۰ سه سطر را می‌بینیم که در نسخه طبع مورلی عطف توجه نمی‌کند.

۳ - بیهقی، صفحات ۸۵۴-۵

۴ - بیهقی، صفحه ۵۳۵

۵ - بیهقی، صفحه ۴۹۹

(علی تگین بن عبدالله) برقرار کرد^۱

در همین سال هارون با سلجوقیان دست دوستی و مودت داد بعقیده ابن اثیر^۲ در سال ۱۰۲۹ بین علی تگین و سلجوقی‌ها مناقشه و خصومت آغاز گردید. بنا به امر علی تگین جنرال وی الپ - قرا یوسف را که نواده سلجوق بود، بقتل رسانید و این شخص مقتول را خرد علی تگین برتر که مقرر کرده بود تا برای علی تگین خدمت کند، ناگفته نماند که در زمان مقرری یوسف، علی تگین بد و لقب انبج پیغو Inanch Payghu را داده بود^۳ در سال دیگر (۱۰۳۰) پسران عموی مقتول طغرل، و داود پرچم شورش و بغی را برافراشتند و آلپ قرا را با یکهزار نفر پیروان وی از دم تیغ کشیدند. علی تگین و پسرانش که مردم از آنها پشتیبانی می‌کردند، بر علیه طغرل و داود دست بسوق الجیشی زدند، ترکمانها را شکست دادند، دارایی آنها را ضبط کردند و یک تعداد از زنها و اطفال آنها را اسیر گرفتند.

«احتیاج و ضرورت آنها را وادار نمود تا در خراسان مسکن و ماوای گیرند»
و منتظر فرصت نشسته چشم براه، برای هارون نشینند و اگر هارون آنها را راد عوت کند فوراً با وی ملحق گردند. ابن اثیر، یگانه کسی بوده که درباره آنها صحبت میکند، بیهقی^۴ عقیده دارد که علی تگین تا آخر حیاتش سعی میکرد دوستی ترکمانها را

۱- بیهقی، صفحات ۴۳-۵۴

۲- ابن اثیر، جلد نهم، صفحات ۳۲۴-۳۲۵

۳- شاید، پیغو- پیغو خوانده شود، Mar quart, Ostturk Dialektstudien

۴- بیهقی، صفحات ۵۰۱-۸۵۶

چه از راه گفتار و یا چه از طریق نقره و پول کمایی کند. زیرا وی می اندیشید که توسط ترکمانها می تواند پایه های سلطنت و فرمانروای خود را محکم و استوار سازد بعد از او دو پسر و جنرال ایشان با ترکمانها بنای لجابت و دشمنی را گذاشتند و آنها را و ادار ساخت که بطرف خوارزمیه بروند درینجا با بدعلاوه نموده گفت که ترکمانها در زمان التوتناش موسم زمستان را در خوارزمیه بسر می بردند^۱ هارون زمین های نزدیک شراخان (Shurakhan) و ماش رباط^۲ را به آنها بخشید. در همین سال در ماه اکتوبر شاه ملک فرمان روای چند (Jand) که از دیرباز با ترکمانها کینه و عداوت می ورزید، بر آنها حمله کرد، درین جنگ تقریباً هفت یا هشت هزار ترکمن بقتل رسید و باقیمانده آن از روی آب یخ بسته دریا فرار کردند، و جان به سلامت بردند. هارون با شاه ملک داخل مذاکره شد اما شاه ملک پیشنهاد هارون را که مبنی بر میانجیگری بین شاه ملک و سلجوقی ها باشد، رد کرد در ضمن به هارون وعده داد که در لشکر کشی وی به خراسان یک فرقه نیروی نظامی خود را مورد دسترس وی میگذارد و دو زمامدار فیصله نمودند که قوای نظامی هر دو طرف تا کرانه دریا رفته و در وسط دریا بین بزرگان هر دو طرف در بین کشتی ها مذاکره شروع شود. این ملاقات و مذاکره در دوازدهم ماه نوامبر صورت گرفت.

شاه ملک از دیدن لشکر هارون بهراس افتاد (تعداد لشکر هارون به ۳۰۰۰۰

نقره بالغ می شد) و بسوئال اینکه متحد خود را اطلاع دهد، به چند (Jand)

۱- بیهقی، صفحه ۵۸۳

۲- در این «ماشه» ثبت می کند (ترکستان بارتولد، صفحه ۱۴۹)

بازگشت خصومت شاه‌ملك نتوانست هارون را از حمله بر خراسان باز دارد (در بهار سال ۱۰۳۵) زیرا حمله از چند برخوا رزمیه فقط در زمستان امکان داشت صورت بگیرد.

مرگ علی تگین در تابستان و یادرخزان سال ۱۰۳۴ بوقوع پیوست. در بهار سال ۱۰۳۵ مسعود را از تخت نشینی فرزند ارشدش خپر داد و نامه بی به بخارا فرستاد و از اینکه علی تگین فوت کرده بود، اظهار غم و اندوه نموده و در عین زمان تخت نشینی فرزند علی تگین را تبریک و تهنیت گفت. در این نامه ایلک جوان را «الامیر الفاضل الولد»^۱ نوشته اند. هم‌در همین فرصت هر دو فرزند علی تگین یا هارون معاهده نموده بودند و وعده گذاشتند که به‌همدیگر دست دوستی و اتحاد داده بر صغانیان و ترمنحمله کنند و از دریای آمو عبور کرده با هارون در نزدیک اند خود یکجا شوند. ابوالقاسم فرمانروای صغانیان در برابر حمله آنها مقاومت نسکرده روی بسوی شمال فرار کرده رهسپار سرزمین کمیچی هاشد. نیروهای نظامی ایلک از دارزنگی در گذشته ترمنذ را به محاصره گرفتند اما نتوانستند قلعه و حصار را فتح کنند.

در عین زمان خبر رسید که هارون در آغاز مرحله لشکرکشی در دست غلامان زر خرید غزنو یها بقتل رسیده است^۲، و پسران علی تگین از طریق دروازه

۱- بی‌هقی، صفحه ۵۷ (الامیر الفاضل الولد)

۲- بی‌هقی، صفحه ۸۶۰

آهین^۱ بسمرقند برگشتند. در تابستان همان سال خبر پیروزی و موفقیت سلجوقی هادرخراسان، پسران علی تگین را واداشت که برصغایان برای یکبار دیگر حمله کنند. پسران علی تگین از سمرقند حرکت کردند، لیکن فقط دو یاسه منزل جلورفتند زیرا شنیدند که ابوالقاسم و دیگر جنرالهای مسعود قوای نظامی زیادی برای مقابله با آنها تهیه دیده اند^۲ در فرصتی که مسعود اراده داشت از پسران علی تگین انتقام بگیرد، آنها نزد مسعود یک شریف زاده و دانشمندی را که از اهل سمرقند بود، به بلخ فرستادند و از سلطان عفو خواستند. سلطان عذر پسران علی تگین را پذیرفت اما برای اینکه خفقان خود را نسبت به پسران علی تگین نشان دهد، قاصد آنها را بارنداده و مذاکرات فقط بین دانشمند سمرقندی و وزیر مسعود ادامه داد^۳ میشد.

در ماه دسامبر سال ۱۰۳۶ پسران علی تگین قاصدان و پیامبرانی را که مشتمل بر آلپ تگین و خطیب بخارا و عبدالله پارسوی بود، نزد مسعود فرستاد این کرت سلطان مسعود قاصدهای پسران علی تگین را بار داد و از صحت و سلامت برادرش ایلك جو یا شد و بدینصورت از نامه نخستین خود که ایلك را پسر خوانده بود احترام بیشتری بجا آورد. در عین زمان مسعود امر داده بود که نباید قاصدهای ایلك از معاملات دولت آگاهی حاصل کنند. ایلك تقاضا داشت که یکی از شاهدخت های غزنوی را سلطان به وی بزنی بدهد و هم چنان یکی از شاهدخت های قراخانی

۱- ایضاً صفحه های ۵۷۵-۷

۲- بیبھی، صفحه ۶۱۱

۳- بیبھی، صفحات ۶۱۵-۱۶

را سلطان برای یکی از پسرانش از دواج نماید .
ایلك در این پیام خود برای سلطان علاوه نموده نوشت که اگر چنین اقدام
دوجانبه صورت بگیرد، وی حاضر است از ختل درگذرد .

ایلك در عین زمان از سلطان خواهش کرده بود که بین او و رئیس خاندان
سلطنتی قراخانی، ارسلان خان بحیث میانجی داخل مذاکره و مفاهمه گردد ایلك
به سلطان وعده داده بود که در مجادله بین سلطان و سلجوقی ها آماده است به سلطان
امداد نظامی بدهد. این پیشنهاد ایلك را سلطان پذیرفت و قرار بر آن گذاشت
که خواهر ایلك را برای پسرش، سعید، بزنی بگیرد و برادرزاده سلطان محمد،
دختر نصر را در عقد نکاح ایلك در آورد. مسعود رئیس بلخ را که عبدالسلام نام
داشت بحیث قاصد خویش به ماوراءالنهر فرستاد ۱. این قاصد تا ماه ستامبر
سال ۱۰۳۷ در دربار پسران علی تگین میبود ۲ .

در این جا باید خاطر نشان نموده گفت که روابط مسعود با قراخانیهای ترکستان کاملاً
دوستانه نبود. در سال ۱۰۳۴ توأم با برگشت قاصد مسعود از ماوراءالنهر، پیامبرانی
از طرف بغراخان نزد مسعود آمدند و خواهش کردند تا شاهدخت زینب (دختر برادر
محمود یعنی دختر نصر) را که بزنی وی داده است، ماوراءالنهر بفرستد در وهله نخست
مسعود راضی بود عروس را ماوراءالنهر بفرستد اما بعدها وقتی که اطلاع یافت بغراخان
بنام زینب همان بخش قلمرو او را که بطور میراث به زینب رسیده بود نیز
میخواهد در تصرف خود در آورد، از فرستادن عروس به ماوراءالنهر اباورزید .

۱- بیهقی، صفحات ۶۳۱-۴ .

۲- ایضاً، صفحه ۶۶۱ .

قاصد بغراخان وارد کرد و سپس مسعود به ارسال خان از دسیسه و بهانه کاریهای بغراخان شکایت کرد. در اثر شکایت مسعود، ارسال خان برادرش بغراخان را سرزنش کرد اما بغراخان با مسعود و برادرش سرستیزه و عداوت راپیش گرفت. تحت این چنین شرایط بغراخان از آن پیروزی بیکه نصیب سلجوقی ها در خراسان گردیده بود، شاد و خرسند شد.

درین جا باید علاوه نموده گفت که بین بغراخان و طغرل سلجوقی از سال ۱۰۳۵ آیین دوستی و مودت برقرار بود^۱ در سال ۱۰۳۷ يك بوت دوزی را که در کرانه دریای آموزندانی میکنند، و در اثر تحقیق معلوم میشود که آن بوت دوز برای بغراخان جاسوسی میکرد و نامه هارا برای رهبران ترکمانهای برد. از محتویات این نامه ها برمی آید که خان به ترکمان ها وعده هرگونه کمک نظامی را داده بود. سلطان مسعود بنا بر مشوره مشاوران خویش هیچگونه حرکتی نکرد که گویاوی از این اقدام و فعالیت ها اطلاع دارد به بوت دوز جاسوس یکصد دینار داده شد و

سپس او را به هند فرستادند تا محتویات نامه ها فاش نگردد. در عین زمان امام ابو صادق تبانی را بحیث سفیر و پیامبر در رأس يك هیئت به ترکستان فرستاد، مصارف این هیئت به ده هزار دینار بالغ شد و مقصد این هیئت آن بود تا توسط ارسال خان با برادرش مصالحه نمایند. سفیر و قاصد مسعود، امام ابو صادق، غزنه را بقصد ترکستان در ۲۳ ماه آگست سال ۱۰۳۷ ترك گفت و در ترکستان برای مدت هژده ماه باقیماند و در آنجا وظیفه اش را با کمال پیروزی و موفقیت

۱- واضح است که این مرد همان بغراخانی نمیشد که ابن اثیر از آن یاد میکند طغرل را بغراخان

زندانی کرد و سپس توسط برادرش داود آزاد شد (ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۳)

انجام داد. بغراخان دربارهٔ مهارت این سفیر در رشتهٔ مجادله میگوید که وی در آن فن از ابوحنیفه گوی سبقت را برده است^۱ از این گفته‌ها بر می آید که روابط این دو برادر ارسلان خان و بغراخان برخلاف گفته بیهقی بدان حد و اندازه وخیم نگردیده بود که یکی بر علیه آند دیگری پرچم خصومت را بصورت علنی و برملا بلند کرده باشند.

در ۲۴ ماه سپتامبر همان سال، از طرف هر دو برادر هم چنان از طرف یلک فرما نروای مجهول الهویه دیگر قاصدانی به دربار مسعود فرستاده شده بود.^۲ در سال ۱۰۳۸ ابواسحاق ابراهیم^۳ پسر ایلک نصر اول، برای نخستین بار در ماوراءالنهر عطف توجه میکند. در این فرصت او را به لقب پورنگین^۴ یاد میکردند؛ این مرد از زندان پسران علی تگین فرار کرده بود و ظاهر آنچنان معلوم میشود که وی بار نخست نزد برادرش، عین الدوله، در اوزگند^۵ پناه برده بود؛ لیکن برای مدت مدیدی در آنجا باقی مانده نتوانست^۶.

۱- بیهقی، صفحات ۶۵۶-۸.

۲- بیهقی، صفحه ۶۶۰ (لشکرغان والی سکان)

۳- بیهقی، صفحه ۶۸۲ اما طوری که معلوم میشود در آنجا هرگز ایلک ابراهیم وجود نداشته پاورقی نمره ۴ صفحه ۳۰۰ (ترکستان بارتولد مراجعه کنید)

۴- در بیهقی، گردیزی و منوچهری پورنگین ثبت شده لیکن بدون شك و تردیدی بوری (گرگ؛ مترجم از ترکمانهای آنچه پرسیده است) یعنی گرگی باید باشد. (ترکستان بارتولد نمره پاورقی ۵ صفحه ۳۰۰)

۵- در طبع تهر ان (۵۵۸) بهمان املا بالا ثبت شده و در طبع مورلی (صفحه ۶۸۲)

«راست او و گنج» قید شده، نامه ای که برای وزیر نوشته بود در Uzgand تحریر گردیده بود.

۶- بیهقی، صفحه ۶۹۷

در تابستان سال ۱۰۳۸ برای وزیر غزنوی نامه‌یی از وی رسید و وزیر از محتویات آن نامه برای سلطان اطلاع داد، «نام شکوهمند و بزرگ» شهزاده، حکومت غزنه را واداشت تا بدو پاسخ دلپذیری بفرستد. اما بنا بر هدایت سلطان متن نامه چنان ترتیب شده بود که اگر آن نامه در دست پسران علی تگین بیفتد، سبب آزار و باعث رنج خاطر آنها نگردد. شهزاده در سرزمین و قلمرو کمیچی عقب نشسته بود و در آنجا دست و پا کرده به تعداد (۳۰۰۰) عسکر برای خود جمع آوری نمود و بوسیله آن نیروی نظامی و خوش^۱ Waksh و ختل را که در جوار هلبک واقع بود، اشغال نموده ویران کرد.

این شهزاده تا کرانه‌های پنج Panj خودش را رسانید و در آنجا بدو اطلاع دادند که شخص سلطان عزم دارد بر علیه وی به لشکر کشی بپردازد، بوریتگین در اثر این اطلاع عقب نشست و ازین اقدام خویش اظهار ندامت و پشیمانی کرد. با وجود آن يك فرقه نیروی نظامی که تعداد آن به ده هزار نفر بالغ می شد در مقابل وی در (ماه اکتوبر) فرستاده شد^۲ سپس به سلطان مسعود اطلاع دادند که بوریتگین ختل را ترك داد و بطرف سرزمین کمیچی ها عقب نشسته است بنا بر هدایت سلطان مسعود جنرال علی به بلخ برگشت و سلطان يك پلان لشکر کشی را که شخص خودش در رأس آن قرار گرفته بود در ماوراءالنهر تجدید کرد مقصد سلطان از این لشکر کشی آن بود که در زمستان همان سال گلیم بوریتگین

۱- بیبختی، صفحه ۶۸۴

۲- در بیبختی باید عوض رخس و خش خوانده شود.

۳- بیبختی، صفحات ۶۹۶-۹۰۹.

راجمع کند و سپس بر علیه ترکما نهاد داخل اقدامات گرد د .
 وزیر سلطان مسعود سعی میکرد که لشکر کشی یادر بهار راه انداخته شود که
 علوفه نورسته و گیاه زیاد است و با اینکه آن لشکر کشی در خزان سردست گرفته
 شود، زیرا در آن فرصت حاصلات جمع میشود و هم در آن زمان زحمت و فرماندهی
 لشکر کشی را بدوش فرمانروای صغانیان و پسران علی تگین انداخته، قوای نظامی
 سلطان را از مشقت و مصیبت زمستان وامی زهاند^۱. سلطان مسعود بدین
 نصایح و اندرز گوش نداد^۲ و در فکر آن بود که از بی نظمی که در ماوراء لنهر
 شروع گردیده بود، استفاده کند و در نتیجه آن سامان را جزء قلمرو خویش سازد.
 مسعود به فرمانده ترمذ بیگنگین^۳ امر داد تا از کشتی هاما نند همان پلی که
 پدرش سلطان محمود در سال ۱۰۲۵ تهیه دیده بود، درست کند این پل هر دو
 کرانه دریا را با جزیره ارال پیغمبر (Aral-Payghambar) وصل میکرد....
 ساختمان این پل آنقدر هادشوار نبود زیرا تمام مواد کار آمد آن در آنجا موجود
 بود، نیروهای نظامی سلطان بر روز دوشنبه ۱۸ ماه ۵ سامبر از پل عبور کردند و بروز
 یکشنبه سی و یکم ۵ سامبر بدون اینکه با مانعی روبرو گردند، به صغانیان رسیدند
 در عرض راه، در اثر سرما و برف زیاد با زحمات و مشکلات زیادی روبرو شدند.

۱- بیهقی، صفحات ۷۰۲-۷۰۳.

۲- گردیزی، صفحه ۱۷.

۳- از گفته بیهقی چنان استنباط میگردد (صفحه ۷۰۴) که این بیگنگین در زمان سبکتگین
 فرمانده نظامی ترمذ مقرر شده بود و این بیگنگین همان بیگنگین میباشد (بعقیده خود بیهقی)
 که در سال ۱۰۳۴ بقتل رسید. و در (صفحه ۷۰۷) بیهقی فرمانده ترمذ را بنام فوشنگین ثبت
 کرده است.

بگفته بیهقی هیچ نیروی نظامی به اند از لشکریان مسعود چاراینقدر زحمت نگردیده بودند. بروز نهم ماه جنوری، وقتیکه عساکر مسعود بدرة شونیان (Shuniyan) رسیده بود نامه‌یی از وزیر رسید که در آن از حرکت قوای سلجوقی‌ها از سرخس بطرف گوزگان خبر میداد از این حرکت سلجوقی‌ها چنان حدس زده میشد که آنها عزم داشتند ترمذ میروند تا پل را خراب کرده و رابطه سلطان را با قلمرو وی قطع کنند، سلطان مسعود مجبور گردید عقب نشیند زیرا هم در همین فرصت بوری‌تگین قبل از سلطان درة شونیان را در تصرف خود در آورده بود. سلطان مسعود نمی‌توانست تحت این چنین شرایط با دشمنی مقابله کند که به اصطلاح تمام راه و چاه آن سرزمین را بلد بود. سلطان بروز جمعه در دوازده جنوری به عقب نشینی شروع کرد و در ظرف دو هفته به ترمذ برگشت (۲۶ جنوری). در تمام عرض راه، در حالیکه لشکریان مسعود عقب می‌نشستند بوری‌تگین آنها را دنبال میکرد، سامان اشتر و اسپ‌های قوای نظامی مسعود را می‌ربودند.^۱ این لشکر کشی بیهوده مسعود و عقب نشینی وی بر شهرت بوری‌تگین افزود و همان بود که در خزان سال ۱۰۳۱ بحکومت غزنه اطلاع رسید که بوری‌تگین با یاری و کمک ترکمانها چند مرتبه بر پسران علی‌تگین غلبه حاصل کرده و تقریباً ماوراءالنهر را در تصرف خویش در آورده است.^۲

در این جالازم نمیدانم^۳ از پیروزیهای تدریجی سلجوقی‌ها در خراسان و مجادلاتیکه بین نیروهای نظامی مختلف بوقوع پیوسته صحبت کنیم. نیز در این

۱- بیهقی، صفحه ۷۰۷.

۲- بیهقی، صفحه ۷۴۵.

۳- به صفحه ۲۴ ترکستان بار قولد، مراجعه کنید.

فرصت آرزو نداریم درباره لشکر بیکران و بسیار مجهز سلطان مسعود سخن در میان گذاریم و بگوییم که لشکریان مسعود بنسبت سامان و لوازم زیاد نمیتوانست جلوزوند. در عین زمان لازم نمیدانم که درباره چادر نشینان و اینکه صحرای استپ چون پدر و مادر آنها بود چیز نویسی کنم، و هم موزون نه میدانم که درباره چادر نشینان و اینکه آنها سامان و لوازم خود را به فاصله ۱۲۰ میل از کمب خود دور میگذاشتند^۱ تا بدان وسیله بهتر بتوانند با دشمن نبرد کنند، سخن گویم. سلجوقیها بنا به خواهش خود از امداد نظامی ما و راء لنهر بهره مند گردیدند^۲ در عین زمان دیده میشود که سلجوقیها از خطر حمله از عقب مصون می بودند و علت آن، این بود که در خوارزمیه بعد از مرگ هارون، اسماعیل خندان فرمانروایی میکرد و این زمان مامدار جدید خوارزمیه، دشمن غزنویها بود. مسعود برای اینکه گریبان خود را از چنگ این فرمانروایی خوارزمیه رها سازد در سال ۱۰۳۸ برای شاه ملک جند (Jand) فرمان وعهد (X) خوارزمیه را داد. مساعی اخیر الذکر برای اینکه خوارزمیها را با بصورت داوطلبانه فرمانبردار خود سازد، با ناکامی روبرو گردید. و بهمان جهت بود که وی لشکر کشی خود را بر خوارزم تازمستان سالهای ۱۰۴۰-۱۰۴۱ به تعویق انداخت. در ماه فروری سال ۱۰۴۱ آتش چنگ برای سه روز در آسیب (Asib) در گرفت و خوارزمیها شکست خوردند. به عقیده بیهقی بعد از آنکه خوارزمیها از فرار سیدن نیروهای نظامی غزنویان اطلاع یافتند

۱- بیهقی، صفحه ۶۶۹.

۲- ایضاً و صفحات ۷۱۲-۱۳ (سی فرسخ)

۳- بیهقی، صفحه ۷۳۴.

(X) زین الاخبار، گردیزی، با اهتمام قزوینی، صفحه ۲

راه فرار را پیش گرفتند و اسماعیل از تخلف عهد و بدوفایی خویشن بهر این اعتقاد پایتخت خود را (۲۸ مارچ) بقصد سلجوقی ها ترك داد. ^۱ در ماه اپریل مرکز خوارزمیه را شاه ملك اشغال کرد و با وجود اینکه مسعود در آن فرصت پدر و دجهان گفته بود ، خطبه را بنام وی قرائت کردند. ^۲ پیش از لشکر کشی شاه ملك ، سلجوقی ها مسعود را شکست داده بودند. کارزار دندانقان (Dandanqan) در ماه می سال ۶۰۴۰ بر ای همیشه به فرمانروایی غزنویها در خراسان خاتمه داد. در نزدیک کارزار گاه تختی ^۳ زدند و طغرل بر آن تخت نشست و از طرف تمام مردم بحیث امیر خراسان پذیرفته شد. بعد از این نامه های پیروزی برای هر دو خان ترکستان ، به پسران علی تگین و بورینگین و عین الدوله نوشتند. شکست خوردگان را تا کرانه دریای آمو دنبال کردند و علت آن این بود تا آنها بسوی ماوراءالنهر فرار کنند. و این امر یک نشانه واضح شکست غزنویها و علامت پیروزی طغرل میبود و مردم از این حادثه آگاه می گردیدند از طرف دیگر ، می بینیم که مسعود نامه بی بقلم بیهقی نوشته برای رئیس و سرگردان قراخانیها می فرستد و در آن نامه مدعی میگردد که ارسال خان از یاری و کمک بدو دریغ نخواهد نمود و حتی آماده خواهد شد که شخصاً در آن لشکر کشی سهم بگیرد. ^۴ مسعود در آن فکر و اندیشه بود که نه تنها بلخ و ملحقات آنرا ترك گوید

۱- بیهقی ، صفحات ۸۶۵-۷.

۲- حصار و قلعه بی درجهل میلی مرو (ژو کوفسکی و زولینی ، صفحه ۳۸).

۳- بیهقی ، صفحه ۷۸۸. با وجود آن را برقی (طبقات ناصری ، صفحه ۱۳۲) عقیده

دارد که بیهقی درباره تخت نشینی پقلم خاموش مانده است.

۴- بیهقی ، صفحه ۷۹۶.

بلکه غزنه راهم تخلیه نماید. وزیر دربار غزنه و دیگر شرفاء سعی و مجاهدت میورزیدند تا مسعود را از آن فکر و اقدام منصرف سازند، زیرا بعقیده وزیر و شرفاء خطر بدان اندازه بیکه مسعود فکر میکرد، بزرگ و هولناک نبود است.^۱

لیکن مسعود به مشوره شرفا و وزیر خویش گوش نداد، عهد و فرمان بلخ و طخارستان را برای بوریتگین فرستاد^۲ تا بدان وسیله آتش جنگ و مخالفت را بین وی و سلجوقی ها در دهد. و خودش رهسپار هند گردید. در فرصتی که غزنه را بقصد هند ترک میداد به شرفائیکه در غزنه میماندند توصیه کرد که به مجرد رسیدن سلجوقی ها بدان ولا برای آنها خدمت نمایند^۳.

طوریکه واقعات ما بعد نشان داد، آن ناامیدی و یاس مسعود پیش از وقت بوده است. بعد از عزل و مرگ سلطان (در جنوری سال ۱۰۴۱)^۴ و دوره فرمانروایی مختصر برادرش محمد در ماه اپریل سال ۱۰۴۱^۵ فرزند فعال مسعود مودود، بر تخت نشست. هم در همین دوره مودود روزگار باز برای یکبار دیگر بکام غزنویها دور میخورد. در دوره مودود برای یکبار دیگر بلخ و ترمذ جزء قلمرو آل ناصر شد و شاه ترکها در ماوراءالنهر (شاید بوریتگین باشد) اقتدار و قدرت غزنه را برسمیت شناخت^۶

۱- بیهقی، صفحات ۸۲۹-۳۰.

۲- بیهقی، صفحه ۸۲۶.

۳- بیهقی، صفحه ۸۳۲.

۴- بعقیده گردیزی (F.174; Camb., Ms., f140a) یازدهم جمادی الاول ۴۲۰.

نیز به ترکستان بارتوگنک صفحه ۱۸ مراجعه کنید.

۵- بیهقی، صفحه ۸۶۷، بن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۳۴.

۶- بن اثیر جلد نهم صفحه ۳۳۴.

فرمانده نیروهای نظامی ترمذ امیرک بیهقی (اسم حقیقی وی ابو الفضل حسن احمد بن محمد) شهر ترمذ را برای مدت پانزده سال در برابر سلجوقی‌ها دفاع میکرد و فقط زمانی آن شهر را به داود تسلیم کرد که امیدش از غزنه بکلی قطع گردید. داود وظیفه وزارت را به امیرک تکلیف کرد اما وی آن کرسی را قبول نکرده و غزنه برگشت و در آنجا از طرف حکومت غزنه بحیث رئیس دیوان اسناد دولتی مقرر شد.

ایضا حات مورخ درباره دفاع دوامدار ترمذ با آن گفته وی که امیرک رئیس دیوان اسناد رسمی مودود مقرر شده بود (یعنی پیش از ۱۰۴۸) سر نمی‌خورد و متناقض میباشد. حتی دیده میشود که سلجوقی‌ها در سال ۱۰۴۳ خوارزمیه را جزء سر زمین و قلمرو خویش ساختند. شاه ملک بطرف پارس فرار کرد و در آنجا برای مدتی در بیهق زندگی میکرد. لیکن بالاخره در مکران (Makran) زندانی گردیده و در همان زندان وفات کرد. ۱۳ ذی القعدة ۴۳۰ در آنجا مدفون شد. فقط در سال ۱۰۵۹ در اثر معاهده‌ای که بین داود و سلطان ابراهیم غزنوی منعقد گردید، صورت گرفت. ۴.

۱- تاریخ بیهقی (ff. 696-20a)

۲- تاریخ بیهقی (ff. 28d-29a) شاه ملک و در اینجا ابو الفوارس شاه ملک بن علی البرانی ملقب به حسام الدوله و نظام‌الملک ثبت کرده‌اند.

۳ بیهقی صفحات ۸۶۷-۸۱۰، بن‌اثر، جلد فہم، صفحہ ۳۴۶.

۴- مولر، اسلام (Muller, Der Islam) دوم، ۷۷، راورتی، طبقات ناصری، صفحات

تقریباً در همین فرصت بود که بورینگین ابراهیم با تمام جلال و شکوه مندی پایه های يك دولت مستقلی را در ماوراءالنهر بنیاد گذاشت. از روی سکه ها^۱ شاید بدین نتیجه میرسیم که بورینگین ابراهیم پیش از آن در بخارا در سال ۱۰۴۱/۴۳۳-۲ فرمانروایی میکرد و هم احتمال میرود که وی فرمانروای تحت الحمايه بغراخان بوده باشد. برسکه های سال ۱۰۴۶/۴۳۸-۷ (که شاید در سمرقند^۲ ضرب زده شده باشد) لقب مکمل ابراهیم را که عبارت از «امام الدوله تاج المله سيف خليفه الله تمغاچ ابراهیم» باشد، می بینیم^۳. این لقب تمغاچ خان^۴ را که ابراهیم و پیش از وی بغراخان بر خود نهاده بود نشان میدهد که آنها از امپراتورهای چین تقلید میکردند بر علاوه این تقلید، نکات زیر موضوع را خوبتر و بهتر روشن میسازد: ابراهیم لقب «پادشاه شرق و چین»^۵ و همچنین پسرش نصر لقب «سلطان شرق و چین»^۶ را بر خود می گذارند در حالیکه هر دو تن (یعنی پدر و پسر) بنا بر اطلاعات موثق و معتبر فقط در ماوراءالنهر فرمانروایی میکردند. راه را برای پیروزیهای ابراهیم، بعقیده این اثر^۷، مجادلات و نفاق های

۱- مارکوف (A. Markov)، کتلاک، صفحه ۲۵۶.

۲- مارکوف، کتلاک، صفحه ۲۶۲.

۳- امام الدوله و تاج المله سيف خليفه الله.

۴- به پاورقی نمره ۷، صفحه ۳۴۰۴ ترکستان با رتوالد مراجعه کنید.

۵- مارکوف، کتلاک، صفحه ۲۶۳ (etseq).

۶- ایضاً صفحه ۲۶۸ (etseq).

۷- ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۲۱۱.

داخلی بین قراخانیهای ترکستان که مادر باره آن در جای دیگر سخن گفتیم^۱، هموار کرد. نیز در همین آوان بود که يك نهضت اهل تشیع که شاید آخرین نهضت این فرقه مذهبی باشد در ماوراءالنهر در دوره بغراخان هارون در سال ۴۳۶/۴۴۴-۵ شروع گردید. در باره این نهضت مواد کافی مورد دسترس ما نمیباشد. در این مرتبه باز هم هیأت تبلیغاتی این فرقه مذهبی موفق گردید باینکه مردم را وادارند که نسبت به خلیفه فاطمی، مستنصر سوگند وفاداری یاد کنند (۱۰۳۶-۱۰۹۴) بغراخان چنان وانمود میکرد که گویا وی تبلیغات مبلغین شیعه را پذیرفته است، لیکن در حقیقت آرزو داشت که پیروان و مبلغین آل تشیع را به موفقیت کاذب شان شاد نماید و همان بود که در فرصت مساعد مردم داد که تمام اهل تشیع را در بخارا از دم تیغ بکشند و در دیگر نقاط قلمروی پیروان شیعه را از بین بردارند^۲.

در تاریخ ماوراءالنهر دوره فرمانروایی قراخانیها نخستین خاندان سلطنتی ترک ها که بصورت مستقیم بر تمام آن سامان فرمانروایی میکرد، بدون شك و تردید، يك دوره بزرگی بحساب می آید. متناسفانه کمی معلومات و قلت مواد در باره این دوره اجازه نمیدهد که از تحولات تشکیلات سیستم اداری سامانی فرخوانند در معلومات دهیم و یاد در باره اینکه مغول ها این سرزمین را چطور یافته بودند، چیزی مورد دسترس خواننده بگذاریم. اما در باره تحولاتیکه سلجوقی ها در پارس بوجود آوردند تا يك حد و اندازه معلومات داریم زیرا شرایط هم مانند باید تا بیج و نثر هم مانند بار آورد، در عین زمان باید علاوه نموده گفت که آگاهی از ساختمان

۱- هند بوک سیمیریچی، جلد دوم، صفحه ۹۸.

۲- ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۵۸.

امپراطوری سلجوق در ماوراءالنهر يك امر مهمی میباشد زیرا خوارزمیه جز قلمرو اول الذکر شده بود و خوارزم شاه که خودش را فرمانروای ماوراءالنهر میدانست ، در حقیقت (در سده سیزده) والی سلجوقی ها بودند .

پس ما عزم داریم در باره آن خصوصیات بارز آل سلجوق نسبت به اسلاف شان ، سخن گوئیم .

راجع به مزایا و محاسن نخستین فرمانروایان آل سلجوق ، طغرل الب ارسلان و ملک شاه از دیرباز ارزیابی ها مورد دسترس خوانندگان آثار تاریخی گذاشته شده است . حتی می بینیم که مولر (A. Muller) ، آنکه به ترك عقیده خوبی ندارد^۱ درباره این فرمانروایان و مخصوصاً دو شخص اخیر الذکر^۲ (آلپ ارسلان و ملک شاه) قضاوت عادلانه میکند .

تناقض در سنجیه و کردار مردمان ترك و فرمانروایان آنها توجه اهل خبره را در قرون وسطی بسوی خود معطوف نموده و مشاهدات ادیسی راجع به ترك ها خیلی ها ارزنده است^۳ شهزاده های [ترك]^۴ جنگجو ، هوشیار ، با ثبات ، عادل و دارای مزایا و محاسن زیادی میباشند. در صورتیکه مردمان ترك ظالم ، وحشی ، درشت و جاهل استند . همان عللی که باعث اختلاف بین ذهنیت های انفرادی و ذهنیت های توده های کثیر مردم میگردد ، میتواند از عهدہ تحلیل و تجزیه اختلاف فرهنگی که بین فرمانروایان و توده های ترك وجود داشته بخوبی برآید .

۱- Derislam جلد دوم ، صفحه ۲۲ .

۲- ایضاً ، جلد دوم ، صفحه ۹۵ .

۳- جغرافای ادیسی ، ترجمه Par Jaubert جلد اول ، صفحه ۴۹۸ .

۴- [ترك] مترجم افزوده است .

بر علاوه دیده ایم که مفکوره‌های اخلاقی چادر نشینان نسبت به مردمان متمدن بیشتر بر پایه‌های مذهب منگی میبنا شد. پس این يك امر بسیار طبیعی است که سلجوقی‌ها و قراخانیهای اول نسبت به محمود و یاسعود مسلمان بهتر بودند مثل اینکه سنت ویلادمیر (Saint Vladimir) از امپراطورهای بیزانس مسیحی بهتری بودند.

در دیده قراخانیها مذهب نه تنها اسلحه‌ی بی بود که توسط آن سیستم فرمانروایی خود را استحکام می بخشیدند، بلکه عقیده مذهبی، آنها را از نوشیدن شراب معانعت میکرد. احتمال میرود که بعض از این فرمانروایان تحت تاثیر مذهب از روی صمیمیت مجاهلت میورزیدند که عدالت را پیشه خود سازند.

لیس و رهبر مردمان چادر نشین که از نگاه لباس و پوشاک از قهرمانهای این مردم فرق نداشت و با تمام زحمات آنها شریک بود^۱، دشوار بود دفعاً مانند محمود و یاسعود اعلان مطلق العنانی نماید در تمام سلجوقی‌ها دیوان صاحب حرس تمام اهمیت و ارزش خود را از دست داد^۲ نیز در همین دوران زمامداری آل سلجوق بود که دیوان صاحب خبر مورد استفاده قرار نمی گرفت زیرا سیستم جاسوسی از نگاه احساسات اخلاقی مردمان غیر متمدن فایده و نفرت زامیبود.

پرچم دار این سیستم نظام الملك^۳ پاسخ زیرین را از طرف آلپ ارسلان در برابر

۱- لباسی را که طغرل در زمان داخل شدن خود در نیشاپور ۱۰۳۸ پوشیده بود در بیهقی با

تمام معنی به تفصیل نوشته شده صفحه (۶۹۱)....

۲- در زمان شکست و عقب نشینی ترکمانها طغرل برای چند روز کفش وزره را از پای و تن

خویش بیرون نکشید.

۳- سیاست نامه، صفحه ۱۲۲ و ترجمه آن صفحه ۱۷۹

۴- سیاست نامه صفحه ۶۵ و ترجمه آن صفحه ۹۹

این پرسش که چرا صاحب خبر را مقرر نکرده است چنین می نویسد: «اگر من صاحب خبری را مقرر نمایم آنانکه از دوستان و مصاحبان من باشند نه به وی اعتنایی کنند و نه مرورارشوت دهند زیرا این دسته مردم بلوستی، هم نشینی وفاداری و درست پیمانی خود متکی می باشند، از طرف دیگر دشمنان و بدخواهان من با صاحب خبر راه دوستی و رفاقت را باز خواهند کرد و بدو امید مالی خواهند نمود، پس صاحب خبر پیهم خیرهای نادرست و ناجایزی را درباره دوستان و رفقای من تهیه خواهد دید اما در عین زمان اخبار خوشمزه و خوبی را درباره دشمنان من، بمن خواهند داد کلمات خوب و بد به تیرهایی می ماند که اقلاً یکی از آنها به هدف اصابت خواهد کرد. یعنی هر روز حس همدردی من نسبت به دوستان من کم خواهد شد اما در عین زمان همان حس همدردی نسبت به دشمنان ما خواهد افزود.»

در نتیجه در مدت کوتاهی دشمنان من نیز دیکتر خواهند شد و جای دوستان را خواهند گرفت و بعد از آن هیچکس نخواهد توانست چنان نقص و زیان را اصلاح نماید.»

این کلمات نه تنها عقیده شرافتمندانه بی را منعکس میسازد بلکه قضاوت متین و درست انسانی را نشان میدهد که ناپاکی های تمدن ذهنش را ملوث نکرده است. نیز امکان داشت که همان سیستم جاسوسی بصورت یک اسلحه بر علیه خود شاه استعمال می شد، مثلاً اگر محمود جاسوسانی را بجان پسرش مسعود انداخته بود، مسعود نیز بنوبه خود در بین هیئت کارمندان و افسران محمود

گماشتگان و جاسوس‌هایی داشت^۱ از طرف دیگر، از اینکه نظام الملك دیوان صاحب‌خبر را قاعده بنای دولت میدانند، صحیح است زیرا الغای سیستم جاسوسی تا زمانی که يك كنترول موثری جانشین آن نگردد راه خودسری را برای حکام و شهزاده‌ها هموار می‌سازد.

این مفکوره پارسی‌ها که شاه‌ها را بیگانه فرمان روا و باصلاح اختیار دار کل در امور دولت و مملکت میدانستند، در نظر چادر نشینان يك نظریه و فکر بیگانه و اجنبی می بود، زیرا چادر نشینان عقیده داشتند که امپراطوری مال و دارایی مشترك تمام اعضای خانواده خان می‌باشد. اتو کراسی در وهله نخست در نظر سلجوقی يك نظریه اجنبی بود زیرا می بینیم که در بعضی شهرهای خراسان بنام طغرل خطبه خوانده میشد و در بعضی شهرهای دیگر بنام برا درش داود خطبه می خواندند؟ سیستم حیظه‌های کوچک نفوذ و جنگهای داخلی که زاده چنان سیستم می‌باشد، در دوره سلجوقی ها و قراخانی‌ها خوب انکشاف کرد. در دوره سلجوقی‌ها عوض معاش به عساکر زمین میدادند و این سیستم توزیع زمین به عساکر، صدمه شدیدی به مفاد مردم میزد ۲ در نیمه شرقی جهان اسلام، این سیستم فقط بعد از فتوحات اسلام انکشاف کرد حتی دراز منة پیشین به عساکر و سربازهای نامدار به حیث انعام و بخشش زمین میدادند، اما این امر، البته جنبه استثنایی دارد و به اندازه شاذ و نادر می باشد که نظام الملك^۳ عقیده دارد که شاهان گذشته به عساکر خود زمین نمیدادند بلکه پول نقد می‌پرداختند:

(۱) بیهقی، صفحات ۱۶۴-۱۶۵

(۲) ابن اثیر، جلد نهم، صفحات ۳۲۷-۳۲۸

(۳) ترکستان با و توالد، صفحه ۲۳۸.

دردوره امپراطوری سلجوقی ها سیستم اقطاع (fief) عام شد اما این سیستم باعث تاسیس سیستم سرف نگردید.

نظام الملك^۱ به صاحبان اقطاع اجازه میدهد که يك اندازه معین محصول و یا پول را از مردم دریا بند اما بهیچ صورت مجاز نمیداند که آنها را مال اختیار مال، زن و اطفال مردم را در دست بگیرند سیستم اقطاع از دارایی ملکی و اراضی فرمان روائی کاست و این خود نشان میدهد که چرا توأم با رواج سیستم مزبور اهمیت دیوان و کیل رفته رفته از بین رفت^۲.

به وجود آمدن حوزه های نفوذ کوچک و تاسیس سیستم اقطاع شدید ترین ضربتی بود که حوالت پیکر اقتصادی و مالی طبقه زمیندار نمود. این حقیقت در ماوراءالنهر بیشتر از خراسان عطف توجه میکنند در صفحات گذشته دیدیم که دهقانها در ماوراءالنهر بیش از دیگران در سرنگون کردن خاندان سلطنتی سامانیها رول داشتند. این يك امر طبیعی است که در دوره اول فرمانروایی خاندان سلطنتی جدید دهقانها اهمیت زیادی داشتند زیرا می بینیم که دهقان ایلاق Haq بنام خود سه که ضرب میزد^۳ نیز توأم با بیان لشکر کشی ۱۰۰۷-۱۰۰۸ «دهقانهای ماوراءالنهر» بحیث يك طبقه جداگانه ذکر شده لیکن در شرح و بیان تهاجم مغولها از دهقانها بدان معنی که کدام رولی را بازی کرده باشد، مطالعه نکردیم. اما راجع بزمیندارهای خراسان اینقدر ذکر میشود که آنها در قصرهای خانوادگی خودشان

۱- سیاست نامه، صفحه ۲۸ و ترجمه آن صفحه ۴۰

۲- سیاست نامه، صفحه ۸۱ و ترجمه آن صفحه ۱۲۱

۳- Melanges Asiatique iii, 715; مارکوف، کتلاک، صفحات ۲۱۸-۱۹.

زندگی میکردند. وقتی که مغلها مردمان دهات و روستا را برای کارهای محاصره جمع میکرد (این کار را در همه جا منصفه اجرا گذاشته بودند) در ضمن آن اقدام اوامری برای زمیندارها نیز فرستادند^۱ در خراسان بهمان ترك هاييکه صاحب اقطاع بودند، اسم دهقان داده شده بود.

وقتيکه در سال ۱۰۳۵ شهرهايي از قبيل دهستان، نسا، فراوه را بسلاجوقی ها (طغرل داود و کاکای آنها پنگویا پشو) دادند هر سه تن را دهقان میگفتند. و در عین زمان تحفی که در شان والی های مزبور بود نیز برای آنها تقدیم شد. کلاه مخصوص، پرچم لباس بافته مطابق رسوم و عرف مردمان فارسی، اسپها، قیضه، کمر بند طلا مطابق عرف و عادات ترکها و بر علاوه سی پارچه قماش که بمقراض آشنا نگردیده بود^۲ انحطاط و زوال طبقه زمیندار در اثر نزول قیمت زمین صورت گرفت و مترجم نرشخی در این باره سخن میگوید^۳ در زمان وعهدیکه مترجم نرشخی زندگی میکرد يك قطعه زمینی را که در عصر سامانیها ۴۰۰۰ درهم قیمت داشت هیچ کسی حاضر نمیشد بحيث تحفه و هدیه بپذیرد و او حیثاً اگر کدام خریداری برای آن پیدا میشد باز هم آن زمین بدون کشت و زرع باقی میماند و علت آن همان بیدادگریها و ستمهایی بود که فرمانروایان بر رعایای خویش روا میداشتند. مفکوره و ایده آل شاهنشة اتوکرات که در سرزمین ها و ولایات مفتوحه رواج داشت، فاتحان را بدون شك و تردید متماً ثرمیداشت. تمایلات مطلق العنانی فرمانروایان، افراد قبيله فرمانروا

۱- نسوی، هودس، صفحه ۵۳، ترجمه ۹۰-۹۱.

۲- بیستقی، صفحه ۶۱۱.

۳- نرشخی، صفحات ۲۱-۳۰ این درست که موافق دوباره قیمت های زمین در بخارا صحبت میکند، و احتمال می رود که این گفته در مورد قیمت زمین ها در روستا و دهات نیز صدق میکند.

را از وی منزجر میساخت اما از طرف دیگر خود فرمانروایان را بطرف نمایندگان بوروکراسی فارس جلب میکرد.

سلجوقی‌ها نمیتوانستند خودشان را در پیکر فرهنگ سامانیها و غزنویها هضم نمایند زیرا طوریکه مشاهده نمودید اینها تا روزهای اخیر دوره فرمانروایی خودشان از تمام فرهنگها و ثقافت‌ها بیگانه مانده بودند. از روی اطلاعات و معلومات موثق^۱ برمی آید که آخرین سلطان نیرمند و باسیطره سلجوقی هاسنجر از نوست و خوان بیگانه بود و گمان نمی رود که اسلاف وی از سنجر بهتر آموزش و پرورش دیده باشند. در این جا باید علاوه نموده گفت که گاهی اوقات ملکشاه را مردی معرفی میکنند که گویا از فرهنگ و ثقافت نسبتاً بیشتری برخوردار بوده است.

پادشاه بیسواد، البته، نمیتواند سیستم بوروکراتی سرزمین و مملکت پهناور خویش را که خیلی پیچیده و مغلق میباید شد اداره و کنترل نماید. بارسنگین این مسوولیت بدوش وزیرش میبود و هم از همان نقطه نظر است که وزرای دوره آل سلجوق نسبت به ازمنه گذشته قدرت زیادی داشتند. و قتیکه نظام الملك درباره وزرای دوره سلجوقی سخن میگوید آنها را فرمانروایان مشترك مینویسد و حقا که در این مورد قضاوت عادلانه میکند^۲ در عین زمان تحت این چنین شرایط مداخله شاهنشاه و دربار در امور مملکت داری تا اثرات شوم و فلاکت باری را بار می آورد. نظام الملك^۳ سعی و مجاهدت میورزید که او امر تحریری و کتبی

۱- (از سند دیپلماتیکی بنام شخص سنجر نوشته شده) (Texts, P.38)

۲- ابن اثیر، جلد دهم صفحه ۱۳۸.

۳- سیاست نامه، صفحه ۶۶، و ترجمه آن صفحات ۹۹-۱۰۰.

از قصر پادشاه نباید صادر گردد، زیرا هیچکس بدان او امر و قعی نمیگذارد، فرمان شفاهی و زبانی شاهنشاه باز هم خطر بیشتری در بر میداشت. نظام الملك اعتمیده دارد که باید قانونی منصفه اجراء گذارده شود تا همواره يك شخص او امر شاهنشاه را به دیوان خزانه ببرد و این شخص حق نداشته باشد که وظیفه خود را به شخص دیگری تفویض نماید. بعد از آنکه امر شاهنشاه به دیوان رسید، دیوان فوراً پوری تهیه کند و از آن را پور شخص شاهنشاه را مطلع سازد و سپس بدان امر جامه عمل بپوشاند. تحت يك رژیم مطلق العنان نمیتوان چنین اندیشه را عملی کرد و همان بود که در اثر اقتدار روز افزون وزیر بین شاهنشاه و وزیر تصادم بوقوع پیوست.

یکی از مشکلات و دشواریها برای سیستم بوروکراسی این بود که با مهاجمین ترکی به چه طرز رفتار شود زیرا این ترکهایی که با شاهنشاه داخل مملکت گردیده بودند، زندگی مستقر را دوست نداشتند و تحت يك نوع سیستم اداری و احدی با سایر مردم نمی شد در آورده شوند. نمایندگان سیستم بوروکراسی جهان فارس طبعاً طرفدار آن بودند تا فرقه های مختلف چادر نشین ها بحیث حشم شناخته شده و آن قوانینی در مورد ایشان منصفه اجراء گذارده شود که در مورد غلامان زرخرید و سربازان اجیر تطبیق میگردد. از نقطه نظر نظام الملك^۲ باید با ترکمانها رویه خوب و رفتار شایسته بشود زیرا آنها از یکطرف باعث بوجود آوردن بی انتظامی میگرددند و از جانب دیگر

۱- سیاست نامه، صفحه ۸۱؛ در ترجمه (صفحه ۱۲۰) عکس این گفته عطف توجه یکند.

۲- سیاست نامه، صفحه ۹۴ و ترجمه آن صفحه ۱۳۸.

با خاندان سلطنتی رابطه داشته و کمردر خدمت آنها محکم بسته اند. مولف سیاست نامه عقیده دارد که باید یکدسته هزار نفری ترکمانها را در حلقه غلامان داخل کنند و مانند غلامان، آنها را تربیه کنند تا بدان وسیله خوی و بوی مردم را گرفته با دیگران آمیزش نمایند و حس نفرت آنها به خاندان سلطنتی کم شود. و در موقع ضرورت و احتیاج از ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ ترکمان را جمع کنند تا مانند غلامان خدمت کنند. البته اقدام بدین امر یعنی فرزندان میدانهای استب را مانند غلامهای دربار تربیه کردن، دشوار و پها و مشکلاتی داشت. در عین زمان مفاد مردمان مستقر را بان مهاجمینی که هرگز آرزو نداشتند حیات چادر نشینی را ترک دهند باز هم از دشوار، دشوار تر میبود.

در نتیجه تحول خانهای ترکی به مطلق العنانهای پارسی چنان وضعی را بوجود آورد که زارعین بر چادر نشینان غلبه نماید و چادر نشینان مجبور گردند که خود را با حیات مستقر توافق دهند و یا در مملکتی که فتح کرده اند باز حمت و مشقت زیادی زندگی نمایند.

تحت این چنین شرایط بمشکل مفکوره نظام الملک عملی شده میتواندست زیرا جزئی ترین ضعف در ساختمان دولت خطرهای زیادی را بار می آورد.

نظام الملک از نیروی روینده فرقه مذهبی اسماعیلیه در دوره ملک شاه اظهار خوف و هراس میکرد و در عین زمان نفوذ آنها بیکه^۲ موقوفشان در بین چادر نشینان نسبت به مردمان مستقر فرق داشت، مایه خطر میدانست. اعضای بیکار طبقه

۱- سیاست نامه صفحات ۱۶۴-۵ ترجمه آن صفحات ۲۴۲-۴.

۲- سیاست نامه، صفحه ۱۵۶، و ترجمه آن صفحه ۲۳۱

افسران نیز یکی از عناصری بود که شاید باعث بوجود آوردن اضطراب و ناراحتی گردد. و بهمین جهت است که نظام المملک توصیه میکرد که نباید دوویاسه وظیفه را یک شخص در دست بگیرد تا بدان وسیله برای افسران بیکار؛ کار و وظیفه پیدا شود^۱ حتی می بینیم که همان پلانی را که در اواخر دوره ملکشاه برای تجدید مصارف قوای نظامی پیش کشیده بودند؛ نظام المملک با دیده خوف و بیم مینگرد^۲، یکی از ملتزمین شاهنشاه را قانع ساخت که در دوران صلح و آرامی نباید ۴۰۰۰۰۰ عسکر را نگهداشت بلکه بهتر خواهد بود آنرا به ۷۰۰۰۰ نفر تقلیل دهند. بادست اجراءات سپردن این مفکوره خاندان سلطنتی ۳۳۰۰۰۰ دشمن مسلح برای خود تهیه دید. اما نظام المملک عقیده داشت که نیروهای نظامی شاهنشاه به (۷۰۰۰۰۰) بالغ گردد تا بدان وسیله آسیای شرقی، افریقه و یونان را فتح کنند. نظام المملک^۳ از اینکه ملکشاه مانند اسلافش^۴ برای نیروهای نظامی ضیافت‌هایی را راه نمی انداخت، شکایت میکند زیرا در نظر چادر نشینان تمام ملل سخاوت یکی از صفات مهم شاهان و قهرمانانها بحساب می آید.

وزیر از ضیافت‌های طغرل یاد آوری میکنند و از اهمیت این چنین ضیافت‌ها در دولت قراخانیها سخن میان میگذارد. وهم از ناامیدی سربازان و مردمان ماوراءالنهر

۱- ترکستان بسار تولد، صفحه ۲۳۹.

۲- سیاست نامه، صفحه ۱۴۴، ترجمه آن ۲۱۳.

۳- بعقیده راوندی (راحة الصدور، صفحات ۱۳۱-۲) تعداد سواره نظام که به گسارد شخص سلطان در دوره فرمانروایی ملکشاه تعلق داشت به ۴۶۰۰۰۰ نفر بالغ میگردد.

۴- سیاست نامه، صفحه ۱۱۵، ترجمه آن صفحات ۶۸-۹.

۵- راجع به ضیافت‌های آلپ ارسلان به Hoatsma, Recueil, II, 47 مراجعه کنید.

در فرصتی که ملکشاه در آنسامان به لشکرکشی پرداخت و هیچکس را ضیافت نداد صحبت میکند.

در دولت قراخانیها بایک موجه دیگری که در دوره سلجوقی ها آنقدرها کسب اعتبار نکرده بود برمی خوریم: این موجه عبارت از تصادم بین قدرت دنیوی و جهان روحانیت میباشد. در این جا میخوایم به کمک چند مثال نشان دهیم که آن مجادله تا چه حد و اندازه شدید و زننده بوده است. اما بیک نکته قابل تأسف در آنجاست که موادیکه بتواند علت آن مجادله را نشان دهد مورد دسترس ما نمیشود. طوری که قبلا اشاره نموده نشان دادیم، نخستین خانهای ترکی اشخاص متقی و پرهیزگاری بودند. این پرهیزگاری نشان هیچکدام پهلوی دپلوماسی و سیاسی نداشته بلکه از روی صمیمیت و اخلاق بود.

در اینجا بایست علاوه نموده گفت که خانهای مزبور به مشایخ و اهل تقوا و ورع نسبت به علمای نصوصی مذهبی بیشتر احترام میکردند. یکی از مشایخ بانفوذ و صاحب رسوخ پارس ابو سعید میهنی Mayhani میباشد. اگر بگفته سوانح نگار وی باور کنیم سلجوقی ها در وهله نخست مجادله خویش با غزنویها بدین شیخ احترام و تعظیم زیادی میکردند. بعقیده عوفی^۲ شیخ ابو سعید بعد از مدتی مانند یک شخص مرتاض زندگی نمیکرد بلکه مانند سلطانی روزگارش را سپری میدمود از این نقطه نظر شیخ ابو سعید از شیخ ابوالحسن خرقانی فرق داشت زیرا خرقانی عقیده داشت که خداوند را میتوان با دلق و یادیا بندگی

۱- به پاورقی نمره (۱) صفحه ۳۱۱ ترکستان بار تولد مراجعه کنید.

۲- ترکستان بار تولد، صفحه ۹۷، ژوکوفسکی (Op. Cit, P. 188.)

کرد. شیخ ابوسعید کساننی را که در رشتهٔ ساینس عملی تحقیق میکرد دند بادیدهٔ نفرت نمیدید.

قرار گرفته حمدالله قزوینی شیخ ابوسعید با سینا مذاکراتی نمود و بعد از ختم مذاکره شیخ گفت: «چیزیرا که من می بینم او میداند.» ابن سینا دربارهٔ شیخ بعد از ختم آن مذاکرات گفت: «چیزیرا که من میدانم، او میبیند.» این چنین رابطهٔ دوستانه بین يك شیخ و ابن سینا که طبقه اورتوداکس از وی متفر بودند^۱ مایهٔ تعجب و قابل توجه میباشد: در این جا باید علاوه نموده گفت که قراخانیها با کساننی در تصادم بودند که آنها به صلح چندان تمایل نداشتند.

طمغاچ خان ابراهیم، بعقیده ابن اثیر^۲، یکی از زهادی مانندی بود؛ پدرش نصر نیز یکی از فقراء و زاویه نشینان میبود^۳ و طمغاچ خان بدون اجازه فقها از هیچ کس پول نمیگرفت.

طمغاچ خان بسیار زیاد از روحانیون احترام میکرد: میگویند روزی چنان اتفاق افتاد که ابوشجاع، یکی از احفاد علی، بدو گفت که اولیاًقت پادشاهی را ندارد. به مجرد شنیدن این کلام طمغاچ خان دروازه های قصر را بروی خود بست و فیصله کرد که از تاج و تخت درگذرد. لیکن بعدها در اثر اصرار مردم از عزم خویش منصرف شد زیرا مردم او را بسیار گرامی میداشتند و عقیده داشتند که طمغاچ خان

۱- ژوکو فیسکی (Op. Cit., P. 252)

۲- ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۱۰.

۳- ایضاً جلد نهم، صفحات ۲۱۱-۱۲.

۴- این افسانه درباره نصر با افسانه بیکه دربارهٔ وی جمال قرشی (صفحات ۱۳۳-۵)

نوشته مقایسه کنید.

برای آنها خدمت میکنند. بعقیده عوفی اطمغاچ خان ابراهیم یک پادشاه راستکار پرهیزگاری بود؛ گرچه این گفته‌ها جنبه افسانوی دارد اما روی هم رفته معلوم میشود که ملت و مردم دربار دوره زمامداری این مرد چطور فکر میکردند: عوفی حتی عقیده دارد که وی تصویب‌های کتبی طمغاچ خان ابراهیم را دیده است.^۱ از گفته‌های بالا برمی آید که قراخانیها از سلجوقی‌ها خیلی جلو افتاده بودند و یگانه علت آن اینست که بخش شرقی ترکستان زیر تأثیر و نفوذ تمدن چین و یالاقل زیر تأثیر تمدن او یغورها میبود.

در یک شعر کد تگو - بلیک (Kudatku Bilik) که در سال ۱۰۶۹ بپلم یکی از باشندگان بلاساغون نوشته شده با بعضی اصطلاحات فرهنگی ترکی (بانکچی = نویسنده - افسر) برمی خوریم. این اصطلاحات در دوره مغول نیز موارد استعمال داشته و بدون شك و تردید قراخانیها و مغول آنرا از مردمان او یغور گرفته اند. طمغاچ خان سعی و مجاهدت میکرد تا در قلمرو خویش صلح و امنیت را تأمین کند. خان کسانی را که بمال مردم تجاوز میکرد شدیداً مجازات میکرد؛ میگویند رهنان بردیوار قلعه سمرقند این جملات را نوشتند: «ما مانند پیاز میباشیم هر قدر ما را قطع کنید بهمان اندازه قدرت و نیروی ما زیاد میشود». خان امر داد تا زیر نوشته‌های رهنان این کلمات را بنویسند: «ما مانند باغبان میباشیم هر قدر شما زیاد شده بروید ما هم شما را خوبتر و بهتر از ریشه درمی آوریم» بعدها خان چنین میگفت: «چند وقت پیش من شمشیر را از غلاف انتقام کشیده بودم، جوانها و پسر بچه‌ها را

۱- عوفی، صفحات ۸۴-۷.

۲- ۱ یضاً، صفحه ۸۷.

از دم شمشیر کشیدم اما حالا بهمان مردم احتیاج دارم زیرا بمن خبر داده اند که باشندگان این دو شهر^۱ عزم دارند پرچم بغی و شورش را بر علیه من بلند کنند، من به مردان عمل احتیاج دارم و ارزش آنها را خوب میدانم. امروز باید یکی از رهبران آن دسته مردم را که از طریق رهنی امرار معاش میکردند بمن سراغ دهید تا ما از راه مدارا با او پیش آییم و او را از طریق ملاطفت و اداریم که مردان عمل را برای ما تهیه نماید. هم در همین فرصت یکی از رهبران دسته رهنها که در سابق از رهگذر قطاع الطریقی زندگی میکرد و حالا از رهنی توبه کرده بود و با چارپسروش از طریق کار و زحمت امرار معاش میکردند وجود داشت. این مرد را نزد خان آوردند و خان او را دژخیم و جلاد^۲ خویش مقرر کرد و در عین زمان بدو و پسرانش عبا و خلعت داد بنا با مر پادشاه وی سیصد نفر را که بکار رهنی مشغول بودند جمع کرد. پادشاه این سیصد نفر را در خدمت خود نگهداشت و امر داد تا با آنها خلعت و عبا دهند، سپس با مر پادشاه این سیصد رهن را بارتیس رهنان و چهارپسروش به قتل رسانیدند. بعضی از رهنان از خوف زیاد نزدیک بودند قالب تهی نمایند، و از آن بیعدیک درهم کسی ضایع نمیشد...

خان منافع کارگران را نه تنها بخرج مالکین تامین میکرد بلکه سعی بلیغ به خرج میداد تا دست حرص و آرزو تاجران را از گریبان این طبقه رنجیده کوتاه سازد نیز در زمان همین خان چنان اتفاق افتاد که قصابها بصورت دسته جمعی بعرض

۱- در نسخه اصلی کوکر (Kukar) و باتک (Batik) ثبت شده اسم اول الذکر معلوم نیست اما باتک شاید همان قریه بتک (Batik) باشد (ترکستان بار تولد صفحه ۸۱).
 ۲- اصطلاح «جاندار» به کثرت استعمال شده و بمفهوم و اصطلاح «صاحب حرس» میباشد.
 (ترکستان بار تولد: صفحه ۲۲۸).

رسانیده، گفتند که قیمت گوشت خیلی نازل تعیین شده است و آنها هیچ فایده نمیکنند بهتر است خان بر قیمت گوشت بیفزاید و آنها در بدل آن حاضر استند مبلغ يك هزار دینار بخزانه تحویل کنند: خان این خواهش قصابها را پذیرفته و اجازه داد بر قیمت گوشت بیفزایند و توأم با این امر خان از خریدن گوشت مردم را منع کرد و گفت اگر کسی از نزد قصاب گوشت بخرد اعدام خواهد شد، و در نتیجه در هر گوشه شهر پنج و یاشش نفر یکجاشده يك گوسفند را میخریدند و گوشت آنرا بین خودشان تقسیم میکردند در اثر این اقدام قصابها برای بار دیگر مجبور شدند بخان مراجعه کنند و برای اینکه همان نرخ سابق را تأسیس نمایند برای مرتبه دیگر بخزانه پول پردازند. هم در همین مورد بود که خان گفت: درست نیست که تمام مردم ورعای خود را در بدل یک هزار دینار بفروشند.

این نکته روشن نشد که چرا او وی کدام اساس خانی بدان تقدس وزهد یکی از مشایخ را که امام ابوالقاسم سمرقندی نام داشت، اعدام کرد. راجع به حیات و زندگی این مرد جز افسانه‌یی در کتاب ملازاده عطف توجه نمیکنند، و این افسانه را بخود ابوالقاسم نسبت میدهند^۲ در فرصتی که امام برای زیارت

۱- این ابوالقاسم را نباید با همنام دیگری که در دوره سامانیها زندگی میکرد، اشتباه کرد. و حتی يك ابوالقاسم سوم بنام امام ناصرالدین که از سمرقند به بلخ در سال ۵۲۶/۱۱۴۱-۱۱۴۲ مده، عطف توجه میکند و این ابوالقاسم سوم را مولف «بحر الاسرار فی مناقب الایخیار» که در بخارا در سال تقریباً ۱۶۴۰ نوشته شده، ثبت کرده است.

(کتابخانه اندیا آفس نمره ۵۷۵ در کتلاک جدید و نمره ۱۴۹۶ در کتلاک قدیم مولف در ضمن سایر موضوعات راجع به بلخ معلومات مفصلی میدهد).

رفته بود در نماز حرا دعا کرد که خداوند برای وی دولتی اعطا نماید. آوازی پاسخ داد: «دولت و خرسندی که ما بمردم داده ایم در سه چیز است اول پیشگویی، دوم شهادت سوم غربت و فقر. دروازه پیشگویی مسدود است و از دو چیز دیگر هر آنچه آرزو باشد مرتوراد هیم. «امام شهادت را قبول کرد زیرا بعقیده وی کسی میتواند از عهده فقر برآید که دارای سنجیه و اخلاق پیامبر خداوند باشد. اگر گفته عوفی^۱ را باور کنیم قتل امام باعث خشونت و نارضایتی مردم از خان گردید. اما طوری که این اثیر اظهار عقیده مینماید در تصادم بین خان و طبقه روحانیون اکثر مردم بطرفداری خان قیام کردند.

تهاجمات سلاطین سلجوقی در ماوراءالنهر در دوره فرمانروایی طمغاچ خان ابراهیم شروع شد. بخش شرقی امپراطوری سلجوق بعد از مرگ داود در دست پسرش آلب ارسلان که در سال ۱۰۶۴ به ختل و صغانیان لشکر کشید اداره و کنترل میشد. بعد از آنکه غزنویها بلخ و ترمذ را از دست دادند آن دو ولایت نیز در دست سلجوقی ها افتاد. فرمانروایان این دوسرزمین شورش و بغاوت راز راه انداختند. آلب ارسلان بمشکل آتش آن جنگ را خاموش کرد. آلب ارسلان باشجاعت و دلیری تمام بر آن قلعه هایی که بر کوها بنیاد گذاشته شده بود، حمله کرد. و این حرکت دلیرانه خود را بطور نمونه و مثال به نیروهای نظامی خود نشان میداد. ۲. یکسال بعد تر (۱۰۶۵) از خوارزمیه بطرف جند (Jand) و ساوران (Sawran) پرداخت و فرمانروایان

۱- ایضاً، صفحه ۸۵.

۲- ابن اثیر، جلد دهم، صفحه ۲۲.

این ولایت خود را به سلجوقی ها تسلیم کردند آل ب ارسلان این فرما نروایی را که خود را بصورت داوطلبانه تسلیم وی کرده بود، بحال خود گذاشت تا کما فی السابق به زمامداری خود ها ادامه دهند^۱. پیش از آن آل ب ارسلان بر قلمرو و محیطه های نفوذ طمغاچ خان ابراهیم حمله کرد که در اثر همان تجاوز خان سفیری در سال ۱۰۶۱ به بغداد فرستاد و از دست سلطان سلجوق شکایت کرد. کاری که خلیفه میتواند این بود که برای خان عبا ی افتخاری و القابی بفرستد^۲ تا جایکه از روی سکه ها معلوم میشود، خان^۳ بر علاوه القابی که در بالا ذکر شد، القاب دیگری را نیز بر خود نهاده بود «عزالامه، کعب المسلمین، موید العدل».

ابراهیم در دوران حیات و زندگی خویش بطرفداری پسرش شمس الملک از عهده سلطنت و زمامداری استعفاء داد و برادرش شعیث^۴ بلا درنگ بر علیه شمس الملک پرچم بغاوت را برافراشت.

آتش جنگ بین این دو برادر در سمرقند و همچنان در بخارا (در همین سال ۱۰۶۸ طمغاچ خان پدر و جهان گفت) در گرفت. در این مجادله و زد و خورد شمس الملک موفق گردید. شمس الملک در دوران فرمانروایی خود جنگهای خود را با سلجوقی ها ادامه میداد. در خزان سال ۱۰۷۲ آل ب ارسلان بایک لشکر با اصطلاح بی سرو پا (۲۰۰۰۰۰) بر ماوراءالنهر حمله کرد، لیکن این لشکر کشی در اثر

۱- ایضاً، جلد دوم، صفحه ۳۳.

۲- این اثر، جلد نهم، صفحه ۲۱۲.

۳- مارکوف، کنلاک، صفحه ۲۶۵.

۴- به پاورقی شماره صفحه ۳۱۴ ترکستان بارتولد مراجعه نمایید.

مرگ آلب ارسلان با ناکامی مواجه گردید، و آلب ارسلان در اثر ضربت يك خنجر حکمدار يك قلعه هلاک شد. در زمستان همان سال شمس الملک ترمذ را گرفت و با سپه و لشکر خویش داخل بلخ شد، فرمانروای شهر که ایا زمانداشت شهر را پیش از رسیدن شمس الملک ترك داده بود (ایاز پسر آلب ارسلان بود) وقتیکه شمس الملک از بلخ برگشت، يك عده از باشندگان بلخ بر یکدسته نظامیان ترکی حمله کرده بودند و شمس الملک برای اینکه از اهل بلخ انتقام بگیرد عزم کرد شهر بلخ را طعمه حریق نماید، لیکن بعد هادراثر الحاح وزاری باشندگان آنولا از عزمش در گذشت، و امداد های تاجران را نپذیرفت. در ماه جنوری سال ۱۷۰۳ ایاز دوباره بلخ برگشت و بر وزششم ماه مارچ به ترمذ حمله کرد، اما ناکام ماند و اکثر نظامیان وی در آب دریای آمو^۱ غرق شدند. در اواخر همان سال و یادراوایل سال آینده ترمذ را که در دست شمس الملک اداره میشد، ملکشاه در تصرف در آورد. ملکشاه از شهزاده باعزاز و اکرامزادی پذیرایی کرد و بدو تحفه ها و هدیه های زیادی داد و سپس او را از وظیفه اش عزل کرد. بعد از آن ملکشاه رهسپار سمرقند گردیده شمس الملک با ملکشاه از راه صلح پیش آمد و برای میا نجیگری و مصالحه به نظام الملک مراجعه کرد. سلطان پیشنها دشمن الملک را پذیرفته خراسان برگشت^۲. ابن اثیر^۳ از مجادله و زد و خوردیکه بین شمس الملک و پسران

۱- مترجم افزوده است. به صفحه ۳۱۴ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.

۱- ابن اثیر، جلد دهم، صفحات ۴۹-۵۳.

۲- ابن اثیر، جلد دهم، صفحه ۲۲.

۳- ایضاً، جلد نهم، صفحه ۲۱۲.

قدرخان یوسف، طغرل، قراخان یوسف و بغراخان هارون، در گرفته بود صحبت میکنند و هم در عین زمان از معاهده بیکه بین آنها صورت گرفت، خجندرا سرحد بین دو قلمرو خود تعیین کردند، سخن به میان میگذارد. از ظواهر و فحوی کلام چنان استنباط میگردد که شمس الملک از فرغانه و یک بخش ماوراءالنهر که ویرای مسیر دریای واقع بود، در میگذرد. به علت اینکه مشاهده میکنیم که سکه در مرغینان (Marghinan) اخسیکث (Akhsikath) و تونکث (Tunkath) بنامهای طغرل قراخان و پسرش طغرل تگین ضرب زده میشود در حالیکه در سابق سکه های اخسیکث و تونکث بنام ابراهیم و پسرانش ضرب زده میشد^۱. شمس الملک مانند پدرش بنام پادشاه عادل شهرت داشت و به حیات چادر نشینی خود ادامه میداد، زمستان را بالشکر خویش در جوار بخارا میگذرانید و امر داده بود که لشکریان در خیمه های خود زندگی کنند و سبب آزار و اذیت کسی نگردند و نیز امر داده بود که هیچکس از لشکریان حق ندارند بعد از غروب آفتاب به شهر بمانند^۲. با وجودیکه قراخانیها مردم های چادر نشینی بودند اما وظیفه شاهانه شانرا که عبارت از تزئین شهر و تعمیر عمارت قشنگ و خوشنما و ساختن رباطها باشد، انجام میدادند در ماخذ و مدارک کدام عماراتیکه بنام طمغاچ خان ابراهیم باشد، عطف توجه نمیکند. لیکن همانام وی طمغاچ خان ابراهیم بن حسین در قرن دوازده یک قصر عالی و شکوهمندی در سمرقند در ناحیه گرجمین (Gurjumin) یا کرجمین (Karjumin) ساخته بود. این قصر را برای آن ساخته بودند تا از خان دردل روزگار خاطره باقی

۱-۱- مارکوف، کنلاک، صفحات ۲۶۳-۷۲.

۲- عوفی، صفحه ۸۵.

بماند، و این قصر همان برج نوری • را بساد میدهد که یادگار اسکندر مقدونی بود و هم طاق کسری را بخاطر می آورد که یادگاری بود از خسرو انوشیروان^۱ از یادگار شمس الملک همان رباط ملک میباشد که در سال ۴۷۱/۱۰۸۷-۹ در نزدیک قریه خرچنگ بنیاد گذاشته بود. یک رباط دیگری را شمس الملک در آق کوتل در عرض راه بین سمرقند و خجند بنیاد نهاد. قرار بعض روایات: خودخان در همان جا بخاک سپرده شده است^۲ و هم چنان معلوم میشود که شمس الملک قصر شمس آباد (نزدیک بخارا) و عمارت جدید مسجد جامع بخارا را بنیاد گذاشته است • • • مجادله بین حکومت و طبقه روحانیون در دوره شمس الملک ادامه یافت. در آغاز فرمانروایی شمس الملک ۴۶۱/۱۰۶۹ امام ابو ابراهیم اسماعیل بن ابو نصر الصفار در بخارا اعلام شد و علت آن بعقیده سمعانی این بود که امام ابو ابراهیم از خان تقاضا میکرد تا بواجبات اسلام عمل نماید و از کارهایی که اسلام ممنوع قرار داده اجتناب کند^۳. در سال ۱۰۸۰ خضر برادر شمس الملک زمام امور را در دست بگیرد. متأسفانه مادر باره این دوره معلومات نداریم و حتی تاریخ وفات او را در هیچ ماخذ و مدارک ذکر نکرده

• • Pharos فانوس دریایی، برج نور، مناره (معنای اصلی) را گویند اما در این جا همان

جزیره مقابله اسکندریه را گویند که مناره پی روی آن ساخته شده بود (مترجم)

۱- عوفی، صفحه ۸۷ هدف و مرام آداب ارسلان از ساختن عمارات همان بود که در بالا ذکر کردیم.

۲- Texts صفحه ۱۳۲ (جمال قرشی) ۱۶۸ و ۱۷۲ (کتاب ملازاده) از رباط ملک در عبدالله

نامه، نام میبرد (نسخه خطی موزه اشیا تیک صفحه ۴ ۵۷)

• • به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۰۹ مراجعه کنید.

۳- سمعانی S.V الصفار (در این جا قبله را قتله نوشته اند) هم در همین دوره در بین اعضای طبقه

روحانیون که دارای نفوذ و شهرت بود از او اعظ بلخ زین الصالحین ابو عبدالله محمد بن عبدالله الشومانی

که در عین زمان معلم شمس الملک بود، نام برده اند.

اند. بعقیده یکی از مولفان قرن دوازده، نظامی عروضی سمرقندی^۱، مملکت دردوره خضر به اوج کمال و اعتلار سیده بود، وی در ماوراءالنهر و ترکستان حکومت میکرد (۴) و در اثر عقده یتاق و معاهده های دوامدار خودش را حفاظت و نگهداری می نمود. این فرمانروا شخص با هوش و عادل بود و از شعرا حمایت میکرد. مولف، در عین زمان از اسم شاهنشاه و ارستو کراسی در ماوراءالنهر سخن میگوید و علاوه نموده عقیده دارد که در تالارهای پذیرایی و ملاقات رسمی بشقابهای طلا و نقره را میگذاشتند. در تالار خضرخان چار عدد از این نوع بشقابها گذاشته شده بود که در هر یک از آنها (۲۵۰) دینار مانده بودند. چنان اتفاق افتاد که یک شاعر در اثر مشاعره هر چهار بشقاب را برد. وهم چنان در زمان رسم گذشت هفت صد گرز و گوپال طلا و نقره بر علاوه دیگر اسلحه از نزد پادشاه گذرانیده میشد.

دردوره فرمانروایی احمد ۲، پسر و جانشین خضرخان عداوت و دشمنی بین خان و طبقه روحانیون زمینه را برای مداخله سلجوقی ها آماده کرد. در آغاز دوره فرمانروایی احمد، وزیر ابو نصر بن سلیمان الکاسانی قاضی بزرگ دوره خضرخان (اما بعقیده سمعانی^۳ این مرد دردوره خضرخان قاضی بزرگ نبوده) که از اخلاق

۱- چار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، ترجمه (E. G. Browne) هرتفورت (Hertford)

۱۸۹۹، صفحات ۷۵-۷۷ و ترجمه جدید (۱۹۲۱) صفحه ۵۲.

۲- در احوال الصدور و راوندی (صفحه ۱۳۰) - مطبوع - این مرد را بنام سایمان ثبت کرده است

و این عقیده ناشر (Editor) که اسم واقعی او را سلیمان بن احمد میداند، اساس ندارد (ترکستان پارتولود صفحه ۳۱۶).

۳- سمعانی (S.V.) الکاسانی.

حمیده برخوردار بوده، اعدام گردید. ابن اثیر اعتقیده دارد که خان جوان بر مردم ظلم و جفا روا میداشت و فقیه شافعی ابوطاهر بن ایلک بنام مردمان ستمدیده از ملکشاه استعانت جست. ملکشاه در سال ۱۰۸۹ بخارا را فتح کرد و سمرقند را به محاصره گرفت در سمرقند ملکشاه با مقاومت و ایستادگی شدیدی روبرو گردید اما اگر بگفته ابن اثیر باور کنیم باشندگان و اهل سمرقند د یار در دوران محاصره برای نیروی نظامی ملکشاه مواد خوار و بار و آذوقه تهیه میدیدند. خان به تمام امرای خویش امر داد تا از برج به دفاع پردازند. چنان اتفاق افتاده بود که یکی از آن امرای از احضار علی بود (یعنی از منافع طبقه روحانی دفاع میکرد) و فرزندش داشت که در بخارا دستگیر شده بود. ملکشاه پدر او را تهدید کرد که فرزندش را بقتل میرساند و هم بهمان علت امیر مزبور از ترس پسرش از آن برجی که بد و سپرده شده بود، طوریکه شاید و باید دفاع نکرده و به نیروهای نظامی سلجوقی ها اجازه داد که آن برج را اشغال کنند، همان بود که سمرقند در دست سلجوقی ها فتح شد و خان در خانه کسی پنهان گردید اما بعدها خان را یافتند و در حالیکه ریسمان در گردنش انداخته بودند، نزد ملکشاه بردند. ملکشاه امر داد او را اسپهان بفرستند. ملکشاه از سمرقند عازم اوزگند شد و بنا بدعوت ملکشاه خان کاشغر بتزوی آمد و خودش را داوطلبانه به ملکشاه تسلیم کرد. در نتیجه خان کاشغر امر داد تا خطبه بنام ملکشاه خوانند و هم سکه با اسم وی ضرب زنند^۱. سپس سلطان خراسان برگشت

۱- ابن اثیر صفحه ۱۱۲، دهم

۲- این واقعه را بنداری طور دیگری ثبت کرده است، بعقیده بنداری ملکشاه یکسال بعد از لشکر کشی بسمرقند رهسپار اوزگند گردید. ملکشاه پادشاه ترکی و همچنان خان سمرقند را به اسپهان برد لیکن بعدها برای باردوم فرمانروای سابق قلمروشان مقرر کرد. (بار تولد، ترکستان، صفحه ۳۱۷)

و نایبی از طرف خود در سمرقند گذاشت. بعد از رفتن سلطان مناقشات تجدید شد. قبیله جکیل ها^۱ که هسته نیروهای نظامی قراخانیها را تشکیل میداد، از دست حرص و آرزوی سلطان اظهار نارضا یقی میکردند زیرا سلطان در دوران اقامت خویش در ماوراءالنهر حتی برای یکدفعه هم آنها را ضیافت نداد^۲ (از این نکته برمی آید که جکیل ها در خدمت ملکشاه بودند) و شورش و بغی نیروهای نظامی سبب شد که نایب ملکشاه بخوارزمیه فرار کند، رهبر جکیل ها عین الدوله، یعقوب تگین حاکم شهر آتباش و برادر خان کاشغرا از سیمیریچی (Semiryeche) دعوت کرد. یعقوب وظیفه اداری خودش را با عدم عین الدوله آغاز میکند و این اقدام وی مردمان جکیل را بر علیه یعقوب برمی انگیزاند. اما به مجردیکه ملکشاه داخل بخارا میگردید یعقوب از راه فرغانه به آتباش فرار کرده و قوای نظامی وی نزدیک طواویس به نیروی ملکشاه پیوست.

ملکشاه باز هم برای یکبار دیگر سمرقند را اشغال کرد و از طرف خود امیری را در آنجا مقرر نمود و باز برای مرتبه دیگر داخل او زگند شد، جنگهای داخلی بین خانهای ترکستان اخطار را از آن ناحیه مرتفع کرد و ملکشاه توانست با آرامی و فارغ البال دوباره خراسان برگردد.

عواملیکه ملکشاه را واداشت تا احمد را برای یکبار دیگر بر تخت نشانند، معلوم نیست. در هر صورت احمد برای مدت مدیدی دوام نکرد و در اوایل ۱۰۹۵ در اثر تصادم با طایفه روحانیون از بین رفت، خان در دوره توقف خویش در فارس با مرتهای

۱- به ترکستان بارتولد، (طبع لندن، انگلیسی) صفحه ۱۷۳، شماره پاورقی (۲) مراجعه کنید.

۲- سیاست نامه، صفحه ۱۱۵ و ترجمه آن صفحات ۱۹۸-۹۰.

۳- به هند بوز سیمیریچی، جلد دوم، صفحه ۹۹، مراجعه کنید.

دیلمی سروکار داشت و بعد از آنکه به ماوراءالنهر برگشت طبقه روحانیون او را به ارتداد متهم کرد. فقها و قضات سمرقند يك فتوی را در بین نیروهای نظامی پخش کردند و از آنها تقاضا نمودند تا احمد را معزول و اعدام نمایند. اما احمد دژ پایتخت چنان کسب شهرت کرده بود که مردم را بر عایه وی شورانیدن کار بس دشواری بود. دسته نظامی حاکم کاسان را که طغرل ینال بیگک (Yenal-Beg) نام داشت، تشویق کرد تا بر عایه حکومت بغی کند و بنا بر همین تحریکات، وقتیکه احمد بالشکر خویش نزدیک شهر کاسان رسید لیدرهای اخیر الد کرپرچم بغاوت را برافراشتند. احمد را اسیر گرفتند و دو باره سمرقند فرستادند. در این جا خان رادر محکمه مذہبی محاکمه کردند. با وجودیکه خان به بی گناهی خویش اعتراف کرد اما قضات بنا بمیل خاطر خود او را بیدارتداد زدند و در نتیجه احمد را بمرگ محکوم کردند و بدار آویختند^۱ این واقعه یکی از آن پیروزیهای بزرگی میباشد که طبقه روحانیون با یاری نیروهای نظامی بر علیه حکومت وتوده های کثیر شهر نشینان بدست آورده بود. از وقایع دیگر دوره فرمانروایی احمد همانا ویران کردن شمس آباد میباشد^۲ که در دوره خضرخان تامین میگردد. بعد از آنکه احمد از فارس برگشت يك قصر جدید و بسیار عالی در جویبار بنیاد گذاشت، جویبار شاید همان «جویبار ابوابر اهیم»^۳ باشد. این قصر برای مدت سی

۱- ابن اثیر، جلد ۵م، صفحات ۱۶۵-۱۶۶، نرشخی، صفحات ۲۳۶-۲۳۷.

۲- «... چون ملک شاه از خراسان بیامد و به بخارا رسید خرابی بسیار کرد و چون به سمرقند رفت احمدخان را بگرفت و بخراسان برد و باز به ماوراءالنهر فرستاد و شمس آباد تمام ویران شده بود.»

[تاریخ بخارا، جعفر نرشخی، تصحیح مدرس رضوی، صفحه ۳۶ تحشیه مترجم]

۳- ترکستان بار تولد، طبع انگلستان، لندن، صفحه ۱۰۴.

سال مسکن و منزل بود و باش خان میبود اخاننین، مسعودخان، پسر عمومی مقتول را، بر تخت نشاندند. در سال ۱۰۹۷ مملکت را پسر بزرگ ملکشاہ اداره میکرد. این مرد را سلطان برکیارق^۱ (Barkyaruq) می نامیدند. و با ساس نامزادی وی سلیمان تگین، محمود تگین و هارون تگین^۲ یکی بعد از دیگری زمام امور را بدست گرفتند. از جمله این چند نفر منشا و اصل اول الذکر معلوم نیست. سلیمان تگین پسر داود کوچ تگین و نواده طمغاچ خان ابراهیم بوده است^۳. فقط در سده دوازده قراخانیهای ترکستان به حملات تازه بر ماوراءالنهر دست زدند.

قدرخان^۴ جبرئیل، نواده بغراخان محمد^۵ نه تنها مملکت را اشغال کرد بلکه

۱- فرسخی، صفحه ۲۸، «و خویشتن را (احمد خان) سرایی بجو بیار فرمود، بفا کردند و اندران بوستان آب روان و آنچه تکلف بود بجای آورد (ند) و مدت سی سال آن سرای دارالملک بخارا بود.»

[فرسخی، تاریخ بخارا، تصحیح مدرس رضوی، صفحه ۳۶ تحشیه مترجم]

۲- ابن اثیر، جلد دهم، صفحه ۱۸۱.

۳- شاید محمود تگین با محمودخان ابن اثیری یکی باشد (جلد نهم صفحه ۲۱۳) ابن اثیر عقیده دارد که این شخص کربود. در این جا، ابن اثیر محمود را جانشین احمد و نواده یکی از فرمانروایان سابق میدانند.

وی در باره مسعود اندر جای دیگری سخن میگوید (جلد دهم صفحه ۱۶۶)

۴- راجع به انساب صحیح وی به جمال قرشی صفحه ۱۳۲ مراجعه کنید.

اسم داود کوچ تگین در زمان حیات پدرش بر بعض سکه ها ضرب زده شده بود. (۱- مارکوف کتلاک، صفحه ۲۶۶).

۵- در جای دیگر ابن اثیر (جلد نهم صفحه ۲۱۳) او را تغان خان می نویسد و عقیده دارد که ابوالعالی محمد بن زید البغدادی که از احفاد علی بود، بنام طغانخان در سمرقند فرمانروایی میکرد لیکن ابوالعالی سه سال بعد پرچم بنی را برافراشت، شهر را طغانخان گرفت و بغدادی را با تعداد زیادی از دم شمشیر کشید.

این نکته می رساند که اهل ترکستان به یاری و کمک طبقه روحانیون ماوراءالنهر را فتح کرده بودند، لیکن بالاخره طبقه روحانیون با فرمانروایان جدید در تصادم آمدند.

۶- به ترکستان بارتولد، طبع انگلستان، صفحه ۲۹۵ مراجعه نمایید.

در سال ۱۱۰۲ در قلمرو سلجوقی‌ها بنای تاخت و تاز را گذاشت. این شخص تر مذرا نیز فتح کرد، لیکن در ۲۲ ماهه چون در نبرد با سلطان سنجر شکست خورد و در نتیجه بقتل رسید. ۱. و قتل گاهه وی از شهر چندان دور نیست. سلطان سنجر پسر سلیمان تگین، محمد تگین را که در زمان حمله قدرخان فرار کرده بود از ماوراءالنهر به خراسان دعوت کرد^۱ محمده تگین لقب ارسلان خان را بر خود نهاد تا سال ۱۱۳۰ فرما نروای آن سامان بود.

ارسلان خان در آغاز سلطنت خویش مجبور گردید که با امیر ساغریبگ که بعقیده ابن اثیر^۲ بخاندان سلطنتی قراخانی تعلق داشت، داخل پیکار گردد. ساغریبگ برای نخستین بار یعنی در سال ۱۱۰۳ پرچم بغی را برافراشت. سنجر بیماری همان شخصی که دست نشانده وی بود، شتافت و اقداماتی نمود که آن دو دشمن را آشتی داد و خودش در ماه دسامبر همان سال دوباره به مرو برگشت. در سال ۱۱۰۹/۵۰۳ ساغریبگ برای یکبار دیگر بغی کرد لیکن ارسلان خان با یاری سنجر شورشیان و باغیان را در نزدیک نیشاب پراکنده و منهزم ساخت.^۳

۱- بعقیده بنداری (Recueil, II, 262) او را در حالیکه سرگرم شکار بود، اسیر گرفتند.
 ۲- ابن اثیر، جلد دهم، صفحات ۲۳۹-۴۱، عوفی صفحه ۰۸۴ بعقیده کتاب ملازاده (صفحه ۱۷۲) ارسلان خان در قریه مروسوس (Masos) یا مسواس (Maswas) تولد شده و هم عوفی و صاحب کتاب ملازاده بر آنست که ارسلان خان بر خود لقب طمغاچ را گذاشته بود.

۳- ابن اثیر، جلد دهم، صفحات ۲۴۱-۲۵۲
 در عین زمان به پاورقی نمره (۳) صفحه ۳۱۸ ترکستان یا تولد، طبع انگلستان، مراجعه کنید
 ۴- ابن اثیر، جلد دهم، صفحه ۳۳۵، در سال ۵۰۳-۱ قواه بود که سنجر در نزدیک دریای آمو

برقوم کا فر پیروزی حاصل کرده است. ابن القلانسی (ed. Amedroz, P. 168)

ازین ببعده برای مدت بیست سال فرشته صالح بر فضای مملکت پروبال میزد
 ارسلان خان بیش از دیگر قراخانیها در ساختن عمارات شهرت حاصل کرده بود ،
 ارسلان خان قلعه و حصار بخارا را ترمیم کرد ، دیوارهای شهر را نیز سراز نو ترمیم
 کرد ، در نزد يك خرابه شمس آباد قصری را برای ادای نمازهای عید بنیاد گذاشت
 در سال ۱۱۲۱ مسجد جامع ساخت . دو قصر دیگر نیز دست عمران داد که یکی از آن
 دو قصر بعد ها بصورت مدرسه در آورده شد و هم چنان شهر پیکند را ترمیم کرد .
 نیز مناره مسجد جامع نزدیک حصار را با مرخان بشهرستان نقل دادند و بازیابی
 تمام در آنجا پیا نمودند . این مناره چندی بعد با مناره سوم مسجد جامع سقوط
 کرد و ارسلان خان امر داد تا آن مناره را بخرچ خودش سراز نو دست ساز ختمان
 دهند .^۲ مولف کتاب ملازاده^۳ عقیده دارد که مناره در سال ۱۱۲۷ ساخته شده
 است . تقوی ارسلان خان نه تنها از رهگذر عمارات و لشکر کشی های وی علیه
 کفار ، آفتابی و آشکار بود بلکه رابطه دوستانه و صمیمی وی با حسن بن یوسف
 و این دیوار را مردم دیوار کنپرک می گفتند [نرشخی ، تاریخ بخارا ، تصحیح مدرس رضوی
 صفحه ۴۰] مترجم .

۱- در تاریخ بخارا نرشخی تصحیح مدرس رضوی پیکند را پیکند ثبت میکنند و غالباً ، طوریکه
 معلوم میشود ، وی زیر تاثیر عربی رفته است زیرا همه ما میدانیم که در لسان عربی (پ) نیست و هر جایکه
 (پ) بیاید آنرا به (ب) تلفظ میکنند . (مترجم)

۲- نرشخی ، صفحات ۴۹-۵۰ ، این مناره تا امروز موجود است .

۳- ترکستان بار تولد ، صفحه ۱۷۲ .

۴- بعقیده بنداری (Houtsoma, Recueil, II, 264.) ارسلان خان (که او را احمد
 می گفتند) ۱۲۰۰۰ مملوک ترک داشت که بواسطه آنها همواره بر علیه کفار و لشکر کشی میکرد . (نیز
 به پاورقی نمره (۱) صفحه ۳۲۰ ترکستان بار تولد مراجعه کنید .)

البخاری السامانی که به نمدپوش معروف بود، نشان میدهد که او مرد پرهیزگار و متقی بوده است. شیخ برای سی سال در خانقاه زندگی میکرد و فقط سبزیجات می خورد. يك شیخ دیگر در بخارا وجود داشت که بنام ابوبکر کلابادی معروف بود. این شیخ گوشت نمی خورد. از سلان خان نمدپوش را «پدر» می گفت در اثر حمایت و پشتیبانی خان بدین زاهد فرصت داده شد که بخارا را از بلای تبه کاران و اهل بدعت نجات بخشد. هرگاه کدام صوفی در روز از آب مخزن یا انبار در بازار آب مینوشید، از شهر بیرون رانده میشد برای اینکه ملاحظه نرکند در دیده وی یکی از وظایف اهل تصوف بوده است. در سال ۵۰۹/۱۱۱۵-۱۱۱۶ شیخ در اثر اصابت تیر کدام فاسدی این جهان را وداع گفت^۱ با وجود آنهمه گیرودار، مجادله بین طبقه روحانیون و حکومت هم در آن دوره پایان نیافت، پسر امام صفار در دوره فرمانروایی شمس الملک اعلام شد^۲ ابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل مانند پدرش دامان زهد و تقوی خویش را از لکه های سالوس و طامات پاک و منزله نگهداشت، سلاطین را ملامت میکرد و از شاهان تقاضا داشت تا صلح و امنیت را در مملکت تأمین نمایند. در اثر همین روشن فکری سنجر او را به مرو تبعید کرد^۳ از سلان خان در پایان دوره فرمانروایی خویش به مرض فلج گرفتار شد و بنا بر آن مجبور گردید که پسرش (نصر) را فرمانروای مشترک اعلان کند. برای این فرمانروای جوان دسیسه و توطئه نمودند، در رأس این توطئه فقیه و مدرس اشرف بن محمد السمرقندی که از احفاد علی و رهبر طبقه روحانیون بود و رئیس شهر سمرقند نیز بود شبی از شبها در غیاب از سلان خان

۱- Texts صفحات ۱۷۰-۱۷۱.

۲- ترکستان بار تولد، صفحه ۳۱۶.

۳- سمانی S.V. الصفار (fac. 353b.)

نصرا را بقتل رسانیدند^۱ پدرش از سنجر استعانت خواست و در عین زمان پسر دیگر خود را که احمد نام داشت به حضور خویش احضار کرد^۲. فقیه و رئیس به ملاقات خان رفتند و خان امر داد فقیه را اعدام کنند. بعقیده ابن اثیر^۳ بعد از آن صلح در مملکت^۴ مین شد و بیماری و کمک سنجر احتیاج پیدا نشد و ارسلان از اینکه از سلطان سنجر استعانت خواسته بود اظهار ندامت و پشیمانی کرد. در جای دیگر ابن اثیر^۴ مینویسد که سنجر قرلق هارا که بر علیه خان پرچم بغی را برافراشته بودند، شکست داد. در هر صورت آتش تصادم بین سنجر و ارسلان خان در ماوراءالنهر در گرفت. سنجر دوازده مرد را اسیر گرفت و آنها بعد از تحقیقات اعتراف کردند که خان ایشان را رادار ساخته بود تا سنجر را بقتل رسانند.

بعد از آن سنجر سمرقند را به محاصره گرفت. طبقه روحانیون هم در این فرصت بدرخواست خان (با احتمال قوی) در این موضوع مداخله کردند و نامه یی برای سنجر نوشته در ضمن از خان شفاعت نمودند. پاسخ کتبی که بنام و از طرف سنجر برای^۵ ثمه، قضات و مردان صاحب رسوخ سمرقند نوشته شده بود، مورد دسترس ما میباشد. در این نامه سنجر از اینکه طبقه روحانیون از خان طرفداری میکند اظهار تعجب می کند زیرا بعقیده سنجر خان را خداوند و سایه خداوند و نایب خلیفه (مراد شخص

۱- يك فقره ابن اثیر (جلد یازدهم صفحه ۵۴) می رساند که شخص نصر در آن توطئه دست داشت و نصرا با مر پدرش بقتل رسانیده شد.

۲- از این شهزاده ابن اثیر نام نمیگیرد و احتمال میرود سکه های سکه بر آن اسم قدر خان احمد نوشته شده، مال وی باشد (۱- مارکوف، کتلاخ، صفحات ۲۷۵-۶)

۳- ابن اثیر، جلد دهم، صفحه های ۴۶۵-۶.

۴- ابن اثیر، جلد یازدهم، صفحات ۵۴-۵۵.

سنجراست) از عهدہ اش بر طرف کرده است و بنا بر آن هیچکس بایست از وی حمایت و طرفداری ننکند. نیز سنجر در نامه جزایبہ خویش علاوه نموده برای قضات و ائمه آنسا مان مینویسد که او خان را از گوشه ذلت و گمنامی صاحب تاج و تخت کرد، رقیب های وی را بخراسان تبعید نمود و برای هفده سال بازو رسر نیزه سلطنت او را تامین کرد. اما خان در این فرصت به نادرستی هادست زد، به احفاد و اولاد پیامبر اسلام بیخبر متیها نمود، خانواده های قدیم را تباه کرد مردم را در اثر یک اشتباه از بین برد و دارایی آنها را ضبط کرد. سنجر در نامه خویش مینویسد که طبقه روحانیون آن نامه را زیر فشار خان نوشته اند. بالاخره سلطان سنجر میگوید که هفتاد هزار سرباز مسلح که حتی کوه قاف نمیتواند در برابر آن ایستادگی کند برای سه روز است که در بیرون شهر در حال آماده باش میباشد و علت آن اینست که سلطان آرزو ندارد شهر ویران گردد و شهر نشینان آن سامان که در زهد و تقوی شهرت دارند، پایمال گردند و دارایی ایشان تاراج شود. به تعریق انداختن لشکر از حمله بر شهر در اثر شفاعت خانم سنجر^۱ (دختر ارسلان خان) صورت گرفته بود.

سمرقند در اوایل بهار سال ۱۱۳۰^۲ فتح شد. خان مریض را در هودج^۳ نزد سلطان بردند و بعد از آن نزد دخترش فرستادند؛ بعد از سپری شدن مدت مختصری^۴ خان در بلخ پدر و دجهان گفت و در مرودر همان مدرسه بیکه خودش ساخته بود

۱- Texts صفحات ۲۵-۲۶ (انشاء).

۲- ماه ربیع الاول سال ۵۲۴ (ابن اثیر).

۳- هوشمه، جلد دوم، صفحه ۲۶۴

۴- بعقیده کتاب ملازاده (صفحه ۱۷۲) در سال ۵۲۴ یا ۵۲۵ اما قرار گرفته جمال قرشی

(صفحه ۱۳۲) در ماه ورجب سال ۵۲۶ (ماه می- جون / ۱۱۳۲).

دفن شد^۱ در وهله نخست ابوالمظفر طمغاچ بغراخان ابراهیم جانشین وی اعلان شد. این مرد در دربار سنجر تربیه شده بود^۲، اما بعدها يك شخص دیگری را از خاندان سلطنتی که قلیچ طمغاچ - خان ابوالمعالی حسن بن علی بن عبد المومنین معروف به حسن تگین^۳ و بابا لآخره رکن الدین (یا جلال الدین^۴) محمود پسر ارسلان خان، جانشین خان اعلان شد. محمود برادرزاده سنجر ثابت کرد که وی رعیت وفادار و صمیمی عمومی خویش میباشد و حتی چنان صلاحیتی بهم رسانیده بود که خان کاشغر را دست نشانده خود میدانست^۵ پس دیده میشود که تمام مسلمانهای آسیا مانند دوره ملکشاهزیر سلطه يك فرمانروا قرار می گیرند. اما در این فرصت يك ملت دیگری بسرحدات شرقی جهان اسلام فرو میریزند و برای نخستین بار مسلمانهای ماوراءالنهر را مجبور می سازند که به فرمانروایان کفارتن در دهند.

۱- پرو فیسرتو کوفسکی این بیانییه را بخطا به آلبارسلان سلجوقی نسبت میدهد اما راجع به مقدرات احمد، ابن اثیر (جلد دهم صفحه ۱۸۰) میگوید که در تابستان ۱۱۳۲ به سنجر (درین فرصت سنجر در غرب سرگرم کارزار بود) اطلاع دادند که احمد خان فرمانروای ماوراءالنهر بگریز کرده است و در اثر همان اطلاع سنجر به خراسان برگشت. احتمال می رود که بعد از فتح سمرقند، احمد را سنجر فرمانروای يك بخش ماوراءالنهر مقرر کرده باشد.

۲ - Texts صفحه ۲۴ (در يك سند پاپوما تیک)، مورخین راجع باین خان هیچ چیز نمیگویند.

۳- ابن اثیر، جلد یازدهم، صفحه ۵۵.

۴ - Texts صفحات ۲۷ - ۳۳ (انشاء)

۵ - ا یضاً صفحه ۳۷.

پایان حمل سال ۱۳۴۳

کارتیه پروان - کابل.

فهرست مندرجات

حیات و زندگی مردم تادوره فتوحات مسلمانها

روابط بین اعراب و بومیها

قتیبه بن مسلم

مجادله بین اعراب و ترکها

حکام اموی بعد از قتیبه

نهضت های اهل تشیع

نصر بن سیاد

سیستم اداری ابو مسلم ، پبروزیها و مرگ وی

سیاست آل عباس

حکام آل عباس در خراسان

سیستم اداره داخلی در عهد آل عباس

سکه های کم بها و قلب

ظاهرها

ظهور خاندان سلطنتی سامانیها

خصوصیت های سیستم اداره ظاهر بها و سامانیها

ظهور خاندان سلطنتی صفاریها

سیستم اداره عمر و لیث

سیاست اسماعیل در ماوراءالنهر

نبرد بین عمر و واسماعیل

تشکیلات دولتی در عهد سامانیها

خاندان سلطنتی بومی

صناعت و تجارت

سیستم مالیه و گمرکی

جانشینان اسماعیل
ظهور خاندان سلطنتی قراخانیها
بغراخان
سبکتگین
روابط سبکتگین با سامانیها و قراخانیها
آخرین دوره سامانیها
قراخانیها بعد از بغراخان
اسماعیل منتصر
محمود لقب سلطان را بر خود مینهد
مجادله محمود با قراخانیها
نفاق در بین قراخانیها
محمود خوارزمیه را فتح میکند
وقایعی که بعد از سال ۱۰۱۷ در ماوراءالنهر بوقوع پیوسته است
خصوصیت و اهمیت دوره فرمانروایی محمود
دوره سلطنت مسعود
پیروزیهای آل سلجوق
ظهور یک شاخه جداگانه قراخانیها در ماوراءالنهر
اختلاف بین سیستم اداره چادر نشینان و خاندانهای سلطنتی پیشین
طمعاً چ خان ابراهیم
شمس الملک
جانشینان شمس الملک
فتح ماوراءالنهر در دست سلجوقیها
خصوصیت سیستم اداری ارسلان خان محمد
پیروزی و ظفر نمونی سنجر

(ب)

فهرست اعلام، شامل:

فهرست نامهای اشخاص، القاب و عناوین

فهرست نامهای مذاهب و ادیان

فهرست نامهای کتب و رسائل

فهرست نامهای طوایف، تیره ها و سلسله ها

فهرست نامهای جغرافیایی

تهیه کننده: اسدالله حبیب

فهرست نامهای اشخاص، القاب و عناوین

<p>این حزم ، ح ۲۱</p> <p>ابن حصیر ، ح ۱۴۹</p> <p>ابن حوقل ، ح ۵۲ ، ۱۰۶ ، ۱۳۸ ، ۱۴۷</p> <p>ابن خردادبه ، ح ۵۱ ، ۸ ، ۱۱۶ ج</p> <p>ابن خلدون ، ح ۱۴۸</p> <p>ابن خلکان ، ح ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۹ ، ۸۸ ج</p> <p>ح ۸۹</p> <p>ابن سر خک ، ح ۱۷۴</p> <p>ابن سینا ، ح ۱۶۸ ، ۲۵۱</p> <p>ابن علمبردار ، ح ۱۷۳</p> <p>ابن قفلی ، ح ۱۶۸</p> <p>ابن یونس ، ح ۱۷۶</p> <p>ابو ابراهیم اسماعیل سامانی ، ح ۱۷۱ ،</p> <p>۲۶۳</p> <p>ابو ابراهیم اسماعیل بن ابونصر لصفار</p> <p>۲۵۹</p> <p>ابو اسحاق ابراهیم بن اسماعیل ، ح ۲۳۰</p> <p>۲۶۷</p> <p>ابو اسحاق محمد ، ح ۲۰۵</p>	<p>آبش ، ح ۲۶۲</p> <p>آدم (ابو البشر) ، ح ۳۹</p> <p>آن لیکوشین ، ح ۹۷</p> <p>ابراهیم ، ح ۳۹ ، ۱۲۰ ، ح ۱۳۱</p> <p>۲۳۸ و ۲۵۶ ، ۲۵۸</p> <p>ابراهیم بن احمد ، ح ۱۳۰</p> <p>ابراهیم بن محمد ، ح ۲۹</p> <p>ابراهیم بن سیمجور ، ح ۱۲۹ ، ۱۳۲</p> <p>ابن اثیر ، ح ۳۲ ، ۴۴ ، ۵۰ ، ۵۶</p> <p>ح ۹۰ ، ۹۲ ، ح ۹۷ ، ح ۱۰۶ ، ۱۲۰</p> <p>ح ۱۲۱ ، ح ۱۲۵ ، ح ۱۲۶ ، ۱۲۷</p> <p>ح ۱۲۷ ، ح ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۶</p> <p>ح ۱۴۸ ، ح ۱۵۰ ، ح ۱۵۵ ، ح ۱۶۴</p> <p>ح ۱۷۵ ، ح ۱۸۲ ، ۱۹۲ ، ۱۹۴</p> <p>ح ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ح ۲۰۰</p> <p>ح ۲۱۱ ، ح ۲۱۸ ، ح ۲۲۴ ، ۲۲۹</p> <p>ح ۲۳۸ ، ح ۲۴۶ ، ۲۵۱ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶</p> <p>ح ۲۵۷ ، ۲۶۵ ، ۲۶۸ ، ح ۲۶۹</p> <p>ح ۲۷۰</p>
---	---

ابوداود خالد بن ابراهيم ، ٣٠ ، ٣٣ ، ٤٣٣
 ابوزيد بلخي ، ح ١٢٨
 ابوسعيد بكر بن ملك الفرغاني ، ١٣٣
 ابوسعيد ميهني ، ٢٥٠
 ابوشجاع ، ٢٥١
 ابو صادق ، ٢٢٩
 ابو صالح منصور بن فوح ، ١٣٧
 ابوطاهر عبدالله بن احمد تبناني ، ٢١٧
 ابو طاهر بن ايلك ، ٢٦١
 ابو طيب سهل بن محمد ، ١٧٧
 ابو طيب محمد بن حاتم ، ح ١٢٦
 ابو العباس فضل بن سليمان طوسي ، ٤٦
 ابو العباس فضل بن احمد اسفرايني ،
 ٢٠٤
 ابو العباس مامون ، ١٨٣ ، ١٨٩
 ابو عبدالله ، ١٦٠ ، ١٦٥
 ابو عبدالله جيهاني ، ١٢٧ ، ح ١٢٨ ،
 ٩١ ، ح ١٢٣ ، ١٣٩
 ابو عبدالله محب بن ابراهيم ، ح ١٨٩
 ابو عبدالله محمد بن كرام ، ٢٠٩
 ابو عبدالله محمد بن عبدالله البيهقي ،
 ح ١٢١
 ابو علي ، ١٦١ ، ١٣٠ ، ١٣١ ، ١٣٢
 ١٣٣ ، ١٤٢ ، ١٥٠ ، ١٥٤ ، ١٥٦
 ١٥٨ ، ١٥٩ ، ١٦٠ ، ح ١٦١ ، ١٦٣ ،
 ١٦٦ ، ١٦٨ ، ١٧٧
 ابو علي چغاني ، ١٢٩

ابو بكر ، ٤٧ ، ١٢٠ ، ١٢١
 ابو بكر محمد بن اسحاق ، ٢٠٨
 ابو بكر محمد بن المظفر ، ١٢١
 ابو جعفر عتبي ، ١٣٥ ، ١٣٨
 ابو جعفر محمد ، ١٣١
 ابو حاتم يساري ، ٨٦
 ابو الحارث ، ١٦٣
 ابو الحارث محمد بن احمد بن فريفون ،
 ١٤٣
 ابو الحارث محمد بن علي ، ١٨٧
 ابو الحارث منصور ، ١٦٢
 ابو الحسن ، ١٣٨ ، ١٤١ ، ١٤٢
 ابو الحسن بيهقي ، ١٢١
 ابو الحسن خرقاني ، ٢٥٠
 ابو الحسن محمد بن سفيان ، ١٤٦
 ابو الحسن سعيد بن حاتم الاسبا نيكتي ، ١٤٧
 ابو الحسن علي ، ١٨٣
 ابو الحسن محمد بن ابراهيم سيمجوري
 ١٣٥ ، ١٣٨ ، ١٤٠
 ابو الحسن محمد بن يحيى ، ١٢١ ، ١٢٢
 ابو الحسن نصر بن اسحاق ، ١١٧
 ابو الحسن ها ملسي (Hamuli)
 ١٦٥
 ابو الحسن عبدالله بن احمد العتبي ، ١٣٩
 ابو الحسين محمد بن احمد ، ١٢١
 ابو حنيفة ، ح ٨ ، ٢٩ ، ٢٣
 ابوداود ، ٣٨ ، ٨٩

ابو مسلم ٢٨٤، ٣٠٠، ٣١٤، ٣٤٤، ٣٥٠
 ٣٥٠، ٣٧٤، ٣٨٤، ٣٩٤، ٤٠٦، ٤٥٤
 ابو المظفر طمغاچ پتر خان ابراھيم ٢٧٤
 ابو المظفر محمد بن احمد ١٤٣
 ابو منصور محمد بن علي ١٨٢، ١٩٢
 ابو منصور بن عزيز، ح ٢٣٤
 ابو منصور بن عبد الرزاق ١٣٥، ١٣٧
 ابو منصور محمد بن حسين بن مت ١٦٣
 ابو نصر احمد بن محمد، ح ٤
 ابو النصر ١٦٢
 ابو النصر بن سليمان الكاساني ٢٦٠
 ابو النصر مشكان ٢٠٧
 ابو النصر منصور بن بايقرا ١٣٠
 ابو يوسف يعقوب بن احمد ٦٠
 احمد ٥٨، ٥٩، ٦٠، ١١٧، ١٢٥
 ١٣٤، ح ١٩٥، ٢٦٠، ٢٦٢، ح ٢٦٣
 ٢٦٨
 احمد بن ابو خالد ٥٦، ٦١، ٦٢
 احمد بن اسد ٤٣، ٥٩، ٦٢
 احمد بن حمويه ١٢٩
 احمد بن سهل ١١٩، ح ١١٩
 احمد بن محمد، ح ١٤٣
 اخرن ١١
 اخشيذ ١١٤، ١٢٤، ٣٢٤، ٤٤٤
 ارسلان خان، ح ٦٥، ١٨٢، ١٩٢
 ١٩٣، ١٩٥، ح ٢٠٠، ٢١٨، ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠، ٢٣٥، ٢٦٦، ٢٦٨، ٢٦٩

ابو علي جيهاني ١٢٦، ١٢٨
 ابو علي حسن بن محمد ٢١٠
 ابو علي محمد بن عيساي دامغاني ١٥٥
 ابو علي محمد بلعمي ١٣٦، ح ١٥٤
 ابو عمر محمد بن اسد، ح ١١٨، ١١٩
 ابو الفتح احمد بن محمد بن يوسف، ح ١٥٤
 ابو الفضل، ح ١٥٤
 ابو الفضل حسن بن احمد ٢٣٧
 ابو الفضل بن ابو يوسف ١١٩
 ابو الفضل محمد بن احمد جيهاني ١٦٥
 ابو الفضل سوري ٢١٦
 ابو الفضل محمد سلمي ١٢٨
 ابو الفضل محمد بن عبد الله بلعمي ١٢٠
 ابو الفوارس ١٤٢، ١٦٦
 ابو القاسم ٢١٤، ح ٢٥٤
 ابو القاسم ابراھيم بن عبد الله حصيري ١٢٧
 ابو القاسم احمد بن حسن ميمندي ١٨٤
 ابو القاسم سمرقندي ٢٥٤
 ابو القاسم سيمجوري ١٦٤، ١٦٦
 ابو القاسم عباسي بن محمد برمكي ١٦٤
 ابو القاسم كثير ٢١٤
 ابو القاسم محمود ١٥٨
 ابو القاسم قوچ ١٣٩
 ابو مزاحم ١٧
 ابو محمد احمد ١٣١
 ابو محمد طلحه بن عبد الله الخزاعي ٥٥
 ابو محمد ٨٦

امام ناصر الدین، ح ۲۵۴
 امیر خسرا سان، ۲۳۵
 امیرک بیہقی، ۲۳۷
 امین، ۵۶، ۵۵، ۴۵
 امین الملتہ، ۱۷۵
 ایلسک، ح ۱۷۹، ۱۷۴، ۱۵۰
 ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۷۹، ۱۹۲، ح ۱۹۵
 ایلك نصر، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۷۷،
 ۱۹۴، ۲۰، ۲۳، ۱۹۵
 ایلك طغان، ۱۸۰
 ایلمنگو، Ilmangu، ۱۶۰، ۱۶۷
 ای . کچی . مار کوف، ۵۳
 اینچ پیغو، ۲۲۴
 بار تولد، ح ۴، ح ۹، ح ۱۳، ح ۱۵
 ح ۶۰، ۶۶، ۷۰، ح ۱۱۹، ح ۱۲۲
 ح ۱۴۵، ۱۳۶، ح ۱۳۹، ح ۱۴۰
 ح ۱۴۸، ح ۱۵۵، ۱۶۸، ح ۱۷۹
 ح ۱۸۷، ح ۱۹۱، ح ۱۹۹، ح ۲۰۰
 ۲۴۹، ۲۵۰، ح ۲۶۱، ح ۲۶۳، ح ۲۶۷
 بارون روسین Baron Rosen، ۱۶۸
 براون، ح ۱۳، ح ۵۹، ح ۱۲۵، ح ۱۴۰
 برغشی، ۱۶۴
 برکیاروق Barkyaruq، ۲۶۴
 برنمد Burnamath، ۱۷۳
 بزرجمهر، ۳۶
 بغراخان، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
 ۱۷۰، ۱۷۷، ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۹،
 ۲۳۰، ۲۳۹

ارسلان تگین، ۱۹۵
 ارسلان جازب، ۱۹۱
 ارسلان یالو، ۱۷۱
 اسرا تیل، ۲۰۰
 اسما عیل، ۶۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰
 ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۷،
 ۱۱۸، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۲۳۵
 اسما عیل بن احمد، ح ۱۴۷، ۹۰
 اسما عیل خندان، ۲۳۴
 اسد بن عبد اللہ القسری، ح ۱۸، ۲۱، ۲۳،
 ۲۴، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸
 اسحاق، ۳۸، ۱۳۸
 اسحاق بن احمد، ۱۱۸
 اسکندر مقدونی، ۲۵۹
 الب ارسلان، ح ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۶
 ۲۵۷، ح ۲۷۰
 البتگین، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۳۵، ح ۱۳۷
 ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۹۰، ۲۲۷
 البتگین، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۳۵، ح ۱۳۷
 ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۹۰، ۲۲۷
 البتگین تاش، ۹۶
 الب قرا یوسف، ۲۲۴
 التون تاش، ح ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۱۷،
 ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵
 الیاس، ح ۵۸، ۵۹، ح ۵۹، ۱۱۸، ۱۲۰
 الیاس بن اسد سامانی، ح ۵۹
 الیاس بن اسحاق، ۱۱۹

پیری (Piri) ، ۱۵۷
 پیغو (Payghu) ، ۲۴۵ ، ۱۷۲
 تاش ، ۱۴۱
 ترخن ، ۱۱
 تغان تگین ، ۱۴۷
 توقوز اوغوز ، ۶۱ ، ۴۴ ، ۴۲ ، ۴۱ ، ۴۰
 ۱۴۴
 تومنسکی ، ۴۰
 تیمور ، ۷۰
 ثابت بن قطیبه ، ۱۰ ، ۸ ، ۷
 ثعلبی ، ح ۳۳ ، ح ۱۲۳ ، ۱۲۶
 ۱۵۴ ، ۱۵۲ ، ۱۱۵
 ثمود ، ۱۳
 جاحظ ، ح ۳۵
 جبرئیل ، ۲۶۴
 جراح بن عبد الله ، ۱۹
 جعفر ، ح ۱۱۹
 جعفر تگین ، ۱۷۱ ، ۱۷۸
 جعفر نرشی ، ۲۶۳
 جمال قرشی ، ۱۷۰ ، ۱۴۵ ، ح ۲۵۱ ، ۲۵۹
 ح ۲۶۹
 جموک ، ح ۴
 جنید بن عبد الرحمن ، ۲۳ ، ۲۲
 جیغو فرلوق ، ۴۵ ، ۴۴
 جیهانی ، ۹۷ ، ۱۱۸
 حاجی خلیفه ، ح ۱۲۱
 حارث ، ۱۷۳

بغراتگین ، ۲۱۸ ، ۲۸۳
 بغراچوک ، ۱۶۱
 بغراخان هارون ، ۱۷۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴
 بکرین ملک ، ۱۳۵
 بلاذری ، ح ۸ ، ح ۱۲ ، ح ۲۱
 ح ۲۶ ، ح ۶۲ ، ح ۶۳
 بلعی ، ح ۵ ، ح ۹۷ ، ح ۱۲۷ ، ح ۱۳۶ ، ح ۱۳۸ ، ۱۳۹
 بلگا تگین ، ۲۰۰
 بنداری ، ح ۲۶۱ ، ح ۲۶۵ ، ح ۲۶۶
 بوری تگین ابراهیم ، ۲۳۸
 بهادر ، ۵۰
 به فرید ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۸
 بهرام پنجم ، ح ۵۳ ، ۵۲
 بهرام چوبین ، ۵۸
 بهرام گور ، ۱۰۶
 بیرونی ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴
 بیج ، ۱۰۳
 بیگتگین ، ح ۲۳۲ ، ح ۲۳۲
 بیگتوزون ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۳
 ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹
 بهقی ، ح ۶۹ ، ح ۷۰ ، ۹۸ ، ۱۰۰
 ح ۱۰۰ ، ح ۱۰۲ ، ح ۱۲۳
 ح ۱۲۶ ، ۱۵۷ ، ۱۶۳ ، ح ۱۶۳
 ح ۱۶۶ ، ح ۱۷۸ ، ۱۸۳ ، ۱۹۰
 ح ۱۹۶ ، ح ۱۹۶ ، ح ۲۰۰ ، ۲۰۱
 ح ۲۰۷ ، ۲۱۱ ، ح ۲۱۴ ، ۲۲۴ ، ۲۳۳ ، ۲۴۱
 ح ۲۴۵

خرقانی ، ۲۵۰
 خذیقه ، ۲۰
 خضرخان ، ۲۶۳ ، ۲۶۰
 خمارتاش ، ۱۹۰
 داود ، ۲۲۴ ، ۲۴۵
 درهم ن نصر ، ۷۱ ح ۷۱
 دورن (Doren) ، ۱۸۱
 دیوک ، ۲ ح ۲
 راجدین علی ، ۲۸
 راسع بن لیث ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۵۶ ، ۵۸
 راورتی ، ح ۱۳۹ ، ح ۱۴۹ ، ح ۲۳۷
 راوندی ، ح ۲۴۹ ، ح ۲۶۰
 رزیک ، ۵۵
 رکن الدین ، ۲۷۰
 رودکی ، ۱۱۲ ، ح ۱۳۱
 زپسکی (Zapisky) ح ۲ ، ح ۹
 ح ۱۰ ، ۲۹ ، ح ۹۳ ، ح ۱۱۴ ، ح ۱۴۵
 ح ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ح ۱۵۵
 زردشت ح ۳۸
 زریق ، ۵۶
 زهیرن مسیب ، ح ۴۰
 زیاد بن صالح ، ۳۰ ، ۳۳ ، ح ۳۳
 ۳۴ ، ۴۳ ، ۱۱۰
 زین الصالحین ایسو عبدالله محمد بن
 عبدالله شومانی ، ح ۲۵۹
 زینب ، ۲۰۰ ، ۲۲۸

حارث بن شریح ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵
 ۲۸ ، ۳۰
 حافظ ابرو ، ۵۵ ، ح ۱۷۸
 حجاج ، ۱۱ ، ۱۲
 حسام الدوله و نظام الملة ، ۲۳۷
 حسن بن تاق ، ۱۷۴
 حسن بن تمیم ، ۴۱
 حسن ، تگین ، ۲۸۰
 حسن ، ۶۹
 حسن بن علی ، ۶۸
 حسن بن زید علوی ، ۶۸
 حسن بن یوسف البخاری السامانی ،
 ۲۶۷
 حسین ، ۵۶
 حسین بن طاهر ، ۸۵
 حسین بن علی ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۲
 ۱۲۳ ، ح ۱۲۳ ، ح ۱۲۸
 حکیم طالقانی ، ح ۵۶
 حمد الله قروینی ، ۴۷ ، ح ۱۲۵ ، ۴۷
 ۱۲۴ ، ۲۵۱
 حمزة اصفهانی ، ۴۰ ، ح ۴۶
 حمویه بن علی ، ۱۱۸ ، ۱۱۹
 حمید بن قحطبه ، ۳۹
 حمید ، ۵۶
 حیدر ، ۶۱ ، ۶۲
 خان خانان ، ۱۴۶
 خیزاذ ، ۱۲
 خردا ذبه ، ح ۴۹

سيمجورى ، ح ۱۳۲ ، ح ۱۶۱
 شاه ملك بن على ، ح ۲۳۷
 شريك بن شيخ المهدي ، ح ۳۱ ، ح ۳۳
 شقيق بن ابراهيم بلخي ، ح ۴۵
 شمس الملك ، ح ۲۵۶ ، ح ۲۵۷ ، ح ۲۵۹ ، ح ۲۶۷
 شمن (Shuman) ، ح ۱۱۰
 شيخ ابوسعيد ، ح ۲۵۰ ، ح ۲۵۱
 شهزاده كاوس ، ح ۶۱
 صاحب الدعاء و ظاهرا الدعوى ، ح ۱۴۹
 صياد تگين ، ح ۱۹۰
 طلحه ، ح ۶۲
 طاهر ، ح ۵۶ ، ح ۶۱ ، ح ۷۱ ، ح ۱۴۴
 طاهر بن حسين ، ح ۴۷
 طاهر بن فضل ، ح ۱۴۳
 طاهر بن عبدالله ، ح ۶۷
 طبري ، ح ۱ ، ح ۳ ، ح ۴ ، ح ۴۵
 ح ۶ ، ح ۷ ، ح ۸ ، ح ۹ ، ح ۱۰ ، ح ۱۱
 ح ۱۲ ، ح ۱۳ ، ح ۱۴ ، ح ۱۶ ، ح ۱۷
 ح ۱۹ ، ح ۲۰ ، ح ۲۱ ، ح ۲۳
 ح ۲۳ ، ح ۲۴ ، ح ۲۵ ، ح ۲۶
 ح ۲۶ ، ح ۲۷ ، ح ۲۷ ، ح ۲۸ ، ح ۲۹
 ح ۳۲ ، ح ۳۴ ، ح ۳۷ ، ح ۳۸
 ح ۳۹ ، ح ۴۱ ، ح ۴۱ ، ح ۴۲ ، ح ۴۵
 ح ۴۶ ، ح ۴۷ ، ح ۵۰ ، ح ۶۰ ، ح ۸۸
 ح ۹۰ ، ح ۹۱ ، ح ۹۴ ، ح ۹۵ ، ح ۹۹
 ح ۱۰۹ ، ح ۱۱۸ ، ح ۱۴۷ ، ح ۱۷۵
 طغانچك ، ح ۱۷۷

ژوكو فسكى ، ح ۱۸۹ ، ح ۲۳۵ ، ح
 ح ۲۵۱ ، ح ۲۷۰
 ساغر بيگ ، ح ۲۶۵
 سامان خدات ، ح ۵۸
 سباشى تگين ، ح ۱۷۲ ، ح ۱۷۷ ، ح ۱۷۸ ، ح ۱۸۳
 سبكنگين ، ح ۱۵۶ ، ح ۱۵۷ ، ح ۱۵۸ ، ح ۱۵۹
 ح ۱۶۱ ، ح ۱۶۲ ، ح ۱۶۳ ، ح ۱۶۴ ، ح ۲۰۹
 سر ۱۰۱- اوريل شتاين ، ح ۱۱۱
 ستق بغراخان عبدالكريم ، ح ۱۴۵
 سعيد بن عبدالعزيز ، ح ۱۹۰ ، ح ۲۰
 سعيد بن عثمان ، ح ۵۲
 سعيد بن عاص ، ح ۱۲
 سعيد بن عمر والحرشى ، ح ۲۰
 سلامى ، ح ۸۹
 سلم بن زياد ، ح ۹ ، ح ۹
 سليمان تگين ، ح ۲۶۴ ، ح ۲۶۵
 سليمان ، ح ۱۴
 سلمان بن عبدالله ، ح ۶۷
 سمعانى ، ح ۲۱ ، ح ۴۰ ، ح ۴۰ ، ح ۵۲
 ح ۵۴ ، ح ۵۴ ، ح ۶۶ ، ح ۹۸ ، ح ۱۰۳
 ح ۱۰۳ ، ح ۱۱۴ ، ح ۱۱۶ ، ح ۱۱۷
 ح ۱۲۸ ، ح ۱۲۹ ، ح ۱۳۰ ، ح ۱۳۲
 ح ۱۴۶ ، ح ۱۵۰ ، ح ۱۶۱ ، ح ۱۶۲
 ح ۱۶۳ ، ح ۲۶۰ ، ح ۲۶۰
 سماع بن نعمان ، ح ۳۴
 سفجر ، ح ۲۶۶ ، ح ۲۶۸ ، ح ۲۶۹ ، ح ۲۷۰
 سولو (Sulu) ، ح ۱۶ ، ح ۱۷ ، ح ۴۲
 سيرين عبدالله ، ح ۶۲

ح ٢١٦
 عثمان ١١، ح ١٢، ٣٠
 عطريف بن عطا الكندي، ح ٥١
 علي، ٢٦٤، ح ٢٦١، ٦٨
 علي بن حنين، ١٩٥، ١٩٦
 علي بن عيسى بن ماهان، ٤٧، ٤٦، ٤٧
 علي تگين، ١٤٦، ١٩٢، ١٩٥، ٢٠٠
 ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٧
 ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٣
 عمر، ٤٠، ٤٦، ١٨٢، ١٩٢
 عمر و ٧١، ٨٧، ٨٨، ٨٩
 عمرو بن جميل، ٤٤
 عوفى ح ٣١، ٦٤، ح ٦٤، ح ٩٦، ح ١٠٠
 ح ١١٢، ح ١٨١، ح ١٦٨، ح ٢٥٢، ح ٢٥٣
 ح ٢٥٥، ح ٢٥٩
 عيسى، ٣٩
 عين الدولة، ١٨٣، ٢٣٥، ٢٦٢
 غ
 غسان بن عباد، ٥٦، ٥٨، ٦١
 غطريف بن عطار، ٤٤، ٤٨، ٥٤
 غورك، ح ١٢، ٩، ٢٠، ٢٢
 ف
 فايق، ٩٦، ١٣٧، ١٤٠، ح ١٤١، ١٤٢، ١٤٣
 ١٤٣، ١٤٧، ١٥٣، ١٥٦، ١٦٣
 ١٦٣، ١٦٥، ١٦٧، ١٦٨
 فخر الدولة، ١٤٢
 فر دوسي، ٢١١
 فريدون، ٦٩
 فر يغون، ٨٩

طغانخان، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥
 ١٩٦، ٢٠١، ٢٠٢، ٢١٧
 طغان تگين، ١٢٠
 طغناج خسان ابراهيم، ٢٥١، ٢٥٥
 ٢٥٦، ٥٨، ٢٥٤
 طغرل، ٢٢٤، ح ٢٢٩، ح ٢٤٣، ٢٤٤
 ٦٤٥، ٦٦٣
 طلحه، ٥٦، ٥٧، ٦١
 عارض ابو منصور چفاني، ١٢٢
 عبدالله، ح ٥٧، ٥٨، ٦٦، ٦٧، ح ٢٢٧
 عبدالله بن احمد عتير، ١٤٠
 عبدالله بن طاهر، ٦٤، ٦٥، ١٢١
 عبدالله بن عزيز، ١٤١، ١٦٠، ١٦١، ١٦٣
 عبدالجبار بن عبدالرحمن، ٣٧، ٣٨
 ٣٩، ٤٦
 عبدالسلام، ٢٢٨
 عبدالرحمن بن عامر ح ١٢
 عبدالرحمن بن نعيم الفاقيدي، ١٩
 عبدالعزيز، ١٣٤، ١٥٥
 عبدالرحمن بن مسلم، ٢٩
 عبدالملك، ١٠، ١٧، ١٣٤، ١٣٥
 ١٣٦، ١٣٨، ١٦٧، ١٦٩، ١٧١
 عتبي، ٩٧، ١٣٢، ١٣٣، ١٤٠، ح ١٤٢
 ح ١٤٣، ١٤٤، ح ١٥٠، ح ١٥٤، ح ١٥٨
 ح ١٦٠، ح ١٦٢، ١٦٥، ١٦٧
 ح ١٦٩، ح ١٧٧، ح ١٧٨، ح ١٧٩، ح ١٨٢
 ح ١٨٣، ح ١٩٠، ح ١٩٠، ح ١٩١، ح ١٩٢
 ح ١٩٣، ح ١٩٥، ح ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٨

ملک اشراق، ۱۹۴
 ملکشاہ، ۱۹۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۷
 ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴
 مستنصر، ۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
 ۱۷۴، ۱۸۶، ۲۳۹
 منصور، ۳۶، ۴۳، ۹۶، ۱۳۳، ۱۳۴
 ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۴، ۱۶۶
 منصور بن عبداللہ، ۳۷
 منصور بن قرا تگین، ۱۳۳، ۱۳۸
 منصور بن طلحہ، ۶۷
 منوچہر، ح ۱
 منوچہری، ۲۳
 مودود، ۲۳۶
 موسیٰ، ۷، ۱۰، ۱۱، ۳۹
 مولر، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۳۷
 ۲۴۰
 مہدی، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۵۳
 میچہ او (Me-Ch-ue)، ۱۶۰
 میرخوند، ح ۵۸، ۵۹، ح ۱۲۰
 ح ۱۲۵، ح ۱۲۶، ح ۱۲۹، ح ۱۳۰
 ح ۱۴۳، ح ۱۴۸
 ناصر الحق نصر، ۱۸۱
 ناصر خسرو، ۱۱۱
 ناصر الدولہ، ۱۹۴
 ناصر الدین والدولہ، ۱۵۸
 نخشبی، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶
 نرشی، ۱، ح ۲، ح ۴، ح ۴

۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ح ۲۰۲، ۲۰۳
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۹
 ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۷۰
 محمود تگین، ح ۲۶۴، ۲۶۴
 محمود کاشغری، ح ۱۴۹
 مرد اویج، ح ۹۰
 مزدک، ۱۴۶
 محمود، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸
 ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۲
 ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶
 مسیب، ۵۱، ۵۲، ۵۴
 مسیب بن سعید، ۲۰
 مسیب بن ضیاد، ۵۵
 مسیب بن ظہیر، ۴۰
 مسکویہ، ح ۱۴۵
 مشاجیع بن حریت، ۳۷
 مصعب بن زریق، ح ۵۶، ۵۶
 مصعبی، ح ۱۲۶
 مظفر محمد بن ابراہیم البرشعی، ۱۶۲
 ماویہ، ۹۴
 معصم، ۵۷، ۶۳، ح ۶۴، ۶۴
 معتد، ۶۰
 متنع، ۳۹، ۴۱
 مقدسی، ۴۰، ۴۹، ح ۴۹، ۵۲
 ح ۵۲، ح ۵۸، ۷۰، ۷۰، ح ۱۱۰
 ۱۱۳، ۱۳۴، ح ۱۳۴، ح ۱۳۷، ۱۷۶

فولدك ، ح ٧١
 و
 واثقى ، ح ١٥١ ، ١٥٢
 وييسلووسكى ، ح ٤٨ ، ٥٤
 هـ
 هارون ، ٤٧ ، ٢٢٢ ، ٢٢٤ ، ٢٢٥ ،
 ٢٢٦ ، ٢٣٤
 هارون بغيراخان ، ٢٥٨
 هارون تگين ، ٢٦٤
 هارون بن موسى ، ١٤٩
 هارون الرشيد ، ٤٤
 هاشم ، ٢٣ ، ٣٩
 هون تانگ ، ٢
 ي
 ياقوت ، ح ٥٨ ، ١٢٨ ، ح ١٣٩
 يحيى ، ٥٨ ، ح ٥٩ ، ٦٠ ، ١٢٠ ،
 يحيى بن زيد ، ٢٩
 يزيد اول ، ٩
 يزيد بن مهلب ، ١٠
 يعقوب ، ١١٣ ، ٢٦٢
 يعقوب ليث ، ٧٠ ، ٨٥
 يعقوبى ، ح ٧ ، ٩ ، ح ١٢ ، ح ٣٢ ،
 ح ٣٧ ، ٤١ ، ح ٤١ ، ح ٤٣ ،
 يغان تگين ، ٢٠٠ ، ٢٠١
 يوسف ، ٢٠٣
 يوسف البرم ، ٤٣ ، ٥٦
 يوسف سقى ، ح ٥٦
 يمين الدوله ، ١٧٥

١٣ ، ح ٢١ ، ٣١ ، ح ٣٢ ، ٣٩ ، ح ٣٩ ،
 ٤٠ ، ح ٤٦ ، ٤٧ ، ح ٤٧ ، ح ٤٩ ،
 ح ٥٠ ، ٥٠ ، ٥٤ ، ٥٥ ، ح ٥٨ ، ح ٦٠ ،
 ح ٧٦ ، ح ٨٥ ، ح ٨٧ ، ح ٨٨ ،
 ح ٩٠ ، ح ٩٥ ، ح ١٠٧ ، ح ١١٨ ،
 ح ١٢٥ ، ح ١٣٣ ، ح ١٣٤ ، ح ١٣٦ ،
 ح ١٤١ ، ح ١٤٢ ، ح ١٤٥ ، ح ١٥٤ ، ح ١٥٨ ،
 ح ١٦٠ ، ح ١٦٢ ، ح ١٦٣ ، ح ١٦٩ ،
 ح ١٩٢ ، ح ٢٤٥ ، ح ٢٤٥ ، ح ٢٦٦ ،
 نصر ، ٥٩ ، ٦٠ ، ٨٧ ، ٩٥ ، ١٢٠ ،
 ١٢٣ ، ١٢٤ ، ١٢٥ ، ١٢٦ ، ١٢٧ ،
 ١٣٤ ، ١٣٧ ، ١٧٢ ، ٢٢٨ ، ٢٣٨ ،
 ٢٦٧ ، ح ٢٦٨ ،
 نصر بن احمد ، ٦٠ ، ٨٥ ، ٨٦ ،
 نصر بن سيار ، ٢٥ ، ٢٦ ، ح ٢٦ ، ٢٧ ،
 ٢٨ ، ٣٠ ، ٤١ ، ٤٣ ،
 نصر بن على ، ١٨١
 نصر الملة ، ح ١٨١
 نظام الملك ، ٩٣ ، ٩٨ ، ١٠٠ ، ١١٤ ،
 ١١٥ ، ١١٨ ، ١٢٣ ، ١٢٥ ، ح ١٣٧ ،
 ٢١١ ، ٢٤١ ، ٢٤٤ ، ٢٤٦ ، ٢٤٧ ،
 ٢٤٨ ، ٢٤٩ ، ٢٥٧ ،
 فوج ، ٣٩ ، ٥٨ ، ٥٩ ، ٦٣ ، ١٢٣ ،
 ١٢٩ ، ١٣١ ، ١٣٢ ، ١٣٤ ، ١٤٠ ،
 ١٥٢ ، ١٥٣ ، ١٥٨ ، ١٦٢ ،
 فوج بن اسد ، ٥٩ ،
 فوج بن نصر ، ١٢٨ ، ح ١٢٨ ، ١٥٢

فهرست نامهای مذاهب و ادیان

اسما عیله ، ۷۴۸	اسلام ، ۱۹ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۳۱ ، ۳۳
بودایی ، ۲	۳۷ ، ۴۳ ، ۵۲ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۶۲ ، ۶۴
زندیق ، ۴۰	۶۷ ، ۶۸ ، ۱۰۱ ، ۱۰۶ ، ۱۱۰ ، ۱۴۳
زردشتی ، ۲ ، ۳۰	۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۶۸ ، ۱۷۲ ، ۲۰۲
شیعه ، ۲۳ ، ۲۸ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۶۸ ، ۶۹	۲۴۳ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰
۲۱۱	

فهرست نامه‌های کتب و رسایل

<p>تاریخ خوارزم، ۱۸۳۰</p> <p>تاریخ سامانیها، ح ۶۲</p> <p>تاریخ طبری، ح ۵</p> <p>تاریخ عقبی، ح ۲۰۵</p> <p>تاریخ کاشغر، ح ۱۴۵</p> <p>تاریخ گردیزی، ح ۱۴۳</p> <p>تاریخ گزیده، ح ۱۱۷، ح ۱۲۵، ح ۱۴۰</p> <p>ح ۱۴۹</p> <p>تاریخ یمینی، ۱۹۳</p> <p>ترکستان بارتولد، ح ۱۰۵، ح ۲۴، ح ۳۱</p> <p>ح ۳۵، ح ۶۰، ح ۷۰، ح ۸۷، ح ۱۱۷، ح</p> <p>ح ۱۴۵، ح ۱۴۷، ح ۱۵۴، ح ۱۵۵</p> <p>ح ۱۷۹، ح ۱۸۷، ح ۱۹۱، ح ۲۰۲، ح ۲۰۵</p> <p>ح ۲۰۶، ح ۲۰۹، ح ۲۱۳، ح ۲۲۵</p> <p>ح ۲۳۶، ح ۲۴۹، ح ۲۵۰، ح ۲۵۲</p> <p>ح ۲۵۳، ح ۲۵۹، ح ۲۶۰، ح ۲۶۱، ح ۲۶۲</p>	<p>اثر البیع، ۱۲۱</p> <p>الخازن، ح ۱۱۶</p> <p>القبینه، ۶۶</p> <p>انجیل، ح ۲</p> <p>ایران شهر، ح ۱۱، ح ۸</p> <p>بیلیوگرافی جغرافیای عرب، ح ۶۳، ح ۶۷،</p> <p>ح ۷۰، ح ۷۱، ح ۹۹، ح ۱۰۳، ح ۱۰۴،</p> <p>ح ۱۰۵، ح ۱۱۱، ح ۱۱۴، ح ۱۱۶، ح ۱۲۹</p> <p>ح ۱۳۴، ح ۱۴۷، ح ۱۴۸، ح ۱۷۶</p> <p>ح ۱۷۷، ح ۱۸۹</p> <p>تاریخ ادبیات ایران، ح ۳۹</p> <p>تاریخ اسلام، ح ۱۴۶</p> <p>تاریخ بخارا، ح ۳، ح ۴، ح ۱۳، ح ۸۶، ح</p> <p>ح ۱۹۲، ح ۲۶۳</p> <p>ح ۲۶۴</p> <p>تاریخ بلخ القشیری، ح ۲۱</p> <p>تاریخ بیهقی، ح ۱۴۱، ح ۱۵۲، ح ۴۱۵۵</p> <p>ح ۲۰۵، ح ۲۱۷</p> <p>تاریخ الحکما، ح ۱۶۸</p>
---	---

ح ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۴۱	ح ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷
ح ۲۶۲، ۲۸۴	ترکستان تا حمله مغول، ح ۴۸، ح ۹
شاهنامه، ۲۲۱	ح ۱۴، ح ۶۳، ح ۱۴۸، ح ۱۶۳
ظفرنامه، ح ۷۰	چهارمقاله، ح ۲۶۰
طبقات ناصری، ح ۱۳۹، ح ۱۴۹	دائرة المعارف اسلام، ح ۳، ح ۴، ح ۹، ح ۹۰
ح ۱۵۷، ح ۲۳۵، ح ۲۳۷	ح ۱۹۹، ح ۱۹۹
عجب نامه، ح ۵۹، ح ۱۱۸	راحة الصدور، ح ۲۶۰
فهرست، ۱۲۴، ۱۱۸، ۱۲۸، ح ۱۲۸	زین الاخبار، ۱۹۳، ح ۲۳۴
قرآن ح ۲۲	زومان، ۴۰
قرقود Qurqud، ح ۱۴۹	سیاست نامه،
لطایف المعارف، ح ۷، ح ۳۳	ح ۳۵، ح ۳۶، ح ۹۱، ح ۹۳، ح ۵۰، ح ۹۶
مفتاح العلوم، ح ۱۸، ح ۲۰۵	ح ۹۸، ح ۱۰۰، ح ۱۰۱
مناقب الاتراک، ح ۳۵	ح ۱۰۲، ح ۱۱۱، ح ۱۱۴
	ح ۱۲۱، ح ۱۳۷
	ح ۱۵۶، ح ۱۵۷، ح ۲۱

۱۰۹ ، ۴۳ ، ۲۷ ، ۲۶	ح ۱۳۱ ، ۱۵۷ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹
غلوپها ، ۲۹ ، ۳۷ ، ۶۸	سپیدجامگان ، ۳۵ ، ۴۰
غز ، ۴۲ ، ۶۴ ، ۷۲ ، ۱۷۴	سندیها ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۷
غزنویها ، ج ، ۱۰۰ ، ۱۱۴ ، ۲۰۳	سلجوقی ها ، ۲۲۰ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵
۲۵۰ ، ۲۴۶	۲۲۷ ، ۲۲۹ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۴۶
فاطمی ها ، ۱۲۲	۲۵۰ ، ۲۵۲ ، ۲۵۶ ، ۲۶۰ ، ۲۶۵
قراخانیها ، ج ، د ، ح ، ۱۴۹ ، ۱۶۰	صفانیان ، ۱۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۱۰۶
۱۸۵ ، ۱۷۶ ، ۱۶۸ ، ۱۶۲ ، ۱۶۱	۱۲۱ ، ۱۳۱ ، ۱۴۴ ، ۱۴۴ ، ۱۶۱
۱۹۱ ، ۲۱۱ ، ۲۱۷ ، ۲۵۲ ، ۲۶۲	۱۹۷ ، ۲۰۱ ، ۲۲۶ ، ۲۳۲ ، ۲۵۶
قرلوق ، ۴۲ ، ۱۴۴	صفاریها ، ۵۹ ، ۷۱ ، ح ، ۷۱ ، ۹۰
کوشان ، ۸	۹۱ ، ۹۵ ، ۱۰۴
میجوسیان ، ۳۱ ، ۳۰	طاهریسان ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۲
معتزله ، ۳۵	۶۴ ، ۶۵ ، ۹۱ ، ۹۵ ، ح ، ۱۱۶
منولها ، ۹۶	عباسیها ، ۱۷ ، ۳۱ ، ح ، ۳۵
منول ، د ، ۲۵۲	عربها ، ۶ ، ۶ ، ۸ ، ۱۲ ، ۱۷ ، ۳۰
مسلمانها ، ۳ ، ۱۵ ، ۲۶ ، ۲۷	۳۳ ، عرب ، ۱ ، ۲ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۱۱ ، ۱۲
نسپوریها ، ۲	۱۴ ، ۱۶ ، ح ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۲
یغما ، ۱۴۴	
یفتلی ها ، ۱۰	

فهرست نامهای جغرافیایی

<p>اسدآباد ، ۱۸</p> <p>اسفره ، ۱۴ ، ۲۰</p> <p>اسکندریه ، ح ۲۵۹</p> <p>اسیفجا ب ، ۶۳ ، ۱۰۴ ، ح ۱۱۹</p> <p>۱۳۱ ، ۱۴۷ ، ۱۴۹ ،</p> <p>اشروسنه (ushrusna) ۲۵۰</p> <p>۲۶ ، ح ۲۶ ، ۳۴ ، ۴۱ ، ۶۴ ، ۸۷ ، ح ۱۸۱</p> <p>الجزیره ، ۵۶</p> <p>اندرس ، ۱۲</p> <p>انگلستان ، ح ۲۷۵ ، ح ۲۶۳</p> <p>ح ۲۶۴ ، ح ۲۶۵</p> <p>اوترار (utrar) ، ۴۵</p> <p>اورگنج ، ح ۲۳۰</p> <p>اوزگند (Uzgand) ، ۱۴۴ ، ۱۶۹</p> <p>۱۷۴ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۲۰۲ ، ۲۶۱ ،</p> <p>ح ۲۶۲ ، ۲۶۱</p> <p>ایلاق (Ilaq) ، ۵۱</p> <p>بادغیس ، ۳۷</p>	<p>آتن ، ح ۵</p> <p>آقچه ، ح ۲۳۰</p> <p>آق کوتل ، ۲۵۹</p> <p>آسفورد ، ح ۱۶۵ ، ح ۱۷۸</p> <p>آسیا ، ۲۷۰</p> <p>آسیای مرکزی ، ح ۱۵ ، ح ۱۶ ، ح ۲۱</p> <p>آسیب (Asib) ، ۲۳۴</p> <p>آمل ، ۳۴ ، ۶۷ ، ۱۵۳ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹ ،</p> <p>۱۶۳ ، ۱۷۲ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹</p> <p>آمو ، ۷ ، ۹ ، ۲۴ ، ۸۹ ، ۹۶ ، ۱۱۶ ،</p> <p>۱۴۳ ، ۱۵۰ ، ۱۶۲ ، ۱۶۷ ، ۱۷۷ ،</p> <p>۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۹ ، ۱۹۷ ، ۲۳۵ ،</p> <p>۲۵۷</p> <p>ایبورد ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۷۳</p> <p>اخیسکث (Akhsikath) ، ۲۵۸</p> <p>اردو (Ordu) ، ۱۰۵</p> <p>افریقه ، ۲۴۹</p> <p>افغانستان ، ۳۷ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷</p> <p>اسپهان (Aspahan) ، ۲۶۱ ، ۲۹۰</p>
--	--

تبت ، ۳۲ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۱۱۱
 تخارستان ، ۲۱۷ ، ۲۳۰ ، ۲۲۷
 ترکستان ، ۳۲ ، ۳۳
 ترمذ ، ۷ ، ۱۰ ، ۲۴ ، ۱۰۷ ، ح ۱۲۲
 ۱۵۳ ، ۱۲۸ ، ۲۰۱ ، ۲۱۷ ، ۲۲۳
 ۲۳۲ ، ۲۲۶ ، ۲۳۷ ، ۲۵۷ ، ۲۶۵
 تریپولی (Tripoli) ح ۱۱۱
 تلس (Talas) ۸۷ ، ۲۱۸
 تونکث (Tunkath) ۱۰۴ ، ۲۵۸
 جمفر بند ۱۸۹ ، ح ۱۸۹
 جند (Jand) ۱۴۹ ، ۲۳۵ ، ۲۳۴ ، ۲۵۵
 ۲۵۵
 چیرچیک (Chirchik) ۴۳ ،
 چین ، ۴ ، ح ۱۲۰ ، ۱۳۰ ، ح ۱۳۰ ، ۱۹۰ ، ۳۲ ،
 ۳۳ ، ۳۴ ، ۴۴ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۹۱ ،
 ۲۳۸
 خاوس (Khawas) ۱۷۴ ،
 ختل ، ۱۱ ، ۲۴ ، ۳۰ ، ۳۳ ، ۴۳ ، ۴۴ ،
 ۱۰۶ ، ۱۱۰ ، ۱۱۶ ، ۱۸۸ ، ۲۰۱ ، ۲۲۳ ، ۲۲۸ ،
 ۲۳۱ ، ۲۵۵
 ختن ، ۱۹۴
 خجند ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۴۱ ، ۴۵ ، ۵۱ ، ۵۴ ، ۲۵۹ ،
 خراسان ، ۵ ، ح ۸ ، ۹ ، ح ۱۲ ، ۱۳ ،
 ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۳ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ،
 ۳۰ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ،
 ۶۵ ، ۷۰ ، ۸۷ ، ۹۲ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۹ ،
 ۱۲۱ ، ۱۲۴ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷ ،
 ۱۳۸ ، ۱۴۰ ، ح ۱۴۱ ، ۱۵۸ ، ۱۶۴ ، ۱۶۷ ،

بارکد ، ۸۵
 بخارا ، ۱ ، ۴ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ح ۱۳ ، ۱۵ ، ۲۲ ،
 ۳۱ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۰ ،
 ۵۱ ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۹ ،
 ۱۲۰ ، ح ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ح ۱۳۱ ، ۱۳۱ ، ۱۴۲ ،
 ۱۴۳ ، ۱۵۲ ، ح ۱۵۳ ، ۱۵۳ ، ۱۶۳ ،
 ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ،
 ۱۸۷ ، ۲۱۰ ، ۲۲۶ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ،
 ح ۲۴۵ ، ۲۵۶ ، ۲۶۳ ، ۲۶۷ ،
 برتانیه ، ح ۲ ، ح ۱۴۱
 بغداد ، ۴۷ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ،
 ۶۳ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۹۱ ، ۱۰۲ ، ۱۹۹ ،
 بلخ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۸۹ ،
 ۱۰۳ ، ۱۴۱ ، ۱۴۴ ، ۱۵۶ ، ۱۶۵ ، ۱۷۷ ،
 ۱۷۸ ، ۱۸۵ ، ۱۹۲ ، ۱۹۵ ، ۲۰۱ ، ۲۱۷ ،
 ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۲۲۷ ، ح ۲۵۴ ،
 ۲۵۹ ، ۲۶۹
 بست ، ۷۱ ، ۱۰۴
 بلاساغون ، ۱۴۴ ، ۱۴۷ ، ۱۵۷ ، ۲۱۷ ، ۲۵۲ ،
 بلغار ، ۱۰۸
 بنگت ، ۷۰
 بوشنگ ، ۵۶
 بیهق ، ۱۵۲ ، ۲۷۲ ،
 پارس ، ۳۲ ، ۳۰ ، ۳۵ ، ۶۱ ، ۶۹ ، ۷۱ ،
 ح ۱۰۹ ، ۱۷۲ ، ۲۵۰ ،
 پترو گراد (لیننگراد) ، ۶۲ ،
 پیکند ، ۳ ، ح ۳ ، ۴ ، ۸۶ ، ۲۶۵ ،
 پنج (Panj) ، ۲۲۱ ،

۱۴۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲
 قرنین (Qarnin) ، ۷۱
 قطوان (Qatwan) ، ۱۶۲
 قفقاز ، ح ۸
 قواذیان ، ۱۸۸ ، ۲۰۱ ، ۲۱۷ ، ۲۲۳
 قهستانق ، ۱۱۴ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۶۴
 کابیل ، ۴۵
 کات (Kath) ، ۱۰۵ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰
 کاسان (Kasan) ، ۴۳
 کاشغر ، ۱۳ ، ح ۱۴ ، ۴۳ ، ۱۳۰
 ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۹۴
 ۲۱۸ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲
 کزجمین ، ۲۵۸
 کزبجیک ، ۱۱۰
 کریمینه ، ۱۰۸
 کسپین ، ۶۸
 کش (Kish) ، ح ۶ ، ۱۲ ، ۳۳ ، ۳۴
 ۳۹ ، ۵۱ ، ۱۵۷ ، ۱۶۱
 کشکه دریا ، ۲۰
 کمبریج ، ح ۱۳۷ ، ح ۱۶۱ ، ح ۱۶۳
 ح ۱۷۸ ، ح ۱۹۸ ، ح ۱۹۹
 کمیچی (Kumiji) ، ۱۳۳ ، ۲۲۳
 کند اکین ، ح ۹
 کورسول (Rursul) ، ۲۵ ، ۲۶
 گرجمین (Gurjumin) ، ۲۵۸
 گرگان ، ح ۱۴۲ ، ح ۱۴۲
 گرگانج ، ۱۰۵ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹
 ۱۸۷ ، ح ۱۹۱

سیردریا ، ۱۴ ، ۱۴۹
 سیمیریچی ، ۴۲ ، ح ۱۴۵ ، ۱۹۵
 ۱۹۶
 شاش ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۲۶ ، ۳۲ ، ۴۱
 ۴۳ ، ۴۴ ، ۵۱ ، ح ۵۸ ، ح ۵۹ ، ۶۰
 ۶۳ ، ۶۴ ، ح ۷۰ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۹
 شودار (Shawdar) ، ۶۰
 شاوغر (Shawghar) ، ۱۴۷ ، ح ۱۴۷
 شبورقان ، ۲۲۳
 شلجی ، ۱۰۹
 شمس آباد ، ح ۲۶۳
 شونیان ، ۲۳۳
 طبرستان ، ۶۷ ، ۶۸
 طراز ، ۱۰۹
 طخارستان ، ۲۴
 طوس ، ۱۳۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۷۷
 عراق ، ۴۷ ، ۶۶ ، ۱۵۱ ، ح ۱۵۱
 غرستان ، ۱۰۴ ، ۱۵۸ ، ۲۱۴
 غزنه ، ۱۰۴ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹
 ۱۶۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱
 ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱ ، ۲۳۳
 ۲۳۶
 فارس ، ۹۰ ، ح ۱۰۹ ، ح ۱۱۰
 ۲۶۲ ، ۲۶۳
 فراوه ، ۱۸۷ ، ۲۴۵
 فرغانه ، ۱۴ ، ح ۱۴ ، ۱۶ ، ۲۰
 ۲۶ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۵۱ ، ۶۰
 ۶۳ ، ۶۴ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹

نخشب ، ۴۷
 نرشیخ ، ۴۰
 نسا ، ۱۱۳ ، ح ، ۱۲۷ ، ۱۵۷ ، ۱۷۳ ،
 ۱۸۷ ، ۲۴۵
 نسف ، ۱۲ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۵۱ ،
 ۱۵۹ ، ۱۶۱
 نیشاپور ، ح ، ۸ ، ح ، ۱۸ ، ح ، ۳۰ ، ح ، ۵۷ ،
 ۸۸ ، ۹۶ ، ۱۲۱ ، ۱۴۶ ، ۱۵۸ ،
 ح ، ۱۵۹ ، ۲۰۵ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ،
 وختش (Wakhsh) ، ۲۳۱ ،
 ورغسر (Waraghsar) ، ۲۴۰
 هرات ، ۲۵ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۱۶۵ ،
 ۲۱۸
 هزار اسب ، ۱۶۰ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰ ،
 هند ، ۳۳ ، ۱۵۷ ، ۲۰۱ ، ۲۰۶ ،
 ۲۱۰ ، ۲۳۶
 هنگر (Hungar) ، ۱۷۴ ،
 یورپ ، ح ، ۲
 یمن ، ۲۷ ، ۲۹
 یونان ، ح ، ۵ ، ۲۴۹
 یهودیہ ، ۲۹

گریگاس ، ح ، ۲۹
 گوزگان ، ۲۹ ، ۳۷ ، ۸۹ ، ۱۰۴ ،
 ۱۴۳ ، ۱۵۸ ، ۱۶۴ ، ۱۶۱ ، ۲۳۳ ،
 لندن ، ح ، ۲۶۳
 لیڈن ، ح ، ۱۷۶
 ماوراءالنہر ، الف ، ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۸ ،
 ح ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۹ ، ۲۰ ،
 ۲۱ ، ۲۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۸ ، ۴۰ ،
 ۴۲ ، ۴۴ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۵۸ ،
 ۶۰ ، ۶۴ ، ۶۷ ، ۶۹ ، ۷۱ ، ۸۸ ، ۹۱ ،
 ح ، ۱۱۲ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ ،
 ۱۵۷ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ،
 ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۹۱ ،
 ۱۹۸ ، ۲۱۶ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۹ ،
 ۲۴۰ ، ۲۴۴ ، ۲۶۲ ، ۳۶۳
 مرغاب ، ۱۰۴
 مرغینان ، ۲۵۸
 مرو ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۲۳ ، ۲۸ ، ۳۹ ، ۳۷ ،
 ۳۸ ، ۴۶ ، ۱۵۶ ، ۱۷۵ ، ح ، ۲۳۵ ،
 مصر ، ح ، ۱۰۹ ، ۱۱۰
 مکران (Makran) ، ۲۳۷
 ملتان ، ۱۷۷
 میرکی (Mirki) ، ۱۴۸
 میلہ (Mela) ، ۲۲۳

تصحیح اغلاط

صفحہ سطر نادرست درست	صفحہ سطر نادرست درست
۳۹ ۱۰ مستعار مستعار	الف ۲ ماوراءالنہر ماوراءالنہر
۴۰ ۱۶ آصفحانی اصفہانی	الف ۹ ضف صنف
۴۳ ۳ دیوارہای دیوارہایی	ج ۲۲ وحدة وحدت
۴۸ ۶ اندازی اندازہ‌یی	۳ ۴ رد مرد
۵۱ ۱ مسینی مسی	۳ ۱۰ متمایز متمایز
۵۳ ۲ ارتوکرات ارتوکرات	۶ ۱ عقل عمل
۶۳ ۲ اسفجاب اسفجاب	۹ ۲ اقرارگفته قرارگفته
۶۳ ۳ کشمندی کشمندی	۱۰ ۶ بعد ازین بعد از این
۶۳ ۶ استفجاب استفجاب	۱۱ ۱۹ ماکورات ماکورات
۶۸ ۷ البیرونی البیرونی	ح ۱۵ ۱ بارتولید بارتولد
۷۳ ۱۵ حزنل حزنل	۱۸ ۴ زندگی زندگی
۷۳ ۱۶ یعقوب یعقوب	۲۲ ۱۹ چنید چنید
۷۳ ۱۷ مهدیدہ مهدیدہ	۲۳ ۲ غلای غلای
۷۳ ۱۹ این ائیر این ائیر	۲۴ ۱ تاداعیان تاداعیان
۸۸ ۱۲ مشور مشور	۲۹ ۳ انبار انبار
۸۹ ۱۶ فریانروا فریانروا	۳۲ ۹ صفحہ صفحہ
۸۹ ۱۸ جتگک جتگک	۳۸ ۹ آیین آیین

الف



نادرست درست	سطر	صفحه
این اثیر ابن اثیر	۱۸	۱۳۳
فایق فایق	۲	۱۴۲
امراطزی امپراطوری	۲۲	۱۴۴
خوارزم شاه خوارزم شاه	۱۴	۱۵۷
این اثیر ابن اثیر	۱۴	۲۳۸
Dozy Lozy	۱۷	۶۴
خرغونی خرغون	۱۵	۶۶
کسین کسپین	۵	۹۰
لمعی معمایی	۲۳	۹۹
سیردر سیردریا	۱۴	۱۰۵
اثومین اثومین	۲۲	۱۰۷
این الفیه ابن الفیه	۱۳	۱۰۹
راح را	۷	۱۱۶
نیشا نیشا بور	۲۰	۱۲۱
ویا ویا	۱۸	۱۴۲
شاش تاش	۱۸	۱۴۲
بفراخانها بفراخان	۱	۱۷۰
احتمام (از آخر) اهتمام	۳	۱۱۱
یاسیقی یاسیقی	۴	۱۷۱
قیچاق قیچاق	۱	۲۲۲

نادرست درست	سطر	صفحه
عربین عربی	۱۸	۷۹
غرب عرب	۲۰	۹۷
اثر اثیر	۲۱	۹۷
کتان ترکستان	۲۰	۱۰۲
صفانیان صفانیان	۱۵۰۸۰۷	۱۰۴
است اسپ	۱۴	۱۰۷
خوارزمینه خوارزمیه	۴	۱۰۸
بحیت بحیت	۸	۱۰۸
این حوتل ابن حوقل	۱۷	۱۰۸
نختم نختم	۱	۱۰۹
کاغذ کاغذ	۹	۱۰۹
ترشخی ترشخی	۱۸	۱۱۷
مخده مخده	۲۰	۱۲۱
افتاده افتاده	۲۲	۱۲۱
میرخود میرخوند	۱۶	۱۲۵
مصعبی مصعبی	۵	۱۲۶
جهانی جهانی	۶	۱۲۷
الحاد الحاد	۹	۱۳۲
صفانیان صفانیان	۳	۱۳۳



296

(ب)



ARIC
B
14.36
BAR
9761



دبوهنی مطبعه

دبوهنی مطبعه